

DATE LABEL

THE ASIATIC SOCIETY

1, Park Street, Calcutta-16

The Book is to be returned on

the date last stamped :

24. 01. 1959
2 MAR 1969
18212

دفتر اول

اکبر نامه

مصنّف

علامه فہامہ شیعہ ابوالفضل علامہ بن شیعہ مبارک ناکوری

بمکتوب

جلاّب - فضیلت آت - رات دوائی عوامی نکات - رات حدیث - امور و اشارات - دادہ دوائی معانی
و عوامی ایام - دایہ فصاحت دہر و بلعہ و بیان - مہر - مہدای لہجہ و عملی

مولوی آغا احمد علی

جلاّب - فضائل ادب - اوراد و خدمت و دوا - نو حدیث صنعت و دہر پرویز - عرائس انکار افکار - کتبہ را
خواہ پوری - مجالس انوار انوار دقیمہ را چاہ آری - مرآت دایہ فصاحت و دلالت - مرآت
مرآت بدعت و برکت - مرآت دہر - صایم - و ادع مستقیم

المولوی عبد الرحیم

مدرسین مدرسہ عالیہ کلکتہ

از طرفہ اسمانک بوٹیشیہ بنگالہ

در مطبع

مظہر العجائب المعروف بہ اردو کتب پوریس واقع

کلکتہ

در سال ۱۸۷۷ ع از طبع انجمنہ نو برآمد

۲ غلطی که در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	پرکار	پرکار	۱۲	۴	بمساعدت	بمساعدت
۱۶	نمرود	نمرود	ایضاً ۱۷	۱۷	درلقمندان	درلقمندان
۲۳	تنگنای	تنگنای	ایضاً ۱۸	۱۸	بنرود	بنرود
۷	عزایت نکردی	عزایت نکردی	ایضاً	ایضاً	قدوم	قدوم
۱۳	کارگاه	کارگاه	ایضاً	ایضاً	اقدام	اقدام
۴	آفرین	آفرین	ایضاً ۲۲	۲۲	مترصد	مترصد
۷	زبان	زبان	۱۴	۲۲	بنور	بنور
۲۳	انسیام	انسیام	ایضاً ۲۹	۲۹	خان اعظم	خان اعظم
۷	افتاد	افتاد	۱۵	۷	نعمت	نعمت
۱۲	اقدردان	اقدردان	ایضاً ۲۴	۲۴	نزدان	نزدان
۲۹	وئقی	وئقی	۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانان
۱۰	نوائر	نوائر	۱۷	۱۳	نیر	نیر
۲۶	دئقی	دئقی	۱۸	۷	بوارق	بوارق
۱۶	حراند	حراند	ایضاً ۱۴	۱۴	شعرای	شعرای
۱	فروع	فروع	۱۹	۲۷	باده	باده
۱۰	گنجوری	گنجوری	۲۰	۶	نظام بخش	نظام بخش
۱۷	مکونات	مکونات	ایضاً ۲۴	۲۴	داد	داد
۲۰	کانه	کانه	ایضاً ۲۴	۲۴	رساند	رساند
۵	دور بین	دور بین	ایضاً ۲۴	۲۴	سپیده دم	سپیده دم
۱۱	خلوتیان	خلوتیان	ایضاً ۲۷	۲۷	(۲) (۳)	(۲) (۳)
۲۱	ترقیات	ترقیات	۲۱	۱۶	قهقهه	قهقهه

صفحه	سطر	غالب	صحیح	صفحه	جراذخ
ایضاً ۲۵	برموز	برموز	۹۱	۹	جراذخ
۲۴ ۱۹	عاقبة	عاقبة	ایضاً ۲۰		
۲۶ ۱۱	بنظر	بنظر	۹۲ ۱۹		
۲۸ ۷	انواع	انواع	ایضاً ۱۷		
۲۹ ۲۴	زائجه	زائجه	ایضاً ۲۱		خال
۳۰ ۲۲	بے اندزه	بے اندازه	ایضاً ۲۵		
ایضاً ۲۶	متصرف	متصرف	۹۶ ۹		الاج
ایضاً ۲۶	(۳)	(۲)	۷۱ ۱۸		کار
۳۳ ۱	دوازده	دوازده	ایضاً		نظخش
ایضاً ۲۱	مدکر	مدکر	۷۲ ۱۵		وای
۳۴ ۳	سراطائر	سراطائر	۷۳ ۱۹		تکبیل
ایضاً ۲۰	مدکر	مدکر	۷۵ ۷		خاندهای
۳۵ ۱	نحو	نحو	۷۷		ن
ایضاً ۲۲	چدره	چدره	۷۹ ۲۷		شام
۳۷ ۱	حدخود	حدخود	۸۰ ۵		
ایضاً ۹	خانه	خانه	۸۹ ۱۴		
ایضاً ۱۱	نادرست	نادرست	۸۷ ۱۹		حمود
ایضاً ۲۰	انتظام	انتظام	ایضاً ۲۰		قزی
۳۸ ۲۶	خانه	خانه	ایضاً ۲۶		[د] - (۳)
۴۰ ۳	رمدبند	رمدبند	ایضاً		(۴)
۴۶ ۱	موکب	موکب	ایضاً		
ایضاً ۲۱	شاه	شاه	۸۸ ۷		آمده
ایضاً ۷	انجلی	انجلی	۹۰ ۱		کهمرو
۴۸ ۱۴	ازاج	ازاج	ایضاً ۷		موکب
۵۸ ۲۱	تسلې بخش	تسلې بخش	۹۲ ۲		عیسی بخش
۶۰ ۲۳	زبانزد مردم	زبانزد مردم	ایضاً ۶		مندراول

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۸	ایضاً	رضا جوئی	رضا جوئی	۲۳	امرا	امرا	و امرا
۱۲۷	۵	باتفاق	باتفاق	۶	مال آن	مال آن	مال امان
۱۲۸	۱۱	رنتھنپور	رنتھنپور	۲۰	برہمنوئی	برہمنوئی	برہمنوئی
ایضاً	۱۲	تاتارخان	تاتارخان	۵	مرکب	مرکب	مورکب
۱۳۱	۲۳	مردہ	مردہ	۱۶	محمد علی	محمد علی	و محمد علی
۱۳۲	۲۲	بغلچہ	بغلچہ	۱۳	یافتہ	یافتہ	یافتہ
۱۳۳	۲۰	ویپ	ویپ	۲۱	تلافی مشاق	تلافی مشاق	تلافی مشاق
۱۳۵	۱۸	گورگان	گورگان	۲۵	سپاہ گران	سپاہ گران	سپاہ گران
ایضاً	۲۳	آج	آج	۲	جوشن پوش	جوشن پوش	جوشن پوش
۱۳۶	۹	کواران	کواران	۴	ہنگام	ہنگام	ہنگام
ایضاً	۲۳	برین	برین	۳	آرامشی	آرامشی	آرامشی
ایضاً	ایضاً	بشیدہ	بشیدہ	۹	ہفتاد لک	ہفتاد لک	ہفتاد لک
۱۳۷	۲	نریاد	نریاد	۴	مخطورات	مخطورات	مخطورات
ایضاً	۳	معتمدان	معتمدان	۱۶	کامیاب	کامیاب	کامیاب
ایضاً	۱۱	ہالول	ہالول	۲۳	اشنات ^(۳)	اشنات	اشنات
ایضاً	۱۴	حکم	حکم	۲۵	برفاقت	برفاقت	برفاقت
۱۳۸	۲	بشیدہ	بشیدہ	۹	مشمول	مشمول	مشمول
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلی	محمد پرغلی	۷	قوجین	قوجین	قوجین
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ	۶	قورچی	قورچی	قورچی
ایضاً	۱۴	بروج	بروج	۱۸	بابا قشقہ	بابا قشقہ	و بابا قشقہ
۱۵۴	۴	قبل	قبل	۱۲	عدس	عدس	عدس
ایضاً	۱۷	چنانچہ	چنانچہ	۲۳	بتائید	بتائید	بتائید
۱۵۶	۲۳	امور	امور	۲۱	اشار	اشار	اشار
۱۵۸	۱۱	چند	چند	۱۴	مرتب	مرتب	مرتب
۱۵۹	۷	بابا جلاور و تندی	بابا جلاور و تندی	ایضاً	براین	براین	براین
۰۰	۰۰	بیگ و کوچ بیگ	بیگ و کوچ بیگ	۱۳	احصار	احصار	احصار

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط
ایضاً	۱۴	در غدیر	در غدیر	۱۹۶	۱	وسیع
۱۹۱	۶	جنب	جنب	ایضاً	۷	داده
۱۹۳	۱۷	پسران	پسران او	ایضاً	۲۲	تذگ
..	..	الغ میرزا	الغ میرزا	۱۹۷	۱۹	ندارند
۱۹۵	۱۴	خورده شود	خورده شود	۲۰۰	۶	تاباز
۱۹۷	۲	بعرص	بعرص	ایضاً	۷	درین
ایضاً	۱۹	سوه	سیوم	ایضاً	۱۱	فوت
۱۹۹	۱۱	رجمند	ارجمند	۲۰۲	۲	بثو
ایضاً	۲۱	شیرخار	شیرخان	۲۰۶	۷	دوازده
ایضاً	ایضاً	مساعدا	مساعدا	۲۰۷	۲۰	کاخانهای
..	..	۰۷۱	۱۷۰	۲۱۲	۸	دانسته
۱۷۰	۱۵	باکری	ماکری	۲۱۸	۲۳	افشا
۱۷۲	۱	نام	ناصر	۲۲۳	۲۴	شاهزادهای
ایضاً	۴	پندپذیر	پندپذیر	۲۲۵	۸	توانید
۱۷۳	۱	بذات	بذات	۲۲۷	۲۳	تذگ
ایضاً	۱۸	حاجکان	حاجکان	۲۳۰	۲۲	بیگه
۱۷۷	۶	زمین	زمین	۲۳۱	۲۱	نصاف
۱۷۹	۲۰	وامل پور	حاصل پور	ایضاً	۲۵	لکشر
۱۸۳	۱۱	بطن	بطن	۲۳۲	۴	ازهرطرف
۱۸۶	۱۳	هردوار	مازوار	۲۳۳	۲۱	مهمات
۱۸۷	۱۲	میکشت	میکشت	۲۳۴	۱۸	نداخت
۱۹۰	۱۲	مستنگ	مشتنگ	۲۳۶	۱	زولانه
۱۹۳	۲	اشا	حاشا	۲۳۷	۱	له میوزا
۱۹۴	۱	لورم	لوزم	۲۳۸	۱۰	صاحبان
ایضاً	۶	اتکه	انگه	ایضاً	۲۰	مزاباشیه
۱۹۵	۱۵	کهر	کهر	۲۴۰	۲۲	ومت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶۳	۱۹	ترتیب	ترتیب	۲۷۵	۵	حضرت	حضرت
۲۰۵	۱	برہمزدگی	برہمزدگی	۲۷۹	۹	پنجشیر	پنجشیر
ایضاً	ایضاً	روزگار	روزگار	۲۸۰	۱۴	سعادت	سعادت
ایضاً	۲	طلب	طلب	۲۸۲	۲۷	عالم	عالم
۲۵۵	۸	کامبرد	کامبرد	ایضاً	۱۰	بدولت	بدولت
۲۰۶	۳	اسماء	اسماء	۲۸۴	۲۱	دولتخانہ	دولتخانہ
۱۴	۱۴	ہنگام	ہنگام	۲۸۶	۶	جہانبانی	جہانبانی
۲۰۷	۴	دولتخواہان	دولتخواہان	۲۸۷	۱۰	حال	حال
۱۷	۱۷	معتدمان	معتدمان	۳۰۱	۱۱	مستحکم	مستحکم
۲۰۸	۳	بارجود	بارجود	ایضاً	۲۰	متحصّنان	متحصّنان
۶	۶	تیبہ	تیبہ	ایضاً	۸	گنجایش	گنجایش
۲۰۹	۴	نزدل	نزدل	۲۹۳	۱۴	بیگ	بیگ
۱۹	۱۹	متوجّہ	متوجّہ	ایضاً	۵	آغرق	آغرق
۵	۵	برسر	برسر	۲۹۵	۹	تمام	تمام
۲۳	۲۳	ازین	ازین	ایضاً	۱۱	قدر	قدر
۲	۲	ازراہ تملق	ازراہ تملق	۳۰۲	۲۳	کنف	کنف
۱۷	۱۷	انکہ	انکہ	۳۱۴	۳	حکایت	حکایت
۲۰	۲۰	تعلیم	تعلیم	ایضاً	۳	ملازمان	ملازمان
۱۰	۱۰	ع	ع	ایضاً	۱۱	امّا بواسطہ	امّا بواسطہ
۱۵	۱۵	مقدم	مقدم	ایضاً	۴	قندوزرا	قندوزرا
۱۷	۱۷	لوازم	لوازم	۳۱۸	۱۰	بمواجید	بمواجید
۲۲	۲۲	نبرد	نبرد	۳۱۹	۱۹	انداختہ	انداختہ
۱۵	۱۵	روگردان	روگردان	۳۲۳	۱۸	بار	بار
۱۹	۱۹	پنجشیر	پنجشیر	۳۲۹	۴	سخنان	سخنان
ایضاً	ایضاً	ملک	ملک	۳۳۲	۹	مخدّرات	مخدّرات
۲	۲	تشریف	تشریف	ایضاً			

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط
۳۳۳	۲	شریف	تشریف	۳۵۲	۱	همّت
۳۳۴	۳	دلخواه	دلخواه	ایضا	۳	وئی
ایضا	۹	خنگ	خنگ	۳۵۷	۴	حقائق
۳۳۶	۱۳	بنّیب	بنّیب	۳۶۰	۱۸	از جمله
۳۴۰	۱۱	مرج	مرج	۳۶۹	۱۵	ودو
ایضا	۱۴	ر	را	ایضا	۲۶]]
۳۴۵	۱۵	جانستن	جانستان	۳۷۰	۱۴	رباطاً



• بسم الله الرحمن الرحيم •

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعه‌جات و آبها و غیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند)
 بترتیب حروف هجاء - اما نامهاییکه در یک صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده شد - بلکه
 بریکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضه ناصره را باید که آن صفحه را بتمامها نظاره فرمایند - تا برهمگی
 حالات مندرجه آن صفحه آگاهی یابند - و چون قلعه‌جات بلفظ قلعه یا حصار و جزآن و آبها بلفظ آب یا دریا
 و جزآن تمیز می‌یابند اسمای قلعه و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختیم - اولین برای
 مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - و چون این کتاب در بیان سوانح و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریباً
 هرواقعه مرقومه این کتاب را مراحه یا ضمناً بذاتش نسبتیست و نیز صفحه از ذکرش (که بحضرت شاهنشاهی
 یا خدیو عالم - یا خدیو زمان و هم برین نمط آمده) عاری نیست الا یک دو صفحه فلذا از برای احتراز از جث
 در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته ایجاز مودود را کار بستیم •

• شهر •
 • حسبی الاله العالمین فانه • مولی حسیب قادر و بصیر •

• منظر اول در اسمای مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

• حرف الف •	سلطان آدم گکهر	۱۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷
آلنقوا جنت جویینه بهادر و مادر بوزنجیر قان	...	۳۴۱
۶۱۴ - ۶۵ - ۷۲ - ۱۲۲ - ۱۶۶	آق (آقا) سلطان	۳۰۷ - ۳۰۸ - ۲۶۸ - ۲۴۳
آی خان پسر کن خان	آدینه نقبائی	۳۱۵
آدم صفی علیه السلام	آوازخان پسر سلیم شاه	۳۲۵
۵۷ - ۵۵ - ۶۵ - ۶۱ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۳۲۴ - ۳۶۸	آدم خان قیام خانی امیر افغانان	۳۵۲
۵۵	شیخ آذری شاعر	۳۶۳
۵۸	ابوالفضل مؤلف	۲۵۶ - ۱۸۸ - ۵۲ - ۴۷ - ۳۱ - ۹
۶۰	...	۳۶۹ - ۳۴۷ - ۳۲۴
۶۰	ابرخس حکیم	۴۱
۷۲	سلطان ابومعید میرزا پسر سلطان محمد میرزا و پدر	
۷۹	عمر شیخ میرزا	۸۹ - ۸۳ - ۸۲ - ۴۸
۸۳ - ۸۲	شیخ ابن عربی	۵۲
۱۰۷	ابن جوزی	۵۴
۱۱۲	ابومعشر بلخی	۵۶

۲۷۷ - ۲۹۲ - ۲۹۳	احمد سلطان الاش اغلي استجلو	۲۱۹
۳۶۳	مهدی سوي	۲۲۳
۳۶۴ - ۳۶۲	نگ	۲۵۲
۶۲ - ۶۱ - ۹۰ - ۴۹	خان مور (سکندر) یزنه سلیم خان	۳۳۹
۱۲۲ (شف سکندر)	۳۵۲
۱۳۵	(یعنی ادریس علیه السلام - اورای میوم	۵۹ - ۵۵ - ۴۹
۱۵۵ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۰۰ - ۸۹	برمس الهراسته (بن یرد	۱۳۸ - ۱۳۷
۱۹۵ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۵ - ۱۶۳ - ۱۵۸	خان قاضی زاده	۳۰۸
۳۱۱ - ۳۰۷ - ۲۶۱ - ۲۵۸ - ۲۴۹ - ۲۴۰ - ۱۹۸	اختیار	۳۰۸
۳۲۵ - ۳۲۳ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۳ - ۳۱۲	خان کوک	۳۱۳ - ۲۲۵ - ۱۹۴
۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۳۹ - ۳۳۶ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۲۹	پیرزا ولد دیو میرزا	۲۱۸
۳۵۲ - ۳۴۷ - ۳۴۵ - ۳۴۴	د بن سام	۵۸
۸۹	سام	۵۸
۳۰۸ - ۳۰۷	سربوذر	۵۸
۳۰۸ - ۳۰۷	پسربوذر	۵۸
۳۲۳	خواجه وزیر اغور خان	۶۱
۳۲۳	رغون	۲۶۲ - ۱۸۹ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۷۱
۳۶۴ - ۳۶۳ - ۳۶۲	بنفوس حکیم	۵۶
۵۳	بن سام	۵۸
۷۶	اسمعیل صفوي	۲۹۵ - ۲۱۸ - ۸۶ - ۸۵
۳۴۲ - ۲۲۱ - ۴۰	استحق (شتاب خان) ملازم سلطان بهادر	۱۴۳
۷۷ - ۷۶ - ۴۹	عیل ولد محمد شاه	۱۹۷
۵۹ - ۴۹	ندر سلطان پسر میرزا حیدر	۱۹۸
۵۹ - ۴۹	عیل سلطان جاسي	۲۲۹
۷۰	عیل بیگ دولدي	۲۴۱ - ۲۳۴
۸۲	۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۳۳ - ۲۷۷ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۳	۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۳۳ - ۲۷۷ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۳
۸۲	ندر سلطان (خان)	۲۹۰ - ۲۸۱ - ۲۶۰
۲۵۵	عیل کور (کوز)	۲۶۲

۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸	الغریب میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و برادر
۲۹۱ - ۲۹۲	میر شیخ میرزا ۸۳ - ۸۹
۲۹۶	ابوس مغل خان ۸۴ (شف مغل)
۲۹۷	السیونو خان بن دواخان ۸۶
۲۹۸	الحجید خان تغائی بابر ۸۷
۲۹۹	الیاس خان ۱۱۱
۳۰۰	الامان میرزا فرزند همایون ۱۱۳
۳۰۱	الخ میرزا بن محمد سلطان میرزا ۱۳۴ - ۱۳۵
۳۰۲	۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۰
۳۰۳	۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۹
۳۰۴	۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵
۳۰۵	امیر الدودوست فاضل ۱۸۹ - ۱۹۰
۳۰۶	الخ بیگ پسر هلیل سلطان ۳۳۵
۳۰۷	امیر بیگ حاکم زمین داور ۲۰۴
۳۰۸	امیر شاهی شاعر ۲۱۴
۳۰۹	خواجہ امین الدین محمود هروی خواجہ جهان
۳۱۰	۲۲۲ - ۳۴۲
۳۱۱	امام فلی قوچی ۲۴۸
۳۱۲	میر امای شاعر ۲۵۰ - ۳۱۴
۳۱۳	محمد امین ۲۹۷
۳۱۴	ابوش بن شیت عم ۴۹ - ۵۴
۳۱۵	ابوش آغا دختر خواجہ حسین روضہ عمر شیخ میرزا
۳۱۶	۸۶
۳۱۷	میرزا انور ۱۱۵
۳۱۸	اورخان بن مغل خان ۶۰
۳۱۹	اولون الگہ زوجہ بیسوکای بہادر ۷۲
۳۲۰	اوکدای پسر جنگیزخان ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶
۳۲۱	قوم اوریک ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۶۰
۳۲۲	
۳۲۳	
۳۲۴	
۳۲۵	
۳۲۶	
۳۲۷	
۳۲۸	
۳۲۹	
۳۳۰	
۳۳۱	
۳۳۲	
۳۳۳	
۳۳۴	
۳۳۵	
۳۳۶	
۳۳۷	
۳۳۸	
۳۳۹	
۳۴۰	
۳۴۱	
۳۴۲	
۳۴۳	
۳۴۴	
۳۴۵	
۳۴۶	
۳۴۷	
۳۴۸	
۳۴۹	
۳۵۰	
۳۵۱	
۳۵۲	
۳۵۳	
۳۵۴	
۳۵۵	
۳۵۶	
۳۵۷	
۳۵۸	
۳۵۹	
۳۶۰	
۳۶۱	
۳۶۲	
۳۶۳	
۳۶۴	
۳۶۵	
۳۶۶	
۳۶۷	
۳۶۸	
۳۶۹	
۳۷۰	
۳۷۱	
۳۷۲	
۳۷۳	
۳۷۴	
۳۷۵	
۳۷۶	
۳۷۷	
۳۷۸	
۳۷۹	
۳۸۰	
۳۸۱	
۳۸۲	
۳۸۳	
۳۸۴	
۳۸۵	
۳۸۶	
۳۸۷	
۳۸۸	
۳۸۹	
۳۹۰	
۳۹۱	
۳۹۲	
۳۹۳	
۳۹۴	
۳۹۵	
۳۹۶	
۳۹۷	
۳۹۸	
۳۹۹	
۴۰۰	
۴۰۱	
۴۰۲	
۴۰۳	
۴۰۴	
۴۰۵	
۴۰۶	
۴۰۷	
۴۰۸	
۴۰۹	
۴۱۰	
۴۱۱	
۴۱۲	
۴۱۳	
۴۱۴	
۴۱۵	
۴۱۶	
۴۱۷	
۴۱۸	
۴۱۹	
۴۲۰	
۴۲۱	
۴۲۲	
۴۲۳	
۴۲۴	
۴۲۵	
۴۲۶	
۴۲۷	
۴۲۸	
۴۲۹	
۴۳۰	
۴۳۱	
۴۳۲	
۴۳۳	
۴۳۴	
۴۳۵	
۴۳۶	
۴۳۷	
۴۳۸	
۴۳۹	
۴۴۰	
۴۴۱	
۴۴۲	
۴۴۳	
۴۴۴	
۴۴۵	
۴۴۶	
۴۴۷	
۴۴۸	
۴۴۹	
۴۵۰	
۴۵۱	
۴۵۲	
۴۵۳	
۴۵۴	
۴۵۵	
۴۵۶	
۴۵۷	
۴۵۸	
۴۵۹	
۴۶۰	
۴۶۱	
۴۶۲	
۴۶۳	
۴۶۴	
۴۶۵	
۴۶۶	
۴۶۷	
۴۶۸	
۴۶۹	
۴۷۰	
۴۷۱	
۴۷۲	
۴۷۳	
۴۷۴	
۴۷۵	
۴۷۶	
۴۷۷	
۴۷۸	
۴۷۹	
۴۸۰	
۴۸۱	
۴۸۲	
۴۸۳	
۴۸۴	
۴۸۵	
۴۸۶	
۴۸۷	
۴۸۸	
۴۸۹	
۴۹۰	
۴۹۱	
۴۹۲	
۴۹۳	
۴۹۴	
۴۹۵	
۴۹۶	
۴۹۷	
۴۹۸	
۴۹۹	
۵۰۰	

* حرف ا *
* حرف ب *

ظہیر الدین محمد بابر پادشاہ گیتی

فردوس مکانی پسر عمر شیخ میرزا ۱۱ - ۳۸ - ۸۵

۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶

۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴

۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۳

۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۲۲

۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۳۹ - ۲۳۸

۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۶۹ - ۲۸۲ - ۳۱۲ - ۳۲۳

۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۱

۲۶۸	مولانا باقی ریغو	۹۸ - ۱۴۹	سنگرخان بن قایدو خان
۲۸۵ - ۲۸۱	بالتو بیگ تواچی بیگی	۹۰	بلسوق (از لقبهای ترک)
۲۸۸	باباشاهو	۸۳	آقمر میرزا بن شاهرخ میرزا
۲۹۰	بالتو سلطان	ای کابلی اتالیق عمر شیخ پسر ابوسعید میرزا
۲۹۱	باقی محمد پروانچی	۸۳
۳۰۹	بابا قچقار	۸۸	سنگرخ میرزا پسر سلطان محمود میرزا
۳۱۵	مولانا بابا دوست صدر	۹۰	بابای بشاعری
۳۲۰	بابا خزاری	۱۱۱ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۲ - ۹۶	نیشقه
۳۲۲	بابا بالاس (ولی مجذوب)	۱۰۴ - ۱۰۲	نایب
۳۴۲	باقی بیگ یاتیش بیگی	۱۲۴ - ۱۱۴ - ۱۱۲
۳۴۴	بالتو خان	۱۵۹ - ۱۵۴ - ۱۵۳	بیگ جلالیر پدر شاهم خان
۱۱۴ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۰۲ - ۹۴	بین (بین) افغان	۱۸۱
۱۴۷ - ۱۲۴	۲۷۷ - ۱۷۰ (شف جیم)
۳۵۲	بجلی خان امیر افغان	۱۷۱
۱۵۲ - ۱۴۹ - ۱۴۱ - ۱۳۱	امیر لچکه (بوچکه) بهادر	۱۷۲
۱۷۲	بخشوی لنکا	۱۷۷
۳۰۶ - ۲۲۵	بخشی بانوبیگم همشیر اکبر	۱۹۵
۱۲۳ - ۹۰	بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا	۲۲۲ - ۲۰۲
۱۶۸	۲۱۵
۱۳۶	بداغ خان قچار (قاچار) ملازم شاه غلاماسب	۲۲۸
۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۱۸	۳۰۰ - ۲۲۹
۲۱۸	بدرخان استجلو	۲۵۳ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۳۶ - ۲۳۰
۳۶۳ - ۳۲۵ - ۲۹۸ - ۲۹۱	شاه بداغ خان	۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۸۱ - ۲۷۹ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۳
۷۷ - ۴۸	امیر ترکل بن النکیر بهادر	۳۴۹ - ۳۴۲ - ۳۳۰
۵۱	قوم براهمه	۳۱۷ - ۲۷۱ - ۲۵۵
۵۲ - ۵۱	برهما	۲۹۹
۵۸	بربر بن حام	۲۶۲ (شف سین)
۷۱ - ۶۴	الوس برلاس (لقب - بمعنی شجاع بانسب)	۲۶۳

۱۳۳	بهوت رای ولد سلطه دي	۷۱	برتن بهادر
۱۳۶	قوم بهيل	۸۶ - ۷۸ - ۷۷	براق خان بن بيسونوا (بيسونوا)
.. .. .	استاد بهزاد مصور	۱۲۸	برهان الملك ملقاني
۱۵۵ - ۱۵۳	بهوتال رای حاکم بيجاگده	۱۶۳ - ۱۵۲	برمزيد اصيرافغان ملازم شير شاه
۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۳	شيخ بهلول	۲۴۳ - ۲۳۳ - ۱۷۶	مير برکه پسر مير عبدالله
۱۶۳	بهادر خان ملازم شير شاه	۳۱۱ - ۳۰۳ - ۲۹۶ - ۲۸۶ - ۲۶۱ - ۲۵۳	قاضي برهان خاني
۱۶۶	بهرام ميرزا برادر شاه طهماسب	۲۲۳	حكيم بطلميوس (بطلميوس)
۱۶۷	بهادر خان پسر حيدر سلطان شيباني و	۴۱ - ۳۷ - ۳۵ - ۳۳	ملا بقائي
۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	علي قاي خان	۱۱۹	نكرماجيت (راجه گواليار بود)
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	شيخ بهلول (ديگر)	۲۰۲	بلقيس مكاني شهبانو بيگم
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	قاضي بياضوي	۲۴۵	ملا نلال كتابدار
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيسوكاي بهادر پسر برتن بهادر	۲۷۶ - ۲۴۹ - ۲۳۶	قوم بلوچ
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيسون نوا بن موانكان	۶۷ - ۴۹	بوقا قان بن بوزنجر قان
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيگ ميرك	۵۸	بوزنجر قان بن آلنقوا
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيرام بيگ خان خانانان	۵۸	بورج بن سام
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيگ محمد بكاول	۵۸	بوزوق (از لقبهای ترك)
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيگ محمد آخته بيگي	۶۰	نوقون قنشي پسر آلنقوا
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيرم اوغلي سائق	۶۶	بوري (نوري) اوزبك
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰	بيگ باباي كولايي	۱۳۳	بهاول انكه
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰		۳۴	بهارخان (سلطان محمد) امير افغان پسر دريا خان
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰		۱۵۲ - ۱۰۰	
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰		۱۰۶	بهارمعل ابدري
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰		۱۰۷	سلطان بهلول لودي
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰		۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ - ۰	سلطان بهادر
۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰		۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱ - ۰	

[illegible]

۹۳ قبیلہ جود	۲۵۳ - ۲۵۲	جنگیز بیگ
۳۶۶ - ۲۲۴ مہتر جوہر آفتابچی	۵۱ - ۵۰	جگلی
۲۸۷ جوجک میرزا ملازم پیر محمد خان	۷۲ - ۶۸ - ۶۷	جلایر
(شف باد) ۳۲۵ - ۳۰۱ بابا جوجک	۷۳	جلال الدین (بوقت چنگیز خان بود)
۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۰۷ جوجی خان	۱۰۷	خان (از اولاد سلطان علاؤ الدین)
۳۳۲ جوجوق میرزای خوارزمی	۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۴ - ۱۵۲ - ۱۴۳	خان (اسلام خان) (سلیم شاہ) پسر شیرخان
۲۱۹ - ۸۲ میرزا جہان شاہ بن قرا یوسف	۱۹۶ (شف سین)	
۹۱ - ۹۰ - ۸۸ - ۸۵ جہانگیر میرزا بن عمر شہنخ	۱۵۹	جلال تنویر
۲۸۲	۲۶۱ - ۲۳۱ - ۱۹۰	جلال الدین بیگ
۲۲۲ - ۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۲ - ۱۴۹ جہانگیر قلی بیگ	۲۸۴ - ۲۸۰ - ۲۴۱ - ۲۰۲	جلال الدین محمود
۱۴۴ ججی انگہ کوچ شمس الدین محمد غزنوی	۳۲۶ - ۳۲۲ - ۳۰۹ - ۳۰۷ - ۲۹۶ - ۲۹۲	
۲۲۵ - ۱۹۴ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶	۳۶۶ - ۳۶۰	
۱۰۴ - ۱۰۲ قاضی جیا	۲۰۰ - ۶۰	بید سابق
۱۸۱ رای جیسلمیر (رای لون کرن)	۹۶	جمال
۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ جی بہادر اوزبک	۱۲۳	خان خاصہ خیل سازنگ خانی
* حرف چے *		
۱۸۱ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۸ مولانا چاند منجم	۱۹۸	جمال الدین محمد یوسف خطیب کشمیر
۲۸۲ - ۲۷۸ چاکر بیگ خان ولد ویس قباچاق	۲۲۱	جمشید معنائی
۲۹۳ - ۲۹۲	۲۶۳ - ۲۴۳ - ۲۲۸	بیگ
۸۶ - ۸۴ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۳ چغتای پسر چنگیز خان	۳۱۵	جمال
۲۷۱ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۹۲ - ۸۸ - ۷۶ الروس چغتای	۹۳	جنگورہ
۲۵۰ چغتائی سلطان	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵	چنید برلاس
۳۶۳ چغتای خان	۲۶۲ - ۲۶۰ - ۱۴۸ - ۱۲۴	
۳۳۱ - ۲۶۲ - ۲۰۴ چلمہ بیگ کوکہ	۱۷۰	بیگ برادر زادہ مظفر ترکمان
۲۹۶ چلپی بیگ	۶۴ - ۴۹	بہادر پسر یلدوز خان
۷۶۰ ۷۴ - ۷۱ - ۶۸ - ۶۷ چنگیز خان (نومچین)	۷۳	پسر چنگیز خان
(شف تاد) ۸۶	۷۶	جوجی
۱۱۰ رای چندر بہان	۷۹	برادر تیمور

۴۸ حکیم خاقانی	۲۶۷ حسن علی
۲۳۰ - ۲۲۶ - ۸۵ خانزاده بیگم همشیره بابر شاه	۲۸۷ محمد بن محمد پی ملزم پدر محمد خان
۲۳۲ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۳ ..	۳۰۰ حسن صدر
۲۸۲ - ۱۱۱ - ۹۱ - ۹۰ .. خان میرزا برادر بابر شاه	۳۰۵ حسن آخته
۹۶ امیر خان بیگ	۳۶۰ خواجه حسن وزیر سرکار آبی
۱۰۷ خانخانان	۴۴۰ حکیم دایه
۱۱۲ - ۱۱۱ .. خانجهان (فتح خان مروانی)	میرزا محمد حکیم (ابوالمفاخر - ابو الفضائل)
۳۴۷ (شف فاء) ..	پسرهایون ۳۳۲ - ۳۴۰
۱۶۸ خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق	حبیده بانو بیگم مریم مکانی .. ۸۸ (شف میم)
۲۵۳ - ۲۴۴ - ۲۰۰ - ۱۷۱ ..	حمید خان ۹۴
۲۳۶ خانم بیگم کوچ میرزا کامران	حضرت خواصم ۶۵ - ۵۳
۲۷۱ خالق بردي	حیدر علی ملزم خواجه کلان بیگ .. ۹۴
۲۹۱ خالدین	مهر حیدر رکابدار ۱۰۴
۳۰۷ خانم صبیح میرزا سلیمان	میرزا حیدر کورگان بن محمد حسین ۱۱۵ - ۱۳۵
خالدین دوست سہاری بابا دوست ۳۱۶ (شف داء)	۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۴ - ۱۶۲ - ۱۳۶
خانیش بیگم زوجہ ہمایون صبیح جوجوق میرزای	۲۸۴ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ ..
خوارزمی ۳۳۲	میرزا بخشی ۱۵۲
۱۱۲ خدیجہ سلطان بیگم	میرزا سلطان شیبانی ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۱
۱۴۱ - ۱۳۲ .. خداوند خان وزیر سلطان مظفر	۲۴۴ - ۲۴۳
۲۹۴ خدا دوست پسر مصاحب بیگ	میرزا شاعر ۲۲۱
۵۸ خراسان بن عیلم	محمد آخته بیگی ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۷۵ - ۲۸۱
۳۱۴ - ۲۷۵ .. ملا خرد زرگر	۲۹۰ - ۳۱۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۴
۳۶۶ - ۲۹۹ میر خرد	محمد خان ۲۵۲
۵۸ خزر بن یاقوت	دوست مغل ۳۰۵ - ۲۷۲
۲۶۰ - ۸۸ (بوقت بابر بود) خسرو شاه	قاسم کوبہر ۲۹۶
۱۴۹ - ۱۴۵ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۹۶ خسرو کوکلتاش	گل بیگ شاملو ۳۴۳
۱۵۴	حرف خاد ..
۲۵۳ خسرو ملزم شاه ایران	رانگہ مادر سعادت یار نونہ .. ۴۴

قوم درلکین ۹۷ - ۶۳
 امیر درویش محمد ساریان ۹۹ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۰
 دریا خان ۱۰۰ - ۱۲۳
 درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان .. ۱۳۰
 درویش علی کتابدار ۱۳۱
 دلاور خان ۱۰۷
 دلپت رای ۱۱۰
 دلدار آغاچه بیگم والدۀ میرزا هندال ۱۵۵ - ۱۵۶
 ۱۶۰ - ۲۳۱
 دومنیز (دومین) خان بن یوتا ناآن .. ۴۹ - ۹۷
 دواخان بن براق خان ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
 دولتخان ۹۳
 خواجه دوست خاوند ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۸۹
 دوست بیگ ایشک آقا ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۵۹
 دولت خان برادر نصیر خان ۱۴۷
 خواجه دوست منشی ۱۶۷
 ملک دولت چک ۱۹۹
 حافظ دوست محمد خانی ۰۱۱
 دوغان بیگ ۲۵۲ - ۲۵۳
 دولت سلطان دامن میرزا کامران
 دوست محمد پسر میرزا قلی
 دوندو (فتح خان) نگهبان چینه
 دولت خواجه
 دیب باقوی بن آنچه خان ۳۰۹
 دیومیرزا
 دیو سلطان
 دیندار بیگ

• حرف د •

خضر خواجه خان بن تفلق نیمور خان .. ۸۶
 خضر خان هزاره ۲۲۵ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۶۳
 ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۶۳
 خضر خواجه خان (سلطان) ۲۳۴ - ۲۶۳ - ۲۸۱
 ۲۹۰ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۳
 میرزا خضر خان ۲۶۲
 خضر خان افغان سلطان جلال الدین .. ۳۴۰
 خلیج بن بافت ۵۸ - ۵۹
 خلیج (از لقبهای ترک) ۶۰
 خلیل بن میران شاه ۸۲
 سلطان خلیل میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
 میر خلیفه ۹۶ - ۱۱۷ - ۲۵۷ - ۲۵۹
 محمد خلیل آخته بیگی ۱۰۸
 خواجه خلیفه ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
 میر خلیج ۲۲۷ - ۲۲۸
 خنجر بیگ ۳۳۰ - ۳۴۲
 خواجه اهرار ناصرالدین (خواجه عبیدالله)
 ۸۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ (شفعین)
 خواجگی اسد جامدار ۱۰۷ - ۱۰۸
 خواند میر مورخ ۱۲۰ - ۳۵۹
 خواص خان رئیس افغانان ۱۵۲ - ۱۵۹ - ۱۶۳
 ۱۶۵ - ۱۷۲ - ۳۳۹
 خواجه حاجی کشمیری ۱۷۰ - ۱۹۹
 قوم خواجه خضران ۲۷۷
 خواجه پادشاه مریض ۳۴۲
 • حرف دال •
 داؤد خان ۹۳
 دده بیگ هزاره ۲۳۳ - ۲۴۲

روشن کوکھ	۲۷۷ - ۲۲۲ - ۲۱۸	دونگرسي	۱۱۰
مولوي معنوي روم	۲۷۱	قوم دوسر	۳۳۷
خواجہ روح الله	۲۸۶	* حرف ذال *	
مولانا روح الله استاد همايون	۳۵۷	ذويون بيان پادشاه	۶۴
* حرف زاء *		ذو النون ارغون	۹۱ - ۸۹
زاهد بيگ	۲۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۲۹ ..	* حرف راء *	
زبيرواعي	۹۱	رايمل جد رايسال درباري	۱۴۷
محمد زمان ميروزا	۱۲۷ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۱۴ - ۹۹ ..	رايسال درباري	۱۴۷
	۱۵۷ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۶ - ۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۳۱	رايمل سوزي	۱۸۰
	۱۵۶	راجہ بکھو	۳۲۶ - ۳۲۵
زنج بن حام	۵۸	راجہ کهلور	۳۲۶
صہتر زنبور	۱۴۱	رايسين جلواني	۳۵۳
زين خان کوکھ پسر بيچہ جان انگہ	۲۲۲ - ۱۴۴ ..	رحمان قلي خان	۳۲۵
محمد زيقون	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۰	رستم ترکمان	۱۰۸ - ۱۰۷
شيخ زين صدر خافي نبيرو شيخ زين الدين	۱۰۷	رستم خان امير افغان	۳۵۲
	۱۱۹ - ۱۱۰	رشيد خان	۲۹۱ - ۱۱۵
شيخ زين الدين خافي	۱۱۹	رشيده سلطان الہم دختر عمر شيخ	۸۶
زين الدين سلطان شاملو	۲۲۹ - ۲۱۹	رجيع الدين صفوي	۱۶۷ - ۱۰۴
سلطان زين الدين کشميري	۳۲۳	رجيع (رفيق) کوکھ	۲۷۱ - ۲۲۹
مولانا زين الدين محمود کمانکو	۳۳۳	رکن داؤد مللزم سلطان بہادر	۱۳۶
* حرف سين *		رکن خان امير افغان	۳۵۳
سام بن نوح عم	۵۸ - ۵۷	رگھوناتھ (آدھتھ)	۵۱
قوم سالچيوت	۶۶	رکني چک امير کشمير	۱۷۰
مالچوقي	۷۰	سماي رويا دايہ	۱۴۴
رانا سانکا	۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۲ ..	بن يغن	۵۸
	۳۲۴ - ۱۱۲	بن يغن	۵۸
سام ميروزا برادر شاه ظہماسپ	۲۱۸ - ۲۱۶ - ۱۷۰ - ۱۳۵ ..	سي خان	۱۵۱ - ۱۴۶ - ۱۴۲ - ۱۳۲ - ۱۳۱ ..
سلطان مارنگ گکھر	۳۲۴ - ۱۹۵	سن بيگ	۱۵۲ - ۱۴۹

سکندر (اسکندر) سلطان .. ۱۶۱ (شف الف)	صادات بني مختار ۲۳۴
سکندر توپچي (مظفر) .. ۱۷۱ (شف ميم)	قوم سالقانيچي ۲۷۶
سکندر خان اوزبک ۳۳۲ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۵	سانقاجي امير ايماق ۲۹۹
.. .. . ۲۵۱	صادات نرمد ۳۱۱ - ۳۰۳
مير سلطان علي خواب بين ۸۰	سبدل خان ۲۹۷ - ۲۹۸
ميرزا سليمان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۲۰۰	مهنر صباکه (صباکه) ۳۰۴
۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۴۹	ستردی کهچي ۱۰۶
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹	مدمان بن يافت ۵۸ - ۵۹
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵	سرخ وداعي کهنه شاعر بترعين ۱۱۹
۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۸	سرمست خان ۱۵۲ - ۱۶۴
.. ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹	سردار بيگ پسر فرچه بيگ ۲۶۴ - ۲۸۰
سلهدي ۱۰۶	سعادت يار کوکه پسر خالدار انکه ۴۴
نالا سلطان علي	شيخ سعدالدين حموده ۵۲
سلهيد سلطان بيگم بنت گلرنگ بيگم يار يار	سلطان سعيد خان ۱۱۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
.. .. .	سعيد بيگ سردار ۲۹۳
سلطان بيگم زجه ميرزا عسکري	دابا سعيد قباچي ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶
سلطان علي افشار (شف ناو)
سلطان قلي قورچي ناسي خويش محمد ۸	سعيد خان پسر گلرنگ گکهر ۳۲۴
حافظ سلطان محمد رخنه ۱۰۲۱۰	سعادت خواجه ۳۵۷
سلطان محمد بخشي (قراول بيگي) ۱۲۰	سنگلاب بن يافت ۵۸
.. .. .	سنگاي برزند هدايون از دريا نامش نظام ۱۵۹ - ۱۶۰
خواجه سلطان محمد رشيدی وزير ۱۵۴	سلطان سکندر لودي (برادر ملاؤالدين) پدر سلطان
سلطان قلي انکه ۶۸	ابراهيم ۹۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۴۷
خواجه سلطان علي (افضل خان - ديان)	سلطان سکندر سور افغان (احمد خان) ۹۸ - ۳۳۷
.. .. . ۲۹۱ - ۳۰۱	۳۴۹ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵
سليم شاه (جلال خان) پسر پير شاه ۳۲۲ - ۳۲۵ ۳۶۶ - ۳۶۷ (شف الف)
۳۲۹ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ (شف جيم)	سلطان سکندر پدر محمود خان ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
مير سمندر ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۴	سکندر خان ۱۴۱

۱۷۳ - ۱۳۵ - ۹۱ - ۸۹	۳۱۵
شاه بیگم مادر سید علی بابا پادشاه .. ۹۱ - ۹۰	مهر سنبه میرانش سبیل خان (صفدر خان) ملازم
شاهی بیگ خان ۱۶۸ - ۹۱	همایون .. ۲۶۶ - ۲۶۳ - ۲۲۴ - ۲۰
خواجه شاه میر حسین .. ۹۶ - ۹۵ (شف میم)	سند بن حام
شاهم خان جلالیر ۱۵۳ - ۱۷۶ - ۲۳۵ - ۲۸۲ - ۲۹۱	سنگوپسر آونگ خان
۳۱۸	سلطان (میرزا) سنجر برلاس ۲۶۲ - ۲۶۰ - ۹۰
شاه میرزا پسر محمد سلطان میرزا ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۴۱	سنگرخان جنجوهه ۱۰۵
۲۸۵	سنگای ناگوری ملازم مالدیو ۱۹۰
شاه ولد ملازم عسکری میرزا ۱۹۲	میرزا سنجر ولد شهرنوبیگم ۲۰۲
امتان شاه محمد سرنائی ۲۱۱	سیدان
شاه قلی سلطان ۲۱۳	سنجای سلطان افشار حاکم قراغ ۲۱۸
شاه قلی سلطان استچالو حاکم مشهد .. ۲۱۵	سنگی انا درویش ۳۳۵
شاه قلی سلطان مهرداد ۲۱۸	سوفو چیچن پسر این مچی برلاس ۷۲ - ۷۱ - ۱۴۹
شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان .. ۲۱۸	سونج خان
شاهم علی جلالیر پدر تیمور جلالیر ۲۲۷ - ۲۲۸	قرم سیورها
شاه قلی نارنجی ۲۲۸ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۹۱ - ۲۹۹	سیور غمش برادر تیمور ۷۹
۳۲۰ - ۳۲۲	سیور غمش بن میران شاه ۸۲
شاه قلی سینستانی ۲۳۶ - ۲۳۵	سیوندک سلطان قورچی باشی افشار ۲۱۸
شاه بردی خان ۲۴۴	سیف خان کوکگه اکبر و پسر خواجه مقصود ۲۲۲
شاه قلی سلطان خویش بیروم خان .. ۲۶۶	میر سید علی زمیندار ۲۴۹
شاه محمد برادر حاجی محمد ۲۸۵ - ۲۹۸ - ۳۱۰	میر سید علی ۳۴۲ - ۲۹۲
شاه محمد سلطان حصاری .. ۲۸۸ - ۲۸۹	میر سید علی سبزواری .. ۲۹۹
میرزا شاه خویش میر برکه .. ۳۰۳ - ۳۴۶	سید علی ۳۲۸
شاه ولی انگه میرزا محمد حکیم ۳۴۰ (شف وار)	• حرف شین •
شاهباز خان افغان ۳۴۳	شاه بن یغن
شجاعت خان ۱۴۰	میرزا شاه رخ پسر تیمور .. ۸۱ - ۸۲ - ۸۳
شجاعت خان (سچاول خان) .. ۳۳۹	شاه رخ میرزا بن ابو سعید میرزا ۸۳
میر شریف خان برادر شمس الدین محمد انگه خان	شاه بیگ ارغون برادر محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون

۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۶ ۳۳۳ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵	۲۹۱ - ۱۳
شیردل خویش منعم خان ۱۷۷ *	مولانا شرف الدین علی بزدي مولف ظفرنامه ۱۶
قوم شیعه ۲۰۴	۹۷
شیرعلی ملازم میوزا کاصران ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۰	ملا شفائي ۳۲۵ - ۳۰۱
۲۸۳ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۳ ..	میر شمس الدین محمد غزنوي انکه خان ۱۴۳ - ۱۴۰
شیخم خواجه خضري ۲۷۷ - ۲۷۲	۱۴۵ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۵۸ (شف الف و غین)
شیر محمد پکنه (سید محمد پکنه) ۲۸۸ - ۲۸۷	شیخ شمس الدین کلال ۷۷
(شفیم)	شمس الدین محمد (دستگیر همایون بر ساحل دریا)
شیرعلی بیگ ۳۳۳	۱۶۸ - ۱۶۶
* حرف مان *	
حافظ مایرقاق ۲۱۴ - ۲۱۱	شمس الدین علی سلطان ۲۲۰ - ۲۱۵
مافی ولی سلطان ۲۱۹	شمس الدین علی قاضی قندهار ۲۲۹
مالح دیوانه ۳۲۵	ملامه شهرزودي ۵۷ - ۵۳
مدر خان ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ ..	سلطان شهاب الدین غوري ۹۷
ملحبا بن آدم مم ۵۴	مولانا شهاب معنایی منخلص بحقیري ۱۱۹ - ۱۱۸
صوفیان خلیفه ۲۱۹	شهاب الدین احمد خان ۳۵۴ - ۳۴۲
* حرف طاء *	
طاق بن اغور خان ۶۰	شهاب خان افغان ۳۵۲
طاؤس خان برادر شاه منصور ۹۲	شیت عم (اوریای اول) ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۱
امیر طاهر ۲۳۳ - ۱۷۶ - ۱۷۳	شیرآمون ۷۶
طاهر محمد پسر میر خرد ۳۶۶ - ۲۹۹	شیوین بیگی آنا خواهر نیمور ۷۹
محمد طاهر خان ۳۱۶ - ۳۱۱	شیرعلی خان اوغلان بن محمد خان ۸۶
امیر غراغای پدر نیمور ۷۹ - ۷۷ ۳۴۸	شیرم طغائی ۸۷
شاه طهماسب صفوي والی ایران ۲۰۵ - ۱۳۶ - ۱۳۵	شیدک خان ۸۹ - ۸۸
۲۲۲ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۰۶	شیر افکن بیگ ولد قوچ بیگ ۲۳۵ - ۲۳۳ - ۱۰۷
۳۳۴ - ۲۵۳ - ۲۴۹ - ۲۴۰	۲۶۱ - ۲۵۹ - ۲۵۶ - ۲۵۵ ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱
* حرف ظاء *	
ظفرعلی ولد فقیر بیگ ۱۷۶	شیر شاه افغان (نامش مرید بن حسن بن ابراهیم) ۱۲۳
	۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷
	۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷
	۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۰ - ۱۷۰ - ۱۶۱ - ۱۶۵ - ۱۶۴

* حرف عین *		مهدالرشید پسر شیر خان
قوم عاد	۵۸	عبد الله خان اوزبک خویش قاسم حسین خان اوزبک
عالم شیخ پسر طراغی	۷۹	۳۴۲ - ۲۹۰ - ۱۳۲
عادل سلطان بن مهدی سلطان	۹۸ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴	میرزا عبدالله ۱۶۲ - ۲۰۱ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۸۱
.. .. .	۲۲۱ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۳	۳۴۲ - ۲۹۳
عالم خان لودی سلطان علاؤالدین	۱۴۰ - ۱۰۴ - ۱۰۰	خواجه عبدالحق ۱۷۱ - ۱۶۸
.. .. . (شف علاؤالدین)	قاضي عبدالله صدر میرزا کامران ۱۷۱ - ۱۶۹
سلطان عالم ملازم سلطان بهادر	۱۳۴	مولانا عبدالباقي صدر ۱۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۳۰۳
عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان	۲۲۱ ۳۴۲ - ۳۳۳
عارف توشکچی (بهار خان)	۲۲۴	شیخ عبد الغفور ۱۷۷
عالم شاه (ملازم میرزا کامران)	۳۶۳ - ۳۲۵	شیخ عبد الوهاب (از اولاد شیخ پوران) .. ۱۹۰
عارف بیگ	۳۴۲ - ۳۳۰	میر عبدالحی گرم سیری .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱
عادل خان افغان	۳۳۶	خواجه عبدالله انصاری پیر هرات .. ۲۱۴
عارف الله پسر خوندی قنبر	۲۵۳	خواجه عبد الغنی امیر قزوین .. ۲۱۵
میر عبدالحی صدر ۱۵ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۶۴	۳۶۴	مهدالله خان استجلو داماد شاه اسمعیل .. ۲۱۸
.. .. .	۳۶۸	خواجه عبد الصمد شهرین قام ۲۲۰ - ۲۹۲ - ۳۰۳
خواجه عیدالله (ناصر الدین خواجه احرار)	۸۴ ۳۴۲
.. .. . (شف شاه)	عبد الفتاح کرکیرق .. ۲۲۰
مهد الرزاق میرزا بن الغ بیگ میرزا	۸۹	عید الوهاب .. ۲۲۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ - ۳۱۲
عیدالله خان	۲۲۹ - ۹۱	میر مهدالله (سید بنی مختار) ۲۳۳ - ۳۳۰ - ۳۴۲
عبد الرحیم سقاوی	۹۳	ملا عبدالحق استاد میرزا کامران .. ۲۳۶
امیر عبد العزیز	۹۶ - ۹۴	خواجه عبد الخالق ۲۴۴
عبد العزیز (عبد الهی) میر آخور ۹۴ - ۱۰۳	۱۰۳ - ۹۴	عبد الجبار شیخ ۲۵۰
.. .. .	۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۰۷	عبد الرحمن قصاب ۲۵۸
میر مهدالله (کتابدار) ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳	۱۰۳ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵	عبدالله سلطان ۲۷۲
.. .. .	۱۰۸ - ۱۰۷	مهدالرشید خان پسر سلطان محمد خان حاکم کاشغر
عبد الشکور	۱۰۷ ۲۸۵ - ۳۳۲
* مهدالسلوک قورچی	۱۱۱	مجلس سلطان اوزبک ۲۸۵ - ۲۸۶

سلطان علاؤالدین (عالم خان) (لودی) (سوادی) ۹۲	۲۸۹ - ۲۸۸	عبدالعزیز خان اوزبک پسر عبید خان
۱۰۷ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ (شف عالم خان)	۲۸۹	عبید خان اوزبک
استاد علی قلی (نادر العصر) .. ۹۵ - ۱۰۹ - ۱۱۴	۳۱	خواجہ عبد السمیع
شیخ علی .. ۹۶ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۲۳۳	۳۱۵	مولانا عبد الله
امیر علی (ولی) خازن .. ۹۸ (شف وار)	۳۴۲ - ۳۱۷	مولانا عبد القادر
سلطان علاؤالدین سابق .. ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۱۶	۳۲۵	مولانا عبد الله سلطان پوری (دیگر)
علی خان شیخ زاد فرمعلی .. ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱	۳۴۲	خواجہ عبد الباری
عای انگه باشلیق ۱۰۸	۳۴۲	خواجہ عبد الله
میر علی شیر ۱۱۹	۳۴۲	خواجہ عبد المجید دیوان
سید عای خان نوکر سلطان بهادر ۱۳۱	۳۵۹	خواجہ عبد الملک وزیر سرکار کشی
ملی خان مہاونی ۱۵۲	۸۲	عثمان چلبی میرزا بن میران شاہ
علاول خان ملازم شیر شاہ ۱۹۷	۵۸	عراق پسر خراسان
شیخ علاؤ الدین سمعانی (ولی) ۲۱۵	۵۸	قوم عرب
علی قلی خان شیدانی پسر حیدر سلطان شیدانی و برادر	۲۷۹	میر عرب مکی
بہادر خان ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۷۷	۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۴	میرزا عزیز کوکلتاش خان اعظم
۲۸۱ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۵۵ - ۳۵۶	۲۲۵
.. .. . ۳۶۴ - ۳۵۴	۳۵۵	استاد عزیز میسنانی (رومی خان)
علی سلطان چلاق ۲۱۹	۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۹۹	میرزا عسکری برادر همايون
علی بوگ ذوالفقار کش ۲۱۹	۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
علی دوست خان باریگی پسر حسن علی ۲۲۳	۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۶۰
.. .. . ۲۸۰ - ۳۲۸	۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰
علی سلطان تکلو ۲۲۷	۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳
علی قلی خان اندرابی ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۳۲۱ - ۳۳۲	۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲
.. .. . ۳۴۳ - ۳۴۲	۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۹
علی قلی اوعلی قورچی میرزا کاهرن ۲۵۸ - ۲۶۸	۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۲
علی قلی سلطان ۲۷۵	۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۰۸
علی محمد اسپ ۳۰۷ - ۳۲۵	۳۱۷ - ۳۱۶ - ۲۷۰	ملا عصام الدین ابراهیم ملا زادہ
عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا و پدر	۳۴۲	خواجہ عطاء الله دیوان بیونات

* حرف فاء *

۵۸	فارس بن پهلو
۵۸	فارسيان
۸۵	فاطمه سلطان مادر جهانگير ميرزا بن عمر شيخ
۱۰۴	محمد فاروق پسر بابر
۲۲۴	مهنر فاخر نوشکچي
۳۰۷	بي بي فاطمه
۳۱	امير فتح الله شيرازي (عضد الدوله)
۱۰۳	فتح خان (خانجهان) (شيرازي) (سرواني)
..	(شفخاه)
۲۷۷	فتح الله بيگ برادر روشن کوکله
۳۲۳	فتح شاه افغان
۳۴۷	فتح باز (نام يوز)
۴۴	فخر نسا انکه کوچ نديم کوکله
۱۱۲	فخر جهان بيگم
۳۴۲	شاه فخر الدين
۵۸	فراشته بمصر
۵۸	فرغان پسر بوذر
۶۲	فريدون
۱۴۶	قوم فرنگ
۲۸۹	فريدون خان
۳۶۶	فرحت خان مهتر سگاهي
..	(شف نيم)
۳۵۲	فرخ قال پسر همايون
۱۵۳	مير فضلي حاکم بنار
۲۵۴	فضيل بيگ برادر منعم خان
۲۵۹
۵۶	فقي (فقر علي)

بابر پادشاه ۹۴ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲

ميرزا عمر شيخ پسر تيمور ۸۳ - ۸۱

عمر بن ميرزا شاه ۸۲

عماد الملك ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲

خواجه منبر ناظر ۳۴۷ - ۲۴۱ - ۲۲۴ - ۱۹۱

عيلم بن سام ۵۸

موسى عم ۶۵

عدي رينا ۱۹۹

* حرف غين *

خواجه غازي تبريزي ديوان ۲۲۲ - ۱۶۸ - ۱۴۴

.. ۳۳۳ - ۳۱۱ - ۲۵۶ - ۲۷۲ - ۲۶۶

غازي خان ۹۴

محمد غازي توغبائي ۱۵۵ - ۱۵۴

غازي خان کشميري ۱۹۹

غالب خان ۳۴۵

غازي خان مور پدر ابراهيم سور ۳۵۴ - ۳۳۹

غزبن يافت ۵۹

مير غزنوي (شمس الدين انکه خان) ۱۹۱ - ۱۸۷

.. ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ (شف شين و الف)

غضنفر نوکر يادگار ناصر ميرزا ۱۴۳

غلام علي شش انگشت ۳۶۵ - ۳۲۸

غنيچه جي اميد زوجه عمر شيخ ميرزا ۸۵

غنيچه جي آغا سلطان زوجه عمر شيخ (ديگر) ۸۶

مير غني ۳۴۲

غيث الدين جهانگير ميرزا پسر تيمور ۸۰

سلطان غياث الدين برادر سلطان شهاب الدين غوري ۹۷

قاضي غياث الدين جامي ۱۷۶ - ۱۷۲

ملا غياث الدين ۳۵۴

قاسم مخلص	۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۶۳ - ۲۸۸ - ۳۳۲
.. .. .	۳۵۳ - ۳۵۲
شاه قاسم ثغالی	۲۴۹
محمد قاسم خواهرزاده پهلوان دوست	۲۶۳
خواجه قاسم	۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵
قاسم جنگی	۲۸۱
خواجه قاسم مهدی (مهدی قاسم) (شفیم)	۳۲۹
محمد قاسم خان نیشاپوری	۳۴۴
صیرق لی	۳۵۰
مولانا قاسم کاشی	۳۶۸
قبط بن حام	۵۸
قوم قیچاق	۶۰
قبل خان بن ثورمه خان	۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵
قتلق ترکان آغا خواهر نیمور	۷۹
قتاق نگار خانم مادر بابرشاه	۸۶
امیر قتلوق قدم	۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
.. .. .	۳۰۷
مولانا قدم ارباب	۲۶۸
قراچار نویان بن سوغورچین	۴۹ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۴
.. .. .	۷۶ - ۷۵
قرا خان بن معل خان	۴۹ - ۶۰
قرا هلاک خان بن موانکان بن چغتای خان	۷۹
قرا یوسف ترکمان	۸۲ - ۱۲۸
قرا قوزی	۹۶ - ۱۰۷
قراچه بیگ خان	۱۲۵ - ۱۷۴ - ۲۰۱ - ۲۳۳ - ۲۴۴
۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴	۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰
۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲	۲۶۵ - ۲۶۳ - ۲۵۱ - ۲۲۳
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۴	۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۷۵
۱۷۶ - ۱۹۷	۸۲
قوم فولاد قبا	۲۲
شیخ ابوالفیض قیضی برادر مولف	۵۶
فیثافوری حکیم	۱۰۲
فیروز خان	۳۳۷
فیروز خان پسر سلیم خان
• حرف قاف •	۶۹ - ۶۸ - ۴۹ - ۱۶
فاچولی بهادر بن ثورمه خان	۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۸۸
قایدو خان بن دومین (دومین) خان	۴۹ - ۶۷
قابیل پسر آدم عم	۵۳
قوم قارلیغ	۶۰
ملک قاسم برادر بابا قشقه	۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸
.. .. .	۱۱۱
قاسم سنبلی	۱۰۰
قاسم حسین سلطان (خان)	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۹
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸	۱۴۹ - ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۹۰
۲۳۴ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۶	۳۰۰
قادر شاه (ملو خان)	۱۴۵
قاضی خرنگ	۱۴۵
مولانا قاسم علی صدر	۱۵۹
قاسم برلاس	۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۹۴ - ۳۰۱
مولانا خاسم قانونی	۲۱۱
مهرزا قاسم گویابادی	۲۱۶
محمد قاسم خان موچی	۲۲۳ - ۲۵۱ - ۲۶۳ - ۲۶۵

قوم قيات	۶۴ - ۶۳	۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۵ ..
قین برقاق بن قبل خان	۷۰	قرا بهادر ۱۹۹
* حرف کاف *		قرا سلطان شاملو ۲۰۶
میرزا کامرن پسر بابر پادشاه	۱۱۴ - ۹۹ - ۹۵ - ۹۳	قربان قراولی بیگی ۲۸۰ - ۲۷۲ - ۲۲۵ ..
۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵		قراچین ۲۵۲
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲		قرفوجی ۳۱۵
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲		مهتر قرا ملازم محمد خان ۳۳۴
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰		قرا بیگ میروشکار ۳۳۴
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷		قوم قزلباشیه ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۲۸ - ۲۲۳ - ۱۳۵
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷	 ۲۴۱ - ۲۳۸ - ۲۳۶ - ۲۳۵
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۵		قزاق سلطان ملازم شاه طهماسب .. ۲۱۰ - ۲۰۷
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲		قطب خان ۱۰۳ - ۱۰۰
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱		ملا قطب الدین شیرازی استاد سلطان بهادر ۱۴۶
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰		قطب خان پسر شیرخان .. ۱۶۱ - ۱۵۱ - ۱۵۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹		ملا قطب الدین جلنچو بغدادی ۲۲۰
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶		میر قلندر (گونده) ۲۳۶
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳		قدغلی (از لقبهای ترک) ۶۰
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰		قوم قنقین (و ديه لغات) ۶۶
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱		قوم قنقرات ۷۲
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹		قنبر علی بیگ ۳۶۴ - ۱۱۷
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۵		قنبر علی سہاری ۳۰۴
کاچی چک	۱۹۷	قندوق (قوندوق) (قیدوق) سلطان ۳۶۴ - ۳۴۲ - ۳۰۷
کا کر علی	۳۴۲ - ۲۸۲	قنبر دیوانه ۳۵۴ - ۳۵۳
کابلی خان برادر محمد قاسم موجی ۲۸۸		قویله خان بن قبل خان ۷۰ - ۶۹
کالا پہار برادر اسکندر سور ۳۴۹		قوچ بیگ ۲۵۵ - ۲۳۳ - ۱۵۹ - ۱۴۹ - ۱۰۷ - ۹۶
امیر کتہ بیگ	۱۰۵ - ۱۰۲ - ۹۵	قوام بیگ اردو شاه ۱۰۸ - ۱۰۷
کچک علی	۱۱۱	قیان بن ایلخان ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۴۹
کچک بیگ	۱۷۲	قهنان بن افوشی ۵۳ - ۴۹

۲۸۵	کوکي عم حاجي محمد	۳۲۳	ملک کدنام
۵۹ - ۵۸ - ۵۶	کيو مورت بن مام (کيو مورت) و بگاف فارسي محيتر	۵۸	کروان پسر تنبال
۳۴۲ - ۱۲۰	کيچک خواجه مهردار	۶۰	کروخان بن صغل خان
۲۸۷	کيستن قرا حاکم بلخ	۷۲	قوم کوايت
* حرف کاف *				۱۱۰	کرم سنگه
۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۲۸	گجراتيان	۱۱۰	جماعه کراني
۱۵۲	گرگ علي بيگ	۱۶۴	کشميريان
۱۶۳	گرد باز (نام فيل)	۳۲۴ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷	خواجه کلان بيگ ولد مولانا محمد صدر
۳۳۶ - ۳۲۶ - ۳۲۳ - ۱۹۵	قوم گکهرن	۹۴ - ۹۲	۹۸ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۳۵
۱۴۹ - ۱۱۹	گلرنگ بيگم دختر بابر	۲۴۴ - ۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۶۱
۲۸۵ - ۱۱۹	گلچيره بيگم دختر بابر	۱۲۱	خواجه کلان ساماني
۱۱۹	گلبدن بيگم دختر بابر	۳۲۴	هاک کلان پسر ملک کدنام
۱۷۸	گندم زميندار	۵۸	کماري (کيمال) بن يافت
۸۳	گوهرشاد بيگم	۱۰۷	کمال خان (از اولاد علاؤ الدين)
۱۶۷ - ۱۳۶	گواران	۱۹۹	کمال دولي قاتل ميرزا حيدر
۱۱۰ - ۱۰۷ - ۱۰۲ - ۱۰۱	شينخ گيرون	۲۰۶	کمال الدين شاه قلي بيگ
۵۹ - ۴۹	گيوک خان بن ديب باقوي	۲۸۱	خواجه کمال الدين حسين
۷۶	گيوک خان بن اوکدای	۳۲۴	کمال خان پسر سارنگ گکهر
۱۱۰	مير گيسو	۶۱ - ۶۰ - ۴۹	کن خان بن انور خان
* حرف لام *				۵۸	کنعان بن حام
۵۸	لاوز بن ماه	۱۱۰	کنکو
۱۲۳	لاز ملک (زوجة جمال خان که بزوجيت شيرخان آمد)	۳۴۴	کوکي انگه زوجة توغ بيگي
۳۴۱	لشکري پسر سلطان آدم	۵۸	کوش بن حام
۲۹۱ - ۲۸۰ - ۲۵۲	لطفی (لطف الله) سهرندي	۶۰	کوک بن انور خان
۳۵۲ - ۲۷۵	مير لطيف (لطف)	۷۶	کوهو بن اوکدای
۳۶۰	خواجه لطف الله وزير سرکار هوائي	۱۳۶	کوليان کمباب
				۲۲۱ - ۱۹۴ - ۱۹۳	کوکي بهادر
				۲۸۱	کوچک خيچي (مرابنده)

۱۸۵	راجة مٲر سين	۳۶۴	لطيف مهرزا
۱۳۸	مجاهد خان	۳۴۲	لعل خان بخششي
۲۹۱	مجنون قاقشال	۵۶ - ۴۹	لمک (لامک - لمانک - لامخ) بن متوشلخ
۳۷ - ۳۵ - ۳۳ ..	حكيم محي الدين مغربي	۵۷
۴۸	سلطان محمد ميرزا بن ميرزا شاه بن ابراهيم تيمور	۳۰۷	لمغانان
۸۲	۱۰۳ - ۱۰۲	لوحانيلان
۷۳	سلطان محمد خوارزم شاه	۱۲۸	لوديان
۸۱	محمد سلطان پسر جهانگير ميرزا	۲۴۹	لونک بلوچ
۸۳	سلطان محمد ميرزا بن بايسنقر ميرزا	• حرف ميم •	
۸۳	سلطان محمد ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا	۶۷	ماچين
۸۳	سلطان محمود ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا	۱۲۱ - ۱۰۴	ماهه بيگ والده همايون
۸۸	۱۱۰	مانک چند چوهان
۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۴	محمود خان پسر بونس خان	۱۱۲	مانسنگه
۱۰۳ - ۹۸ - ۹۶ - ۸۶	محمد (محمد) کولکناش	۱۸۴ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ ..	مالديو زميندار
۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۰۷	۱۸۷	ماهه انکه (آغا) (بيکه) والده ادهم خان
۸۶	محمد خان بن خضر خواجه خان	۳۶۷ - ۳۶۳ - ۲۳۰ - ۲۲۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳
۸۷	خواجه محمد مردزي	۱۹۶	مالديو (حاکم اجمير و ناگور)
۱۶۲ - ۹۰	محمد حسين ميرزا	۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۸۷	خواجه ماق اتاليق
	امير محب علي خليفه (خواجه خليفه - مير خليفه)	۳۲۰	ماهه علي قلي خان
	۹۰ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۲۹۰ - ۳۳۳ (شف خا)	۳۵۲ - ۳۳۲	ماهه چوچک بيگم زوجة همايون
	امير محمد قاسم کوه بر ۹۰ (شف قاي)	۹	شيخ مبارک پدر ابوالفضل مولف
۹۲	مولانا محمد صدر	۱۴۳	سيد مبارک بخاري ملازم سلطان بهادر
۱۰۳ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴	محمد سلطان ميرزا	۳۳۸ - ۳۳۷ - ۱۶۴	مبارز خان (عدلي) امير افغان
۱۴۴ - ۱۲۴ - ۱۱۱ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۴	۳۴۰ - ۳۳۹
۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۷۳ - ۲۳۳ - ۲۰۰ - ۱۷۱ - ۱۶۳	۲۶۲	ملا مبتلائي اوجي
۱۲۰ - ۱۰۳ - ۹۶ - ۹۴	سلطان محمد دولدي	۲۷۸	مبارز بيگ برادر مصاحب بيگ
۱۰۷ - ۱۰۳ - ۹۶ - ۹۴	محمد علي جنگ جنگ	۳۴۳	مبارک خان رئيس افغان
۱۱۰ - ۱۰۸	۵۶ - ۴۹	متوشلخ بن اخنوخ

۲۲۳ سید محمد قالی هروی	امیر محمد بهشتی (سلطان محمد) ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵
۳۴۲ - ۳۲۰ - ۲۹۹ - ۲۵۲ - ۲۳۵ محمد خان جلاپور	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۸۱ (شف سین)
۳۵۳	سلطان محمود غزنوی (سابق) ۹۶
۲۵۹ ۲۵۸ - ۲۵۴ - ۲۵۱ .. محمد علی قنایی	محمود خان نوحانی ۱۰۲
۳۲۰ - ۲۵۲ سلطان محمد فواق	محمود خان پسر فتح خان سروانی ۱۰۴
۲۹۹ - ۲۸۸ - ۲۵۲ خان ترکمان محمد (محمدی)	محمد علی (ولد مهتر حیدر رکابدار) ۲۴۱ - ۱۰۴
۳۵۳	محمود خان ولد سلطان سکندر ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۰۶
۲۶۳ .. محمد حسین خواهرزاده پهلوان دوست	ملا محمود ملازم خواجه خلیفه ۱۰۸
۲۱۱ - ۲۷۸ - ۲۷۵ - ۲۷۲ محمد قلی خان بولاس	سلطان محمد کوسه ۱۱۹
۳۶۶ - ۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۳۴ - ۳۰۷	محافظ خان ۱۴۳
۲۹۱ - ۲۸۰ .. محمد قلی شیخ کمال (کمال)	محمد خان روسی ۱۶۴
۲۸۶ سلطان محمد قلی	سلطان محمود نوری ۱۸۵ - ۱۷۳
۲۸۷ .. محمد قلی میرزا ملازم پیر محمد خان	محمد علی قابوچی خویش عنعم خان ۱۷۷
۲۹۰ محمد قلی خان جلاپور	سلطان محمود گجراتی ۱۸۶
۲۹۱ میر محمد منشی	محمد شاه کشمیری (حاکم کشمیر) ۱۹۸ - ۱۹۷
۲۹۱ خواجه محمد امین کنگ	محمد خان شرف الدین اوغلی نکلو میردیان حاکم هری (هرات) ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸
۳۱۵ .. محمد علی خان (ملازم همدال میرزا بود)	۳۳۴ - ۲۹۰ - ۲۱۹
۳۴۰ - ۳۳۹ محمد خان افغان فریب شیرخان	سلطان محمد میرزا پسر شاه طهماسب ۲۱۳
۳۴۲ محمد امین دوانه ۳۴۲ (شف الف)	محمد خلیفه والد احمد سلطان شاملو ۲۱۸
۳۴۲ میر محسن داعی	سلطان محمد خدا بنده ۲۱۸
۳۵۹ مولانا محمد فرغلی (پیر علی)	محمدی میرزا ندیرگ جهان شاه میرزا مشهور بشاه
۸۶ میرزا محمدومه سلطان بیگم (قراکوز بیگم) زوجة عمر شیخ	یزدی بیگ کچل اسنجلو ۲۲۹ - ۲۱۹
۲۸۱ مخلص قهریزی (سرابنده)	محمدی بیگ کفادار قاجار ۲۱۹
۱۰۰ مریم مکانی (حمیده بانو بیگم) والد اکبر یاد شاه	محمد کرکه ۲۲۲
۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۷۳ - ۹۵ - ۴۵ - ۴۴ - ۱۹ - ۱۴	میر محمد جاله بان ۲۲۳
۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۰۴ - ۱۹۱ - ۱۸۴	سید محمد پکنه (شهر محمد) ۳۲۸ - ۲۸۰ - ۲۲۳
۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۰۴ - ۱۹۱ - ۱۸۴ (شف سین)

۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۴	۶۵	..	مریم مادر عیسی عم بنت عمران
۱۱۲ - ۱۰۰	معروف فرملي	۸۳	..	سلطان مراد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا
معصومه سلطان بیگم همیشی همایون زوجة محمد زمان	۹۳	..	ملا مرشد بابری
۱۴۹	میرزا	۱۰۰	..	مروغوب غلام سلطان ابراهیم
۲۱۲	معزالدين حسين امير هرات	۲۱۳	..	میر مرتضی صدر فاضل
۳۴۲ - ۲۵۳	خواجه معین (میر معین)	۲۱۸	..	میرزا مراد (شاهزاده) پسر شاه ظهاسب
۳۴۲	معین خان فرخودی	۲۳۹ - ۲۳۶ - ۲۲۱ - ۲۱۹
۶۰ - ۴۹	مغل خان بن النچه خان	۳۵۷
۶۲	قوم مغل (مغلان) (مغول) (الوس مغل خان)	۸۸	..	سلطان مسعود میرزا عمزاد بابر شاه
۶۴ - ۶۷ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۰۷	(شف الف)	۳۰۵	..	مست علي تورچی
۱۴۹	مغل بیگ	۳۴۹	..	خواجه مسافری
۳۰۵	مغل قانچی	۳۶۸	..	مولانا مسعود حصاری
۹۱ - ۸۹	محمد مقیم پسر ذوالنون ارفون	۲۲۰	..	مشایخ قصبه شماسی
میرزا مقیم مخاطب نه خراسان خان ملازم سلطان بهادر	۱۰۸	..	مصطفی رومی
۱۳۱	۲۴۶ - ۲۴۴	..	مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ
۳۰۰ - ۲۹۶ - ۲۴۵ - ۱۶۶	مقدم (بیگ) (کوکه)	۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۷ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۵۷
۲۸۱ - ۲۲۹ - ۲۱۹	مقصود میرزا آخته بیگی	۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۱ - ۲۸۴ - ۲۸۰ - ۲۷۸ - ۲۷۶
۲۲۲	خواجه مقصود هروی	۳۶۶ - ۳۵۰ - ۳۴۲ - ۲۹۶
۲۲۲	درویش مقصود دگالی	۷۹
۳۵۴ - ۲۳۶ - ۲۳۵	مقیم خان	۹۰	..	مظفر شاه (سائق)
۲۶۸	حافظ مقصود	۱۳۲ - ۱۲۷
۲۸۹	خواجه مقصود علی	۱۷۰
۳۰۷	مقصود تورچی	۱۹۷
۳۶۳	مقري مسکین مؤذن
۵۸	مکران بن تنبال	(شف سین)
۱۰۳	مکن ولد حسن	۲۵۰ - ۲۴۹
۹۷	ملوخان (حاکم هند بوقت تیمور)	۲۵۰ - ۲۴۹
۱۱۱ - ۱۰۷	ملک داد کرانی	۲۴۵ - ۲۴۳ - ۲۲۹ - ۲۲۸ - ۲۲۱ - ۱۹۱ - ۱۴۵
					۳۴۲ - ۳۳۵ - ۳۳۳ - ۲۸۴ - ۲۵۹ - ۲۵۴ - ۲۵۲

مهاذیل بن قینان	۵۵ - ۵۴ - ۱۴۹	ملو خان مندو وائی ملقب به قادر شاه	۱۳۱ - ۱۳۳
مهادیو	۵۱	(شف قاف)	..
مهرنوش مادر سلطان محمد	۸۲	ملک محمد ملازم حاکم تته	۴۵۸
مهربانو بیگم خواهر ناصر میرزا	۸۶	ملک علی پنجشیری	۲۷۴
مهرنگار خانم خاله زاده بانر پادشاه	۹۰	ملک محمد مندراوری	۳۲۰ - ۳۰۷
مهدی خواجه	۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴	ملک سنگی	۳۲۱
..	۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۷	ملک مختار	۳۴۲
مهدی سلطان پدر عادل سلطان	۱۰۷	منکلی خواجه بن تیمور تاش	۴۹ - ۶۳
مهدی قاسم خان	۱۹۰	منکلی خان بن یلدوز خان	۴۹ - ۶۲
مهر خان خزنده دار	۲۲۴ - ۳۶۴	منسج (منسک) بن یافت	۵۸
مهدی خان (سلطان)	۲۶۲ - ۲۷۵	منولون زوجة دونمین	۶۷
حافظ مهري	۲۸۱	منکوقان بن تولی خان بن چنگیز خان	۷۶
مهرنگامی فرحت خان	۲۹۷	شاه منصور شاه ایران	۷۹
قبیله مهند	۳۱۳	منوچهر میرزا بن سلطان محمد میرزا	۸۲
میرزا میران شاه (جلال الدین) بن تیمور	۴۸ - ۸۱	شاه منصور برادر طاروس خان	۹۲
..	۸۲ - ۲۱۹	امیر شاه منصور برلاس	۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
خواجه میر میران صدر	۹۶ - ۱۰۱	منجم اذیسه	۱۴۸
میرزا بیگ ترخان (بلوچ)	۹۶ - ۲۲۴	منعم خان	۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۳ - ۲۷۲
خواجه شاه میر حسین	۱۰۴	۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱	
میدنی رای	۴۱۲	۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۳	
میرزا خان خانجنان بن بیرام خان	۱۱۸	۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۶۳	
میران محمد شاه (محمد فاروقی) ملازم سلطان بهادر	منور بیگ پسر نور بیگ	۲۳۴
..	۱۴۵ - ۱۴۲	مولف نفایس العنبر	۵۲
شیخ میرک (ملازم شاه حسین) از اولاد شیخ پوران	موسوی عم	۵۷
..	۱۷۳ - ۱۷۶	مواتکان بن چغتای	۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
میر علی بلوچ	۲۳۶	مومن انگه	۱۰۷ - ۱۰۸
میرزا بیگ برلاس	۲۵۲ - ۲۶۸	موبد بیگ	۱۵۱ - ۲۳۴ - ۲۴۵ - ۲۴۰
میرزا قلی جلایر	۲۵۲	خواجه محمد مومن فراخدی	۳۲۸

۲۹۹ نظریۂ سال النکی	۲۹۷ - ۲۵۲ .. میرزا قلی برادر حیدر محمد خان
۳۱۶ شیخ نظامی مرحوم	۲۹۸ میرزا بیگ ملازم میرزا کامران
۳۳۷ نظام خان پدر مبارز خان	۲۹۹ ملا میر کتابداد
۳۶۷ - ۳۶۴ نظر شیخ چولی	۲۹۲ - ۲۸۶ خواجه میرزا بیگ دیوان
۲۲۹ - ۲۰۹ نکدری (قوم)	* حرف نون *
۷۸ نگینه خاتون مادر تیمور صاحبقران	۹۱ - ۸۶ - ۸۵ .. ناصر میرزا برادر بابر شاه
۲۲۳ - ۲۲۰ - ۴۷ - ۱۵ .. مولانا نورالدین ترخان	۱۱۲ سلطان ناصرالدین
۵۷ - ۵۶ - ۵۴ - ۵۳ - ۴۹ .. نوح عم بن لک	۱۹۸ - ۱۹۷ نازک شاه (در کشمیر)
۱۲۲ - ۵۸	۲۹۱ خواجه ناصرالدین علی مستوفی
۵۸ نوبه بن حام	۳۶۰ - ۳۱۵ ناصر قلی
نورالدین محمد میرزا شوهر گلرنگ بیگم همشیره	۹۱ نجم بیگ
۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۴۹ همایون	۳۴۲ - ۲۹۷ میرزا نجات
۲۳۴ نور بیگ	۱۹۱ - ۱۴۵ - ۱۴۴ قدیم کوکه شوهر فخرنسا انکه
۲۴۵ نویدهی شاعر	۲۵۹ - ۲۴۱
۲۶۹ خواجه نور	۱۰۶ نریت هادی
۳۰۳ نویم کوکه	۱۰۶ نرسنگیدو چوهاں
۱۵۲ - ۱۴۹ نهال بیگ	۵۴ قوم نصاری
۷۲ - ۶۷ قوم نیرون	۱۴۷ - ۱۰۳ - ۱۰۰ .. نصیر خان نوحانی
۳۳۶ - ۱۶۴ قوم نیازبان	۱۱۴ نصرت شاه والی بنگاله
* حرف واو *	
۲۵۸ - ۲۲۴ مهتر واصل	۱۵۱ - ۱۳۸ نصیب شاه والی بنگاله
۱۴۵ وزری فرنگ امیرالامرای بنادر	۲۷۸ نصیب رمال
۲۸۸ وقاص سلطان بلخی	۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ .. نصیب خان افغان پنج بیه
۲۵۸ - ۲۲۴ مهتر وکیل (وکیل)	۱۰۷ - ۱۰۴ - ۱۰۰ .. نظام خان (حاکم بیانه)
سلطان ولد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا	۱۱۹ - ۱۰۷ خواجه نظام الدین علی خلیفه
۱۰۳ - ۱۰۰ - ۹۶ - ۹۴ (بیگ) خازن (بیگ) (شف خاء)
۱۰۷ - ۱۶۸ - ۳۳۴ - ۳۴۴ - ۳۴۷ (شف عین)	۱۴۶ نظام الملک حاکم دکن
۹۶ ولی شرم	۱۵۴ میرزا نظر
	۲۳۶ مهر نظر علی میر هزار تیشکانی

۱۲۸ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸	ولی خوب مهرزا ۱۲۴
۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷	ولد بیگ ایلیچی شاه طهماسب .. ۲۵۹ - ۲۴۹
۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷	ولد قاسم بیگ ۲۵۲
۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷	شاه ولی اتکه .. ۳۵۲ (شف شین)
۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴	وبس خان بن شیرعلی خان اوغلان .. ۸۶
۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲	سلطان وبس .. ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹	وبس سلطان ۲۱۳
۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶	وبس بیگ قنچاق ۲۶۲ - ۲۷۸
۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳	امیر وبسی ۳۵۹
۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱	هاتف ها
۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹	هابیل، پسر آدم عم ۵۳
۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶	هاله زمیندار ۱۷۸
۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴	هاشم بیگ ملازم یادگار ناصر مهرزا ۱۷۸ - ۲۰۱
۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱	ملک هانی بلوچ ۲۰۲
۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹	خواجه هجری جامی ۱۷۴
۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۳۵ - ۲۳۴ - ۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۸	هرامسه ۵۶
۲۴۵ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۳۶	هرمس بابلی ۵۶
۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵	هرمس مصری ۵۶
۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴	قوم عزاره ۲۲۵ - ۲۰۹ - ۱۲۶
۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳	۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸
۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱	۲۹۳ - ۳۰۱ (شف هزارجات در منظر دوم)
۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۲۷۸	هلاکو خان ۵۵ - ۷۶
۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷	هبل سلطان ۳۳۵
۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۶	ابوالنصر نصیرالدین محمد همنون پارشاه جهانبدانی
۳۱۲ - ۳۱۱ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۴ - ۳۰۳	جنت آشیانی ۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۱
۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۱۲ - ۳۱۱	۳۰ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱
۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹	۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱
۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۲۸	۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳
۳۴۵ - ۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۶	
۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۵۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۳۴۷ - ۳۴۶ - ۳۴۵	
۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰ - ۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۵ - ۳۵۴	

۸۳ میرزا بن شاهرخ میرزا	۴۰۷ میرمه
۸۶ یادگار سلطان بیگم دختر عمر شیخ	۵۸ هند بن حام
۱۲۷ - ۱۱۳ یادگار تغائی	۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۴ - ۹۹ - ۹۴ - ۹۳ امیر هندو بیگ
۱۲۹ - ۱۲۴ (ابن عم همایون) یادگار ناصر میرزا	۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۱۷
۱۵۹ - ۱۵۴ - ۱۴۹ - ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۲	۳۵۹ - ۱۵۳ - ۱۵۱
۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۴ - ۱۶۱	میرزا هندال پسر بابر پادشاه ۱۱۳ - ۱۱۳ - ۹۹ - ۹۳
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۵	۱۴۹ - ۱۴۵ - ۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۱۹ - ۱۱۶ - ۱۱۵
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸	۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۰
۲۴۹ ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۷	۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۵ - ۱۶۴ - ۱۶۰
۲۱۸ یار علی سلطان تكلو	۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳
۲۱۹ یادگار سلطان موصلو	۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۳۷
۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۳ یاسین دولت	۲۶۰ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱
۵۵ - ۴۹ یزد بن مهلائیل	۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۶۹ - ۲۶۷ - ۲۶۱
۷۶ یسومکا بن چغتای	۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۳ - ۲۸۱
۱۴۹ یعقوب بیگ	۳۰۷ - ۳۰۴ - ۳۰۲ - ۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۳ - ۲۹۲
۲۱۸ یعقوب میرزا تغائی	۳۲۲ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۳۱۲ - ۳۱۱
۲۲۳ یعقوب (دیگر)	۲۸۳ قوم هندوان
۵۸ یغن بن سام	۷۷ هیبت برادر طراغی
۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۴۹ یلدوز بن منکلی خواجه	۳۳۶ - ۱۵۲ هیبت خان نیازی
۶۱ - ۴۹ یلدوز خان بن آي خان	۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ (راجه بکرماجیت)
۶۰ یولدوز بن اغور خان	۳۴۰
۶۶ یوسفی سالچی بن آلنقوا	حرف یاد
۸۶ - ۸۴ - ۸۳ یونس خان	میرهار محمد غزنوی پدر شمس الدین محمد انکه خان
۹۲ قوم یوسف زای	۱۴
۱۲۵ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵ * امیر یونس علی	۴۹ یافت (ابوالترک الونجه خان) بن نوح عم
۲۴۵	۵۹ - ۵۸ - ۵۷
۲۱۹ مولانا یوسفی طهیب	۵۹ یارچ بن یافت
۵۵۴ ۵۵۳ یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق	یادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنفر

۳۳۰ - ۳۲۵	حاجي يوسف	۱۸۷	يوسف محمد خان برادر ميرزا عزيز كوكلتاش
۳۲۵	يوسف آفتابچي	۲۱۱	اسكندر يوسف مودود (گوينده)
۳۳۰	يوسف عم	۲۲۳	شيخ يوسف چولي
۵۴	قوم بهود	۳۲۱	شيخ يوسف كوراني

• تمام شد منظر اول •



• منظر دوم در اسمای مواضع و قلعات و آنها و غیره •

• حرف الف •					
۱۴۲	۱۴۱	۱۳۰	اجین
۱۷۹	۱۷۲	۱۳۵	آچه
۱۴۳	۱۴۲	۱۴۱	۱۴۰	۱۳۸	احمد آباد
۸۸	۸۷	۸۵	اخصی (اخیست)
۲۹۹	ادی خنجان
۱۴۸	ادیسه
۶۰	کوه ارتاق
۷۸	۶۴	۶۳	۶۲	..	ارکنه قون
۲۲۰	۲۱۹	اردبیل
۲۳۶	۲۲۹	آب ارغنداب
۲۴۳	ارقندی
۳۰۵	۲۷۳	۲۶۲	۲۴۶	..	آرتنه باغ (درکابل)
۵۶	مدینة اسکندریه
۸۵	اسفزه
۸۹	استرفج
۱۴۳	اساول
۲۱۳	اسفراین
۲۸۶	۲۶۸	استالف (کوه استالف)
۳۵۴	۲۸۳	۲۸۲	۲۵۲	..	اشکمش
۳۰۶	۳۰۳	۲۸۵	اشترکرام
۶۰	افرنج
۳۰۳	۱۲۹	افغانستان
۳۶	اقلیم چهارم
۷۳	آس
۷۳	آلان
۲۵۳	۷۳	آب آمویه
۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	..	آذربایجان
۹۱	آدینه پور
۱۰۱	۱۰۰	۹۹	۹۸	..	دارالخلافه آگره (اکبر آباد)
۱۱۳	۱۱۲	۱۱۱	۱۰۵	۱۰۴	۱۰۳
۱۲۹	۱۲۷	۱۲۶	۱۲۱	۱۱۸	۱۱۳
۱۴۹	۱۴۷	۱۴۶	۱۴۵	۱۴۴	۱۴۱
۱۶۰	۱۵۷	۱۵۶	۱۵۵	۱۵۴	۱۵۳
۳۳۹	۱۹۶	۱۷۰	۱۶۷	۱۶۶	۱۶۲
۳۶۱	۳۶۰	۳۵۶	۳۵۱	۳۴۰	..
۱۴۲	آسیر
۱۴۲	قلعه آسیر
۲۴۱	۲۲۹	برج آتچقه حصار قندهار
۲۶۰	آب دره
۲۹۹	۲۷۶	آب ننگی (ننگی)
۳۱۱	۲۹۵	آب باران
۵۳	کوه ابو قبیص
۲۱۶	ابهر
۸۵	۸۰	اترار (بانگی)
۱۶۱	۱۰۳	۱۰۰	اتاق

۲۳۰	آب ایستاده	۸۵	الهم بنجم
۲۹۱ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۷۱ ..	ایبک	۸۵	المالغ
۲۸۷	قلعه ایبک	۸۵	المانو
● حرف باء ●		۸۹	الانغ
۵۶ - ۵۴	شهر بابل	۱۶۷ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۲۳ - ۱۱۱ ..	الود
۹۱	بادام چشمه	۲۷۳	النگ چالاک
۳۱۱ - ۹۲	بادنج	۲۷۶	النگ قاضیان
۹۳	باغ وفا	۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۴۵ - ۲۳ - ۱۸	حصار امرکوت
۲۰۰ - ۱۱۱	باری	۸۰	انکوزیه
۱۶۷	باغ خواجه دوست منشی	۸۸ - ۸۷ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ ..	ولایت اندجان
۱۶۷	باغ خواجه غازی	۸۷	قلعه اندجان
۲۱۲	باغ شاهي (در هرات)	۹۳	بنباله
۲۱۳	باخوز	۱۹۷	اندرکول
۲۱۳	باغ مراد هر	۳۰۰ - ۲۸۶ - ۲۷۶ - ۲۶۰ - ۲۵۱ - ۲۰۰	اندراب
۲۱۴	باغ خیابان هرات	۳۵۴ - ۳۰۲
۲۱۴	باغ زانان هرات	۲۷۵	قلعه اندراب
۲۳۱	باغ جلال الدین	۳۳۵	اندرود
۲۳۸	باغ فردوسی مکانی بابر شاه	۸۷ - ۸۳	اوز جند (اوزگند)
۲۴۲ (شف حاء)	باباحسن ابدال	۸۵	اوش
۲۵۱	باغ علی قلی اندرابی	۸۸	اورا بله
۳۰۰ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۵۵ ..	بلمیان	۱۵۳ - ۱۴۸ - ۱۴۵ - ۱۰۳ - ۱۰۲	ولایت اوده
۲۶۰	باغ خسرو شاه	۲۰۵	قلعه اوک
۲۶۲	باغ قزاقچه خان	۵۶	اهرام مصری (یعنی بناهای چندکده در مصر است)
۲۶۲	باغ دیولن خانه	۸۱ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۳ - ۶۱ - ۶۰	ایران
۲۶۲	باغ بنفشه	۲۹۲ - ۲۵۳ - ۲۲۷ - ۲۱۳ - ۲۰۵ - ۲۰۳	..
۲۷۵	بازارک	۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳
۲۸۱	بادام دیر	۷۵ - ۶۳	زمین ایغور (بلاد ایغور)
۲۲۱	باغ صفا	۱۱۲	الرج

۷۶ - ۷۳	بلغار	۳۶۰	بازار دریائی
۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۷۱ - ۲۶۹ - ۷۹ - ۷۵ - ۷۳	بلخ	۹۲	بجور
۳۰۸ - ۲۹۲ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵	بلوچستان	۹۲	قلعه بجور
۱۲۹	پرگنه بلگرام	۹۷ - ۹۳ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۵ - ۸۲ - ۷۵	بھوشان
۱۳۵ - ۱۳۴	کوه بلندری	۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۱ - ۹۹ - ۹۸	
۳۰۹	بنگش	۲۳۶ - ۲۲۳ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۳۵ - ۱۲۹ - ۱۲۳	
۳۲۳ - ۳۱۱ - ۳۰۸ - ۲۷۴ - ۲۴۴ - ۹۲	بنگاله	۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۳۹ - ۲۳۷	
۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۸ - ۱۴۷ - ۱۲۶ - ۱۱۴		۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۰ - ۲۵۷ - ۲۵۵	
۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲		۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰	
۳۴۰ - ۳۳۹ - ۲۲۲ - ۱۹۹	بنارس	۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۸۹ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۲	
۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۴۸	چشمه بندگشا	۳۹۱ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۹ - ۲۹۸	
۲۸۲	قصبه بن	۳۵۳	بداون
۳۲۵	بوزی	۳۵۳	قلعه بداون
۲۶۱	بهره	۱۱۲	آب برهان پور
۱۹۵ - ۹۷ - ۹۳	آب بهت	۱۴۲ - ۱۴۱	بروج
۳۲۳ - ۹۳ - ۹۳	بهاول پور	۱۴۲ - ۱۴۱	بروده
۹۴	ولایت بهار	۱۸۹ - ۱۴۵ - ۱۴۲	برهان پور
۱۶۰ - ۱۵۲ - ۱۴۸ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۹۷		۱۰۶	بساور
۳۴۰		۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۰۴	قلعه بست
۱۶۳ - ۱۵۸ - ۱۲۴ - ۱۱۴	بھوجپور	۲۱۵	بسطام
۱۵۸ - ۱۱۴	بھید	۳۶۱	بساط نشاط
۱۵۲	بھاگلپور	۷۹	بغداد
۱۶۶	بھنگاپور	۲۸۶ - ۲۸۳	بغلان
۳۰۹	کوه بهزادی	۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۶	ولایت بکر
۳۲۱ - ۳۱۹ - ۳۱۶ - ۳۱۴	بھسود	۲۵۷ - ۲۲۳ - ۲۰۲ - ۱۹۵ - ۱۸۵ - ۱۷۸ - ۱۷۷	
۵۳	بیت المقدس	۲۵۸	
۸۹	بیمغان	۱۷۵	قلعه بکر
۸۹	بیکتوز	۳۵۲ - ۳۴۱ - ۳۳۱	بکرام معروف به پشاور

تاج مڑ (مفتوح ہمایوں) ۳۶۰ ..

تبت ۱۹۹ - ۶۳ ..

تبریز ۲۲۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۸۲ - ۸۱ - ۷۹ ..

ولایت تبری ۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۱ ..

قلعہ تبری ۲۴۲ ..

ترکستان ۷۵ - ۷۲ - ۶۸ - ۶۲ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ ..

۷۹ - ۸۲ - ۸۵ - ۱۱۳ - ۱۷۷ - ۲۲۳ - ۳۳۵

تربیلہ ۹۲ ..

ترت ۱۵۷ - ۱۵۲ ..

ترشیز ۲۱۳ ..

توت ۲۱۳ ..

تکیہ چمار ۲۴۳ ..

ولایت تنکوت ۷۳ ..

توزان ۲۶۰ - ۲۵۵ - ۸۱ - ۷۶ - ۷۳ - ۶۷ - ۶۰ ..

• حرف تے •

ولایت تلبہ ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۴ - ۱۷۳ - ۱۳۵ - ۱۸ ..

۱۷۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۳۱

• حرف جیم •

جاجرات ۷۲ ..

جاجمڑ ۱۰۳ ..

قلعہ جانیانیر ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۳ ..

جانیانیر ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۰ - ۱۳۴ ..

ولایت اجاگان (حاجگان) ۱۷۳ ..

جام ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ ..

جالندھر ۲۴۴ ..

چربار ۳۱۲ ..

چھکنوہینہ ۲۸۷ ..

جرمل ۱۰۶ ..

قلعہ بیانہ ۳۵۳ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۰ ..

ولایت بیانہ ۱۲۴ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ ..

۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۳۹ - ۱۲۹ ..

بیجاگڑھ ۱۳۵ ..

بیگانیر ۱۷۹ ..

آب بیلا ۱۹۵ ..

• حرف پے •

شہر پانی پت ۹۵ ..

پاتر ۱۷۴ ..

قصبہ پالم ۱۸۷ ..

پانی منار ۲۳۷ ..

پیالی ۱۳۴ ..

پڈن ۱۴۳ - ۱۴۱ ..

پڈنہ ۱۵۱ - ۱۴۸ ..

پرنیہ ۱۵۲ ..

قلعہ پریان (اسلام آباد) ۲۸۳ ..

پڑھالہ ۳۲۷ ..

پکلی ۱۹۹ ..

پنجاب ۳۲۵ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۴۸ - ۱۴۵ - ۱۲۴ ..

۳۵۵ - ۳۵۱ - ۳۴۹ - ۳۴۶ - ۲۰۰ - ۳۳۶ - ۳۲۹

۳۶۶ - ۳۶۲ - ۳۵۶ ..

پانچ ۱۹۷ ..

پنجشیر ۲۸۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ ..

آب پنجشیر ۲۸۳ ..

پہلودی ۱۸۱ - ۱۸۰ ..

پیش بالغ ۷۵ ..

• حرف تاء •

تاشکند ۸۴ ..

چارباگان .. ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵	چرم ۲۹۲
چپرگنه ۳۳۹	جزیره ۵۷
چرخس ۷۶	چسروان ۳۶۰
چوخ ۳۰۹ - ۱۷۵	چگدلیک (چگدلیک) ۹۱
چشمه عجیب در دامغان ۲۱۵	چلگه سیاه سنگ ۲۳۱
آب چناب ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۹۴	جلال آباد (جوی شاهی) ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۲۳
قصبه چندوار ۱۰۳ ۳۴۱ (شف جوی شاهی)
چندیبری ۱۱۲	جم ۹۱
قلعه چناره (قلعه چنار) ۱۲۳ - ۱۴۹ - ۱۵۰	جمو ۳۲۶
.. .. ۱۵۱	جنگلستان جونه ۱۴۸
قلعه چندیبری ۱۹۹	کوه جود ۹۳
چولی مهیسر ۱۳۳	جونپور ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۲۴ - ۱۵۱ - ۱۵۳
چوسه ۱۷۰ - ۱۶۳ ۳۵۶ - ۱۶۰ - ۱۵۷ - ۱۵۴
چهار باغ اندجان ۸۷	آب جون ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۲۴ - ۱۵۶ - ۲۲۳
چهار باغ دارالخلافه آگوه مشهور به هشت بهشت ۱۰۵ ۳۶۰ - ۳۵۱
.. .. ۱۱۸	جونه گداهه ۱۳۸
چهار باغ هرات ۲۱۱	جونه ۱۴۸ - ۱۴۷
چهار باغ کابل ۲۴۶ - ۲۳۰	جوه پور ۱۸۰
چهار دره (در قندهار) ۲۳۳	قصبه جون ۱۸۹ - ۱۸۶ - ۱۸۴
چهار باغ قندهار ۲۳۶	جوی شاهی (جلال آباد) ۲۰۰ - ۳۰۱
چهار باغ نزد جلال آباد ۳۰۸ ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۶۶ (شف جلال آباد)
ملک چین ۷۳ - ۵۷	جوی موری ۳۰۴ - ۲۷۲
قلعه چیتور ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۸ - ۱۲۶	جوبارهای بلخ ۲۸۹
چیتور ۱۹۶ - ۱۳۶ - ۱۳۳	جهاز کهنه ۱۵۷ - ۱۵۳ - ۱۵۲
.. حرف حاء ..	باغ جهان آرا (در هرات) ۲۱۴ - ۲۱۳
دیوار حبشه ۵۷	جهلم ۹۴
حجاز ۵۵ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۷۹	چیسلمیر ۱۸۱
.. .. ۳۶۳ - ۳۳۰ - ۳۰۸ - ۲۸۴	.. حرف چ ..

۲۲۰	خلخال	۸۰	حرمین شریفین
۲۷۹	خلسان	۲۳۸	بابا حسن ابدال (شف باد)
۲۸۸ - ۲۸۷	خلم	۳۵۵ - ۳۵۲ - ۳۵۱ - ۱۰۲ - ۹۴	سرکار حصار فیروزه
۲۷۱	خملنگان	۳۵۲	قلعه حصار
۹۶ - ۷۷ - ۷۵	خوارزم	۸۰	عبر حلب
۷۹	خوزستان	۱۵۹	حمید پور
۱۹۹ - ۱۹۵ - ۹۳	خوشاب	۱۳۳	حوضی عماد الملک
۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۹۱	خوست	۲۱۸	حوضی سلیمان
۲۹۳ - ۲۸۳	۳۰۸	قلعه حوالی جلال آباد
۲۲۹	خواجه خضر	۳۹۰	حوضی مئمن بر بالای کشتیا
۲۹۱ - ۲۳۳	خواجه پشته	* حرف خاد *				
۲۳۸	خواجه ریگ روغن	۱۰۹	خانوه (از سرکار بیانه)
۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۳۸	خواجه سهاران	۱۹۹	خانپور
۳۲۵ - ۹۱	خیبر	۲۱۳	خانی
۲۹۱	خیابان نزد کابل	۲۵۵	خانگه کان
* حرف دال *					۸۳ - ۸۰ - ۷۳ - ۷۰ - ۶۳	خنا (خطا)
۹۶	دار المرز	۷۳	ختن
۲۳۴ - ۲۲۹ - ۲۰۳ - ۱۹۱	دلور زمین (زمین داور)	۲۸۲	ختلان مشهور به کولاب
۲۸۳ - ۲۹۶ - ۲۵۹ - ۲۵۷ - ۲۴۹ - ۲۴۳	۸۸ - ۸۵ - ۸۳	آب خچند (سئمون)
۳۳۴ - ۳۳۳ - ۲۸۵	۸۸ - ۸۵	شهر خچند
۲۱۵	دامغان	۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۳ - ۵۷ - ۱۹	ولایت خراسان
۸۳	درگ کز (شف کاف)	۱۶۸ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۹۱ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۰ - ۸۹
۱۹۸	درگلار	۳۳۵ - ۲۹۹ - ۲۲۴ - ۲۱۳ - ۲۱۳ - ۲۰۹ - ۲۰۲
۲۵۳	درسک (ورسک) (شف واو)	۸۱	قلعه خرماتو
۲۵۸	درواز طاقیه دوزان (دروازه کابل)	۱۱۴ - ۱۰۳	خریه
۲۹۹	درگ قنچاق	۲۲۰	خوزبیل
۲۸۹	دهشت نیل بر	۲۲۳	خرابه
۱۳۹ - ۱۳۹	ملک دکن	۳۹۱	خرگاه بر مده برج سپهر

۱۲۸ - ۹۵ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۶۰	ملک روم	۳۹۰	دکه
۱۶۸	۱۰۴	دلیز
۷۹ - ۷۳	روس	۸۰	دمشق
۸۱	حصار روم	۱۴۱	دمشق
۲۹۱	روستای بابا ششیر	۲۳۹	دوکی
۱۴۸	رهتاس	۱۲۴ - ۱۱۶ - ۱۰۰ - ۹۸ - ۵۱	دارالملک دهلی
۳۴۱ - ۳۳۶ - ۱۹۶ - ۱۵۷ - ۱۵۳	قلعه رهتاس	۱۶۷ - ۱۵۶ - ۱۵۳ - ۱۴۹ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷	
۳۴۲	۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۲۶۷ - ۱۸۷ - ۱۶۹	
۱۶۷	قصبه رهنک	۳۶۵ - ۳۶۲ - ۳۶۰ - ۳۵۶ - ۳۵۳	..
۲۱۵	ری	۱۱۳ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۰	دهلیز
۳۳۷	ریواری	۱۹۶	ولایت دهندهیر
* حرف زاء *		۲۰۰	دهنکوت
۲۱۳	زاوه	۲۶۱	د افغانستان
۳۲۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰	زمزمه (زمه)	۳۵۱	قلعه دهلی
۵۵	مدینه زها (زها)	۷۱	دیلمون یلدی
۲۲۲ - ۲۱۴ - ۲۱۳	زیارتگاه هرات	۸۱ - ۷۹	دیاربکر
* حرف سین *		۳۴۳ - ۱۱۰ - ۹۳	دیپال پور
۱۳۰ - ۱۰۹	سارنگپور	۱۲۴	شهر دین پناه
۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۶۹	کوه سارنگ	۱۴۵ - ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۳۴ - ۱۳۳	بندر دیب
۱۸۱	ساتلمیر	۱۷۹	قلعه دیورول
۲۱۸	چشمه ساؤق بلای (ساووق بلای)	* حرف راء *	
۲۵۲	کتل سامان	۱۱۲ - ۱۰۰	راهری
۲۹۹ - ۲۹۶	صال اولنگ	۱۴۳ - ۱۰۹	رایسون
۳۵۱ - ۳۵۰	سامانه	۱۹۶ - ۱۳۰	قلعه رایسون
۲۳۳ - ۲۲۰ - ۲۱۵ - ۲۰۹	ولایت سبزوار	۱۹۹ - ۱۷۰	راجوری
۳۰۷	د سبز	۲۹۳ - ۲۷۱	رستاق
۳۴۴ - ۱۲۵	آب سدلج مشهور بآب لودھیانه	۱۲۸	قلعه رتنپور
.. .. .	کوه سرندهب (قدم گاه آدم م)	۱۹۶	رتنپور

[illegible]

[illegible]

فرنگی	۱۱۳ - ۱۹۲	فارسی (فری)	۸۱ - ۷۱ - ۵۶
فرغز	۹۱	فلمپور (مکری)	۱۱۱ (شف سین)
فریباغ	۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۱۱ - ۲۷۲ - ۲۷۲ - ۲۵۱	ولایت فرغانه	۸۸ - ۸۵ - ۸۳
فرنگی (فرانکی)	۲۸۲ - ۲۸۲	فروا	۲۱۸ - ۲۱۳
فرزین	۲۱۵ - ۲۰۵	فناکت (شامریه)	۸۵ (شف سین)
قمریان	۲۹۰	فروغی	۲۱۳
قلات از صفات قندهار	۲۵۸ - ۲۲۱ - ۲۲۵ - ۸۹	قلعه غوری	۲۶۹
	۲۶۹	حرف ناء	
قلمه کلا	۲۲۱		
قنوج	۱۳۵ - ۱۳۳ - ۱۱۲ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۱۳۳	فارسی (فری)	۸۱ - ۷۱ - ۵۶
	۲۵۶ - ۱۸۵ - ۱۶۳ - ۱۵۵ - ۱۵۳ - ۱۳۹	فلمپور (مکری)	۱۱۱ (شف سین)
قندهار	۹۸ - ۹۷ - ۹۳ - ۹۳ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۲	ولایت فرغانه	۸۸ - ۸۵ - ۸۳
	۱۳۵ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۱۲۳ - ۱۱۳ - ۹۱	فروا	۲۱۸ - ۲۱۳
	۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۵ - ۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۷۰ - ۱۳۶	فناکت (شامریه)	۸۵ (شف سین)
	۲۰۰ - ۱۹۵ - ۱۹۳ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰	فروغی	۲۱۳
	۲۲۵ - ۲۲۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۰۵ - ۲۰۲ - ۲۰۱	قلعه غوری	۲۶۹
	۲۲۳ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶	حرف ناء	
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		
	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶		

۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲	تصبة گلار	۱۴۱
۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲	آب کندهای (آب سياه)	۱۵۸
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲	دروازه کندهای حصار قندهار	۲۳۱ - ۲۳۰
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲	کنور نورمل	۳۱۰ (شف نون)
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲	گندمک (گندمک)	۳۱۲
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲	شهر کوفه	۵۷ - ۵۳
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲	کول ملک	۹۱
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲	کول نصیبور (غدیر)	۱۰۶
۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲	تصبة کول	۱۵۳ - ۱۱۱
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲	کولاب منهور	۱۳۰
۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲	کولي واره	۱۳۶
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲	کول جوگی	۱۸۰
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲	کوچه بند (در قندهار)	۲۲۹
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲	کولاب (در بدخشان)	۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۱ - ۲۵۲
۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲	آب کوچه	۲۹۳ - ۲۹۲
۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲	کوچه بند بلخ	۲۸۹
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲	کهن	۹۲
۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲	پرگنه کهرام	۱۰۱
۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲	حصار کهنه دار (کندهار)	۱۰۳ - ۱۰۲
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲	کهنکام	۱۵۲
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲	کهنور	۳۲۶
۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲	کي	۹۲
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲	کهنکي	۲۰۵
<p align="center">• حرف لام •</p>		
۱۵۹ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۲ - ۱۲۵ - ۹۳ - ۹۳	لاهور	
۲۲۲ - ۱۹۵ - ۱۷۰ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۲ - ۱۶۱		
۳۶۹ - ۳۵۹ - ۳۵۵ - ۳۵۱ - ۳۴۹ - ۳۴۳ - ۳۴۲		
۱۲۵	قلعه لاهور	
۱۷۰	آب لاهور	
۱۱۱	لکهنو	
۹۵۵	تصبة لکهنور	
۵۹۱	قلعه لکي	

۱۴۱	تصبة گلار	۱۴۱
۱۵۸	آب کندهای (آب سياه)	۱۵۸
۲۳۱ - ۲۳۰	دروازه کندهای حصار قندهار	۲۳۱ - ۲۳۰
۳۱۰ (شف نون)	کنور نورمل	۳۱۰ (شف نون)
۳۱۲	گندمک (گندمک)	۳۱۲
۵۷ - ۵۳	شهر کوفه	۵۷ - ۵۳
۹۱	کول ملک	۹۱
۱۰۶	کول نصیبور (غدیر)	۱۰۶
۱۵۳ - ۱۱۱	تصبة کول	۱۵۳ - ۱۱۱
۱۳۰	کولاب منهور	۱۳۰
۱۳۶	کولي واره	۱۳۶
۱۸۰	کول جوگی	۱۸۰
۲۲۹	کوچه بند (در قندهار)	۲۲۹
۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۱ - ۲۵۲	کولاب (در بدخشان)	۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۱ - ۲۵۲
۲۹۳ - ۲۹۲	آب کوچه	۲۹۳ - ۲۹۲
۲۸۹	کوچه بند بلخ	۲۸۹
۹۲	کهن	۹۲
۱۰۱	پرگنه کهرام	۱۰۱
۱۰۳ - ۱۰۲	حصار کهنه دار (کندهار)	۱۰۳ - ۱۰۲
۱۵۲	کهنکام	۱۵۲
۳۲۶	کهنور	۳۲۶
۹۲	کي	۹۲
۲۰۵	کهنکي	۲۰۵
<p align="center">• حرف کاف •</p>		
۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵	ولایت کهرام	۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵
۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۱ - ۱۳۰		۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۱ - ۱۳۰

مشهد مقدس (آقاس) ۲۰۳ - ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۱۴

.. .. ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳

مهر ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۹ - ۸۰

معموره ۲۳۷ - ۲۴۱

دیار مغرب ۵۷

مغولستان (زمین مغول) (مغولستان) ۶۲ - ۶۳

.. .. ۶۴ - ۶۸ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۵۲

مکه معظمه ۳۰۸ - ۳۶۳

ملقان ۹۲ - ۱۱۲ - ۱۷۱ - ۲۰۰

قلعه ملوک ۹۴

مدینه منوره (مدینه الحکما) ۵۶

مندراول (مندرايل) ۹۲ - ۱۲۹

مندهاکر ۱۰۵

مندسور ۱۳۰ - ۱۵۱

مندو ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۳۵۹

قلعه مندو ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵

منگیر ۲۵۲

منا (در مکه معظمه) ۳۳۱

مرویه ۱۳۸

موضع نیرگران ۲۵۱

موی ۲۸۲

مهاون ۱۰۵

آب مهندری ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴

مهدان ۸۹

میوات ۱۰۰ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۳۳۷ - ۳۵۱

میان درآب ۱۰۲ - ۱۱۱

میرتبه ۱۰۹

میانه (در عراق) ۲۱۹

۲۳۴

(لغات) ۳۰۹ - ۳۱۰

نهری ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸

۲۰۱ - ۱۷۹

رگانه (لوه گدانه) ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۵۷۵

۲۴۱

* حرف میم *

ساراه التهر ۶۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲

.. ۸۸ - ۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۵

ماچین ۷۳

ماوندین ۷۹

ولایت مالوه ۱۲۴ - ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۴۹

.. .. ۱۸۵ - ۳۳۹

پل مالان * ۲۱۳ - ۲۱۴

دروازه ماشور قندهار ۲۴۰

ماچینواره ۳۲۵ - ۳۴۴ - ۳۴۷

آب ماچینواره ۳۲۵

ولایت مانکوت ۳۲۶ - ۳۶۷

قلعه مانکوت ۳۳۶

مسعود آباد ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳

مهورات ۲۱۳

مداین ۵۸

مرغنان ۸۵ - ۸۸

مرو ۵۹

مرواب ۹۰

مزارات (در قندهار) ۲۲۹

بله مشی ۵۸ - ۹۳

مشتاب ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۲۳۹

۲۰۹ - ۲۰۵ - ۱۲۱ - ۹۰ (هري)	۳۵۳	• حرف نون •
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۲۵ - ۲۲۲	۱۲۸	لاکړ
۲۰۲۹۰	۱۳۷	لارنول
ولایت هردوار	۲۸۶ - ۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۵۲	لاري
قصبه هرهانه	۵۳	نچف کوفه
هزارجات ۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۱۵ - ۲۶۸ (شف هزاره)	۱۳۰ - ۱۳۷	قصبه نرياد
درما تراول	۱۳۲	نعلقه مندو
هزارچه سلطان مسعودي	۲۴۳	نصان
آب هلمند (هیرمند)	۲۴۵	نفر
هندوستان ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲	۸۷	نمازگاه اندجان
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۸	نورگل (کنور نورگل) ۹۲ (شف کاف)	نورگل
۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸	ولایت نورساري ۱۴۱ - ۱۴۲	نوشهر
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۱	۱۹۷ - ۱۷۱ - ۱۷۰	نیشاپور
۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۲۹	۲۱۵ - ۸۰	نیز
۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۶	۹۲	نیلي سبیل
۲۱۶ - ۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۴۹ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۷	۱۳۳	ملک نیمروز
۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲	۱۶۰	نیلاب (آب سند) ۳۱۲ - ۳۱۰ (شف سین)
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۳	تومان نیک‌نهار ۳۱۲	• حرف واد •
۳۴۷ - ۳۵۵ - ۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۵۹ - ۳۶۷	۱۷۹	واصل پور
هندوکوه ۹۰ - ۲۷۰	ورسک (درسک) ۹۱ (شف دال)	ورسک
سرکار هندیه	۲۱۳	ورقرا (درقرا)
هردل	۱۸۳ - ۱۷۱	ولایت مالهيو
هیره پور	• حرف هاء •	هالول (هالول)
• حرف ياد •	۱۳۹ - ۱۳۷	هلیاپور
پانکي	۱۹۵	
پارکند		
دروازا یارک کابل		

(۳۵)

۲۸۹ - ۲۵۱	یرت چالای	۲۹۱	یخ چهار چشمه
۲۹۸	یکه اولنگ	۲۹۳	یرت شیخ ملی
۴۱ - ۲۳	یونان	۲۴۳	یرت بابوس بیگ

• تمام شد •

بسم الله الرحمن الرحيم

مرکب منصری و پیکر هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری والایع که در کالبد قیمت نگنجد - و میزان قیاس
بر نرسد - و بمکیال گفت در نیاید - و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیم نیست
متحرک و هوای ممتوج نیافته اند - و چرا چنین نباشد که سرانجام دارالملک معنی بی دستگیری آن
امکان نپذیرد و معموری خراب آباد صورت بی مددکاری آن در اندیشه نگذرد * مژدوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده بر انداخت ز هر ده هزار

نیست درین بزم بسر مستیش * نیست حریفی بزرگستیش

کارگشا اوست درین کارگاه * صدر نشین اوست درین بارگاه

هر چه درآمد بدل اهل هوش * دل بزیان گفت و زیان زد بگوش

از در دل هم بدر دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگش

ماه سخن را بر صدگاه هوش * مشرق و مغرب ز بانست و گوش

چنانچه بیایه والای آن بنزد بان آمان نتوان رسید بیای باد پیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن
قدم نتوان زد - آتشی مزاج نیست باند نهاد - خاکی طبیعتی است آب نما - منبعش آتشکده دل - اوج
بروازش نزهنگاه هوا - گرمی بزارش باب - آرامگاهش مفتح خاک - مرتبه شناسان صفوی عزت
فراخور دید و دریافت خود چنانچه همه سالار انجمن معنی بل خلف الصدق دل دانستند - موبد
موبدان دانش آتشکده خاطر بل ابوالابی ضمیر انگاشتنند - خامه سخنی که زیب فهرست نهی
مفاخر و زینت دیباچه مجموعه معالی باشد یعنی مدح کدخدای آمان و زمین و حمد دادار

جان دتن آمرون - هم آغاز را پایه مرفرازی - و هم انجام را پیرایه دانوازی - هم قافله سالار سخنوران
و هم شهریار سخنوری - چراغ کلبه تاریک نهیقان - انییس وحدت سرای خلوت گزینان - درد انزای باطن
مشتاقان کوی خداجویی - مرهم بند نامور خسته درونان کنج ناشکیمبانی - نوشداروی شورابه نوشان اشک
حسرت - مومدائی شکسته دلان راوی خاموشی - رزم آرای دلوران هنگامه عشق - بزم امروز معشوق مزاجان
بارگاه اطمینان - تشنه لبان دریافت را استسقا بخش - گرمه دلان بادیه جویانی را جوع افزا -
سکه خرد پرواز بیداردل با همه سرامیمگی شوق و بے آرامی شغف دست نکت از دامن
آبله بای هزاران جوش و خروش دروخلوده مهر خموشی
آنها از عطیه خانه

راه کمال ترا حرف و نقطه ربیک دشت * عالم علم ترا شهر سخن رودستا
بر درت اندیشه را شکنج غیبت زند * لطمه حیرت برد سیلی جهل از قفا
یعنی مهاس ایزد بیچون از احاطه امکان بیرونست - و متایش خداوند بهمال از احصای اکوان امروز -

* مثنوی *

هدیث انجا که از یزدان شناسیست * مهاس اندیشی ما ناسپاسیست -
تو جرأت بین که همت میزند جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش
نه پنداری که حرفش در کتابست * که این حرف کتان و ماهتابست
سخن را چند باشی محمل آرای * بدست آویز عجز اینجا نه پای
هرگاه زمیند انرا با آسمانیان رابطه مناسبت مفقود - و خاکینرا با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانینرا
بلامکانیان چه نصبت خواهد بود - تا حصه من دره خاک نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس
چه باشد - محبوس مظلوم امکان و حدوث را ببادیه پیمائی عرصه وجوب و قدم چه حد و کدام
یارا - ذره سرگشته بے سررها را در شعله نیر جهان افروز بجز هواداری چه بهره - و قطره شبنم را با بحر
زخار و ابر مدار بجز لای خشکابی چه نصیبه - هیات اگر ذره ازان فروغ بخش انجمن هستی گوید
اگرچه او را نمیشد آمد و او را نمی گوید اما ازو میگوید - و او را میگوید - لیکن تنگنای ظلمت را با
- احیت نور چه نصبت - و عدم مطلق را با وجود بحسب چه مذاصبت - آفریده هرگاه از آفریننده کلمیاب
شگامائی نتواند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدائع مکنونات او زند - یا قدمی چند در محرای

ادراک مخزونانیت او نهاد. او را در معرض متناهی آفریدگار در آمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوت‌هرای سلطان سخن گفتن خود را در مضحکه انام انداختن - و سخنرا هنگام عوام ساختن است -

* منظوم *

های سخن را که دراز است دست * سنگ سرباز تو هر شکست

گرچه سخن فربه و جان‌پرور است * چونکه بخوان تو صد لغز است

ای برتر از کرسی عقول و اوهام - و ای والاتر از صاهت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات بخشیدی معلوم شده که پیاسداری بر همت ما لازم نکرده - و چون نعمت بی ملتها غنایت نکردی مفهوم شده که بر ذمت ما شکرگذاری واجب نفرمودی - چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردار گشوده یادتم - بخود بیخود گفتم که اگر توانایی سخن سرائی نداری و باد پیمایی نمی توانی نرد آزردن مباح - که این طریق چرب زبان تهیدست است که لفظ را بقریب دلالتی بیهای معنی فرورشد - حدی که از روی فرمان جهان مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانواده امکانی واجب شمرند آنست که گوهر شب تاب خرد را که از بخششهای مبین مدبر قیاضست چراغ روشنایی ساخته در رخت و رزق عرصه باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر نردست از افراد بنی آدم را در لباس تجرد و تنهایی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود بزدند - آنگاه در ملاح دیگران کوشش نمایند - و اگر بجانب جمعیت آباد تعلق و تکرر که در سلسله نظام کون و فساد ازان هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانرواست اصلاح دیگرانرا بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی ربه است - و غرض از سلطانی نگاهبانی همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامر من که الامر اقدام نماید - پس نهانخانه دل خود را از غبار خواهش گران پای و خشم مبکسر پاک سازد - تا پاین زیست و رفتار به متناهی دادار بلچون و پروردگار درون و بیرون منخلق و متحقق گردد *

چون میان من و دل سخن بانجا رسید عقل سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرش خوش شد - خاطر هیرت زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزرده گی داشت اما از آهنگ ساز راه و نوبت وصول خوشوقت گفته بود که ناگاه دل دور بین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از متناهی الهی نه آنست که صفات کمال او را دریابد - و آنرا بدرگاه او نسبت دهد - یا نعمتهای بی انتهای قدم را در شمار آورد - و در برابر آن متاع ستودگی حدیث آلود خود را پیش کشد - تا این را از حوصله بهری برتر داند و از پس ماندگانی پیله کاه پیاس گذاری باشد - یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثناخوانی الهی نام نهد - و از تاریکی راه و تاریکی مقصود انکار خاطر گردد - و طبع حیلجوری این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز در آنچه حیل مزور وقت آنرا مقصود او نموده است نماید - بلکه

مراد از حمد آنست که این نفیس سیاس و صفت خود آرای خود فروش را بر آستان بندگی در پایه نیاز و حرفه بندگی داشته از طاق نظر خود بدین خویش افکند - تا معنی بیچارگی او بصورت نیاز مندی آراسته شود - و ظاهر و باطن او بفروتنی و بی سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگی کنار مقصود را نزد - و بحمد داد ار جان آفرین گراید - و چون این منافع سیاس گذاری در بنگاه بشری فراوان - علی الخصوص در معامله جای این راقم به اندازه امت چرا از حمد ایزدی باز مانم - و از شکر مردمی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفت مکر اندوختی این خود مرای برآمده - تا در آماده سیاس بلند اساس گردانم - از آنجا که مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبان سخن ساز را دل رخصت نمیدان - و دل معامله فهم از حیرت مر بر نمی آورد - نه نظرت میگذاشت که مثل نادانان هنگام تقلید بدستپازی حرف و صوت در پیشگاه نثار خوانی خداوندی جل جلاله درآمده باحتعارف معتعار و عبارات مبتذل خرمنند گردد - و نه همت سیاس در صحت راضی میشد که مثل دانایان کم حوصله دل از جهت رجوی او باز داشته لب از گفت و گوی او بریندد - و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز را نموده خود را از نیک اندیشان راست گوی ظاهر کند - زمانه دراز درین اندیشه ماندن نه مر خروشدن بود - و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست دره از روشنائی گشودند - و دل هرزه گرد را گردن امید بکنند مقصود بسته آمد - پیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش طراز نگارمتان معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباجه را بحمد آرایش دهی - حال مرماندای زمین و زمان - گوهر تاج پادشاهان مینوبهی و سیاس ایزدی بتحریر میرود - و نیایش خدای بتصویر می آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیست از داد پاک که بزرگان بیزبانی ادا شده - آگاهان آباد باطن را بدریافت این پذیرای نور مطلق میگردد - و بسایه بلند پایه حامدیت که بالذات منصب والی بزرگ نهال وجوب وجود است میرساند - و پیداهت که در عالم عنصر عظیم تر اثره و شریف تر گوهره از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه که مرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستپازی همت قهصی اعتصام ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهان به تن سپردن - و مهم عالم به شخص گذاشتن جهان معنی درو نهادنست بلکه جان جهان معنی ساختن - خصوصاً گیتی آرائی که آهنگ دریافت شمایم نهایم بهارمتان معنوی داشته بر مربر کسروائی مر بلند باشد - سیما خدیو زمانه که باین دو حالت شگرف از مرچشمه باطن میرابد دل و شاداب خاطر شود - خاصه آن قبله گاه خدا آگاهان که بتائید ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ آمیز نگارین

خانه معانی و بزم افروز شبستان حقائق شده محرم خلوتکده شهید و اندیس صفوتصرای وحدت گشته ببخت بیدار بر تخت اقبال نشیند - و فرمانروائی صورت و معنی و مقده گشایی ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازنده اورنگ شاهی - و فرازنده لوی ظل الهی زمان مسعود ماحمت که مجموعه نقشندگان هم و خرد - بل کارنامه صنعتگران ازل و ابد است - با چنین امیاب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تگاپو سرگردان ماند - از شنیدن این پیام روح پرور صبح دولت دمید - سرمایه معاد جابود میسر شد - دیدند امید روشن گشت - عالم صورت رواج گرفت - ملک معنی ابتهاج یافت - دامن مقصود بدست افتاد چهره مطلوب در نظر آمد *

سبحان الله این چه سرپرست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک برای زیور کتاب می آرند و در اینجا کتاب را برای ثنای ایزد جان آفرین می آریند - در صحائف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و درین شگرنامه مقصود را بطفیل ستایش مینگارند - در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاه خودشاهراه ثناخوانی کردار است - سوابق در محامد الهی بسخن اتجا می بردند - و درین دیباچه بدیع رقم بانسان کامل که پادشاه حق پرست است پناه می برند - یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجویی و خداپایایی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست - و در فرقه ارباب تجرد و اصحاب تعلق محبت پدید آمد - و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت - غفلت که راه مخالف هشیاری میرست باز آمده از ملازمان شعور است - تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طو لسان تحقیق بردوش گرفته از مسترشدان درگاه است - خودپرستی کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق پرستی کرده - چشم بیلما یافته سرافکنده و شرمزده بعدادتگاه ایزدپرستی درآمد - حسد ناتوان بین که باد ماخلوبایا در سر و مودای جنون در دماغ داشته با دادار دانای دیم منازعت میزد خرد زهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیت و طبقه مساعدان جنود دولست - درد طلب که صحت ابدی همان تواند بود از لنگی به پیکمی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش افزا چراغ شبستان عالم - فروغ دودمان آدم - برده برانداز اسرار غیبی - چهره گشای صور بعبی است - و چگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی - قاصم ارزاق بندگانه الهی - باریک بین دقایق موشکافی - صاحب عیار جواهر سرافیست - تا در عالم وجود پیشوائی ارباب تجرد که ولایتش خوانند و مقتدائی اصحاب تعلق که ملطفتش نامند جدا جدا بود - در میان بنی نوع کهاکش اختلاف بولطن را سرامیمه داشت - امروز که از بلندپای و پیش بینی و

فراخ‌هولگی و عموم مهربانی و عموم قدردانی و کمالی لیزدشناسی این در منصب گرانمایه که سررشته انتظام صورت و معنی است باین گروه‌گشای کنیز خردمندی و کلیددار خزاین خداوندی عنایت شده - اگر وجود مقدس او این خاصیت بخشد هرآینه اندکی از بسیار از ممکن بطون بهمان ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شمع عالمگیر بنفس نورانی کیست و قدم میمنت پیرای که این معاد است بخشد - این بدولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم بهای زمان است - یعنی آن شه‌شاه معارف بهای - مظهر قدرت الهی - مورد کرامت نامتناهی - یگانه درگاه صمدیت - مقرب به اساطیر احدیت - گوهر معدن شاهنشاهی - نص خاتم پدالهی - نوری جانان گورانی - چراغ دورای صاحبقرانی - صاحب سر بیچونی - وارث سرپرهمایونی - مخترع قوامد کشورستانی - غرق ناصیه بهیج هدایت - قره باصره آفتاب ولایت - گرامی ساز گوهر آدم - ولیمید نیراعظم - انتخاب مجموعه قضا و قدر - مقدمه جنود نفع و ظفر - لب لباب امتزاج لیالی و آیام - زیده بتایج عناصر و اجرام - چشم جهان جود و انضال - خال رحسار سلطنت و انبال - قوه الظاهر شخص خلالت - مسرة الصدر عدل و رانست - نورزنده گوهر بخت و تختباری - فرازنده پایه تخت و تاجداري - قدردان جوهر خردمندان - قیمت شناس گوهر همت بلندادان - گروه‌گشای کارنروبسنگان - مرهم بند نامور دل خستگان - صاحب دل روشن رای - جان بخش جهان پیرای - روح مصور و عقل مجسم - عالم جان و جان عالم - روشن ضمیر حق یون - طریقت پسند حقیقت گزین - هشیار خرام درام آگاهی - بیدار نشین تخت مبهگامی - یکنای خاوت کده نور - نورافزای نهانخانه حضور - عارف اطوار سبل - کامیاب صلح کل - مورد غرائب کرامات - صاحب اعلای مقامات - محرم اسرار سفیدی و سیاهی - مظهر حقائق کونی و الهی - بینای روابط تقنیدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و آفاتی - منهل متمطشان زلال وصال - مقصد متحیران طریق کمال - مظهر نکات شکوف و معارف گرامی - مورد علوم لدنی و رموز الهامی - محفل آرای مفر در وطن - شمع اندرز خلوت در انجمن - زودرس دیرگیر - بسیار بخش اندک پذیر - دیده بان سفینه کن ممکن - سفینه دریای بهر و بن - دقیق شناس حفظ مراتب - موی شکاف تقسیم رواتب - فرخنده رای خجسته منظر - فرخ طالع بلند اختر - پردبار گران سنگ - صاحب نیر عالی فرهنگ - خرد آرای بخردنواز - دوست پروردشمن گداز - ملک گیر عالم آرای - عدوبند کشورگشای - ماعد ارایک عظمت و جلال - رافع رماید حشمت و اقبال - پادشاه دولت و دین - نگاهدار تخت و تکیه - طرازنده همت اتلیم - برازنده تخت و دیمیم - شهباز صفت شکن - شاهباز شیرانکن - مجاهد میدان جهاد اکبر - مبارز جوانی هفت کشور - مشید بنیان سلطنت و ریاست - موی ارکان تربیت و سیاست - معتمد عروة وثقی عقل کامل - مستوفی هبل متین هبل شامل - در روی بزمگاه تمام نظر - در دل بزمگاه تمام جگر - در بزم هفت

اَهر دریاوار - در رزمِ نصرتِ دریایِ خونخوار - در میدانِ جرأتِ سیفِ معلول - در جولانِ جلالتِ رمحِ مصقول - دریایِ موجِ انگیزِ عالمِ عطا - سحابِ آفتابِ نیمایِ دغا - انفاسِ مجمر و گردانِ بزمِ روح - الطافش مروحِ مجلیانِ صبحِ فتوح - عدالش بر اعتدالِ فروردینِ از طبعِ خورده‌الکیز - خلقتش بر نهمِ اردی بهشتِ از خنده لب‌ریز - عنصرِ وجودش در فتحِ مغلقاتِ مرتاضِ ممنح - عقلِ سلیمش در کشفِ مضلّاتِ معشارِ مؤتمن - ظاهرش بر جمشیدی و شکوهِ فریدونی - باطنش دانشِ سقراطی و بینشِ فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبداءِ نیاف - دل را بازبانِ دمعاز ساخته - وحدت را با کثرتِ انباز کرده - بیداریش در پاسِ نقصِ گذشته - همتش پایِ بر هوا و هوس مانده - صدقِ معامله اش دکانچهٔ تقلیدس و تدلیس برافراخته - عیارِ دانشش قابِ زرافندود از زر و گوهر آموخته جدا ساخته - جلبابِ تجرّ بر مفارقِ غوایم دریده - طیلسمانِ عفو بر تارکِ جرائم کشیده - شمعش جبروتِ از پیشانیِ عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نواثرِ تهرش زبانهٔ نور برکشیده - مولتش جگرِ سنگینِ جافان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنگِ جگرانِ آب ساخته - دل‌نگینیِ روزگار اثرش از گرهٔ ابرویش - گشادگیِ زمانهٔ پرتوس از شگفتگیِ خویش - دعایِ بقایش بربانِ خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دلِ برنا و پیر آرام یافته - بلندیِ فامش بامورانِ اکناف را پست کرده - تمکینِ دولتش سرانِ اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوشِ هوایِ سلاطینِ آفاق باز کرده - کوکبهٔ جلالش چشمِ اندیشهٔ ملوکِ طوایف فراز نموده - صیّتِ بلندش در گنبدِ گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کرانِ تا کران رسیده - صلاّیِ عطایش از انصایِ ششِ جهت گذشته - درگاهِ والایش موطنِ منتخبانِ هفت اقلیم گشته - دولتِ روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالعِ همایونش دیباجهٔ معادّاتِ ثابت و سیّار نموده

• منتهوی •

آن شهنشاه آسمان پایه • چترِ اقبالش آسمان سایه
چمن آرای دانش و فرهنگ • پایه انزایِ انسر و اورنگ
تختِ قدرش بدولتِ ارزانی • شخصِ بختش گشاده پیدانی
حضرتش تپله‌گاهِ حق طلبان • راننش چشمه‌سارِ تشنه لبان
زیر پا کرده از یک‌اندیشی • تختِ شاهي و طمعِ درویشی
نه فلک بر مراد او دوار • هفت اختر بکار او دوار
بزمِ سازِ زمان به‌داری • باسبانِ جهان به بیداری
مهر و کینش ببزمِ وزم دلور • جامِ لبریزده ز بادِ خون
بیمِ خفاش ز گریهٔ خویش • وهمِ تیسر ز چهرِ ابرویش

اممان جلوه زمین تمسکین • صاحب عقل کل جلال الدین

نور خورشید ذات و ظل الله • گوهر تاج و تخت اکبر شاه

این جهان کهن از نو باد • کوکبش آفتاب پرتو باد

این تهنیت است که از بهر مرامی متوسل نه جای نصحت و نه پای ایستاد داشت بیمی این نیت
درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفریننده شد - بوالعجب خزینده داری که از خرج نقد
جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد بدولت اخلاص کیدیاگر شدم - و خاطر مفلس را توانگر ساختم - دمت
نوال گشودم - در خزینده گشادم - نیکبخت بودم دولتمند شدم - حرف مرا بودم ثناخوان گشتم - بر ستانه
مجاز در حقیقت گشودم - ساده لوح بودم نکته نگار شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش
ایزدی باز شد - مرانندگی بهر افرازی بدل گشت - ناکرده من بکرده میری شد - و ناگفته من بگفته
مودی گشت - از بارعام بدولتصرای خاص آورده می بیزبانرا زبان سخن سرانی بخشیده رخصت
سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفه از طوائف عالم است
که منوال کتاب را بعد از عباس ایزدی بدعای والانزادان قدسی و صاحبان توابعی الهی که
در شبستان عالم شمع هدایت و انصاف فروخته پنهانخانه عدم فروخته اند چه بطریق عموم و چه
بآئین خصوص مزین گردانند این مجموعه محامد ایزدی را نیز بران نظم پردازم - و دعای گروهی
که در پیشگاه دریافت این کس بزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم -
لیکن چون این می برد حقیقت از راه مجاز میدانند که اگر آشفته رائی در بارگاه سلطنت راه یافته
سفارش سه سالاران معرکه نماید و بوسیله خود خواهد که بگریبگی آن دولت را رحمت پذیر
مرمانروای زمان گردانند هر ایزد به سخاوت یا جنون منسوب گردانند

• شعر •

چه یارا بها را که رخساره مه را • سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خود را • بران حضرت از ذره کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش یافته آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند - و قدرت سفارش
مورچه نداده از چون من بر درمانده بل راضی نباشد کجا سزد که برای برگزیده های آن درگاه امتداعی
رحمت و تحیت نماید - و التماس معفرت و رضوان کند - و اگر از نااهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در
مدالنگاه تمیز بجه نامبرد شود - و در بازپرسی انصاف بجه طعن مطعون گردد - بنابراین خاطر ازین
اندیشه باز آورده خود را آماده آن ساختم که اگر همت دستگیری کند و توفیق یابوری نماید احوال
سمادت منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیای را نگاشته کتب بیان گردانم - و صفات
جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائع عبادات و لطائف عبادات

این برگزیده الهی را به شائبه تکلفات نثر پردازان نظم گستر فراهم آوردم - تاحق عبودیت و ارادت
وای نعمت گذارده باشم - و هم حق بر نورسان عالم شهوت و آیدگان قوایل وجود ثابت گردانیده - هر چند
هریکه ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع قدر - اما از آنجا که مقصد بلند و همت
کوتاه بود این دولت میسر نمیشد - و این امتیازت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاه خاطر
اخلاص مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حق مخلوق میگذاری حق خالق
نیز بجای می آری - اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت رسیدگی ادا میکند در معنی بحمد
خدای جهان آمیزین قیام می نمائی - روز بروز این عزم مصمم میشد - و اسباب نیکبختی آماده
میشد - تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این نظر کرد خود و عموم مهربانان مستعدان سعادت
برین پیش قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص - و واپستترین قوایل ارباب سعادت نظر بمن مراد -
ابوالفضل بن مبارک که کلاه چهارترکی ارادت بر تارک دل مانده - و آسین هفت طراز عقیدت
بر هژده هزار عالم افشاده - بر تو اشارت تافت که سوانح احوال اقبال قرین و وقایع فتوحات دولت امزاج
مارا بخاتم صدق نگارش نماید - چگویم که این حکم نوشتن سرگذشت بود - یا بخشیدن همت نگاشتن را
اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقع نویسن جلائل آثار مآخت - یا زبان اعجمی را فصاحت
گفتار کرامت کرد - نه سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سرش غیب بود که از عالم بالا مرده
جان بخش رسانید - یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تزلزل وحی نمود - لاجرم غایت تکاپوی
و نهایت جست و جوی در جمع کردن حرائد احوال و صفات واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن
گرفتیم - و مدتی از ملازمان درگاه و قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست گفتار
و جوانان بیدار مغز درست کردار می پرسیدم و بقید کتابت می در آوردم - و باطراف ممالک جمعی
که با خدمت قدیم درستی و راحتی مدیق بعضی - و مفاخر برخی بود - مناشیر عالی شرف صدور
دست که نقل مسودات و یادداشت های خود را بدارگاه حضور فرستادند - هر چند این داعیه سعادت از
بتمام انجاش نیافته بود - و این آرزو یکمال انصراف نگرفته که حکم مجدد از پیشگاه مقدس امعان
ظهور داد - که فراهم آورده های که بتسریع رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند - و آنچه بعد
ازین رقم پذیر شود ضمیمه این کذاب گرامی سازد - و آنچه از دقائق حقائق احوال
و جزئیات امور هیچ فرو گذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کند - بآب حکیم پادشاهی که ترجمان
فرمان الهیست از اندیشه که مکنون ضمیر بود بار آمده مسودات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت

در قید تحریر گشتن آغاز نمود - و از سال نوزدهم الهی که قانون واقع نویسی از فروع رای جهان آرای شاهنشاهی پرتو ظهور یافته بود دفتر واقعات را بدمت آوردیم - و ازان مصایف درات تحقیق تواریخ بسم از سوانح گرامی نمودیم - و نیز جده فرزوان رفت - تا اکثری از مناشیر معنی که از ابتدای اویگ نشینی تا حال [که آغاز صبح اقبال امت] بحدید اقطاع شرف نفاذ یافته بود چه بجنس وجه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامین مقدسه او سرمایه این شگرفنامه گشت - و گوشش ببلغ بجای آوردیم تا بهداری از عرائض که اعیان دولت و منتسبان عتبه سعادت شرح سوانح اطراف مملکت و تفصیل موارد اکناف ولایت معروض داشته بودند ضمیمه گنجینه معانی شد - و از اصحاب تشخیص و تحقیق خاطر مشکل پسند مطمئن گشت - و همت گماشته که مسودات و بدایضای هوشندان خبرت گزین روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیره برای شادابی و سیرابی این گلشن دولت برگزیده - و با این همه اسباب و انجوری خزاین مطالب چون از دیرگاه خانه نقل خرابست و اختلاف و تذاقض در اخبار و آثار شایع بن بخت نکرده از حضرت شاهنشاهی که بقوت حافظه کامله جرئیات و کلیات وقایع و سوانح را که از یک سالگی [که عقل هیولانی در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبله بالغ نظران حقیقت بین اند] بخاطر اقدس مرتسم دارند التماس تصحیح شفودهای خویش نموده در مجالس متعدده بصحمت رسانیدیم - و شبهات و شکوک را بکراک تحقیق و ایقان محو کردیم - و چون باطن را اطمینان بدید آمد خاطر اخلاص مذ را ببذل مجهود کارفرمایی این مطلب عالی گردانیدیم - امید که بتأیید اخلاص^۱ این خدمت بانجام رسالم - و آنچه از عجایب این نوباد چمن کائنات و فهرست کارنامه مکتوبات درخور اسناد خود دریافته باشم ظاهر گم - تا تاریک دلانرا شمع بصیرت بر سر راه خرد نهاده آید - و روشن ضمیرانرا مرایه مزید آگاهی شود - سبحان الله این چه درنقدهست که عبادت الهی را در پرده خدمت پادشاهی بجای می آردم - دستور العمل صوری و معنوی و آداب پادشاهی و بندگی را برای کمه خلائق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایه دولت ابدی خود میگرددانم *

و چون درین کتاب [که محمده نامه ایزد بهمت] هر زمان نام والاشکوه این پادشاه آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرت شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم - و از پادشاه غفران قباب والد بزرگوار آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی^۲ اکتفا نموده سخن دراز نمی گفتم - و حضرت والده ماجده آن قدمی نژاد را بحضرت مریم مکنی [که حضرت شاهنشاهی را

این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته [اشارت می نمایم - و از جد گرامی این خداوند جهان
حضرت گیتی سنانی فردوس مکانی تمبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *]

ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمایر مرآت: ظائر دیده در این دور بین و رازداران مکملین یقین [که غیب نمایان استر الهام -
و پرده کشایان اسرار عناصر و اجرام اند] مخفی و مستتر نیست که بدانج حکمت غامضه و غرائب
قدرت کامله آفریدگار جل جلاله انتضای آن میبکشد که بواسطه ازدواج آبی علوی و آسمانی سفلی
بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع
و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تأثیرات ارج
و حضیض - و امثال آن که طراحان کارگاه ابداع و ابداع و نقشبندان نگارخانه تکوین و اختراع اند - یگانه
از خلوتیان پرده سری بطن بدارگاه ظهور روی نماید - و یکتائی از پرندگان نهانخانه ندیم بر ملا اعلای
وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسله کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد -
چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیان نهاد هر
فردی مبتدی بر جمع امداد - و اذابت عظمی در هر سر - و انصاف ذیاب - و محبت ناپدید -
و خواهش در فریبی - و شهوت در روز افزونی *

خردمند دور بین داند که در هر چند مدتی از وجود فرمانروائی که بتائیدات ایزدی مؤید
و بسعادت سرمدی مستعد باشد گذیر نیست - و هوشمند خبیر شناسد که این دولت
به نیروی بازوی معنویست - و مرد معامله فهم معلوم کند که هرگاه چندین سال تربیت یابد
لعل در مشیمه معادن ببلوغ رسد - تا لایق انسر شاهی تواند شد - این چنین گوهر بی بها
و جوهر یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتداد ترون و دهور باید که پرورده تربیت
خاص شود - تا بمدارج ترقیات با استعداد خود فائز گردد - دقیقه شناسان معامله دانی دریابند
که مقدار مدت تأیید باندازه کثرت رعایا تواند بود - چه هر چند کثرت بیشتر اختلاف و
تباین در افزایش و عظمت خدو آن زمان عظامتر که بار عالم و عالمیانرا بدستداری تأیید الهی
بر فرق همت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان و جهانیانرا بیداری آگاهی
حاصل و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارنامه حقیقی خواهد که نظام
صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دمت فردی از انرا انسانی نهد مدت تربیت این

بزرگ حوصله داند در بیانت در اندیشه بشری و دایره امکانی کجا گنجایش پذیرد - چنانچه
 پوشندلان کار آگاه زمان ما این دو عطیه کبری از حواله پیشانی نورانی این خدیو جهان می یابند
 و از که انصاف از شرح مذاق او بعجز اعتراف مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که
 بمساعدت توفیق پذیرای این دریافت گشته اند - که ادراک رتبه چنین خدیوے انداز طاقیت بشری
 نیست - و در احترام این بزرگ والا قدر تعظیم قدرت الهی دانسته پیرانش خدای خود می نمایند -
 و همگی همت در تحصیل رضای او که هر آینه منتهی برگرد آوری رضای این بیچونوست
 مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتر است - و کدام دولت ازین سوهبت گزیده تر -
 و روشنفکر درین [که چشم بصیرتش توفیای انصاف کشیده باشد] بر هذمونعی حقایق سعادت
 داند که چندین هزار سال بطناً بعد بطن در مهد تربیت در آورده حضرت آلقوا را طراز همتی بخشید -
 تا شایان آن نور عالم افروز که شرح آن شمس بیسطاق داستانهای باحثان و کتابه مدنی تواریخ
 راستاست گردید - و شناسد که همان نور که بی وحیانه بشری و رابطه صلبی در مشیمه باطن
 مدسی موطن حضرت آلقوا ظهور یافته بود بعد از تربیت چندین قرن دیگر که در ملبس
 قدسی مظاهر دیگران برای احکمال سیر میفرمود امروز در عنصر پاک این یگانه پندان شناس
 دادا برست ظهور میکند

چندین زمان بگردد چندین قرن بر آید * کاین اختر سعادت از آسمان بر آید
 و سیست قدیم و عادت نیست مرمود که مبشران دارالملک قدم و مذهبیان و احباب کرم در
 سر زمانه پیش از ظهور چندین برگزیده [که پس از هزاران سال بکے بوجود آید] دولت مندان بخت بدار
 بنوید قدوم هدایت اقدام او مسرور سازند - چه هر امری در تنق و قری مرمود و عقد زمانه
 مخصوص محتجب و مکنونست - لاجرم پیش از تحقق این امر در پیچ از عالم غیب مقادیر
 مشایخ ادهام مابکشایند - و مواجہ روزنهای شبکه ادراکات میدارند - گاه در عالم شهود مینمایند - و گاه
 در عالم مثال [که تمذالست از عالم ناسوت] جاره میدهند - تا بر شاهراه شوق امیدوار بوده
 منتظر ظهور بقیه مقصود و مقصد طلوع نجم مسعود باشند - چه انتظار شوق افزایست - و شوق
 در است آرای - و هر آنچه بعد از کشش و خواهش طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار
 و طلب حصول پذیرد آنرا آتیه است که در غیر این معنی صورت نهند - و مصداق این معنی

(۲) نسخه [ادو] میگردند (۳) نسخه [۱] هزار - (۴) نسخه [اب] تحقیق -

(۵) نسخه [ج] مشارع -

جنت‌آشیدانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری
 را آورد میداشتند - و فرق نیاز بر آستان کعبه حاجات نهاده و روی آمد
 به آنجا آورده بنعمت تضرع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی الحقیقت
 روزافزون مبارک ازینست میفرمودند

• مثنوی •

بیاورند با بسور جمع ذاتت • بگوهرهای دریای صفات
 بیاورند گل‌ها را چون گل‌ها را • درون از چشمه خورشید شمعند
 که تاج دولت را گوهره بخش • سپهر رفعت را اختره بخش
 ز ماه ده شبستان مرا نور • که ظلمتهای عالم را کند در
 ز خورشید برافروزان وجودم • که افتد سپهر اندر سجودم
 بقای ده بجا غم‌پذیرم • که گر صد ره یجل آید نمیرم

حق چنانکه حیات بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین
 بند شرفست - که میوه حدیقه زندگانی و مصباح زجاجة آمانیست که از زینت عنایت ایزدی
 متقاضی گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقاً عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکن
 داد - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصاً چنین نادره ذات
 مل و حق شناسی مکمل که اگر سرور فخر اقطاب اوایا گویند لایقست - و اگر عقد سامعه عظمی را
 آبا و جد اعلی نامند بنفیس امر موانق - و هرآینه چنین پادشاه که سلسله بر سلسله بر مسند
 ماندی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم‌آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوارتر است
 هر طایب این مطلب عالی از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارم (ربیع الاول سال ۹۸۷)
 مد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی بعد از توجه بمبدأ فیض
 لای سر بدالین راحت نهاده رتن به بستر استراحت در داده بودند - ناگهان در پرده
 اب سعادت احتجاب [که خلوتخانه غیب عبارت ازینست] مشاهده فرمودند که حق
 خانه خلف نامدار کرامت میفرماید که شعله عظمت از ناصیه اقبال او تابد - و بارت
 از جهه احوال او فروغ دهد - و از نور هدایتش ظلمت آباد عقول و اوهم روشنی
 - و از فروغ معدنش صفی لیالی و آیام اضاعت یابد - و بعد از آنکه بشارت
 کان عالم غیب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت انتظام آن
 و ایزدی را چنانچه امروز متابر و مناشیر بآن مریلند است - و وجوه دراهم و دنانیر
 شکفته بیان فرمودند - و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت

عظمی و نعمت حسنی سجدهات شکر الہی بنقہیم رسانیدہ کیفیت آنرا بمحض صلی
و ملازمان آسمان اخلاص در میان آوردند

این خواب که از دیدہ جان پرده گسل بود • خوابش نتوان گفت کہ بیداری دل بود
از شریف خان برادر شمس الدین محمد خان اتگہ شنیدہ شد کہ شمس الدین محمد خان
در بیعت و در سالگی در غزنین بخواب دیدہ اند کہ ماہ در بغل ایشان در آمدہ • صورت واقعہ
بپدر گرامی خود میر یار محمد غزنوی کہ کدخدای درویش منش بود گفتہ اند • پدر گرامی
از سنوح این واقعہ سعادت انرا خوش رتبت شدہ چنان تعبیر نمودہ اند کہ ابزد تعالی دولتی
عظیم بنو روزی خواهد کرد کہ باعث رفعت خاندان ما بودہ باشد • و همچنان شد کہ از برکات
انوار این بدر آسمان قدر ہای عزت این سلسلہ از حضيف خاک بارچ افلاک تصاعد نمود •
دیگر از راحت کیشان در مصاف اندیش معلوم شدہ کہ در زمانے کہ حضرت مریم مگانی خلدتہ
ظلال اجلاہا بملصر مقدس آنحضرت حاصلہ بودند روشنی قریب از جبین مبین ایشان ہوید
بود - بسا اوقات بر ناظران این منظرہ ربانی مشتبہ بآئینہ میشد چنانچہ آئین حلی پوشان
مراقدی عفت امت کہ نزدیک بہ پیشانی آئینہ می بندند - و کوکب اقبال بزبان حال
این ترانہ مہر آئید

برای بخت نہادم جبین ظلمانی • ہزار آئینہ آویختم بہ پیشانی
روزہ در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم مگانی بر ہودجہ میرفتند - در اثناء
راہ نظر ایشان بباغ انبہ افتادہ امت - از آنجا کہ طبیعت درین حال بہر تہای میخوش
و مہوہای شیرین و نریش راغب می باشد بخواجه معظم (کہ برادر مادری ایشان بود)
فرمودہ اند کہ از آن باغ انبہ چند بیارد • خواجہ انبہ چند آوردہ بدمت مبارک ایشان میداد
کہ در نظرش ہر تو لاصیغہ فروغ بخش ایشان بآئینہ اشقیاء یافتہ پرمیختہ است کہ شما بر پیشانی
خود آئینہ بختہ اید - فرمودند کہ من آئینہ نبستمہ ام از کجا میگوئید - خواجہ چون نیک ملاحظہ
میکند پشیمانی نورانی آنحضرت را بذور ایزدی تابان می یابد - تعجب نمودہ حیران آید
ازلی میگردد • و بعضی از صحراہ درگاہ الہی این را نقل میکنند • و این استفادہ
بہمت آن بود کہ شمعہ انوار الہی کہ از جہتہ انور می تافت خواجہ را یار امیر
کردن تمام آن نبود •

دیگر از والدہ ماجدہ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش کہ بعرف اتگلی آن زمان
مہربانست شہیدہ شد کہ پیشتر از آن کہ باین دولت کبری سعادت مند عوم محرم

که ناکه نورس عظیم بمن روی آورد - و در میان گذارم درآمد * پنداشتم آفتاب عالمتاب
در گذار من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم هیبتی دست داد - که از
لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنی آن لذت
هنوز موبویم را فرو گرفته است - و از آن وقت تباشیر آن صبح جلال و جمال و گل این
شکوفه دولت و اقبال را چشم برافه بودم که یارب نتیجه این شگرف حالت چه تواند بود -
تبا آنکه باین خدمت والا که سرمایه دولت دین و دنیا است مرفراز گشتم - و بمسجد
شکر این نعمت جاوهانی سر بلندی یافتیم

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

مبحان الله چه سعادت بود که در گذار من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در
ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی نژاد پشت توی شدم ولیکن در معنی دولت روی
بمن آورده مرا با قبیلۀ من می پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت
مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکت این خدمت که مرنوشت بود طالع قوی و سعادت
عظیم منت بر من نهاد - و با قبیلۀ خود روشناسی هفت اقلیم شدم *

دیگر از مولانا نورالدین ترخان و جمعی دیگر که ملازم رکاب سعادت اقتضام بودند شنیده شد
که در نزدیکی ظهور نیر اقبال حضرت جهانبانی در خانه محقق که در بیچهای مشبک داشت
عشرت پیرای بودند - و حرف نمودار ولادت اشرف در میان بود - ناکه از شبکه آن دولتخانه اشعه
نور الهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته بودند از خرد و بزرگ
برین نور جهانتاب آگاه شدند - و جمعی که راه سخن داشتند امتکشاف این معنی از حضرت
جهانبانی کردند * فرمودند همانا که درین زودی از گلین خلانت تازه گله خواهد شکفت -
و از نهانخانه جاه و جلال و نگارین مرای عزت و اقبال نور پرورده بخت روشن سازه قدم در دایره
وجود خواهد نهاد - که از کوکبه عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتۀ اضمحلال بکدازد - و این
خاندان والا و دودمان عالی را از سرفرس و رونقی پدید آید - بل شهبستان عالم را از هوتو جهان افروزش
ضیائے بهائے تازه روی نماید *

دیگر میر عبدالحی صدر [که از پادشاهان عالی قدر بود] نقل میکرد که سحره حضرت
جهانبانی جنت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برداشته میقد که چشم مبارک ایشان گرم شده
باشد - بعد از زمانی سر برداشتند که الحمد لله و المنة که چراغ خالوده سلطنت ما بتازگی
روشن شد * من مرا این شکرانه پرسیدم - فرمودند که درین نشاء خواب و بیداری چنان نمودند که

صدارة نوراني او فلان چنانچ [و اشارت به معمره که مولد اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت به ساعت بلند می شد - و در بلند شدن هم نور او زیاده می شد - و هم جرم او افزون می شد - تا آنکه اکثر عالم را نور او فروگرفت و من از روشنی میسر می پرسم که این جرم نورانی چیست - او جواب داد که نور مجسم خلف الصدیق است - و هر قدر از سطح غمرا که این نور جهان امروز پرتو بر ساعت آن انداخته در تحت تصرف و تحویل او در آید - و آن ملک از انوار معدلت آن گرامی نژاد معمر گردد و روز ازین بشارت غیبی گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از ادق امید رسید - چون از روی ملاحظه بوقت آن ممانده روحانی و رؤیای صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت گرامی در یک وقت بود و بزرگی را که چنین فرخنده مولود نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا گرامی نکند - و آنچه که چند موهبتی از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روند - و بر ظاهر بندگان نقد پرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - اما پادشاهان دور بین را نظری قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم عالم امروز است - و آن مژده این لیل ظلمت سوز - و بر دریافتهای دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلال شمایلیش و انقب باشند ظهور امثال این امور جای ایستاد نیست *

و بر نکته داندان باریک بین پوشیده نماید که اگر چه مولانا شرف الدین علی یزدی در ظرفنامه رؤیای صادق قاجولی بهادر و تعبیر تومنه خانرا از روی ظاهر بر وجود حضرت صاحبقرانی مرود آورده و از هفتم کوکب نورانی [که جهان از پرتو آن روشن شد - و از حبیب قاجولی بهادر بدر آمد] اشارت بر وجود حضرت صاحبقرانی کرده که جده هفتم آنحضرت است - اما بر باطن نورس و بندگان عالم تعبیر و رمز دانان عالم مثال ظاهر است که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که با کلیل فرمانروایی سر بلندی نیافته باشند و بتمکلی دولت آرائی ارجمندی ندیده - از وادی تعبیر و اشارت مثالی در است - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان آرای و الا قدر اند - و مقصود از آن همه جهانتاب ذات مقدس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیست وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور ساطع این معدن که از حبیب آن برجیس سعادت مرزده بود - اگر چه او جده شانزدهم آن حضرت است از روی شماره - اما درین میان هفت کوکب برج عظمت اند - که نور این شهنشاه گیتی امروز در جبهه حال آنها کمال ظهور کرده - این هفت تن در میان این مژده کس بزرگی و گیتی آرائی امتیاز تمام داشته اند - و هشتم این گروه و الاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت ایشان

آفاق را منور دارد - و در سلسله عتیقه این هزده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدی را خلعت گرانمایه ملطفت صوری و معنوی ارزانی داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - هر متفحصان دقائق آثار صدق این معنی مخفی نیست - چنانچه مجمله از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیدار بخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هر که امروز گرامی احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقت و خیرت مطالعه نموده عهد خلیفه زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالی خدیو جهان مطلع گردد آنرین برین دریافت کند - هیئات هیئات سخن فروش نیستیم که چشم تحسین از مردم داشته باشیم - جایزه عظمی ازین گزیده تر چه باشد که دل اخلاص گزین من مصدر نکات حقانی شده است - و خرد فکنندگان من مهبط این دقائق ربانی گشته - ازین جواهر شهاب گوشوارهای گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش پسند یادگار میگذارم *

ذکر طلوع نیر اعظم و مطرح سعادت ابرار صافی یعنی ولادت

حضرت شاهنشاهی ظل الهی

ظهور نتیجه آمال از مشیقه ارادت - و طلوع نیر اقبال از مطرح سعادت - یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهی از خدر معنی و ستر مقدس حضرت عصمت قباب - عفت نقاب - تقدس احتجاب - تجرد انتحاب - ولایت عصر - بازغه دهر - ماحبه روزگار - کامله آموزگار - قدوة طاهرات - اسوه زاهرات - صفت صافی نیت - رفیع دانسی طوبیت - ملکه قدسی ملکات - مالک ساری برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - موج دریا قدم - مدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - حراج حطیم عبادت - مشکوه حریم سعادت - ناصیه طاعت ایزدی - باصره سلطنت مردمی - قایم مریر ممر - قاعده کرمی علو - خاتون منصفه رنعت - بانوی حجله دولت - نقاب گزینی هودج عزت - زینت بخش طیلان عصمت - عطیه والای عالم بالا - خزینه رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرای مایده ربانی - دولت عظمای موهبت آسمانی - نقطه دائره فضل و انضال - ذره فاعله دولت و اقبال - شکوفه بهارستان عدالت - لوحه نگارستان جلالت - بارقه انوار ولایت و ولا - نابره نیر عظمت و اعتلا - زبده میاسن کسبی و دهبی - نخبه مکاسن سرب و تلپی - واحطه عقد دانش و آگاهی - رابطه انتظام سلسله کونی و الهی - شجره طبیقه صفوت و صفا - ثمره مکرمه کرامت و اصطفای - مرآت حقیقت نمایی و چه یقین - مراتب اعتلای معاهد دولت و دین - اصل اصول دوحه بر میندی - نخله شریفه روضه ارجمندی -

مختوره معجز حلم و حیا - مختوره مقنعه عزت و کبریا - ذریعه انجلی نور غیب و شهادت -
 وسیله انکشاف مبهم دولت و سعادت - پرده نهی سرافات آسمانی - حضرت مریم مکانی -
 عصمة الدنيا و الدین - حمیده بالنوبیکم [ادام الله ظلال جلالتها] نقد پاک تدویر اولیای کرام - قطب
 اقطاب عظام - سیاح بیدای ناموت - مباح دریای لاهوت - مصباح مکمل روح - مفتاح خزاین
 نفوح - گلچین بساطین تجلی - نخلبند ریاحین معنی - امام مومنه ریاضت به ماتی میکند
 انصاف - دربادل مرحله تجرید - دریانوش مصطفی توحید - مستغرق بحار مجاهده - مستهلک
 بوراق مشاهده - مشعله دار شمعان طریقت - قائله سالار شاهره حقیقت - اکمل مظاهر تجلیات
 ذاتیه - اجلی مجلی انوار صفاتی - مراتب سرایر اصحاب کشف و شهود - نقاد ضمائر ارباب
 وجد و وجود - مدار مشاهده قلوب و ارواح - نظار بواطن توالب و اشباح - واسطه انجلی غمام
 ظلام - وسیله انجلی ارقام آثام - عارف روابط امتزاج ظهور و بطون - کاشف لواهی اسرار
 برزخ و کمون

تطبی که بقطبین فلک داشت بیام * شیران هوس را بادب کرده انجام
 در بیهوشی دل هزیر مرمست غرام * دریاکش عشق ژنده نیل احمد جام
 [قدس سره] اتفاق افتاد - بحسب ارتفاع شهری شامیه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتن
 هشت ساعت و بیست دقیقه از اول شب هشتم آبان ماه جلالی (۴۶۴) سال چهارصد و شصت و چهارم -
 موافق نوزدهم امفندارمذ ماه قدیمی سال (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابق شب یکشنبه پنجم رجب
 سال (۹۴۹) نهصد و چهل و نیم هلالی - ششم ماه کاتک سال (۱۵۹۹) هزار و نهصد و نوزدهم هندی -
 شانزدهم تهرین اول رومی سال (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو
 دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت بهر و حصار معادلت انحصار امرکوت که از
 اقلیم دوم امت - و عرضش از خط استوا بیست و پنج درجه - و طول آن از جزایر خالدا ص و پنج
 درجه امت - در هنگامی که موبی عالی رومی تبه بنسخیر ولایت تده داشت - و هودج اقبال دران
 حصن دولت و حصار معادلت بجهت قرب زمان اشراف این نور گیتی آزادی توقف فرموده بود *
 و از غرایب امور که قریب بزمان ظهور نهر اقبال سانج شد آنست که پیش ازین ساعت مسعود
 طبیمت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجم که بجهت تشخیص و تعیین طالع بموجب حکیم
 پادشاهی بر عتبه عفت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نهصمت دارد - بعد از چند ساعت

ساعتی فرخنده که بهزاران حال پدید آید میبرد - چه شود که تولد در توقف افتد - حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعت نجوشت بقدری فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیة عظمی آن بود که دران هنگام دایه ازان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود - چون کریه منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم مکانی از دیدن آن نفرت نمود - و مزاج اعتدال سرشت منزعج شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از محنت بسیار آیش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - آنچه ایزد بلیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد پیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم مکانی را شدت وجع بیدار ساخت - و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتایی خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سرآورد عصمت و سرادق عزت بحاط نشاط بگسترند - و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیان خرقاھی و عصمتیان حرم پادشاهی دیدند امید بمرم شوق محکم کردند - ابروی هوس را رنجه طرب دادند - گوش بشارت بگوشواره مراد برآراستند - چهره آرزو را گلگونه عیش زدند - ساعد تمنا را یاره مقصود بهتند - پای رقص بخلخال جلوه درآورده بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند - و زمزمه مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - سروده جنبانان مندی ماعد بعطر آمیزی هوا بیز گشتند - لیلخه سایان غنبرین موی زمین را تازه روی کردند - پرماتران گلچهره بگلاب افشانی شوق را آبروی تازه دادند - از خوانی لباسان نوشند بزعفران پاشی میمبرانرا در زر گرفتند - گلبویان سمن عارض بصندل کفورا آمیز گرم دفناران جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهای زرین در حواشی بحاط بخور انگیز کردند - از عودسوزهای غنبر آگین سرپوش برداشتند - خنیاگران پرده ساز جادری بلخودی بنیاد کردند - و ترانه زنان نغمه برداز انسون بیپوشی دردمیدند

• منوی •

هم از هندوی زنان نازک آواز • چو طارسان هندی جلوه پرداز

هم از چینی نوازان سبک دست • ز ساغرهای بی می گشته سرمست

هم از تانسون نوازان خراسان • دل مشکل پندان برده آسان

هم از دستیانسرائان عراقی • نوا ساز نوید عمر باقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدمیان تجردنهاد در غایت قرار و آرام - و محفل چون بزم روحانیان تقدس نژاد مصطفی از باد و جام - تماشاگران ملاطی بی واسطه حصیر بصر تفرج گنان گذشتند - و

نظاره‌گیاں عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه تر زبان گشتند • شعر •

این چه مستیست که به باد و جام است اینجا • باد کز جام بنوشند حرام است اینجا
خوانهای میوه رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمت گوناگون چیدند - تشریفهای رنگارنگ بخش
فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند - ازین شکفتگی و خوشحالی چگونیم که حاجت شرح و
ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمد مقصود قدسهای عالم بالا شمه باز گویم که پس از چندین تگابوی و
جست و جوی نظام بخش ملک معنی و انتظام ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود
پوشانیدند - و از مهد بطون صنایع و خلوات قدسی بمنصه ظهور بدایع و جلوات انهمی آوردند - اما شرح
ابتهاج ملایطی و کسروائی روحانیان تجرد نژاد از اندازه گویائی بیرونست •

همانزمان که نیر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و حواری چابک خرام بجانب
مخیم اقبال و معسکر اجلال که مصافح چهار فرسخ در میان داشت برماندین این مژده جانفزا
و نوید دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حامل روز سعادت بود وقت صبح ملایق ازان منزل
بدولت کوچ شده بود - و قریب به نیم روز نزدیک بمنزل در مرز مینه که بغایت دلگشا و خوش هوا بود
و آبهای بینش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بسمات تکیه فرموده بودند -
و معدودے از مقریان سرور اطمینان خدمت حضور قیام داشتند • مثنوی •

تازه درختان بفلاک چتر ساسی • سایه نمن بر سر ظل همای^(۱)

غافل مرقوله مرغان راغ • ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سواره گرم رفتار سیاهی کرد - مهتر^(۲) سنبل (که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود و از الطاف
حضرت شاهنشاهی بعد ازان بختاب قدرهانی بلذذنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئی کونین
درو مضمهر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نوید رسان ولادت
نور دیده حلقه باشد ترا امیر هزار سازیم • شعر •

پادشاهان جهانرا سزد ار هفت اقلیم • مزدگانی چنین مژده اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک روان با در رفتار از غایت شادی عثانها از دست داده پیش دویدند - و آن
سوار رخس سعادت^(۳) هم نزدیک رسیده از غایت شوق باوازه های بلند شهریار جهان و جهانیانرا
شادمانی جاوید مژده دادند - و بطلوع نیر اجلال از انقی امید نوید رساندند - که سپیده دم صبح مراد
بر حسب آرزو دمید - و مروی بهار اقبال بر طبق امید سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجده شکر

بدرگاه خداوند گاری مانندند - و جبین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند * شعر *

تاج رفعت بر سپهر و روی طاعت بر زمین * پای دولت بر سر بر و فرق منت در سجود
بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهر کارگاه در آمدند - جهانرا جشن عشرت
و آیین دولت تازه شد - و نقاره عیش و شادی بآئین نشاط کعبه‌ای بلند آوازه گشت - بارگاه
ترتیب یافته بآئین همایونی - دلکش تر از جشن کیومرثی و بزیر فریدونی * رباعی *

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر * دین بزمگه از درون و بیرون بنگر
گرددق تماشاى دوعالم دارى * آرایش این جشن همایون بنگر
جهان پذیر برگ و نواى جوانى از سر گرفت - و عالم دلگیر عشرت فراموش کرده را بیاد آورد * شعر *

ساقیان دست بجام می بیفش کردند * خضر را تشنه این چشمه آتش کردند
این چه می بود که ماتی بقدر رخوت فرو * که میخ و خضر از رشک کشاکش کردند
مطربان دستانرا و مغنیان جادونوا سازهایی گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پردهای رنگارنگ
ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشته مقصود در زدند - عودنوازان غمهای جهانرا گوشمال
دادند - قانونیان از زلف مراد تار بر بستند - نانیان گرم نفس نفسهای راست آهنگ برکشیدند - غمچیان
دلها را بزلف مطلوب در آریختند - دایره‌دانان آینه اقبال در پیش رو نهادند - ظریفان شگرف
از رنگ آمیزی ظرافت نکته سنجان سحر برداز را ز زبان سخن آفرین بستند - ندیمان نادره حرف
در بذله گوئی لبهای مجلسیانرا در تهقه شوق در آوردند - سپس سالاران جهانگشای و سرداران صف آرای
موج تسلیم مبارکبادی بنقدیم رسانیدند - و طوایف اعظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم
تهنیت و تعظیم بجای آوردند - و دانش منشان اسکندر پسند و اعطرب لاب‌انان رصدبند که علی‌الدوام
از هم نشینان محفل نهانی و همرازان اسرار آسمانی بودند زبچه طالع مولود ولادت مسعود را مرآت ضمیر
اشراق پذیر هاخته از نظرات کواکب و اتصالات کَلَمی و تفامیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو
ارتقا بر مدارج سلطنت و مدارج خلافت چنانچه رقم ازان جداول بر صفحه اجمال کشیده
می آید معروض داشتند - و آنچه حضوت جهانبانی جنت آشیانی که در علوم ریاضی پایه بلند و
نکرت فلک پیوند داشتند و ضمیر باریک بین آنحضرت آئینه دلگشای اسکندری و جام گیتی‌نمای
جمشیدی بود بدر بنامت والای خود احتضار عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامه ایزدی
فرمودند - بانچه دانایان دیگر از تاثیرات بسایط افلاک و نتایج احصاء و اجرام بی‌بروز غیبی برده
بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق
بشارت غیبی و اشارت ربانی (چنانچه گزارش یافته) آن گوهر قدسی را بهمان اقب ازین واسم اعظم

ملقب و موصوف ماخذند. و در صحایف معاد و صفای دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق پیرای بطور پیوست - تبارک الله زه اسم سامی و طلسم گرامی که از آمای کبریا و صبر نور و ضیا نرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمی فرو گرفت - و از شرائف این نام بدایع النظام یکم آنست که خدمت الهی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعه خود ایراد نموده اند که از غرائب مقامات اسرار حروف که کلمات عالیات اند و در عالم تجرد و ترکیب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مضاعف ارتباط و انتخاب ظهور می یابد آنست که بذات حروف آفتاب که در یست و بدست و سه عدد است موافق است بعدد حروف اکبر * رباعی *

لورس که ز مهر عالم آرا پیدا ست * از جبهه شاهنشاه والا پیدا ست

اکبر که بآفتاب دارد نسبت * این نکته زینیات اسما پیدا ست

الذی کلامه - و دیگر از اطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تفسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع شامان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطوری هویت و ظهور تغزلات خبر دارند - و از عالم نورانیت و ظلماتیت حروف باعتبار تجرد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بدست و هشتگانه ابجد هفت هفت حرف بهر عنصره از عناصر اربعه منسوب داشته اند - و حروف عدالت امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیت مدارج جمال و جلال و مایه نعمت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسم بطریق سویت در عنصریت از حروف فراهم آید که عنصره دران ناقص نبود و عنصره مکرر نیاید هرآینه آن اسم در حد ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نهاده ایست که او را در همین مدیریت و محبت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرت خداوند آن نام مدخل تمام است *

و در ضمن این نکته دیگر بر درجه ادراک جلوه گر شده که این معد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و هراکند، گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و بامت کاف آیدست دهم بالای خود را که آتش است بر میدارد - و با که باد بدست دهم پایا را که خاکست هراکنده میکند - و عارفان نقاط امرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض معادات و کرامات مسمی بهره مند گردند *

ذکر صورت زایچه مسعود که در وقت ولادت اشرف بموج ارتفاع امطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان منجم رمد بند * نگاه کن بعقل چرخ پیوند

بحسن طالع صاحبقران بدن * سعادت نامم هر در جهان بدن

تماشا کن درین فرخنده منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت ریاضات نصرت اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را (که در معرفت امطرلاب و تدبیر زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارت عظیم و مهارت تمام داشت) بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عمق قباب ساخته بودند و او چنان بمعسر والا نوشته معروف داشت که با ارتفاع امطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت طالع سنبله استخراج نموده شد - و صورت زایچه اقدس این است *

عطارد مشتری میزان شمس زحل عقرب	زهره سنبله	ذنب امد سرطان
قوس		جوزا
مریخ جدی دلو رأس	حوت	حمل نور

اگرچه سَنَه بَرَج دوجهدین امت مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباجه اقبال ثبات طالع باصعای نظر و لمعان تأمل بدو وجه متحقق شده - یکم آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثلث اول برج - و آن باتفاق اهل تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل امت بر ثبات سرور سلطنت و استقرار مهند خلعت - و صاحب طالع عطارد درین زائجه اشرف بمنزل سعاد اکبر امت - چه مشتری که سعاد اکبر امت با اوست - و عطارد بکوکب است که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعد اصغر است در خانه اوست - چنانچه عطارد در خانه زهره است که میزان باشد - و منسوب به عقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانه دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی دارد اما ضعیف کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور هدایت یاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرائگشت خرد بگشاید - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوب است درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و موافق ذوق و حضور آمده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته - و صاحب خانه معاش در طالع - و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند - و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند - و مشتری که سعاد اکبر است و منسوب به عدل و دیانت و علو همت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانه دوم است نظر بخانه چهارم که خانه عاقبت امت اسباب عشرت و کامرانی بر وجه اتم تا عاقبة العاقبه مقارن حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد - و عطارد بمنزج المزاج بسبب مقارنه با سعاد اکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده بر آنکه صاحب طالع بعلو همت و سمو منزلت بر همه خلائق مایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان ربیع او بندند - و آنچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفیت

(۲) نسخه [ح] حیر - (۳) بعد از آن در نسخه [ط] شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود فاعله سالار او • هر چه نه از فکر بنزدش نسوزد • هر چه نه از غل بنزدش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد از آن در نسخه [ط] شعر • چو اسکندر بود در پادشاهی • حکمت ورزی و دانش پناهی • و در حاشیه نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطو فطرتان دانش اندوز • بگردش در سخن زانی شب ورور •

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و میانت نماید -
 و در اختراع مبانع عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بگمارد -
 و دران عمارات دلهند بانواع خوشحالی و خرمی و اصناف آزادی و بینمی بگذرانند -
 و از جمله غرایب آنکه زهره در خانه عطارداست - و عطار در خانه زهره - و سه سعادت جمع شده -
 یک سعادت مشغری - دوم سعادت زهره - سیوم سعادت عطار که از سعدین کسب کرده -
 و این بغایت نادر افتد - و نیز اعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیاست
 علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانه سیوم در برج ثابت
 واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده
 رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانه نهم که خانه مفرست
 همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سر بلند بوده از آمیب و آشوب زهان در کنف حفظ و حراست
 روشنی بخش جهان باشد - و خانه سیوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب
 خبر داده - و زحل در اینجا آن نزدیکان دور را بنحوصت و نکابت بهادیغ ضلالت و هلاکت
 رسانیده - و توس و تد رابع است و آن خانه عوائب کارها - و مشغری که صاحب اوست نظر
 تسدیس دارد و متصل است بعطار مسعود و در حد خود و مثلث خود است - در هر کاره
 که توجه نماید بآسانترین روشی انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائی باشد - و خانه پنجم
 که خانه فرزندانست جدی است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرتیخ که کوکب سپاه است
 در اینجا است و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بپرست - و از جلال امور آنکه
 این کوکب الجیش در بیت الشرف است در وجه و مثلثه و در بجان و آدرجان و اثناعشره
 خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره مند سازد - و از فرزندان برخوردار
 بکار اعراض بخشد - و سپاه گیتی روی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جمله اتفاقات
 حسنه آنکه در زائجه طالع حضرت صاحبقرانی نیز مرتیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه
 ایراد یافته - و حکمت پروان تجربه کار در طالع سلاطین قوت مرتیخ اعتبار کرده اند - و درین زائجه
 نوب حال قدسی مثال زیادتیی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف
 است با قوتی که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت
 در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هر چند دراز عمر
 شود جاه او بیشتر و بهتر از آیام شباب باشد - و ماه که واسطه تاثیر علویات بصفتیاست
 زائدالنور آمده بدولت روزافزون رهنمونی مینماید - و هیلاج هم اوست که بمنابۀ روحست

و مرتب بدن در خانه پنجم امت منصرف از مرتب بتلخیص زهره واسطه درام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته - و خانه ششم دلو امت منسوب بشکر - و صاحبش که زحل امت در سیوم واقع شده که خانه اعوان و انصار است - و راس دولت لشکریانرا از خیل مخلصان و فدائیان داشته - و وتد سابع حوتست بدرجه هفتم که جد زهره است و از مملکه و آذربایجان اوست - مخدرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتکاری ثابت قدمی عطیه نموده - و از نکوخدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانه هشتم حمل امت صاحبش مرتب که سعادت مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تذهیب است اشارت بر حمایت الهی نموده در موافق خوف و مکمل خطر - و خانه نهم خانه سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته موافق سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد ملک میگردد - و سهم السعاده در وتد عاشر است که خانه دولت و اقبال است - و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تذهیب - و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تذهیب بر سلطنت مظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطة تصرف و قبضه اقتدار او در آورده - خانه یازدهم که خانه امید است صاحبش قمر زائد النور در پنجم طالع بوامطه نظر تذهیب بطالع سبب حصول امانی و آمال شده - و در خانه دوازدهم که خانه دشمنانست دنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدیدوند اهتمام دارد - هر بدولتی را که از قبله اطاعت روگردان شده ببادیه فدا سرگردان ساخته - صاحبش که نیر اعظم است در خانه سیوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفانرا پشیمان ساخته در ملک بندگی و جانشپاری در آورده - و از غریب این طالع آنکه عاشر که خانه دولت و سلطنت است جوزا امت که خداوندش صاحب طالعست - و مقرر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبه بلند رساند - لیکن بوامطه موانع از قوه بفعل نمی آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه که دولت در خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد *

تصویر زائچۀ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملے از احکام بطرز اخترشناسان هندوستان

طالع معادلت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند آمد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و مولت و امتلا دارد - و نیز اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شدۀ - و این نشانست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد - و روز بروز قوایم ملطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش باسپقرار و استدامت انجامد - پنچۀ قهرش دست گردنشان بدسگال تاب دهد - و آوازه کوس نبردش زهره صفدران شیر مرد را آب سازد - و صورت زائچۀ قدسی بموجب تحریر عمده منجمان هندوستان جوگرایی که از ملتزمان عنبۀ شاهی بود رنمزدۀ کدک تصریح میشود *

<div style="text-align: center;"> سنبله مشتری زهره آفتاب میزان عطارد زحل </div>	<div style="text-align: center;"> سرطان جوزا امرد </div>	
<div style="text-align: center;"> مقرب </div>		<div style="text-align: center;"> نور </div>
<div style="text-align: center;"> قوس مریخ جدی قمر </div>	<div style="text-align: center;"> دلو </div>	<div style="text-align: center;"> حمل حوت </div>

باوجود کمال بیتمین و بی تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شعله عظمت و جبروت که از
 پیهانی سطوتش میباید دلالت میدکند که قول منجمان هندوستان که طالع اشرف آمد میگویند
 نزدیک بواقع باشد - و در کتب احکام این طبقه مقرر است که صاحب این طالع بسیار مال و غالب
 بر دشمنان و بخشایده برگنهگاران باشد - و بآئین عدل و انصاف گراید - و کارها بعقل قوی و رای
 متین خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره مند باشد - و صاحب فرزندان ارجمند
 رضاجوی شود - و مشتری و زهره در خانه دوم فراهم آمده صاحب طالع را بفنون هنرمندی و
 انواع دانشوری رهنمون گشته - و چون سعد اکبر در خانه عطارد امت بعطیه حسن صورت و تمام
 ترکیب عنصری و سنجیدگی سخن و آرامدگی مجلس و خرد عالی و اندیشه بلند در خداشناسی و
 یزدان پرستی و نگواری و انتظام هرکار از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایش
 مختارات سرادات اقبال و افزایش پیرایه حسن و جمال اهتمام نموده - و نیر اعظم چون در سیوم امت
 هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظه که بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بیایه او نرسند -
 بلکه بجم طالع اخوان محترق گردد - و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند - و چون عطارد
 در سیوم امت هنرمند و کردار بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقت کش و دشمن کش
 گردد - و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبه ذوق و وجدان باشد - و چون
 در میزانشست مشهور آفاق گردد - و کارهای پهنیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنه ممتده
 جهانمندی و جهانبانی کند - و تدبیرات صایده و افکار دقیقه نماید - و زحل چون در سیوم است
 آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتگاران رضامند ببحساب داشته باشد - و با شجاعت ذاتی
 بعقل کامل خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحب خرابین عالم شود - و چون در سایه
 گرانبه آفتاب جهانتابست خزاین بیکرانیش مدتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و
 حفرهای دلخواه بکاسرانی و کامستانی کند - و از بزرگتره در روی زمین نباشد - و جانوران میاهریک
 عظیم جقه بر درگاه او باشند - هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود - و کثرت سپاه و کمال
 دولت و جاه بے مشقت و تردّد او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیگرگاه بماند - چه ازین بطی تر
 کوکب نیست - بسط معادت و استدامت حلقهت و امتداد زمان از عطیهای اوست - و نیر اعظم
 و زحل و عطارد در یک برجند - دوست پرور و دشمنکاه باشد - و آئین دوستی و دشمنی
 نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند - چه در مثله طالع و در بیت دوست

خود است - دوحه قوی حال که آن معداکبر است اندیشهها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگی بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمش از کران تا کران برسد - بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند - و از اندیشه نالک بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانه مشتریت و نیز اعظم نظریه دارد سرور این جهان سربر خط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - اما باو نرسند - و تاب بارقه قهر و عظمت او نیدارند - و همیشه دوستی او را ترتیب دهند - تا باقتدای انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی است وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را به نیکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید برآمده بجاده قویم تحقیق گرایند - و چون مشتری بر نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی زیاده از اندازه قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عیاف بزرگ منشی خجسته کردار در خدمت او بعمرها دراز باشند - و از رضاجویی فرزندان نیکانهاد کامران شود *

و ضابطه چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائچه قدسی میکند نیز ایراد می یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - و چون در عین قوت بود و شهادت ابتزاز و معاد شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی احاس و اماکن والایان مسرت آری گردد - و چون درین زائچه دوازدهم قمر مریخ است حصول اینهمه بی بروجه کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم هفت شکن و دشمن نکل باشد - و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته مطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیز اعظم کوکب مصمود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع سخنگذار دانش پذیر قوی حال صاحب اقبال بود - و در جائی که دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز منزلت نگیرد - و های و قار در دامن تمکن و پردلی کشیده دارد - و زائچه توهم و شایعه تغیر بحاص احتیاط او راه نیابد - و درین زائچه مقدس ورود معدین در دوازدهم اتفاق افتاده انافه سعادت مینماید - چون صاحب طالع نبی اعظم باشد و در میوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبه سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیباجه سعادت پرتو ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هر سه ناظر تمر باشند

بر کشورگشائی و فرمانروائی مولود مسعود آگاهی بخشند - چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزو طالع یا قمر در نه بهر برج باشد و چهار کوكب یا زیاده بقمر ناظر بدست و در سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطه تصرف و نبضه اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نه بهر خود قمر را پنج کوكب ناظراند - نیز اعظم - سعد اکبر سعد اصغر - زحل - عطارد و درین زائجه ندیمی صاحب طالع در خانه میوم است مولود اندکی را اگر برادره باشد دیر نماند - و در میان حائمه‌ها بهم رسد - و نکوکار و بخشنده و قوت‌دهال باشد - و بسطنت بگزند و سعادت بے منتها بهره‌مند شود - و صاحب دوم در میوم واقعت کارهای عظیم کند - و شغلهای شگرف بوجود آورد - و اختراع قوانین دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنجیده فرماید - و ازین ممر اندیشه پیرامون ضمیر والا پیش نگیرد - و صاحب سیوم در دوم است - بیچاره‌های از پانزده را دستگیری کند - و با خویشان سعادت پیوند بهر بانی پیش آید - و سایر نیک اندیشان از فیض انعام و احسان او بهره‌مند گردند - و از حدایق انصاف و اکرام او ثمرات برچینند - و مقرر است که اگر صاحب میوم سعد باشد مولود گرایی بسطنت علیا رمد - چنانچه در زائجه مقدس صاحب سیوم سعد اصغر است - هر آینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی - و صاحب چهارم که مرتبست در پنجم جا گرفته - بدر و اندر از وجود اشرف او مؤید بتأییدات غیبی گردد - و فرزندان عالی‌نژاد او دراز عمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشترکست در دوم است خزائنش فراوان شود - و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد - و چون زهره نیز در دوم است بذکات موسیقی و دقایق ادوار و رموز نعمات باریک‌بین و موی شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در میوم است بعضی از ملازمان درگاهش اندیشه‌های ناشایسته پیش گیرند - و پایمال قهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل در میوم است امور شوکت و ابهت بتدبیر مایب خود انتظام دهد - و در خاطر او این آرزو جایی کند که مرا برادره نشد که در خدمت من مرئوس شده - و صاحب هشتم مشترک در دوم است بتدبیر والای خود اموال فراوان و خزاین بے‌الدزه را متصرف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد - و صاحب نهم مرتبست در پنجم در خانه مشترکست دولت بر قوت حانظه کند - و یاهداشت قوی داشته باشد - و هر چه با خلق کند شایسته کند - و

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقی هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانه میوم یعنی میرز زهره است که

بصفحه ۲۴ سعد اصغری نوشته و بعضی زهره را سعد لوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

هرمنش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت پروری و معدلت گستری بصر برد - و اورا فرزندان دولتمند حق پرست شوند - و منادب بآداب اطاعت و رضا جوئی باشند - صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگ سالان خویش بادب و رضا طلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمه صدای کوس دولت و غلبه هیچای عظمت او سرافکند و پراکنده گردند - و خایب و خاسر روی بفراموشخانه نذا نهند - و اگر مشتری یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدی که خانه زحل است وقوع یابد و در نه بهر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود - و ایام سلطنت سعادت انتظام او امتداد یابد - و نیز مقررات که چون در زائجه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زائجه مسعود رقم ظهور دارد *

ذکر زائجه سعادت ارقام که علامه الزمانی ضد الدوله

امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سال که قندوق علمای روزگار - و نقاد دانش اندوزان آموزگار - قسطای دقایق علوم - اقلید مغایق فهم - مرتقین مدارج علیا - مبیین حقایق اشیا - نقاد جواهر معانی - حلال غوامض یونانی - پرده شکاف روابط نور و ظلام - نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجهام - عنقای اوج بلند پروازی - علامه الدهر عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی - برهنمون بیخیت بیدار بیایه مریر ارفع اعلی مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت - روز سه راقم این شکرنامه مذکور ساخت - که زائجه طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بلمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بجهتند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استلحاق طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون با اعتماد محرر معتمدترین زائجه است صورت آنرا با نمونه از احکام ایران مینماید *

مشنری زهره (۲) عطارد منبلة شمس زحل میزان	طالع اسد	ذنب سرطان جوزا
هقرب	هبلج اول جزو اجتماع پس مشنری پس زحل	ثور
مریخ قوس قمر جدی راس	دلو	حمل حوت

مرکز طالع اشرف درین زائجه اقدس که کارنامه ادوار ثوابت و سیاره امت بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه اسد است و قائم الاوتاد اتفاق افتاده - و چون مرکز طالع معادت مطالع از خانه نیر اعظم است هیچ کوکبی صاحب شرف خانه او نیست - و حد مرتبعت - و رب مثله اش سعد اکبر است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و وجه و درجیان مریخ - و نه بهر مشنری - و آدرجان و هفت بهر مریخ - و اثناعشرین قمر - و وایل زحل است - و این درجه مذکرات و نیره و از نکوصت خالی - و محمولی برین طالع نیر اعظمست بکوه از شرکت زحل - و زهره در برج منبلة در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه - و سهم الولد بقوله در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عده الاخوة در چهارده درجه

و دوازده دقیقه سنبه است مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه سنبه است خانه و شرف عطارد است - و حد زحل - و رب مثلثه اش قمر است بهرکت زهره و خدمت مرتبخ - و وجه عطارد - و در بجان زهره - و نه بهر عطارد - و آدرجان قمر - و اثنا عشریة نیتر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره - و وبال مشتریست - و مسئولی برین خانه قمر است - و این درجه مذکور است خالی از ظلمت و نور و نحومت و سعادت - و مشتری در پانزده درجه و سی و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانشست - و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم القصره و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانشست - و جزو اجتماع مقدم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانشست مرکز خانه سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه میزانشست - و خانه زهره است و شرف زحل - و حد مرتبخ - و رب مثلثه اش عطارد است بهرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه مشتری - و در بجان و نه بهر و اثنا عشریة و هفت بهر عطارد - و آدرجان و هبوط نیتر اعظم - و وبال مرتبخ است - و مسئولی برین خانه زحل است - و این درجه مؤتلف است - و مضیبه و خالی از نحومت و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه ثانیه عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السعادت بر قول بطلامیوس و محی الدین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الامدقا و الخیر (۹) و سهم المبیید بقول در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقول در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیتر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست مرکز خانه چهارم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه عقربست - و این و تد قایم است و خانه مرتبخ - و حد زحل - و وجه و اثنا عشریة و وبال زهره - و رب مثلثه مرتبخ است بهرکت زهره و خدمت قمر - و در بجان عطارد - و نه بهر و هفت بهر مشتری - و مسئولی برین خانه مرتبخ است - و این درجه مذکور قیبه و خالی از نحومت و سعادتست - و سهم صفر البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه قوس است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقربست مرکز خانه پنجم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس است - خانه و نه بهر مشتری - و شرف ذنب - و حد مرتبخ - و وجه زحل - و رب مثلثه اش مشتری بهرکت شمس و خدمت زحل است - و در بجان شمس - و آدرجان زهره - و اثنا عشریة مرتبخ - و نه بهر مشتری -

(۲) نسخه [۱] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخه [۵] درجه و یک دقیقه -

و هفت‌بهر زحل - و هبوط راس - و وبال عطارد است - مسئولی برین خانه مشتریست بنحو
 شرکتی از زحل - و این درجه مذکرات و قیمة و از نحوست و سعادت خالی - سهم السلطنة و الماک
 در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقه قوس است - منقار الدجاجة و بسر الطائر در بیست
 و پنج درجه جدی است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر
 در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیست و شش
 درجه و چهل و شش دقیقه جدی است خانه زحل و شرف و حد مریخ - و وجه شمس -
 و ربّ منته‌اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و در بجان و نه‌بهر عطارد - و آدرجان
 و اثناعشریة و هبوط مشتری - و هفت‌بهر و وبال قمر است - مسئولی برین خانه مریخ است
 بشرکت زحل و قمر - و این درجه مذکر و نیر و خمس است - ز راس در بیست و هفت
 درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو است - و سهم الجیش و الاسارى در بیست و چهار
 درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است - و سهم صوت الاخوة در ده درجه و یک دقیقه دلو است -
 مرکز خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو است - خانه و حد و اثناعشریة
 زحل - و ربّ منته‌اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه قمر - و در بجان
 زهره و آدرجان و نه‌بهر عطارد - و هفت‌بهر مشتری - و وبال شمس است - مسئولی برین
 خانه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری - و این درجه مذکر و مظلمه و خالی
 از نحوست و سعادت است - سهم اللفة و البقاء و الذبات و المحبة در بیست درجه و هشت دقیقه
 حوتست • مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه حوتست خانه و
 نه‌بهر مشتری - و شرف زهره - و حد و وجه و در بجان و آدرجان و ربّ منته‌اش مریخ است بشرکت
 زهره و خدمت قمر - و حد و هفت‌بهر و اثناعشریة زحل - و هبوط عطارد است - مسئولی
 برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر - و این درجه مذکر و قیمة و خالی از
 نحوست و سعادت است - و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است - و سهم الشجاء
 در ده درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است • مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک
 دقیقه حمل است - خانه مریخ - و شرف نیر اعظم - و حد زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبال
 زهره است - و ربّ منته‌اش مشتریست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و در بجان و نه‌بهر
 و اثناعشریة و هفت‌بهر مشتریست - مسئولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری

و نحو شرکت از زحل - و این درجه مذکر و نیره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکر بقوله در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه نور است - و سهم سفر البحر در درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقه نور است * مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه نور است - خانه و آدرجان زهره - و شرف و رب مثله اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرتبخ - و در بجان زحل - و نه بهر و هفت بهر عطارد - و اثناعشریه و حد و وبال مرتخت - مسئولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شرکت از مرتبخ - و این درجه مذکر و نیره و خالی از نجوم است و معاد است - سهم المعاد بر قول غیر بطلمیوس و محیی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقه جزا است - و سهم العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جزا است - و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جزا است - و سهم الولد المذکر بقوله در بیست و نه درجه و چهل دقیقه نور است - و سهم الورع در چهار درجه و صفر دقیقه جزا است - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعدا بقوله در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جزا است - مرکز خانه یازدهم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه جزا است - خانه و نه بهر عطارد - و رب مثله اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حد و در بجان زحل - و وجه شمس - و آدرجان مشتری - و اثناعشریه و هفت بهر زهره است - و این درجه مؤنث و قیمه و خالی از معاد و نجوم است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجه سرطان است - مسئولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل - مرکز خانه دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطان است - خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر و در بجان مشتری - و حد و وبال زحل است - و رب مثله اش مرتخت بشرکت زهره و خدمت قمر - و آدرجان و اثناعشریه و هفت بهر و هبوط مرتبخ است - مسئولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مرتبخ و زهره و زحل - و این درجه مؤنث و نیره و خالی از معاد و نجوم است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و یازده ثانیه امد است - و سهم العلم و الحکم و الغلبه و النصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقوله در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و یازده دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هجده درجه

(۲) نسخه [۵۱ ح] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [۵] دو - (۴) نسخه [۵] نه - (۵) نسخه

[۱ ح] چهارده درجه - (۶) نسخه [۵] بازده -

و بیست و دو دقیقه احد است - و درین زائجه هیلاج اول جزو اجتماع مقدم است - پس مهم السماده - پس درجه طالع - و کدخدا از ممر هیلاج اول زحل است - پس مغنری - و از ممر مهم السماده اول مشتریست - پس زحل - و از ممر درجه طالع اول شمس است - پس مرنج.

شرح احکام این زائجه بدیعه که هیکل بازوی انجم

و افلاک و تعویذ تارک و ادوار است

چون احساس زائجه قدسیه استحکام یافت شرح اندک از بیدار احکام بدایع انتظام این زائجه مقدمه ناگزیر است **احکام خانه اول** چون مرکز طالع از اسماست که خانه نیر اعظم است دلالت میکند بر علو نظرت و بها - و بودن هیکل مقدس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیدشانی و کشادگی حینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج منبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در درم طالع احد و متصل بمشتری و در حد و مثلث خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رود - و بتدبیرات درمت سرانجام مهم خود نماید - و چون مسئولی برین طالع شریف نیر اعظم است به مشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد - و چون بحسب مقام نیر اعظم بعد زحل احد پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز درم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک بآسانی دست دهد - و بودن طالع و مهم السماده و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیره المطالع دایل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانه دوم** چون مرکز خانه دوم از منبله است که خانه عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانه زهره است و او در طالع احد که خانه و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و یابنده منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد باو مقوی این معنی است - و بر آنکه ذرا بقوت عقل و امر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشه‌های ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید - و چون صاحب درم در طالع احد خزاین بحساب او را جمع شود - و چون مشتری درین خانه احد مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مروتات خدای نگاهدارد - و نظام

احوالش روز بروز دولت افزاتر باشد - و بودن مشتری در حد خود ذلیل طولی عمر گرامیست چنانچه
 فرزندانهای گرامی را دریابد - و این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند - و زحل چون در
 دوم است و در شرف هرگز نقصان بخزاین معموره او نرسد - و هیلاج که جزو اجتماع مقدم است
 درین خانه است مقوم این معنی است - و کدخدا که زحل است و در شرف خود و شریکش که
 مشتریست در اینجا آمده عقیقه عمر مقدس از ممر دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمر طبعی (که
 صد و بیست سال است) متجاوز باشد - و بودن قمر مسئولی برین خانه مؤید دیگر است برای
 اساس این سعادت * احکام خانه سیوم چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند
 بر کمال حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوه بینی در مقام یکجبهتی
 نباشند - اما چون آن مرکز که صاحب طالع دروست خانه مریخ و مثله و حد و وجه و آدرجان
 و درینجا اوست و او در پنجم طالع است که خانه فرح و شرف اوست - و در مثله و وجه
 مشتری و آدرجان صاحب طالع است - اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتیی جاه
 و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد - و چون اوایل سیوم (که تعلق برادران دارد)
 مورد مطوبت نیز اعظم است دلیل است بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب
 نباشند - و از پیمان غصه شربت واپسین درکشند - و اواسط و اواخر سیوم (که تعلق با خوان و انصار
 دارد) محل سهم السعاده بقول بطلمیوس - و نیز وجه نیز اعظم است و او شریک کدخداست دلیل است
 بر آنکه درستان و مخلصان بر بساط یکرنگی و جانهداری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند -
 و از طرف صاحب طالع سعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانه سیوم تعلق بمریخ دارد
 که در شرف خود است و آن خانه فرح و خانه زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرف
 خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودن زحل مسئولی برین خانه که کدخداست
 و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد - و بودن صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظام
 احوال فرزندان گرامی - و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب انبساط
 خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم الغیب باتفاق و مهم السعادت بر قول بطلمیوس و محیی الدین
 مغربی در یکجا جمع شده (که درجه هجدهم عقرب است که داخل خانه سیوم است و این در طالع
 کمتر اندک) دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه
 دلیل قنین است بر اطلاق بر خفایای امور آنکه ضمیر منیرش مورد منیبات باشد * احکام خانه

چهارم چون صاحب مرکز این خانه مرتب است و در شرف و وجه و مثقاله خود و حد مشتریست و در مسئولیت برین خانه دلیل امت بر آنکه در اول مرتبه ملک بجمعی لشکریان در تصرف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایدار بود - و چون هفتم و چهارم باعتبار این درجات که از اول مقربست جزا است که صاحبش در تحت شعاع نیراعظم مخفی است دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع بسبب تمیز رسد ملطان عقلش ظهور کند - و والد ماجد مواد مسعود درین هنگام در بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جادانی نماید - و چون اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوم طالع مولود دوستدار و حقگذار پدر باشد - و از ملک پدر روزیمند گردد * احکام خانه پنجم چون صاحب اکثر خانه - تیمم که تعلق بمحبتان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مرتب در پنجم و در شرف امت دلیل است بر جلال احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان - و چون مسئولی برین خانه زحل است که در شرف و مثقاله خود و کد خداست و مشتری که در وجه و مثقاله خود است و شریک با کد خدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند - و نسرطایر که بر مزاج مرتب است و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه امت دلیل نوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است * احکام خانه ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر درام سرور مواد و حصول مال و مفال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بی شایبه امتداد بصحت کامل انجامد - و چون مسئولی برین خانه مرتب است بشرکت زحل و هر دو در شرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند * احکام خانه هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرف امت صاحب طالع را در اوایل جوانی بردگیان مرابده ازدواج از خاندان فرماندهان هند باهند - و چون زحل در بیت دوم است دلیل باشد بر آنکه این عصمتیان شادروان عفت از حکم مالگذار و خزانه معمولها را باشند - و چون سهم الالفه و الحبه درین خانه امت دلالت بر مزید التذاف در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفه در حوت است که خانه مشتری و شرف زهره است * احکام خانه هشتم چون مرکز این خانه از حوت است و صاحب او مشتری در دوم است در حد و مثقاله خود - و سهم الشرف درین خانه است - و مسئولی برین خانه زهره است بشرکت مرتب که در شرف است دلیل است بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن *

احکام خانۀ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که سرینج است در شرف و فرج و مستوی برین خانه مولود معمود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که در پیش آید متضمن تسخیر ولایت باشد * احکام خانۀ دهم چون مرکز این خانه از ثور است که خانۀ زهره است و مستوی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تلمه و ریاضت مائه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضه قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانۀ شرف قمر است - و قمر ناظر باو و بطالع با نظر تمام دوستی - و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در مرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد - و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیلست بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و مردنتر سخنان باشد - و بمنسوبیات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانۀ یازدهم چون مرکز این خانه از جوزا است و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت کند بر آنکه امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست بر آنکه او را دوستان یكدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند رسند - و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید * احکام خانۀ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطان است و صاحبش قمر در ربال و فرج دلیلست بر آنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و ربال باشند بروحیه که صاحب طالع از او رضامند شود - و بودن ذنب در آنخانه در درجۀ اول مقوی اینمعنی است - و چون سهم العلم والحلم درین خانه است دلیلست بر آنکه صاحب طالع باوجود علم بر احوال کوه اندیشان تیره رایی در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد * ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصه امور جهانداری و ملک آرائی و سبب سید خاطر درست و دشمن و رابطه جذب قلوب و انتظام ضمائر خواص و عوام است] بحمدالله والعمه در مجموعه اخلاق مذهب این مؤدب دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طبیعت باین عطیه والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پندیده بے تکلف و تصلف ملکه آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت بجدول بصائیر امتدادات ارباب استفافه جاری و جاریست * شعر *

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون * مباد جز برضای تو جنبش اجرام

اینست انموذج از احکام زاپچهای طالع اقبال مطالع - و اگر عطیات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام رکمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهمرسد و صحایف ماخته گردد * شعر *

نمید ز شمار دقایق شرفش * مهندسان رصدند را بجز تخمین

صورت زانچہ اقدس منقول از خط مولانا الیاس
اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت ترین بود زانچه بخط افادت و افاضت نامه تحریر عهد مولانا الیاحی اردبیلی [که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از مدرّسین بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت آشدانی بود] بنظر در آمد - آن زانچه نیز بجنس منقول گشت - ۴۰۰ جزء از بیان آثار بدوت و احکام - چه بجهت اعتبار مستخرج و چه باعتبار آنکه این زانچه برخلاف زانچه های دیگر مبتنی بر زنجیر ایلخانیست *

<p>میزان</p> <p>مقرب</p> <p>شمس</p> <p>زحل</p>	<p>زهره</p> <p>سنبله</p>	<p>ذنب</p> <p>اسد</p> <p>سرطان</p>
<p>قوس</p>		<p>جوزا</p>
<p>مریخ</p> <p>نمر</p> <p>جدی</p> <p>رأس</p> <p>دلو</p>	<p>حوت</p>	<p>حمل</p> <p>ثور</p>

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش منجمان روزگار را گمان می‌شد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یک طالع آنحضرت را اسد می‌گوید - و دیگری سنبله قرار می‌دهد - بنابر آدست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلاف است - جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم فایل شده بحرکت - اما تعین مقدار کرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است - و در سی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست و پنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفه از حکما می‌گویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامی دوره در بیست و دو هزار و شصت و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و وقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطور مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدت عمر و نا نگرد زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان نمود نیافته‌اند - پس در وقت تعین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کواکب ثابت متوهم می‌شود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضع که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج - پس حساب منجمان هند بر وفق رصد حکمای متقدمین است که مبذنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسد است بموضع سنبله - و مقدار مابه‌التفاوت در میان این دو حساب هفده درجه است که هر برجه هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و از اینجا میتوان دادست که از رصدی که حکمای هند بسته‌اند تا رصد جدید یک هزار و یکصد و نود سال گذشته بقول که در هر هفتاد سال یک درجه قطع کند - چنانچه اکثر حکما بر آنند بضرب هفتاد در هفده - و بقول بطلمیوس [که در صد سال قطع یک درجه باشد] فاصله در میان رصدین یک هزار و هفتصد سال بود - باریک بینان حقایق معانی و دقایق شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موافق اختلاف دروادی حیرت می‌افتند - و اکنون که قدوة حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی بقواندین یونانی و ضوابط فارسی احتیاط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار

دادند [چنانچه نموده آمد] بوضوح می‌پیوندند که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بر وجود انلاک قابل نباشند چنانچه در دفتر دوم مهر و حسنت - بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین انتضا فرمود که احوال این فارسی میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظیر اندیشه بالغ‌نظران خورده‌دان باریک‌بین مخفی ماند - و هم از چشم بدانندیشان کور باطن مسدود و محتجب باشد - و ازین - بجنب است نه حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی [که در تدقیقات اصطلاحی و تحقیقات زنجی و رصدی - درآمد تخت‌نشیدان نکته‌دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند] باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح فرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در هر دو اختلاف مانده مرتبه ازین امر شگرت بر نیاورده اند - و باوجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیقی محاسبان درست‌الدیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الهی حقیقت زائچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده - و در هر دو اختلاف مستتر گشته - و بالجمله هر یک از زائچه‌های طالع را [که انموده در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی ادراک ثانی نتواند بود - اگرچه زائچه‌ها باهم اختلاف دارند - اما در دولت آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی نهیت مینمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی [که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی چون زائچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تاویل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری می نمودند - آری مدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی گیران خوار معرفت مرصدی [که از خلوت وجدان و عزیز الهی لذت‌پذیر باشند] چرا بشکر دریانیت این لذت بلبلودی نگذرد - و از فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الهی است - و حضرت جهانبانی جنت‌آشیدانی را از کمال دریانیت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادت مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میدانست - و جمیع آن الوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از مراتب زائچه بدیعته معاینه میشد - و بارها بمستعدان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیز اقبال از طالع حضرت ماهقرازی در بعضی امور عالییه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح

می پیوندند - و چون این دو سعادت نامۀ گرامی مقابلۀ نموده عطیات کواکب و سعادات علویات را بمیزان تامل برسنجند دریابند که زایش صاحبقرانی چه خبر میدهد - و این زایشهای قدسیه از چه آگاه میسازند - سبحان الله باوجود تبعید مستخرجین از روی زمان و مکان و حال و تخالف ضوابط هر یک از صحایف طالع فرخنده مطالع (که صورت گذارش یافت) توافق دارند که این مولود بپایه اعلیٰ مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعه مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کسروائی صورت و معنی - و ملطنت ظاهر و باطن - و انواع حالات جهانبنایی - و درجات مرمانروائی - و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی - و درویش پرستی و غریب نوازی - و درازی عمر و صحت بدن - و اعتدال مزاج - و ممدوح عوام و خواص بودن - و مشکور صغیر و کبیر شدن - و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم - و ضبط ممالک و حفظ مسالک - و سایر امور ملک رانی و جهانداری - و از غرایب آنکه جملگی این حالات که رموزدانان تفجیم بفکر و تامل بآن پی برده اند ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ دوربینی خود از صفحه پیدشانی احوال آن حضرت میخوانند - اما قوت ناطقه از ادای بیان مراتب بعجز و قصور اعتراف می نماید * شعر *

ای صفات توزبانها را بیان انداخته * عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته

نصیر اسمی گرامی دایهای سعادت پیرای و قوایل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی

همان زمان که آسمان بفر ولادت عالیشان بر زمین حسد برد - و زمین بمقدم گرامیش بر آسمان مخمر جست روز آفرینش نورانی شد - پایه دانش و بینش بلند گشت - و بدست سایه پروردان سعادت پرتو و نسوین بدنان پاکدامن عنصر قدسی و گوهر قدوسی آنحضرت که بسرچشمه نور الهی و دریای معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تافته برهم عادت (که شیوه متصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست) اغتفال و امطفا یافت - دایهای معتدل مزاج روح امتزاج بهماط سعادت ارتباط (که از پردهای دیده پاکان پاکتر بود) پیچیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام برکنار و کتف قدسی میراثان پاکذیل نهادند - و پختان مهربانی بنوشین لبش داده بهیروز جان پرور شیرین کام ساختند * شعر *

شیر ز بهر ایش انگبختند * شیر و شکر را بهم آمیختند
شیر نه از دایه امید خورد * کاب ز سرچشمه خورشید خورد

چون از نقاره دودمان سعادت شمس الدین محمد غزنوی در نتوج خدمتی شایسته بتقدیم رمیده بود

حضرت جهانبانی جنت آشیانی در قریب ایام طلوع این نیر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعده این موهبت عظمی امینوار دولت جاردانی ساخته بودند که کوچ دولت مدش عصمت سوشیت او که امروز به جلیجی آنکه بلند خطابست بمعادت خدمت دایمگی آن نوپاوه بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدسته مرابستان عظمت و جلال معجز افتخار و طیلان امتیاز پوشد - بنابر آن حضرت مریم مکانی قدسی ارکانی آن مایده ساز آسمانی را طلب داشته آن مواد فیض ورود را در ماعت مسعود بکنار امید او درآوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایه قدسی مایه نشده بود بمقت مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اول او شیر داد - و تحقیق آنست که اول بشیر والدۀ ماجده قدسیه مبل فرمودند - پس ازان فخرها آنکه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد از آن بهاول آنکه در بامت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت بامت - ازان پس حکیمه باین عطیه کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت نصاب جلیجی آنکه بآزوی خود دولت مند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی آنکه کوچ توغ بیگی - و از گذشت او بی بی زهرا گردآوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار آنکه مادر سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عفت قباب پیچۀ جان آنکه والدۀ شریفه زین خان کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایۀ بزرگی حار دانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفت قبابان بخور بشرافت این خدمت سر بلند شدند - همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات و دیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدار چ متذوقه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویدار فیض ایزدست - نه ازان باب که بتربیت صوری بر مدار چ معذوی ارتفاع یافته - چه حالت معذوی این گروه بر همگان پیدا که در چه پایه است - و بلند می و ثبت قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه *

و از غرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بنمکین تبسم دلهای دانا را گلگل شکفته ساختند - متفرسان زیرک طبع تبسم را مانع تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدمۀ انفتاح غنچه امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهواره سبکتر از پدیک خیال (که نجاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یوایت گرامیه از گوشه و گذار آن آویخته) آن گوهر یکنای ده صدف را بخوبترین وضع آرام

داده بملاييمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انص و آرام نام خجسته آغاز
 شايسته نرجام خالق ذوالجلال والاكرام موافق تالیفات موسیقی سرانیدند - عاكفان صوامع قدس
 و مائنان مجامع انص [كه منتظمان حلسه زمين و زمان و نراهم آرندهگان دائره كون و مكان اند]
 كامروا شده برعالم و عالميان منت نهادند - و بان جگرگوشه آسمان باين تهنيست
 باند آوازه گشتند

• شعر •

كای شرف عقل مسلم ترا • دور شهنشاهی عالم ترا
 روي زمين همچو تو باغ نداشت • طاق نلک چونتو چراغ نداشت
 قلم ابداع بس موج داد • تا گهر چونتو بساحل فقاد
 خامه تقدیر بس نقش بمت • تاز قضا همچو تو نقش نداشت
 نسخه کون آيت تلميح نداشت • جلد فلک دفتر تشریح نداشت

چون چشم جهان بين و دیده سعادت ترين حضرت جهانبانی جنت آشيانی بمشاهد دیدار
 گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارمال یافت كه در حضانت
 حضرت مریم مكاني متوجه مرادق عزت و مخيم اقبال شوند - و خواجه معظم و ندیم كوكلناش
 و شمس الدین محمد غزنوی را فرستادند كه در راه ملازم هودج سعادت باشند - لاجرم حضرت
 شاهنشاهی در كنف دولت و كنار تربيت حضرت سریم مكاني یازدهم شهر شعبان بساعت
 مسعود از حصار امركوت سرپرده اجلال بیرون زدند - و به سعادت و اقبال بر تخت روان
 روان شدند

• شعر •

عهد گهواره ناگذشته هنوز • بخت والاش كرده تخت نهین
 چشم نگشوده و بدیده دل • دیده در انتظام دنیا و دین
 دست نگشاده و دلش خواهان • كه جهانرا كند بزیر نگیان
 ناشگفته گلش يك ز هزار • عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت روان حضرت شاهنشاهی كه گنج روان معرفت الهی بود قریب رمید و مسافت
 در منزل ماند حكیم جهانمطاع شد - كه اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اكابر و اهالی متوجه
 قبله اقبال و مستقبل كعبه آمال شوند - قاصدان بشارت سعادت میرمیدند - و اخبار قریب
 مقدم گرامی زمان زمان میرمایندند

• شعر •

مهرسدموکب و شاه در جهان دنیاالش * میبرد قافلۀ شوق با مستقبالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزندان سعادت پیوند صاحب طالع قیامت - و سعادت دارین در ذات او مطوی - که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیت دیگر معاینه میگردد - و سرّ تازه مشاهده می‌آید - از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت آشیانی ادراک دقیق رموز الهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب - و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی که نسخه دیباچه‌های بدایع عالم و مجموعه نه‌رشته‌های کمالات بنی آدم است اجمالی انوار را چه غرابت - و در ساعته که سعادت قرآن معدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسر اوقات عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضور مورد التّور مستعد گشتند - و در سایه همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند - و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی به‌سای پای سریر فرسای حضرت جهانبانی به‌نیت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت پذیر شد - و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دوجاهانی و دیباچه دولت جاودانیهست بوسه دادند *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند *

بعد از مشاهده این نور اقدس زبان الهامی را بادی شکرگذاری حضرت باری عزّ شانه و جلّ برهانه مقرون ساختند - و فرق فرقدسای را بسجدهات نیازمندی بر درگاه بے نیاز فرود آوردند *

نه تنها سجده سر دمیدم بود * که هر مو بر تنش در سجده خم بود

حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمه شادی و ترانه آزادی مترنم گشتند *

ایفست امانت الهی * زین گنج بخواه هرچه خواهی
ایفست که در دامن نهادند * ماهیت کنه حق کماهی
ایفست که کعبه درش را * گیرند شهبان بقبله گاهی
ایفست که پای دولت اومت * رونق ده تخت پادشاهی

معجزه خوانان هیات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند - و قیافه شادمان هیکل انسانی بنظر تأمل و تدبیر مطالعه نمودند -

چه دیدند دیدند نقشه که هرگز * ندیدند در جدول آفرینش
ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند * زه نور دانش زه چشم بینش

انوار پادشاهی از ناصیه غرایش لامع - ارقام ظل الهی از خطوط دست والایش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلایل خداشناسی از مجموعه هستیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - مواعظ کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیب دانی از بیاض نورنهادش مبرهن - رموز دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح *

ذکر بعضی از تواریخ بدیعه ولادت معادت پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت اشرف نکرده پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزه های گراسی گشتند - از انجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود *

چون کلب تضانشان تقدیر نوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهشاه جهان * تاریخ - شهشه جهانگیر - نوشت
سنه ۹۴۹ ه
و این تاریخ نیز از غرائب اتفاقاتست که یکی از فضلاء عصر یافته بود * شعر *
لله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاه که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه و پنج رجب - است

شکرگذاری مؤلف این شکرنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیر اقبال اگر چه راقم این شکرنامه در نهانخانه عدم بے مایه هستی و پدیرایه ایزدپرستی گرانبار حسرت بود - اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کردهای چشم اتفاقات و تربیت است - و صد شکر دیگر آنکه بیشتر از آنکه زایچه قدسی بنظر درآید و بدقایق شرایف و بدایع جلال ارقام آن اطلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک آرائی که از پاینده شناخت منجم فراتر است دریافته پرستار

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه او را بخواند چنانکه در نسخه [۱ ح] واقعت *

تدرت ایزدی بود - وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ ثُمَّ لِلّٰهِ الْحَمْدُ که مثل امام الکلام حَسَنُ الْعِجَم لِسَانُ الْحَقِيقَةِ حکیم خاقانی در حضرت صاحب وقت [که انتظام سلسله صورت و معنی را از آن گزیر نمیباشد] نبیست - چنانچه نگاشته قلم حقایق رقم اوست

* رباعی *

گویند که هر هزار حال از عالم * آید بوجود اهل و فائز محرم
آمد زین پیش و یا نژاده ز عدم * آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرز دیگر میگوید

* رباعی *

هر یک چند از حصان جهان سیر آید * روشن جان ز آسمان زیر آید

خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی * بر ره منشین که کاروان دیر آید

و بانبیال معاد کامیاب ملازمت این فرمانفرمای کل و عقد گشای سُبُل گشته از دولت توجّه و التفات عالی مزاج زمانه مشرود دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیه اسباب بود فراهم آورده در نشاء تعلق جز تحصیل خوشنودی او که عین رضای ایزد یست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قبول تعلقات و تقیدات دنیوی آزاد ساخته نه در حضرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلغراش است - چنانچه شرح احوال خود را از استماع ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوچ عزّت و ارجمندی بفرقه معرفت در محفل خود رقم زده کَلِمَک عرض خواهد گردانید *

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی

آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توأم اند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه نشان آمده اند - و بدانند خداداد و بینش حق بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طنطنه نام نیکو را که عمر نانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برکات

(۲) در تاریخ تیموری عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طرافای ابن توکل ابن بلگر -

و در حاشیه صفحه سیزدهم حصه اول منتخب اللبلب خانی خان چنین نوشته که - تیمور بن طرافای بن برکات بن ابلگر - و توکل و ابلگر تصحیف - و صوغوجین اختلاف بسیار دارد - و قاجولی را بمضی قاجولی نوشته اند -

بن الفکیر^(۱) بهادر بن ایچل نویان بن قرچار نویان بن موغوجیچن بن ایردمچی برلاس بن قاجولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دومنن خان بن بوقاقان بن بوزنجر تاقان بن آلنقوا بنمت جوینده بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و از آن نسل تیان بن ایلخان بن تگدیزخان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آیی خان بن گن خان بن اغورخان بن قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن آخوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهید است احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحیف مدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و برالسند مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهد شد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلب اجمال خواهد گشت *

نزد خردمندان دوربین [که بادل انصاف گزین و دانش خداداد تنبیه اخبار گذشتهها نموده بلکه شناسایی سخنان راست را - رمایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته نگاہی در سنجیدگی کردار درست مینمایند] پوشیده نیست که آنچه بر صفحات مسامع والواح اخبار رقم اشتهار دارد [که آغاز آدمیانرا هفت هزار سال میگویند] اصلی که شایستگی قبول عقل و افکار دانایان [که تماشائیان بهار و خزان این چار چمن و پرده شناسان زیر و بم این هفت انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثال این امور شغل درست اندیش دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه از احتیاط [که موقوف اطمینان و محال ادراک است] در رد و قبول آن توقف مینماید - بدستکاری فروغ جهان افروز خرد و مددگاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کذب قدیمه هندی و خطائی و غیر آن [که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارماد و غیر آن بر آنست - و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا] و از ضبط تواریخ متواتره حکمای این اقالیم و آثار ملاحق^(۲) انکار این طبقه مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدای و این مظاهر امامی صفاتی را مبدائیه پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثری حکمای متقدمین

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - و تحقیق اینها بعد ازین در تحت هر یکی از اسما می آید - ۵ - (۳) نسخه

[ط] نگارگران حاشیه این هفت انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق *

برآیند - یا بمعنی کمال طول امتداد که پہلو بپدم میزنند - گروه سیورها (که بر ریاضت و تجرد و حکمت در کلی ممالک هندوستان استیلا دارند) زمانه را که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند - یکی او سر پہلی یعنی زمانه که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش بانده انجامد - دوم اوت - سر پہلی یعنی برعکس اول - و هر کدام ازین دو قسم را بخش حصه جدا ساخته اند - و هر حصه را آره می نامند - و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص نهاده اند بمنامیت خواص آن زمانه - چنانچه آره قسم اول را سکھمان سکھمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مهتر بر مسرت و فرج بر فرج می آرد - و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آره دوم سکھمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغی - و مدت او سه کوراکور ساگر است - و نام آره سیوم به سکھمان دکهمان اشتباه دارد - یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدار امتداد این آره دو کوراکور ساگراست - و آره چهارم به دکهمان سکھمان مشهور است - یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد - و درازئی این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آره پنجم دکهمانست برخلاف آره دوم که سکھمان بوده - طول مدت این آره بیست و یک هزار سال است - و آره ششم دکهمان دکهمانست برخلاف آره اول - و مدت او نیز بیست و یک هزار سالست - و اسمی آره های قسم دوم بعینه همین اسمیست لیکن آره اول قسم دوم در نام و مدت متحد است بآره ششم قسم اول - و آره دوم قسم دوم نیز متحد است بآره پنجم قسم اول - و سیوم دوم بچهارم اول مطابق است - و چهارم دوم بیسیوم اول موافق است - و پنجم دوم عین دوم اولست - و ششم دوم عین اول اولست - و الحال بزعم ایشان از آره پنجم قسم اول دو هزار و کسری پوری شده است - پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صد هزار را یک اک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کرور نامند - و صد کرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب گویند - و ده بکهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سده باشد - و ده سده را سدهتر گویند - و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکلی یک بسرو یک دختر بوجود می آمد - چنانچه در میدان عوام ما هم اشتباه دارد - و گمان این گروه آنست که از موسی سر اینها [که به جگلی موسوم اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

(۲) در گلستان سخن - سکھمان دکهمان - (۳) همگی این اسمای اعداد در جلد دوم آئین اکبری بحروف و حرکات ضبط آورده - اما بکهرب در صفحه (۱۰۴) ازان بها و در صفحه (۵۱) ازان بنون ضبط است - و در بیشتر نسخ اکبر نامه بها و در نسخ [۱] بدون و در [ر] نیم -

خردان دیارِ دهلی مطهر است - و میگویند که موی طفلِ جگلی هفت روزه که بفایست باریکست و بزرگ
 بمذاب باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاه را که طول و عرض
 و عمق آن چهار کوره باشد پر ساخت - و بعد از گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان
 چاه بر آورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروش مذکور خالی شود
 پلوهیم گویند - و هرگاه ده سمدّر [که شرح آن گفته شد] از پلوهیم گذرد یک ساگر شود - و کمیت اِدوارِ مذکور
 باعتقاد این مردم از حیطه بیان و احاطه تبیان افزونست - و گمان این جماعت آنست که بجهت
 انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دارالملک کمون بعالم ظهور
 می آیند - و سپری میشوند که نام اول آذنا ته است و رگه ناتمه هم میگویند - و روائع دستور العمل
 این برگزیده ایزدی پنجاه کور لک ساگرامت - و نام آخرین مهادیو است - و مدت رواج احکام
 او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از گذشته است - و اعتقاد این جماعه آنست که چندین
 بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند - و چندین بار خواهند آمد - و بر همه
 هندوستان [که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند] بر آنند که مدار گردش روزگار بوتلهون
 بر چهار دراست - دور اول را [که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست]
 ست جگ گویند - درین دور اوضاع جهانیدان فردا فردا بر صلاحست - وضع و شریف و غنی و مسکین
 و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مینمایند - و عمر
 طبیعی مردم این دور یک سال است - و دور دوم که مسمی به ترینا ست بقای آن دوازده
 لک و نود و شش هزار سال عرفیست - درین زمانه سه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
 رضای الهیست - و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست - و دور سیوم که بنام دور
 اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصه روش
 جهانیدان راست گفتاری و درست کرداریست - و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست -
 و دور چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه
 حصه از چهار حصه اطوار جهانیدان بر ناراستی و نادرستیست - و عمر طبیعی مردم این روزگار
 صد سالست - و این گروه جزم دارند که هر یکچند حضرت هستی بخش جهانیدان و پدید آرند
 عالمیان تجرد نهاده و دانش نژاده را از مکمن ستر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد - و از
 ساحت غیب و عدم بجلوهگاه شهادت و وجود می آرد - و او را رحیله آفرینش عالم میسازد - و این
 بزرگ را برهما نام باشد - و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صمد مال عمر دارد که هر ساله ازان میصد
 و شصت روز است - و هر روز مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور - و هر شب بدستور روز متضمن

هزار ادوار مصطور امت - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم بشری احاطه آن نمیکند - و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمای حال هزار و یکم امت - و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است - و راقم این کارنامه یزدی این دو روایت را خود بترجمانی مردم دانشور راست گوی نکوکار هند از روی کتب معتبره ایشان نوشته - و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعظام اهل کشف و وجداند) در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربانی متضمن هزار سالست - و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلف نفایس الغنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم هجریست هشت صد و شصت و سه هرون و نه هزار و هشتصد سالست - و هرون پیش ایشان ده هزار سالست - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت محتمل داشته باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر مامت هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتم ربانی [که هفت هزار سال باشد و مدت در سلطنت سیارات مجعده است] نسل یک منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت اشتغال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریح مبسوط نموده درین شگرفنامه درآرم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسائی را از متممات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوه راقم است گزارش کنم .

ذکر احوال آدم علیه السلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزار سال و کسری بمحض قدرت کامله ربانی بے رابطه صلب پدر و رحم مادر از عناصر ابدیه مرکب معنول پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیت جسم روح از مبدأ فیاض فایض گشت - و ملقب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانه که اول درجه جدی بر افاق شرقی منطبق بود - و زحل در انجا - و مشتری در حوت - و مریخ در حمل - و قمر در اسد - و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضی گفته اند که در آن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده اند - و ظاهر این کلام بضابطه اهل هبات و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لجه عبرانی - آدم - و در ترکی آدم * (۴) نسخه [د ه] ظاهراً این *

مشکل میشود - چه شرفِ تیرِ اعظم در حمل و شرفِ عطارد در سنبله است - و عطارد از تیرِ اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در همین شرفِ تیرِ اعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ تیرِ اعظم واقع نشود - و همانا که نظرِ این گوینده بر آن مقررِ منجمین افتاده باشد که عطارد با هر که پیوندند حالِ او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتصال داشته باشد - و او درازبالای گندمگون مجمدسوی زیباروی بود - و در درازی قامتِ این ابوالبابا اختلاف کرده اند - بدشتره برآند که شخصت گز بوده - و ایزدِ تعالی از ضلعِ ایسر او حوا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوالِ این بزرگ اربابِ تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر جمعیتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست اما مردِ معامله فهم مزاج روزگار دانسته کار آزموده نظر بر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدری می ایستد - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل هزار فرزند و فرزندزاده بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطه او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولِ نوزده دختر - و شصت از همه بزرگتر بود - بعضی گفته اند او را در تعقیبات و غیر آن از علومِ غربیه تصانیف است چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند - گویند وفاتِ او در هندوستان افتاده - و بر کوه سراندیب که بر سمتِ قطب جنوبی واقع شده مدون گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهور است - بیست و یک روز بیمار بود - و حوا بعد ازو بیست سال و بقولِ هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد - شصت که خلیفه و وصی بود او را در جوارِ آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوهِ ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقولِ در نجف کوفه دفن کردند *

آ ! شیت علیه السلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطه آدم است - بعد از سانحه هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوا حامله گشته پسر و دختری آورد - مگر شیت که او را تنها زاد - و اقلیمیا خواهرِ قابیل در عقدِ ازدواج او در آمد - چون عمرِ آدم بهزار سال رسید او را و پسرِ خود ساخت - و همگنانرا بمطاعت و مطاوعت او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالم صورت و معنی بر رای

(۲) نسخه [۱] تعقیبات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعقیبات و [ه] تعقیبات و [و] نفقات و [ح]

تعقیبات (۳) در برهان اقلیمیا بر وزن مسمیما هم آمده -

رژین او استقرار گزشت - همواره در جمعیت ظاهر و معمولی باطن همت مصروف میداشت - در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و او را اوربای اول گویند - و اوربا بزبان سریانی معلم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت - و بصیارت از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عزلت برباضت مشغول شدند - و چون از عمر گرامی او نهمصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضی برآندک که او نبیره آدمست - پدر او ملکا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائے ندارد *

انوش

انوش - در ششصد سالگی شبث از خلوت برای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود - گروهی از گذارندگان سخن برآندک که مادر او قدسی نژاده بود که مثل آدم بپدر و مادر خلعت همتی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیت مسند آرای خلافت شد - و اول کسی که درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سر بر اقبال داشت - و بر وایت یهود و نصاری نهمصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهمصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاری ششصد سال عمر یافت - او را فرزند بسیار شد *

قینان

قینان - از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود - این بزرگدهاد بعد از رحلت پدر بدایر تمهید وصیت بانظام مهم جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراه متابعت و اقتضای آبای کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر سوس بنای اومت - ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهد او آدمی زاد بسیار شد - بگاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیت در حدود بابل اقامت فرمود - و نهمصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضی برآندک که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفه برآندک که قریب صد سال مراهم آور پربشاندیهای روزگار بود *

مهلائیل

مهلائیل - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بنهمصد سال رسید او را بجای خود مصلد نشین

(۲) در برهان انوش بر روزن خموش و در مبرای بکسر همزه و در صیرة النبی لابن هشام یانسی * (۳) در سیرانی قینان بالفتح و در صیرة النبی قینن * (۴) در عبرانی مهلائیل بیای مجوزل و در صیرة النبی مهلیل *

ساخت - و او سیصد سال فرمانروایی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود -
یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال *

برد

(۲) رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت - ردها و جویها
او پدید آورد - و نهصد^(۳) و شصت و دو سال - و بقول نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این
گرامی نژادان خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند *

اخنوخ

(۱) اخنوخ - که بادریس مشهور است فرزند گرامی یرداست که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه
کوچکترین اولاد است اما بفرهنگ و رای از همه بزرگ - و به بخت و دانش از همه بیش
بود - و بعد از شیت کسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادريس در وقت
آدم صد ساله بود - و برخه سیصد و شصت ساله گفته اند - در مرام سلطنت و دقایق حکمت
یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و منابع را بآدم نسبت میدهند اما بقول اشهر علم
اخترشناسی و نوشتن و بافتن و درختن او در میان آورد - و او از آغازیمون مصری که
اورا ادربیائی ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است - و ادربیائی
میوم نیز میگویند - و اورا پایه بلند در خداشناسی میسر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان
خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینه
زهاس^(۴) است که از شهرهای جزایر است - بعضی آنها داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکو خان
آبادان بود - و گویند خان مذکور آنها بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت -
و هرگروه از مردم و هر طبقه از آدمیانرا بررشته خاص باندازه حوصله دریافت آنها هدایت
نمود * آورده اند که در تعظیم نیراعظم عطیه بخش عالم (که پیشتره از دریافت فیوض انفسی
و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا
مرمایه دولت صوری و معنوی میدانست - و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برج بدرجه
که هنگام ظهور نبی خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جهان بزرگ ترتیب میداد -

(۲) برد بفتح یای تثنائی موافقا للتوراة و لسیره النبی * (۳) نسخه [ج ز] نهصد و دو - (۴) در سیره
النبی خنوخ و در عبرانی خنوخ و در مجهول و در برهان برون مطبوع (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ج د]
غازیمون و [ز] غازیمون * (۷) نسخه [ج ز] رها * (۸) در ترکی دولاکو بالضم *

و چون کواکب سیّاره که فیض پذیرانِ خوانِ انوارِ ابریند هرگاه در خانه خود یا شرفگاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می آورد - و آن ازمده را مواظبت و مظاهر نعم والای حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمتِ ادراجِ علویّه و اجرامِ مقدّسه میگذشت و گنبد های آهرامِ مصری که بگنبدِ هرمان مشهور است بنا کرده اوست - و دران بنای عالی جمیع مذایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبد های مذکور را اساس نهاد - و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است - اما افضل ایشان سه تن اند - اول هرمس هرامسه که آن ادریس است - و اهلِ فرس برآیند که بنبره کیومرث است - دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست - و نینوا و نوح از شاگردان او - و بسعی این هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سر نو رونق گرفت - وطن او مدینه کلدانین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتند - سیوم هرمس مصری استاد اسکلیپوس - او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا یدِ طولی داشت - اکثر اوقات بسفر گذرانید - و مولدِ هرمس الهرامسه مدینه منیف (که الحال بمنوف شهر دارد) از دیار مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینه الحکما گفتند - و بعد از آن که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنها با اسکندریه آورد - از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقت غضب - و بخشش در زمان تنگدستی - و عفو در هنگام قدرت - و در رفتن او ازین سرای غم پیرای در توارین حکایت بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستاد - و بر روایت در آن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقوله چهار صد و پنج ساله - و نزد گروه سیصد و شصت و پنج ساله بود .

منوشلخ

منوشلخ بن اخنوخ او را فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد - و خلائق را بیزدان پرستی دعوت کرد - چون عمر او بنهصد رسید او را پسر می آمد - امک نام کرد - و بعد از آن دویست و نود سال دیگر بزیست *

(۲) در برهان اسکلیپوس • و در نسخه [ا ب ج د] اسکلیپوس • [۳] نسخه [ز] بناف •

(۴) در مبرانی منوشلخ بیای مجهول و حای طی و در . برة النبی منوشلخ •

لمک

لمک در علو مرتبت و سمو منقبت یگانه عهد بود - بعد از پدر مهملد سروری بدو ثبات یافت - و مدت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود - و گروهی او را لمکان و لامک و لامخ نیز گویند *

نوح

نوح بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولد شد - و او مهملد رسوم عبادت و مشیّد اماس دادارپرستی گشت - و قضیه دعوت خلیق بر خداپرستی و نافرمانی داری قوم او و منوح طوفان و غیر آن مشهور است - و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اول طوفانی که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علامه شهرزوری میگوید آدم در دور اول بود بعد از خرابی عالم بطوفان اول - و طوفان دوم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - و هم ازین سبب بعد از برآمدن جائه که اینها مقام ساختند فوق الثمانین نام نهاده شد - و دوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود - اگرچه نقل پرستان روزگار [که در نقل طوفانی میکنند] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهراً نه چنان باشد - چه در هندوستان [که کتب چندین هزار ساله موجود است] از آن دو طوفان نیز نشانی پیدا نیست - القصه در اندک فرصت آن هشتاد تن کشتی نشین همه و دیعت حیات سپردند - الا هفت کس نوح - و سه پسرش یافت و هام و حام - و زنان ایشان * نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بهام داد - و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاّب و ترکستانرا بیافست کرامت کرد * و اکنون بزعم مورخان سکن اصلی این مواضع از اولاد ایشانند - و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمر او اقوال دیگر هم داستانی طوازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجملة بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

(۲) نسخه [ز] لانج ؟ و در برهان لامخ بنیم پدر نوح و پسر لمک و او پیش از لمک وفات یافت و نوح را لمک

پرورش داد و بعضی گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیره النبی لامک و در ذرات لامخ *

(۳) در عبرانی نوح و در عربی نُوح *

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلافت نشست - و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - ^(۲) کوش - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانی را ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشذ - و (۲) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - و اهواز و پهلو پسران اویند - و فارس پسر پهلو است - و (۴) یغن^(۳) که شام و روم پسران اویند - و (۵) بورچ که در میان مورخان از رجز نامی نموده - و (۶) لوز که فراعنه مصر از نسل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنبال اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جمله احماد اویند - و (۹) بوذر که آذربایجان و اران و ارمن و فرغان پسران اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورچ و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست *

یاقوت^(۱) ارشد اولاد نوح است - حلسه علیقه حضرت شاهنشاهی باو می پیوندد - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد - و او را ابوالترک گویند^(۴) - و بعضی مورخان او را الونجه خان میگویند - در هنگامی که یاقوت از سوق التمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یاقوت از پدر التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیت او آردن باران بود باو داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده ام بجهت این مصلحت که ساده لوحان بهی بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ در میان ترکان بسیار است آنرا جده تاش گویند - فارسیان سنگ یده خوانند - و عرب حجر المطر گویند - و او بآن حدرد رفته صحراشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ ابر عزایت ایزدی در باریدن می آمد - و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلی بخش کوتاه اندیشان تواند شد و هم مصرت افزای خاطر بلند همتان و الانطرت تواند گشت در میان آورد - آرد یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منج که او را منک گویند - و (۵) کماری که او را کیمال نیز خوانند - و (۶) خلیج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) حدسان -

(۲) نسخه [ج] کوشن و [ح] کوس - [۳] نسخه [ز] یقین و [ب] ه و ح ط [یقین] - [۴] و سام را ابو العجم و العرب و حام را ابو الهند *

و (۱۰) غز - و (۱۱) یارچ - و در بعضی کتب هشت پسر مذکور است - خلیج و سدسان و غز را یاد نکرده اند *

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافت بود - ترکان او را یافت ارغلان گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم پرستی داد - و در جائی که ترکان او را سیلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب روان سرد خوشگوار و گرم عافیت بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آئین او آن بود که پسر را جز شمشیر میراث ندهند - و تمام خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود *

النجبه خان

النجبه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانۀ زندگی ترک هر شدن گرفت او را بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دروین را پیشوای خود ساخته در عدالت گستری روزگار گذراند - و چون پدر شد عزلت اختیار فرمود *

دیب باقوی

دیب با قوی - بعد از عزلت پدر و باشارت عایش فرمائروا شد *

کیوک خان

کیوک خان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام بدوود کردن جهان سریر خانی باو عفايت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد *

النجبه خان

النجبه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او مصیبت دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند - چون مدتی بران بگذشت

اورا دو پسر بیک هم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را قاتار - و چون بحد کاردانی رسیدند ملک خود را بدو حصه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگر را بتاتار - و چون پدر بزرگوار ایشان در بیعت حیات پسر فرزندانش با یکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسله علیّه را بتاتار و شعب هشتگانه او نسبت نیست ذکر اورا منطوقی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروای دانا بود - در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا در ملک بندگی و رضاجویی او درآمد - و همه در نیکو خدمتیا کوشش میکردند - و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان - و آخر آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته اند - این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند - و اورا جهان آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترین فرزندان بود - و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت - بعد از پدر بزرگ منش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قرائم بخود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت بیلان و قشلاق معین ساخت *

افور خان

افور خان - فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خدا پرستی گام زدن افسانه گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف گزین بقبول آن چندان اقبال نمی نماید - و او باتفاق فرمانروائی خرد دوست و خدا پرست معذات گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب التیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد - و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم - بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و نودان و رزم و مهر و شام و افروغ و دیگر ولایتها را در حیطه تصرف درآورد - و انشراحیل عالم در سایه عاطفت او در آمدند - و ترکا را بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانش مردم است - مثل ابغورو قنغلی و قبیاق و قارلیغ و خلیج و غیر آن - و او را شش پسر شد - گن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تلگیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - و سه دیگر را باجوق - و فرزندانهای او به بیست و چهار

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسل این بزرگان اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تفاسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیک شد - و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علیحده اند و بتوکان نسبت قرابت ندارند - و منقول است که اغورخان بعد از آنکه تسخیر عالم نموده بیوریت اصلی خود بازگشته بر مهند دولت نشست بزم خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمانرا بنوازهایی پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت رهمون باشد فرمود - و مقدر ساخت که دست راست که ترکمان برانغار گید و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد - و دست چپ که جورنغار باشد و وکالت فرزندان خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد - و یک نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد *

کن خان

کن خان - بموجب وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری با خود دوریین خود تدبیرات صایبه ارقیل^۱ خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزاده (که بیست و چهار کس بودند چه هیکم ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنگهان ملوک نمود که هر کدام اندازه و حالت خود داشته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آیی حانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت *

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده *

یلدوزخان

یلدوزخان - پسر مهین و جانهین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایه بلند یافت *

(۲) در مرثیه - قبل خواجه - و در طفرنامه یزدی ارقیل خواجه - و این شعر نیز آورده * شعر *
از ارقیل چون کن شنید این سخن * پسندید گفتار مرد کهن

منگلی خان

منگلی خان - پسرِ دوستدارِ او بود - بعد از بر مریدِ فرماندهی نشست - و بنظرِ عنایتِ پزدان و محتاییش ایزد شناسان استیلا یافت *

تنگیز خان

تنگیز خان - بعد از رحلتِ پدرِ گرامیِ منصوبی انتظامِ امورِ سلطنت شده مد و ده سال در مغولستان تاجِ دولت بر سر داشت *

ایلخان

ایلخان - فرزندِ گرامیِ اوست - پدر در هنگامِ پیری و ناتوانی سر انجامِ مهمِ جهانبنایی باد ارزانی داشت و خود بعد از خواهی ایامِ کثرتِ بگوشه وحدت نشست *

قیان

قیان - فرزندِ دانشین ایلخانست که بمقتضای غوامضِ حکمتِ ایزدی موردِ شدایدِ احوال شد - چون ایزد دانا خواهد که جوهرِ انصاف را بکمالِ معنوی رساند اول مرادِ چند در ضمنِ نامرادی جلوگیر آورد - و چندین بزرگانِ پاک‌طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعتِ ظهور دهد - مصداقِ این حال قصهٔ ایلخانست که چون نوبتِ سر برآرانی باد رسید بآئینه که عالمِ صوری ازان نظام گیرد و ملکِ معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دل‌های پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تور بن فریدون بترکستان و ماوراءالنهر استیلا یافت و باتفاقِ سونچ‌خان ملکِ تاتار و ایغور با ایلخان نبردِ عظیم کرد - و زمرهٔ منل از حسنِ معاشرتِ ایلخان فداپایانه جنگ کردند - و بسیاری از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در اندامی جنگ تور و تاتار مقاومت نکردند فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راهِ روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پاره از راه رفته در نشیب فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکرِ ایلخان شب بخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردمِ ایلخان جز پهرِ اد قیان و پهرِ خال او نکوژ و دو حرمِ ایشان که خود را در میان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزم و مشقتِ بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاره که در چشمهای خوشگوار و میوه‌های نراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضع نزه را بمقتضای وقت غلبت دانسته طرح اقامت انداختند - و ترکانِ این جای را ارکنة‌تون نامند - و گویند این رانعه هایل بعد از هزار سال بود از گذشتنِ اغورخان - دانا داند که درین قضیه بدیع تدبیر ابداع گوهر

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نصبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقه گرامی ارست و هم مرمایه این محمّدنامه ایزدبخت) جامع مدارج اطوار کونیه شده و قدردان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامردای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردد از نامردی پیرامون حال مقدس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران مرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعه را که از قیان بوجود آمدند قیّات نام نهادند - و طایفه که از تگوز رسیدند به درلکین ماقبب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارگنه قون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از هجری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیّات و درلکین بجهت آنکه زمین ارگنه قونرا گنجایش این مردم نمائده بود اراده برآمدن کردند - و هر راه ایشانرا کوه که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم گوزن دمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سر بر کامرانی و جهانپانی متمکن گشتند - و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آنکه آبای گرام بیست و پنج نفر بوده اند چنان قیّاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - مرحد شرقیش تا سرحد خطا - و غربی آن تا زمین ابغور - و شمالی او پیومعه با قرغزو سلکیاست - و جنوبی آن متصل با تبت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست *

تیمورتاش

تیمورتاش - از نسل معادت اصل قیان است - بصروزی و فرماندهی سر بلند بود *

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سر فراز تاج دولت و معادت بود - و معاند ایالت و عدالت داشت *

بلدوزخان

بلدوزخان - خلف بزرگ منکلی خواجه است که درین آمدن قیّات و درلکین بامارت

و سرداری سر فراز بود. و بعد از تیان فرزندان ایشان بطناً بعد بطن در ارکنة تون سروری قبايل داشتند -
 بلدروز خان بمددگاری بخت کویک دولتش رفته رفته از اتقی سعادت طلوع نمود - و او از لوی
 مغل را آبادان ساخت - و فرمانروای والاشکوه شد - و نزد قوم مغل آنکس در صحت نسب و شایسته
 خانی باشد که نصب خود را ببلدوزخان رساند *

جوبینه بهادر

جوبینه بهادر - پسر رعید بلدروز خانست - بعد از مرشدن پیمانه عمر پدر بر تخت جهانبانی
 کلمیاب گشت -

حضرت عصمت قباب قدسی نقاب آلتقوا

دادار بدایع آفرین هر چه از ممکن خفا بجای ظهور آید بسیار از عجایب امور را مشتمل باشد
 لیکن آدمی زاد بموجب غفلت که در نشاء کثرت و لباس تعلق ستون این بقای عالمی است
 از دریافت آن باز میماند - چه اگر این طور نشده او را از نظارگی بودن فرصت نبوده - و بهیچ کره
 ظهور یافته - مبدع جهان آرا اثری از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد - و بقدر احتیاج
 که یکبارگی از تماشای غرایب مقدرات الهی محروم نمانند پرد چند از روی مقدمات مکمل
 غیب بر میدارد - و باز از دید بسیار از غفای که در سرشت ایشان ودیعت نهاده تقدیر است
 همان دید را پرد شناسائی میگرداند - و پس ازان رافت عامه الهی برای هزار گونه حکمت که
 یکم ازان آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را
 اندک برداشته رنگ آمیز تعجب میگرداند - ازان جمله احوال بدایع طراز حضرت آلتقواست -
 و او دختر قدسی اختر جوبینه بهادر است از قوم قیات از نسل برلاس - از زمان خردی تا بهیچ
 بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانه
 روزگار گشت - و باتفاق درست دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خرد پرور خداپرست
 بود - انوار خداشناسی از چهره اش پیدا - امرای الهی بر پیشانی او هویدا - پرد نشین سادات
 عفت - خلوت گزین مراقبات احدیت - مظهر تجلیات قدسی - مهبط فیوض قدسی بود -
 چون بعد کمال رهید او را چنانچه آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است به ذوبین بیان
 که فرمانفرمای مغلستان و پسر عم او بود پیوند کردند - و آن گوهر یکنای قدسی را قرین
 فرمانروائی انبی ساختند - از آنها که او همسر نبود بملک نیستی شناخت - حضرت آلتقوا

که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیای نیز گشت - و بصورت بظاهر امور پرداخته
بسروری و سرور آرائی الویس خود متوجه شد *

شبه آن نورپرد الهی بر بستر استراحت بهلو نهاده و بر چارباش استراحت تکیه زده
بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه
عرفان و حضور در آورد - و آن عفت قیاب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبتن
شد - سبحان الله نعمت قدسیه انسانی را از آدم تا این نورپرد در نعمت و محنت
و فراخی و تنگی و تنج و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه
پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند - و پیشتر از آنکه این نور اقدس
از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیانا از تعلق آباد شهر و ابلیم بر آورده در مصرای
تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد ارزا بطن بطن در مدت دو هزار سال دران
کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس میساختند - و هم مرتبه انسانی را
جامع مراتب کونی و الهی میگردانیدند - چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای
حکمت بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سرور آرای گردانیدند - تا نوبت این سلسله مقدسه
بحضرت آلقوا رسید - و آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بدواسطه بشری
در عالم ظاهر جلوه گر آمد - آغاز ظهور حضرت شامشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج
مختلفه از خدر مقدس حضرت مریم - گمانی برای سرانجام نشاء صررت و معنی بعالم بروز
شکافت - افلاطون تجردی باین که این سخنان بگوش هوش شوند که خدیو زمان در پرده آرائی -
و زمانبان با در چشم - و زحیر باطن پرده در است - و بالجمله بر سر سخن رفته باز گویم که همواره
در اوقات مرخنده و ساعات خسته سرای مقدس آن عفت قیاب بفروغ آن نور روشن میشد -
و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضاعت مییافت - آنانکه از بال همت بلندپروازی
فرموده از اسباب پرستی گذشته مستحب بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع
و بعید نمیدانند - و مستبعد عادت پرستان ظاهر بین در پیش حساب ایشان معتبر نیست - و آنانکه
در سبب مانده پیشتر قدم نهاده اند لیکن بقلاوی بخت بیدار از محاسبه ظاهری گریز ندارند
انها نیز در مبادی حال توقف نمیکنند - خصوصاً فرزند بی مادر و پدر [که آدم اول باشد] قبول
کرده اند و فرزند بی مادر را [که حوا نامند] پذیرفته اند - و فرزند بی پدر تنها را چگونه قبول
نکنند - مکلف که مثل این واقعه در قصه عیسی و مریم متیقن آنها باشد *

حکایات مریم اگر بهنوی * باللقوا همچنان بگروی

(۲) نسخه [۵۱ ح] کرمه (۳) در نسخهای اکبرنامه موجوده و همچنین بایي فوقانیت و در طفرنامه
بقرون بایي نطنانی و قفس ۱۰۱۰ هـ .

این گرامی نزد آنرا نهد و گویند یعنی بدید آمده از نور - و ایهانرا بزرگترین اقوام مضل دانند *

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد - و مرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمربند نگاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانه دراز بمردانگی و فرزاندگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مرزوی معاصر بود - چون رخمت هستی بریست از دو پسر ماند - بوقا - و توقبا *

بوقا خان

بوقاخان - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیت بجای پدر بنشست - و مانند پادشاهی را بعد و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواجهان روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از خوشوقت شدند *

دوتمین خان

دوتمین خان - پسر رشید اوست - پدر چون بآگاهی زمان گذشتن دریافت او را دید و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والد فرزندانی که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشه رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزی جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند او را بقتل رسانیدند - قایدو خان که پسر نهم بود بخ استگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستگیری و مددگاری ماچین جلایر بر ذلالتی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشاند - و عدال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدو خان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانه دراز در قید بندگی بودند *

قایدو خان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بسیج ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

(۲) نسخه ۵۱۶ و ظفرنامه توقبا • (۳) نسخه [ج] بوقا قاآن • (۴) این نام در نسخها بصورت مختلفه - یکجا بصورت و، همان نسخه جای دیگر بصورت دیگر - نسخه [ج] که فی الجمله در مسحت از نسخهای دیگر بهتر است دین اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیه نسخه [ز] اینجا آورده که دوتمین خانرا دوتمین بن بوقا هم گویند من تاریخ الامم و الامم *

عالم اهتمام نمود. قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جالیر او را کارزارها
بوقوع پیوست - ملک رانی و جهانبانی با استقلال کرد - و چون از عالم درگذشت از سه پسر ماند *

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بگاردانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانه روزگار بود -
بومیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت *

تومنہ خان

تومنہ خان - پسر گرامی اوست - پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و دولت بار سپرد -
مسند شهریاری و جهانبازی بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت بخش حال او
بود - و با بزرگ منشی بردباری رونق افزای روزگار او - بهیاست از مملکت مغلستان و ترکستان
ببازوی تدبیر و نیروی سر پنجه اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت - و تمام ترکستان در هدایت
و عظمت مماثل او نداشت - او را در خاتون بود - ازیکه هفت پسر آمد - و از دیگرے
دو پسر بیک شکم متولد شد - ازین توأمان یکی را قبل نام بود که جد سیم چندگز خادست -
و دیگرے قاجولی نام داشت *

قاجولی بهادر

قاجولی بهادر - جد هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود -
فر بزرگی از چهره او میدافت - و کوه بخنداری از پیشانی او میدرخشید - شبی خواب دید که
از جیب قبلخان ستاره رخشان برآمد - و در بچ فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی
سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که
آفاق را نور او فرو گزمت - و پرتو نور او بچند ستاره دیگر رسید که بهر یک از آنها ناحیه
روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی نابدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود -
از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش
در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد - و غروب کرد -
و نوبت هشتم ستاره بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیاء و رونق بخشید - و ازو چند ستاره دیگر
خرد منجمب شد که هر یک گوشه از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستاره بزرگ دایمید شد عالم
همان روشن ماند - و ستاره های دیگر همچنان روشنائی دادند - صبحدم صورت واقعه را قاجولی
بهادر به پدر بزرگوار خود تومنہ خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

بر تختِ خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - اما مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقیب ایشان پادشاه ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود در آورد - و ادرا فرزندان پدید آیند - و هر یک حکومت ناحیه داشته باشد - و از قاجولی هفت فرزند دولتمند که از سر پيشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و ذوبت هشتم فرزند پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالیهان سری و سروری کند - و از فرزندان بوجود آیند که هر یک حاکم جانبی باشد - و والی مملکتی شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بقمرموده پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل‌خان مسلم باشد - و قاجولی مپهسالار و صف‌آرای و مدار کل و تیغ‌زن باشد - و مقدر شد که فرزندان یکدیگر بطن بطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامه بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هر دو برادر بر آن خط مهر نهادند - و بآل تمغای تومنه‌خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبی کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این مله ایشاند] بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معونات بودند - و طایفه ازین گروه والاشکوه مقتدائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها از آن آگاهی میبخشد - و حکمت الهی [که در ظهور نشاء جامعه مراتب کونی و الهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد] منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [که بقاوه کائنات بودن طراز خلعت فاخره اوست] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیت و شناسائی قدر خدمت و آذیت سربراهی شایسته قاجولی بهادر را لباس و کالت مستعار پونا نید - تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسله علیه درآید - و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشی قاجولی بهادر قبلخان ولید عهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کلانی سن شد [که منظور دایشوران نیست] اما در معنی کاربرمای قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستاره حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمدن گشت - و قاجولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایه درایت سرمدیست در مقام یکجتهی و موافقت در آمده بآیین دوسنداری و شاه‌نشانی متمدنی انتظام مهیام سلطنت گشت - و چون قبلخان از دارالفن هستی بدارالامان نیستی خرامید قوبله خان که در میان شش پهلوا شایسته تاج و تخت بود بمسلطنت نشست -

و قاجولی بهادر بهمان منصب والای مپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستکاری نمرزانی و مردانگی مرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود - و قویله خان به پشت گرمی اینچلین مهربانی که هم عقل خدادانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التان خان حاکم خطای کھید - و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت *

و مجمل ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرک سلسله درستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قتلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیله فرستادهای کارداران اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قتلخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والایان است داروگیر ملک را بقاجولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش محبت دلپذیر نشست - و از آنجا کامیاب عیش و عشرت بیورث خود متوجه شد - بعضی از اعیان دولت التانخان [که تنگ حوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته التانخانرا متغیر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قتلخان از موافقت پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکر نامزد او کرد که بهروضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قتلخان بخافه دوستی مالجویی نام که در سواره ماوانی داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد - و قرار داد که بر میگردد - مالجویی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من اسمی دارم نیزگرد و دوزرو که هیچکس بآن نتواند رسید همزمان احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قتلخان برین رای عمل نموده بران اسب سوار دولت شده بیورث خود شنافت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک دستان تیز پای از عقب در آمدند - و جز در یورث خانی بجای دیگر نه پیوستند - قتلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسر کلان او قین برفاق که بحسن صورت بیهمتای روزگار بود در حوالی دشت هم تگی غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند - و او را گرفته پیش التان خان بردند - و خان بانقمام آن سگ جانان گرگ منش تیغ بیدان برین غزال شیرنژاد راند - قویله خان که بهر دوم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجست انتقام برادر خود بجمع لشکرها همت گماشته متوجه التان خان شد - و نبرد عظیم در پیوست - و شکست غریب خطائینرا داده اسباب و اموال

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت تاختِ سپاهِ اجل در رسید برتان بهادر برادرِ گرامی او بمشارکتِ اعیانِ مملکت بر سر بر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادرِ خود را تازه گردانید - و چون در مهدِ او هیچکس را یاری آن نبود که با او دعوی مبارزت و حربه کشی کند لاجرم لقبِ خانی او در افواه بلفظِ بهادری زبانزدِ شهرت گشت - و نقدِ شجاعتِ او را باین نامِ مهابت فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاقولی بهادر (که هم برادرِ جانسپار بود و هم بهادرِ پهلوسار) متوجهِ عالم بقا شد *

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشدِ قاقولی بهادر است که در ممالکِ فرهنگ و معارفِ جنگِ مغزِ هوشِ بلند و بختِ بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنامِ او سر بلندی گرفت - و او بآئینه که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیقِ مهماتِ ممالک و تدبیرِ عظامِ امور کوشش می نمود - و اول کسی که بلقبِ برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظِ معنی شجاع با نسب است - و نسبِ تمامِ الوسِ برلاس باز میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومدین بیسوکای بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزادگی و مغفیر مردانگی آراسته بود تاجِ خانی بر سر نهاده زینت بخشِ سر بر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستانِ بقا اساسِ اقامت نهاده - ازو بیست و نه پسر یادگار ماند *

سوغوچین

سوغوچین - در میانِ فرزندانِ گرامیِ ایردمچی برلاس بدلِ دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفتِ کارماز نظام بخشِ سر بلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترینِ اولاد بود - جای پدرِ عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورتِ پهلوار بود - بیسوکای بهادر برای جهان آرایِ سوغوچین لشکر بر هر تاتار کشید - و خان و مان و دولتِ ایشانرا پی مهر غارت ساخت - و بباری یزدان و نیروی بختِ فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبالِ متوجهِ دیلون یلداق شدند - و چون بدان موضعِ سعادت افزا رسیدند در بیستمِ ذی قعدة تنگوز بیل حال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

(۲) در اکثر نسخِ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جایسوکا نوشته و در ظفر نامه یسوکای - میگوید • شعر • پس از شاه برتان یزدان پرست • یسوکای بهادر بشاهی نشست • (۳) این اسم هم در نسخها مختلف واقع شده اما برین شعر که در ظفر نامه یزدی آورده اعتماد نوده شد • شعر • زسوغوچین بود پورے نکو • جهانگیر و فرمانده و نیکخو •

خاتون وی اولون آنکه که آبتن بود فرزند گرامی بزاد - بیهوکی بهادر ارا تموچین نام نهاد - سوغوچین که خرد بلند و دربانست والا داشت به بیهوکی بهادر گفت که از روز حساب دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستاره دولتست که در نوبت چهارم از جیب قباخان برآمده بود *

اگرچه در سلسله علیّه حضرت شاهنشاهی (که درین محمّدنامه ایزدی سخن ازان میبرد) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره قدسیه است لیکن چون پرتوے از نور مقدّس آنقوا بود مجمل از ذکر آن ناگزیر افتاد - طایع مسعود تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضی برآوند که در سال (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بهردارعی الوس و قوم نیرون رسید هبعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند *

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچین امت پادشاه منش شهریار نشان بود - چون در سال تنگوزیل (۵۶۲) پانصد و شصت و دو بیهوکی بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچین که مدار ملک و سلطنت و گیدردار لشکر و سپاه برو بود همدان چندروز باردوی نفا کوچ نمود قراچار نویان ایام صغر داشت - قوم نیرون از تموچین رزی گردان شده بمردم تالچوت پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بند بلا افتاد - و عافیت بتانید آسمانی ازان و رطهای و مخاطرهایی سهمناک نجات یافت - و با قوم جامونه و تالچوت و تنقرات و جلیرو غیر آن کلزارها کرد - و نه که سال عمرش از سی درگذشته بود مردار ایل و الوس خود شد - بذکر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونق قراچارنویان پیش آونگ خان حاکم قوم کرایت که با بیهوکی بهادر سابقه دوستی داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دست برد نیکو نمود - و رتبه قرب منزلت و عاقبت مرتبت او بسرحده رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جامونه که مهتر جاجرات بود سنگو پسر آونگ خانرا با خود متفق کرده در باب او سخنان ناشایسته و هقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونگ خانرا از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند - و تموچین اندیشه مخد گشته باحتیواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد - و در مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم

(۲) در نسخهای اکبرنامه تالچوت بنون و در ظفرنامه تالچوت بنون * (۳) نسخه (ج) فتقرات *

(۴) در ظفرنامه شکو *

در پیوست - و تموچین ظفریانت - و در چهل و نه سالگی و بقول در پنجاه سالگی در رمضان (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداوری گامران شد - و چون مدت مه سال از فرمانروائی و جهانبا نی او گذشت تب^(۱)نگری که از مبشران عالم غیب و موده و مانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان^(۲) - زو^(۳) بروز نجم سعدنش فروراندتر میشد - و سال بهال برق دولتش موزانتر میگفت - بر تمام خطای و ختن و چین و ماچین و دشت قباچاق و هقین^(۴) و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی - چغتای - ارکدای - تولی - ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت - و برغور میدن و میاسات بتقدیم رسانیدند (که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مقوض بود - و تدبیرات جهانبا نی و ترتیب امور ملکی باو کدای اختصاص داشت - و سرانجام مهام سپاه و محافظت آردو بتولی متعلق بود - در شهر (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزم شاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بیامان رسیدند - و چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آموبه عبور نموده عنان کشورگشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی خانرا با لشکر گران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منگیزی شد - و در ماه رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد - و از آنجا بماوراءالنهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزنیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنگقوت و دیعت هیات سپرد - و پیشتر ازان وصیت کرده بود که چون قضیه ناگزیر درون یورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنگقوت بانجام رسد - و در ممالک درو دمت فتور رسد - و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنگقوت بیرون آمدند و تلم تیغ شدند - و بعد ازان صدوقی نعش اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آمزیده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراب و اکفاف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین سال نعش اورا بار دوی بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند - و درهای درخته که بر روزه در شکارگاه جهت تربت خوش خوش کرده بود مدنون ساختند -

(۲) در نسخه [ز] بتنگری * (۳) * شعر * نهادیم نام نو چنگیز خان * ازین پس نو خود را تموچین خوان * همه کس را اینچنین خواندند * بدان نام نیک آفرین خواندند * از انرو که معنی چنگیز خان * بود شاه شاهان بنوری زبان * من ظفرنامه * (۴) نسخه [ج] ستین و [ر] صیقین * (۵) نسخه [ح] منیگری *

و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرتد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن مرز بین نتوانست برد - و همانا درین معنی سربست بدیع که جز دانای هوشمند در بین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حرمت ایزدی بود بعد ازان هم در کذب نگاهداشت الهی در آمد - تا کوته اندیشه بآن مقام دست بآدبی درال نتواند کرد - اگرچه بقربت چنین اندیشه کردن خود را مغرور جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیالتی از مواهب عظمی است و چرا حرمت ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمی در سایه پاس او بود - اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه قهر الهی بود اما در نظر درویشان هوشمندان اخص خواص از مجال الطاف ایزدبست - چه در محکمه عدالت الهی (که فرمانروائی خلایق پرتوبست ازان) بیدارست نرد و ستم بظهور نیاید - و هر امریکه در عالم کون و فساد متکون شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیدار ظاهر بینانرا بکنه حقیقتش راه نیست - جز ضمائر بیدار دلان درویشان بر حقیقت آن آگاهان - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از حال هفتاد و سیوم اکثره سپری گشته - از انجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبار شهر و سنین شمسی و قمری تواند بود - یا بوجه دیگر از رجوع مشهوره - درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی باستصواب رای جهان آرای قراچار نوپان رونق داشت - و والاشکوه را که چنین برادره بجان و جهان برابر رهمنون دولت و انبال باشد چگونگی بآن همه کشورمدانی و سلطنت رانی تارک عظمت باو چ علیین نساید *

• شعر •

قراچار و چنگیز این عمند • بکشورگشائی قرین همد

و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باو کدای مسلم داشت •

و مجمل این قصه دشمن آنکه در یورش خطای شب بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی جلوه دادند که پدرود کردن این جهان مرابنما نزدیکست - فرزندان گرامی و قراچار نوپان سپهسالار و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد در میان آورده خانی را بار کدای مقرر ساخت - و عهدنامه قاجاری و قبلخان که بآل تمغای تومن خان رسیده بود و اعلا بزرگ نهاد بترتیب نامه های گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خواند - فرمود که بقراچار نوپان بدین وثیقه نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یوحون بهر برید - و وثیقت نامه دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای مهر -
و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ
و غزنین تا آب سند بچغتمای خان مقرر ساخت - و پیمان نامه قبلخان و قاجولی بهادر
بچغتمای حواله کرد - و گفت از امتصواب قراچار نویان تجارز جایز نداری و در ملک و مال
شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسله علیّه
قدیمیّه را چغتمای گفتند و الا چغتمای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار
و مباحاتست نه نسبت قرابت و مضاهات - و خاندانهای و نویانان بموجب وصیت عمل
نمودند - سبحان الله از مثل چنگیزخان بزرگ دانائے چنین نقض عهد شود - بایستی که آن پیمان نامه
بآل تمغای تومنّه خان مرزین بود باوکدای قآن میداد - و تربیت و معاونت او را برای رزین
چار نویان میسر بود - تا مطابق آن عهد نامه عمل میشد - یا آن وثیقت نامه را حاضر نمی ساختند
بر نویان که همزاد انسانست محمول میگشت - و مدد بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخط
هو میشد - و عجب از سخن گزینان باستانی که درین باب با شرع حرف سرانی و هرص نکته گیری
و درزیانی بسر وقت این نرمیده اند - و همانا که چون ایند جهان آرا میخواست که این لباس مستعار
سپهسالاری (که تومنّه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاء جامعیت حضرت
شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسله علیّه بردارد چنین مهور خطا زنت که بر هزاران
قصد صواب شرف دارد - و چون حرامت ایزدی همواره نگهبان این گروه والاشکوه بود نفور
در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشذ ذاتی
و مکتبگی او باولاد قاجولی بهادر رسد و بدولت روز افزون مسند آرای خلافت گردد مطعون خرد مندان
نباشد - و همانا که این از مقدمات طلوع نیر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدسش طلوع
دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتمای خان بعد از شفقار شدن پدر پیش بالیغ را
دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضه اقدار امیر قراچار نویان گذاشت -
و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قآن بسر میبرد - و بآنکه اوکدای بسال از بی خرد بود
در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقه فرو گذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیت خان پاس
میداشت - چون چغتمای خانرا مدت حیات بی ثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت
امیر قراچار نویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو مهر - و هفت ماله پیش از اوکدای خان

در اردبیل فیقعه (۹۳۸) ششم و سی و هشتم ازین مرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نصق امور مملکت قیام می نمود - و بعد از چندگاه قراهاکو خان بن مواتگان بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جدگرمایش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوک خان بن اوکدای خان برصند خانیه نشست دست قدرت قراهاکو خانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنگا بن چغتای را بجای او نظام بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قآن در ایام سلطنت خورش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگان دوست تر میداشت ارزانی فرمود - و هنگام حادثه ناگزیر قآن گیوک خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال باردی والا رسیده مسند آرای سلطنت گشت - و درانی و رفیت پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنگا بحجاب فنا مستغنی شد قراچار نویان کون قراهاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بذاریج (۹۵۲) ششم و پنجم - و دوم آن نویین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی برپست •

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید گردان قراچار نویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانیه قراهاکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت بخش مقام بدر شد - و در سنه (۹۹۲) ششم و شصت و دوم از کمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون در میان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موزونی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوسی و چغتای و آندای و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان ایجل نویانرا با استدعای تمام برسم سالیوری تمین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور مراغه تبریز بار داد و باداب بزرگی ملوک نمود •

امیر ایلمگر خان

امیر ایلمگر خان - ارشد اولاد والفراد ایجل نویان بو - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

[۲] نسخه [ج] ششم و هشتم • (۳) بعضی جا یسومنگا • (۴) نسخه [ز] دو • (۵) مبدل

اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغتای است •

بایران نقل کرد او در اوس چغتای خان قائم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران ایجل نویان این جهان نظر فریب را بدرد کرد دوا خان بن براق خان بن بیصوتوا بن مواتگان بن چغتای خان بن چنگیز خان بار رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبه پدران بار مسلم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بملت زهرای احمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر توپحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمه پیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیعواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از محبت خاندان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال در حدود کش می بود - و در گردآوری رضای ایزدی تگاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جمعیت و جوی می نمود - دران نواهی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست *

امیر طرافای

امیر طرافای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منشش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیت - از عنفوان صغر و ربیعان شباب انوار دولت و اقبال از صاحب احوال او میتافت - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادر بود خرد هیت نام در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - اما قرعه بزرگی صوری و معنوی بدام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانه ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبه صمدیت بود - خصوصاً تدو اسباب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دورانرا از صفای باطن بظهور کوبه صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود *

(XVI) صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنيا والدین امیر نیمور گورگان

اراده ازل و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز و دیمت نهاده جهان آرامت - و لهذا درین پنجاه و در تن (که سلسله علیقه شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

(۲) بعضی برافغانرا نیز پسر مواتگان گویند * (۳) نسخه [ج ط] امیر اورا *

هوتمندان اصبت (ایزد متعال ریاضت و حکمت و لطافت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلالی نعمت و شرافت صفات را امانت سپرده مرانجام گوهر یکنای خلافت شاهنشاهی نمود - مگر از قاجولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازین سلسله قدسیه از نظام سلطنت منوری نرود آورده رتبه سپهسالاری و شاهنشاهی داد - تا این مرتبه تابعیت را در لباس متبوعیت دریانده سامان کارخانه جامعیت بر وجه دلخواه صورت دهد - و آن بزرگان و لشکوه که در ارگنه تون بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت - و آنهم به جهت حراست عزت بیرون از مکنه عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداد قوه بفعل مهیا شد که گوهر یکنای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای تومنه خان بظاهر درین سلسله درآمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگرفته بنام بظهور آورد که قابل و لایق سلطنت عظمی تواند بود - و مصداق اینمعنی ظهور حضرت صاحب طوالتند هفت اقلیم - و فرازنده تخصا و دیهیم - قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورگانش - و آن و انزاد عالی قدر در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال (۷۳۶) هفتمصد و سی و ششم سچقان بیل بطالع جدی در ظاهر خطه کش که بشهر ممیز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر دستبر مصفاای حضرت عفت و برکت مرتبت - صفوت و طهارت منقبت - عصمة الدنیا و الدین تکیه خاتون در انجمن وجود قدیم سعادت توأم نهاده جهان امروز گشت - و این قطب دایره خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیت که از بطن هشتم قاجولی بهادر در مطلع سعادت و اجال طلوع نمود - و بقول یکه از مورخین روایی صادقه قاجولی بهادر بظهور پیوست - و بدریافت والای خردمند در زمین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن ستاره نخستین امت چنانچه سابقاً پرتو اشارت برینمعنی تابان - درین زمان مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت ولادت یافتند در مارواه النهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسوتوا بن بیسوکان بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکت ایران زه چهار ماه از ولایت سلطان ابومعینه گذشته بود - و بدین واسطه هرچ و سرچ تمام دران

(۲) نسخه [ج] قریب - (۳) نسخه [۵۱] تواریخ و [ط] مارواه النهر - د [ح] اران - در برهان کش نام شهرست از مارواه النهر نزدیک بنخشب و مشهور بشهر سهز انقی - و معرب آن کنی اصف و در تاریخ تیموری نیز آورده - و الکی مدینه من مهن مارواه النهر - (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علی - (۵) نسخه [ز] مسونوا بن مسوکان - و [ح] میسونو بن بیسوکان - و در تاریخ رشیدی نوشته که بیسوتوا پس موافقان بن چغتای خان است - چنانکه در نسخه (۷۷) از همین اکبرنامه نیز گفته -

مرزین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از سفر سن تا غنودان شهاب همواره بآداب هن (۸۰۵) و آئین رزم و بیگار اشتغال میفرمود - و در سچقان نیل (۷۹۲) هفتصد و شصت و دوم اسیر طرازان گرامی ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم و سلطنت و میدورغمش - و جوکی - قتلغ ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقران (۸۰۵) هشتصد و نه و چهار مال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مرز پر پیشانی ربانیت در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم مال ایست نیل ده حکومت افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامکاری بر مرز نهاده اورنگ سلطنت و جهاننامه و نود و شش بلند بخشید - و بدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او به مجمل احوال ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و فرزندان چهارم و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورگشائی و دانش فراج سرمد در حیطه تصرف و قبضه اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ماحیت ربع مسکون و عرصه هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه ملامت حال زنجی روزگار دولت بود بقدم اطاعتی پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامیت کردار و خاصیت عاقل در صبح دامگیر او شد و سراز گریبان افقیاد بیرون آورد موی کشان بهیامنگاه تهرمان عدالت رسیده خاری نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذی القعدة (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بوا فتنه و فساد که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و از انجا علان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقیمش خان که فرمانروای دشت تبسچاق و از تربیت یافندگان آنحضرت بود شنید در نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح برادرارخته مراجعت نمود - و دشت تبسچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش شصت فرسنگ است بنفس نفیس میرفرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهفت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامه های رستم و افراسیاب باشد دران موزویم بوقوع آورد - و ممالک فارسی را بجهت آرایش اولیه ای دولت قاهره گلزار بخمار ساخت - و بعد ازین به نهری دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرهستان در آمد - و همزمان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای سند را بحر عالی بخته عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و بیوم بهرم هار اقدام فرموده صبح اقبال بهمانند - و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای

افت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و از آنجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذل
امیر بودند خوش آنها بدر نمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد -
سه نوزدهم ذی قعدة (۸۰۳) هشتصد و چهارم در حدود انکوزیه معرکه مصاف آراسته و لوی
مستقیم نذح حلی بسته با ایلدارم تبصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره
ب آن شهسوار میدان شکوه بود چنانچه نذح و فیروزی ملازم رکاب معلی گشته طغرای
بنام نامی آن خدیو ممالک کشورمغانی خوانده شد - و ایلدارم بایزید بدست سپاه
نصام گرفتار آمد - و چون او را بباید اوزنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و ایزاد
بت شاهزاده رخصت نخستین یافت - و از آنجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسار
دران حدود بمعدل پیرائی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخندمت پیوستند - هاکیم
نعمان مرادان از مرغ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی بنای ارمال داشت - و سایر فرمانروایان
آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و بر ممالک حرمین شریفین و دیگر
اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعدة (۸۰۶)
سد و ششم رایات ظفر پیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد - و بے توقف و احوال در همان روز
فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غره شهر محرم (۸۰۷) هشتصد
نهم از راه نیشابور بمادراء التهر ظلال اقبال گشود - و دران موطن مالوف طرح جشن عظیم نموده
طوی بزرگ که حیرت افزای ارباب همت و حماسه باشد ترتیب داد - جهاندارانرا بصلای انعام
و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
(۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمت تا آنجا هفتاد و شش فرسخ امت بفرمان
فهرمان ابنزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخس حیات بفسحت مرای جهان باقی
تاخت - و نمش عرش پای آن حضرت بخطه سمرقند بشکوه که شایسته آن بزرگوار باشد
رسانیدند - و در تاریخ ضبط حنین احوال آن جهان آرای گفته اند •

• ربامی •

سلطان تمار که مثل او شاه نبود • در هفصد و سی و هفت در آمد بوجود

در هفصد و هفتاد و یک کرد جلوس • در هفصد و هفت کرد عالم بدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود - اول غیاث الدین جهانگیر میرزا - در اوایل
سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۶) هفصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - از دو پسر ماند

اول محمد سلطان که امیر صاحبقران او را ولیعهد خود کرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در صوری حصار روم کوی رحلت زد - دوم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او مریلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و مملکت از وصیت فرمود - و در آن زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دست پیرعلی ناز که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نعل گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول (۷۹۹) هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرمانو درگذشت - فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزاهمت که مجملأ احوال سعادت اشتمال او که درین سلسله علیّه مقصود باذاتست مذکور خواهد شد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانی فرمانروای باسقلال شد - و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف در آورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوزدهم سلطانی بدست و پنجم ذیحجه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شتافت *

جلال الدین میرانشاه

جلال الدین میرانشاه - جد ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۹۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجه شدند این ممالک باکمل بعد از اهتمام همای عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقه نامری نگذاشت - روزی در شکار مرقچ صحرایی را در تاختن گرفته برداشته بود که امپ رم خورد - و میرزا از مرزین بزمین آمد - و آسید عظیم در مرد روی رسید - اطبا و جراحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحت گراید - لیکن غبار از آن گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شفا شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

میگفرائید - و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میدود - و در بیست و چهارم ذیقعده (۸۱۰) هشتصد و نهم در محاربه قریبوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - الفکر میرزا - عثمان چلبی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمد میرزا - انجیل میرزا - سیور غنمش *

سلطان محمد میرزا

سلطان محمد میرزا - فرزند دولت‌پنوند میرانشاه است - والده ماجده اش مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قیا - میرزا همواره باینرا در خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند - و چون میرزا خلیل بجانپ عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیّه او دریافته بود بمیرزا الغ بیگ گفته اند - و جلایل قدر ایشان بیان کرده اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزند سعادت‌مند بود سلطان ابوسعید میرزا - و ملوچهر میرزا - و در بدمارثی که عالم را بدرد خواهند فرمود میرزا الغ بیگ بدرسیدن آمده اند - میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عظمت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد - روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر هم شایع خدمت بجای میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا نمیگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند *

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادت ولادتش در هشتصد و سی^(۲) بوده - در بیست و پنج سالگی مربرآرای سلطنت شد - و مدت هزده سال بفرمانروایی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرف در آرد - و در آخرها مراق نیز در حیطه تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که مرمایه هزارگونه مسنی تواند شد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت می طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قریبوسف حاکم آذربایجان که بدنع آردن حسن آق قویلو^(۳) رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد

سلطان لشکر بر مر لو کشید - آذون حسن هر چند در صلح زد فایده نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غله نگاهدانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب امدان خامه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراکنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و میوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از سه روز بدست یادگار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بایسنخر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن به حقیقت کم معاد است آن پادشاه بزرگ تدر را به بهانه خون گوهر شاد بیکم که کدبانوی دولتصرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانیده است - و - مقتل سلطان ابوسعید - تاریخ این واقعه است *

عمر شیخ میرزا

عمر شیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانواد در عمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد از آن بجهت طری از دره کز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امراد توابع مقرر ساخته تیمورتاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیه بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک مرزوثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکار دانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناصبت همناهی باین والحدود عنایت کردند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دشت قباچاق سد شدید شد - و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قباچاق نتوانستند که مریدی و عفا بردارند - و دست غنچه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همت در جهان گشائی بستیم - و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مفاصل بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیت آن ولایت خدشه آمیز و تفرقه

آشوبه نرמיד - آن فرخنده بخت بلند اختر سخن - سخن گستر بود - و توجه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمی می گفت - و همیشه در نظم موافق بود - اما پروای شعر گفتی نداشت و غالب اوقات بکتاب نظم و تواریخ توجه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفتی پیشانی و نیک معاشرت بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعری پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد - همت بلند از لوحه حال او میثاق - و جمال اقبال از جبهه جاه و جلال او هویدا بود - و در قواعد ملکه داری و رعیت پروری و آداب فرمانروائی و معذلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همت را با قدرت هم نشین گردانیده - مسند آرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروان خطا در طرف کوهستان شونی اندجان فرود آمده بود - برنی عظیم یارید - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان سلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منش گشت و از فور جمعیت آن داده آگاهی یافت با وجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراوانرا ضبط کرد - و با صاحب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثانرا از مواطین اصلی گرد آورده هر یک را بحق خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود فراز یافت - همواره آن پادشاه درویش منش بصحبت درویشان خداشناس متوجه بود - و دربرقه همت از در دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت پناه هدایت اندبای ناصرالدین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدر عالیقدر در اندجان که پهلای تخت ولایت مرغانه است زینت بخش سر بر سلطنت گشت و تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف آن والاشکوه بود - چند نوبت بر سر مرقد لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورت چغتمای خان و اوس منلخان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد - و در هر بار که می آورد ولایتی عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغولستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را باو داد - و تا ایام تاریخ (۹۰۸) نهمده و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرف فرمانروایان چغتمای بود - و خانگی اوس منل بمحمود خان پسر کلان یونس خان تعلق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی مرقد و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیه ناگزیر میرزا از ممکن تقدیر بوقوع پیوست *

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخصیست که با شخصی مشهور است یکی از بلاد هفتگانه ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرعه^(۲) عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است - بحسب مرقومست بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از ان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران مشوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم در حوضی حفری نهادند - و نظر بمعنی ارتقا بارج علوی غرمودند - مین گرامی آنحضرت می و نه بود - ولایت مشهور در سال (۸۹۰) هشتصد و شصت بود در مرقند *

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنار معموره عالم واقع - شرقی آن کاشغر - و غربی آن مرقند - و جنوبی آن کوهستان مرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار مشهور است اما الحال اثری از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غربی او که مرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجا بیکانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود - و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشقهار دارد میگردد - و از اینجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکمتان میرود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایان ترکمتان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب دریای سیحون - و دو بطرف شمال او - از قصبات جنوب اندجان و ادش و مرغینان و اسفرد و خجند است - و از قصبات شمال اخی و کاشان - آن گوهی یکنای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بودند - بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بودند - بعد از ان بدو حال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان دوم مغل - و میوم ناصر میرزا بدو حال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت مرهتش از اندجان بود غنچه جی امین نام - و از همه دختران مفت تباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی پنجمال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را

(۲) نصفه [۱] جرعه [ب] جرعه (۳) نصفه [اب] انرازو [ط] اطراز (۴) نصفه [اب دو ح ط] کاشان (۵) نصفه [اب] نوپان [ج ط] پوزان *

در سنه ۸۰۰ که آن پسران مشهوره عقیق در سنه ۸۰۰ شاه اسماعیل احترام نموده بامراز بحیار
 هز قلندر پیش حضرت گیتی ستانی در دوش مکانی فرستاد و بعد از ۱۵ سال ملاقات حضرت گیتی ستانی
 واقع شد - حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کولکناش
 زودتر رفتیم - بیگم و نزدیکان ایشان نهادند هر چند تصریح کردیم - بعد از مدتی بهجا آوردند -
 دختر دیگر مهر بانو بیگم خواهر هینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی غرور بود -
 دیگر پادگار سلطان بیگم - مادرش آتما سلطان غنچه جو بود - دیگر رفته سلطان بیگم - مادرش
 مخدومه سلطان بیگم که ترکوز بیگم میگویند - و این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده
 بودند - و از آنوقت آقا دختر خواجه حمیر دختره شده بود در سنه من رحلت نمود *

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چارباغی هفتصنظر - شهریار سمانی مریر علوی انسر - بلندی بخش همت بلند -
 سعادت افزای طالع ارجمند - آسمان حومه زمین وقار - شیردل اقلیم شکار - عالی فردا شکوه - بیدار مغز
 دالش پزوه - صفیر هزبر صوات - رفیع قدر قوی دوات - در پادشاه گور نژاد - پادشاه درویش نهاد -
 محمدنشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش
 مورد آثار عظیمه و هم عالیه بود - بے تعلی و آزادگی با تقدیر علوی شان و سطوت عظمت از لایحه
 اطوار او برتر ظهور میداد - فقر و نفای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و نریدونی
 از ناصیه احوال او میتافت - ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد
 و هشت از بطین مقدس و خدای مطهر افتخار هفایف گرامی نژاد تعلق نگار خانم شریف وقوع گرفت -
 و این گوهر عمان دولت و درجی آسمان اقبال از انقی سعادت طلوع نمود - و آن عصمت معجز
 عفت طیلحان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی
 آن عصمت پیرایه برین نمط است تعلق نگار خانم بخت یونس خان بن دین خان بن هیدر علی اوغلان
 بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تعلق تیمور خان بن السیفوغا خان بن دواخان بن
 براق خان بن بیسون نوا بن موآنگان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا حمامی قراکولی
 در تاریخ ولادت اعتراف گفته *

• شعر •

چون در ششم محرم زاد آن شه محرم • تاریخ مولدش هم آمد - ششم محرم

هرچند این تاریخ از غریب اتفاقاتست و نکروا دولی گنجایش نیست اما غریبتر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عهد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نقش عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکتبی غیب میگردد - و یکی از غریب جوهر هر نقش آنکه آحاد و عشرات و مئات آن دو یکمرتبه واقع شده - و بر توصیف سلوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتی که چندین امرار غیبی درودیمت نهاده اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد - قدوه اولیای کبار ناصرالدین خواجه احرار بزبان فیض آثار خود اسم گرامی این مسموع طالع بظهر القبین محمد تمیحه فرموده اند - و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و زمت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان (۹۹۹) هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای اندجان بر مرید سلطنت و تخت خلافت نشستند - و آن قدر مشقت و تردد که در مهم تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را رد نموده باشد - و آن مقدار دلبری و دلوری و توکل و تحمل که آنحضرت بنفعی نفیس در معارک و مخاطرات بر خود روا داشته اند مقدور بشر نیست - در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در اخی روی نمود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده اند - روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان خبر جانگاز باندجان آمد - در ساعت صوار شده متوجه قلعه اندجان شدند - در محلی رسیدن بدروازه شیرم طغائی جاو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف او گند و آن دامن کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می آید مبادا امرا غدری نمیدت بآنحضرت اندیشیده ولایت بار مستم دارند - اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود وجوه اندیس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغانیان خود انچه خان یا سلطان محمود خان مقدم گرامی ازانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را (که از بابروان و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغه تویی که بخاطر اقدس راه پانته بود برآورد - موکب عالی بنمازگاه رسید بود که خواجه محمد برکاب بوس والا مقرر شد - و بمقدمات معقوله آنحضرت را مطمئن باطن ساخته عیان عزیمت را مضطرب ساخت -

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غربت اتفاقاتست ذکر را گنجایش در این نیست • (۳) همچنین در هر

نسخه [د] بپریم • (۴) نسخه [ه ز] محمد • (۵) نسخه [ح] مروزی •

چون باریک اندجان نزل معادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشفرب ملازمت عالی مشرف شدند - و بنویسند اقوام تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می آیند درینولا که بحسب مرنوشت آسمانی تقدیر ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت از خود و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بودند) بر نگهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اورا بنده و خجند و مرغیفان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار گروهی اندجان فرو آورد - هر چند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده بیشتر فرود آمده - اما چون تائید غیبی همواره ترین حال این دردمان ابد پیوند است در اندک فرصتی به بیج و نور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و منوچ و با در اردوی میرزا و سقط شدن امیان از نشستن بذاک آمده از داعیه های سابق مایوس شد - و صلح گونه در میان آورده بذاکمی برگشت - و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند - خان چند مرتبه جنگ الداخت - امرای اخسی ترددات پسندیده کردند عاقبت کار خان نیز کاره نهاده از بیمارگی که عارض او شد ازین خیال باطل عمان تاب شده بولایت خود باز گشت - و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مقار و منصور شدند - و آن گیتی متانرا مدت یازده سال در سار و الظهور با سلاطین چغتایی و ازبک لبردهای عظیم روی داد - سه نوبت بشعشع تیغ صاعقه آثار و مشعل عقل جهالتاب فتح مرقند فرموده اند - یک در سال (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود میرزا (که از اندجان آمده) به نیروی اقبال و لمان شمشیر تسخیر فرمودند - فتح دوم از شیبک خان در سال (۹۰۶) نهصد و شش - و میوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیت الهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندو متانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کام بخشی رساند در دیار خود و موطن اصلی که مجمع ملازمان صادق امت ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ماحخت که بهیچوجه بودن آنچالایق ناموس دولت ندیدند - ناگزیر با معدود متوجه بدشاه و کابل شده اند - چون بدخشان رسیده اند تمام مردم خدرو شاه که والی آنها بود بخدمت شتافته اند - و خود نیز بشپاره شده بملازمت پیوسته - باوجود آنکه این بیدولت مرحله ای اعتدال بود که بایسنقر میرزا را شهید کرده - و میل در چشمان سلطان محمود

میرزا کشید، بود - و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میباشند - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موكب عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود آثار عجزی و نامردمی از بظهور آمده بود - درینوقت که چهره اعمال در آئینه مكافات دید و دولت ازان بجهت روی گردانیدن آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخیرمان رود - او پنج شش قطار خنجر و شتر از مرقع آلات و طلاآت و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خیرامان رفت - و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تذهیب ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بنی الخ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عمزاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میباشد) گرفته بود - ططنه نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و امباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه (۹۱۵) نهصد و ده بدست اولیای دولت بدیوندر آمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند - و ثلاث که از مضامین قندهار است مفتوح گشت - و از آنجا بجهت مصالح ملکی نصیخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل انغانان سواسنک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند *

مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد - فصلیهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانههای موضع بیمغان تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اسامی عمر بهیاری از مردم فرو ریخت - در میان بیمغان و بیکتوت پارچه زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد بریده يك تیر انداز پایان رفت - و از جای بریده چهرها پیدا شد - و از امترغج تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکانت که بعضی از اطراف او برابر نیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاست - و در همین حال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد - و از سوانج این ایام آنست که شیدک خان لشکر فراهم آورده اراده توجه خیرامان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ملجئه متوجه دنج اوشد - و بعد از فصل بحر میر سلطان علی جواب بین را بامتنعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی فرمود - و آنحضرت در محرم (۹۱۲) نهصد و دوازده

(۲۰۰) همین است - در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل زبان هرگز نه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفیل علامی که با آن قبیح انچه نوبت و ترجمه زبان هندی کند - اهل زبان انچه چنین نویسند که عمزادهای آنحضرت بوده اند یا نه میباشند و مواهده بوده یا بوده است یا نه باشد - محمد ظاهر نصرآبادی امفانی در احوال قاسم خان نوشته که محمد امان جهانگیر پادشاه بوده (۲) نسخه [ب د] لمعاينه

بگومای او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهنه خبر نوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنکش^۱ اهل روزگار متوجه خراسان شدند - و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوتاه اندیشه^۲ نامعالمه^۳ از فرزندان میرزا بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا را بر تخت^۴ نهانده بودند - دوشنبه هفتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده فرموده معارفت موکب عالی را لایق حال دانسته در هفتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا وفات کرد - و غلت^۵ و سلطان ملجور برلاس جمعه از مغانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را بیزرگی برداشته کابل را قبل دارند - و در میان مردم عوام این خبر را شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نصبت بحضرت فردوس مکانی غدر اندیشیده اند - ملا بابایی بشاعری و امیر محبت علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوهبر و احمد یوسف و احمد قاسم که هرامت کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلمه داری اهتمام دارند - بمجرد اجتماع این واقعه پرتال و امبابرا بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت پیرده با معدود^۶ از عقب هندوکوه که پربرف بود بصوبت تمام گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یکی از صولت صیت قدیم موکب عالی بگوشه اختفا خزیدند حضرت گیتی - تنای فردوس مکانی اول مرتبه پیش شاه بیگم مادر کلاب^۷ محبوبی خود - (که باصره برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند - از روی تمکین و وقار و بزرگ منشی از راه عرفان در آمده بحسین ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادر^۸ بفرزنده شقیقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و پیه^۹ حد مر از حکم پیچیدن باشد - و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بهیار آمده ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تملی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیه با ظهور آورده اند - و هنوز خواب نروده بود که مهربانکار خانم [که خاله زاده آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمد حسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت از آنجا که معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده ام - اشارت چیدمت - آنحضرت

(۲) در نسخه [۱ ج] مظفر حسین بدین ولو (۳) در نسخه [۲ ج] لفظ غلت خط کشیده (۴) نسخه [۲ ج] نامری [۲ ج] شامره

خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع فوازش و پورش نمودند - و بعد از آن بیرون رفتن مخیر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - که خصیت قندهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از حال دیگر بقندهار متوجه شده اند - و نجم آنجا شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او محاربه عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشت بسیار زیر راعی را کشت - و حکومت بدخشان بامتقلال بحوزه تصرف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میهود - تا آنکه در سال (۹۱۶) نهصد و شانزده مسرع فرستاده معروض داشت که شاه بیگ خانرا کشته اند مناصب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابراین آن در شوال این سال به نیروی توکل نهضت عالی فرمودند - و با اوزبکان محاربات عظیم بتوقع پیوست - و همواره فتح و نصرت هممنان موکب عالی بود تا یار میوم منتصف شهر رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و نیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بغرمانروائی آنجا سایه گستر بوده اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هزدهم در کول ملک بعبدالله خان جنگ عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشهید آسمانی چشم زخمی رسید - و عنان جنیدیت جهان نورد بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با اوزبک نبرد قوی دمت داد - و نجم بیگ کشته شد - و آنحضرت متوجه کابل شدند *

دیگر بالهام غیبی رفتن مارواه النهار برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش نهاد همت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند - و بجهت سنج دوا می مراجعت فرموده اند - بار اول در شعبان (۹۱۰) نهصد و ده از راه بادام چشمه و جکدلیک از خیبر گذشته بمجم نزول اجال نموده اند - در واقعات بابری (که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق نگار آنحضرت) نوشته اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدیخه پور رسیده شد ولایت گرمه پور و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرب رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بروش دیگر - و وحوش و طیور آن بطرز دیگر - راه دریم ایل دالوس بوضع دیگر - حیرت روی داد و فی الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بمنزل بساط بوسی استعصاف یافت - در منزل جم مجلس گفتش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

بهومی^(۱) بعضی چغتایان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کبک توجه فرمودند . بعد از تاخیر
کبک بنگش و نیور را تاخندند - و از آنجا همیخی خیل رفته بچند منزل در ظاهر ترییده (که قصبه ایست
بر کنار آب هند از توابع ملتان) رباب اقبال نزل فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم
اقبال شد - و از آنجا بمحده کی^(۲) نزل اجمال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت
گشت - و در ماه ذیحجه^(۳) صاحب کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلی در ماه
جمادی الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شدند - از نواحی مندر
آل بغر و شیوه رفته از ناموائقی رای همراهان مراجعت دامت داد - و از غرنگر و نورگل نیز عبور
واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردی ظفرقرین رسیده برای بادینج^(۴) ظلال انضال بر ساحت کابل
انداختند - و بر منگ که بر بالای بادینج واقع شده تاریخ این عبور بفرموده آنحضرت کده اند - و هنوز
آن رقم غیبی هست - و تا این زمان اولاد عالی نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین
تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در شنبه چهارم ماه ذیقعد^(۵) این سال همایون فال
بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد - چنانچه در جدول
تفصیل رقم پذیر خواهد شد - مرتبه^(۶) میوم روز شنبه غره محرم مال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج
که جانب بجزر متوجه بودند در اثنای راه زلزله عظیم شد - امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید -
و سلطان علاءالدین سوادى معارف سلطان و بی سوادى باسعادت ملازمت مشرف شده - و باندک
زمانه قلعه بجزر بتصرف در آورده بخواجه کلان بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعظام ارکان دولت
میرزا عمر شیخ بود عذایب فرمودند - و خواجه مذکور را نسبت فریب بآنحضرت بوده است - شش
برادر او در نیکو خدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده اند - خواجه خود
از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - چون آنحضرت را
یورش ولایت سواد و تحسیر یوسف زئی پیش دید ضمیر انور بود طاووس خان برادر خرد شاه
منصور (که کلاتر خیل یوسف زئی بود) دختر او را آورده زبان عجز و انکسار گشود - و همت غله نیز
دران مساکن رهوش روی داده بود - و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم
داشتند - عذایب عزیمت از مواد باز گردانیدند - هر چند استعداد و سرانجام مقرر هندوستان نبود امرا
هم برین یورش راضی نبودند معلی همت افروخته بظلمت زدائی^(۷) سواد هندوستان متوجه
شدند - مباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و برتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را

(۲) نسخه [۵] باقی • (۳) نسخه [۵] و دمنیر (۴) نسخه [۳] کن [۵] و کن [۳] لکن •

(۵) در بعضی نسخه باد نی •

بجایه گذرانیده بنزدیک کچه کوت نزول اجال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه جود نوشته اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت - آنحضرت در کذاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاتقی معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جوجوه - و بجایه دلاسی عبدالرحیم حقاولی را بهیره فرستادند که کسی دمت تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدولت و اقبال در شرقی بهیره بر کنار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته هندویگ عنایت فرمودند - سربراهی این ولایت برای رزمی او قرار گرفت - و خوشاب بشاه حسن مهرده بکمک هندویگ مقرر ساختند - و ملامرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد - چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفارل گرفته بموجب الهام غیبی همدال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجایه مصالحی ملکی هندویگ را بصرافجام بهیره و داع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه هج ربع الاول کابل مستقر سربر خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربع الاخر هندویگ از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد *

تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که تقریب در قید سطور خواهد آمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نصد و سی بوده است چون هرکارے در گرو وقت خود اصف جمال این مطلب در جلباب توقف میباشد - و سمت رانی امرا و ناهمپانی برادران مسبب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبه پنجم برهمونوی تونیق ایزدی و سپهالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر (۹۳۲) نصد و سی و دو که نیر اعظم در برج قوس ریات انوار افراخته بود بطالعه که ظلمت شکاف سواد عالمی تواند شد پای عزومت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز بار تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد - لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ ونا مخیم سران قات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت آشنایی

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بجز بمط بوس مشرف شدند - و خواجه گلان بیگ هم از غزنین درین روز معادت آستان بوسی دریافت - و غره ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچه کوت عبور فرموده ^(۱) شای^(۲) واجب دیدند - دوازده هزار حوار ترک و تاجیک و موداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیل از آب بهت مرور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در صاحت سیالکوٹ لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوٹ را ویران ساخته در بهاولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بگلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراحت لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب معادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و احباب بدست افتاد و کتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانپانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند - چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه از آنجا بقدم جرات درسه منزل پیشتر آمده یکهنبه هیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کوی فرود آمده بود حضرت جهانپانی نصیرالدین محمد همایون را بر سراد رخصت فرمودند - و امیر خواجه گلان بیگ و امیر سلطان محمد دولتی و امیر ولی خازن^(۳) و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکب ظفر انتساب فرمودند - بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس متفخر شد - و حضرت جهانپانی بهمعنائی بخت بیدار و همراهی اقبال بلند بانند توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمصنقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک مرور باشد و یک مرور نقد دیگر در جلدوری این فتح که مقدمه نتواعت بی اندازه بود بحضرت جهانپانی عذایت فرمودند - و بطایفه معادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک حوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک مرماره مخیم اقبال شده بود که هیدر علی ملازم خواجه گلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که دلاور خان و حاتم خان با پنج شش هزار حوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بظاہر آن

(۲) نسخه [ج - ح] ص ۴ (۳) نسخه [۱] دلدی - (۴) نسخه [ج] خا (۵) نسخه [ج] انصام ۵

روز یکشنبه هجدهم جمادی الاخری چنین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلوق قدم بودند و از غول هم یونس علی و عبد الله و احمدی و کتله بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده دستبردنی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طاب و دلاوران معرکه جوت نزد و تیزرفته بعد از آن جنگ و روش پیگار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعی کثیر را امیر کردند - و گروه عظیم را بفرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در آردوی معالی بیدار شدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و امتداد علی قلی مامور شد که بروش روم اراپها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و در میان هر دو اراپه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بغراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سالخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت باجنگه اقبال سایه گستر گشت - و معروف عساکر باآئین شایسته مرتب آمد - برانغار اشکر منصور در شهر و محله واقع شد و اراپها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش گروهی شهر عرصه نبرد آراسته بود - چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت امتداد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار آردوی مخالف رفته با بهیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معالی شد - و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصقوف اراپچیان پیراستند *

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد *

چون مهین کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا موانع نماید - از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیگار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیت که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون نایب ایزدی همراه و اقبال روز انزلی در پیش بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتح بی منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی فرمودند - غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آنرا اوس غول نامند چنین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

حضرت گیتی‌مقانی فردوس مکانی از طالع انوار فتح آئینه پدشاهی را بخاک سجده شکر جا بخشیده عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته دولن ساختند - و کارے (که برهم عالیہ سلاطین کشورگشای که به فیرومی طالع بلند هندوستان را نصیبر نموده‌اند نزوفی تواند کرد) نتیج حضرت جهانبانی جنت آشیانی امت که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصه سپهرند واقع شده امت - چنانچه بشرح و بصط رتم زده کنگ بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان مکندر مور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت اختلاص هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع تر کارنامه اقبال جهان آرای حضرت ظل الهی است که بتائید ایزدی هندوستانرا با اندک مردمی از دهم چندی مران گردن کش چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالمت - چنانچه مچمل ازان در جای خود رتم پذیر خواهد شد •

گرم بخت آمید داری دهد • فلک فرصت و وقت یاری دهد
بگرمی هنگامه رامتان • طرازم همه دامتان دامتان
درین جدول دیر پایندگان • کسم نقش از بهر آیندگان

در همانروز نتیج بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبداللہ کذاب از و امیر علی خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظت خزان نمایند - و اهل شهر را (که از دایع ایزدی اند) باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند - و مید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلوق قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و مکنه آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی اتمالت نمایند - و همدران روز فتحناسها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند - و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزل اجل فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن مواد و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و مواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت هاخته اموالی و خزاین خامه ایشانرا

بایمان مرحمت فرمودند :- و اضافه آن هفت لك تنگه میورغال از مکه اشفاق بوالده او مقرر شد - و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادوات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم پراگنده را جمعیت تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آیینی (که پیشتر بدارالمطلنه آگه نزول اجلال فرموده بودند) الماس (که هشت مقال وزن داشت و بتخمین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمره ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانه سلطان علاءالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجه گویار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی متانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند *

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دنانین (که گرد آردۀ چندین سلاطین بود) نمودند - هفاد لك تنگه مكدري بحضرت جهانبانی مكرم شد - و يك خانه خزينه عي آنكه تحقيق مخزونات او نمايند اضافه انعام فرمودند - و با مرا بتفاوت مراتب و درجات مقامات از ده لك تا پنج لك تنگه نقد بخشيدند - و تمامی بگه جوانان و هابر ملازمان زياده از حالت و رتبت خود بهلات و انعامات اختصاص يافتند - و جميع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلی تا اردوی بازاری از نصیبۀ دافر به بهره نماند و جهت درحات ریاض کامکاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفضیل از نقد و مجلس بر سر ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران میرزا هفده لك تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لك تنگه - و همچنین به سكری میرزا و همدال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری آسمان خلانت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر مرغ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جميع منتصبان دودمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی (که در ممرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرمودند - و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکه خراسان و ممرقند و دیگر حدود نذر و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتامی متوطنان کابل و مددوره و درملک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخي رسانند - چنانچه جميع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره مند شدند *

* شعر *

زافشاندن دست گوهسر نثار * نشاط نو انگیخت در روزگار
خوشمت ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاعت جوهر یکی از برکشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مرد آزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگان جلوه گر آید - لزانجمله این مانع غرابت انتماست که باوجود فتح چنان و بخشایش چنین قلتِ ممانعت عانتِ عدمِ موافقتِ اهل هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلی و آگره در حیطه تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلمهای نواحی اکثر متمرزان ضبط کرده بودند - حصار منبیل قاسم سنبلی داشت - و در قلعه بدانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مضافت می افراخت - و دهلیور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تثار خان سارنگ خانی استحکام داده بود - و رابری را حسین خان لوهانی - و آثاره را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهادر را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و قنوج و مائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده اند) در دست افغانان بود بسرکردگی نصیر خان لوهانی و معروف فرملی که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از وافته سلطان ابراهیم بسیاری از ولایات دیگر را قابض شده یکدیگر کوچ پیش آمده بهار خان بهر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقیب کرده بودند و درین سال که عرصه آگره مستقیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبه مموم و وبا ضمیمه کوه هوسلهای اردوی معنی گشت - و جمعی کثیر از توهم ناخرده مندانه فرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و نامازگاری هوا و ناروانی راهها و دیر رسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بو خلاق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنجود دادند - و بیکه جوانان بسیاری ترک این ممالک گفته رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه چاهیان سخنان غیر ملایم در حضور و غیبت میگفتند و عبارت و اشارت مقدساتی که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی سنانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزه کهنه عمل روزگار بظهور آمدن گرفت - علی الخصوص احمدی پروانچی وای خازن - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

(۲) نسخه [ح] و رامپری (۳) نسخه [چ] بوجانی [ح] نوجانی (۴) نسخه [چ] نوجانی ه
 (۵) نسخه [ح] قرمالی (۶) نسخه [ح] بهار (۷) نسخه [چ] فرار دادند ه

خصوصاً درین یورش هندوستان سخنان مردانه عالی همنانه میگفت (رای او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خرد پسند (که ظفرای منشور سعادت تواند بود) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمن چندین مخطورات بود از پرده خفا بیرون دادند - و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین معی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تعب و کلفتی که زدهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین مایر هوش پذیران دولتمند است - شادی و غم و فراخی و تنگی باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت و سهولت بمقدار آن روی خواهد نمود - باید که اعتصاب بحمل متدین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز و اهماه افزا نگویند - و هر که میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر حقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همت والا که مؤید بنائید ایزد بهت کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم - آخر کار همه ارکان دولت بعد از تأمل و تدبیر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که بر رفتن ولایت از دیگران گریخته بود رخصت آنحدود فرمودند - و ارمغانی و هوغات (که بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده بودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارچه سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان هم برگشته گهرام عنایت فرمودند - و مدیر میران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی حجه خواجه مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایف بیانات پیداست هر نیکو اندیشه اقبالمند که کار را بمشورت خرد خرد دان نماید هر ایینه بخوبنترین وجه بمراتب علیه رسیده کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی احوال گرامی حضرت گیتی متانی فردوس مکانیست که در چنین تذبذب خوار و سپاهی و افزونی مخالف توکل بهمت کشور گشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روی توجه بر گشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگه را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر سریر خلافت فرمودند - و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ دان و دهش انتظام اشتات این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیاری از امرای هندوستان و سران و مروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند - از انجمله شیخ گهرون دولت ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

نامی را وسیله شده بمنبت علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یانست - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جبا (که از مرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته بمقصد نابز گشتند - بغیر از خان از جونیپور یک کرور تنگه و چیزه جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت اوده يك کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازی پور نود لک تنگه - و بقاضی جبا از جونیپور بیست لک تنگه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواسطه امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - و ابواب کمرانی چنانچه شایسته دولت ابدیدوند باشد آماده گشت - و از عید محوال چند روز گذشته بود که در دار الخلافه آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشن عظیم داشتند - و داد خوشدلی داده گنجینه انعام در دامن عامه خلایق ریختند - و ولایت منبل در مواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافه مرکاز حصار فیروزه (که سابقاً بجلدی آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد شد - و چون ببن آمده همواره قلعه منبل نموده بود امیر مذکور و کتبه بیگ و ملک قاسم و بابا تهاقه با برادران ملا ایاق^(۱) و شیخ گهورن را با سپاهیان میان درآب بایلتار فرستادند - بجمعی که پیش لشکر ظفرقرین میرفتند بدن بجنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمک شور بخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید *

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق رویه بر ذمه اخلاص خود *

چون حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دار الخلافه آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشارا از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران (که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نصارت بانبساط درختان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلوگ کشور گشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاه دل و دلاوران جلالت منش (که در بساط حضور بودند) حرف یورش هرتی بجهت دنع لوهانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشه های تباہ داشتند یا غرب رویه به جانب رانا سالکا و احتیصال او که بص قوی شده بود و بتنازی حصار کهندار^(۲) را بقبض خود در آورده کله گوشه نخوت کچ می نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت در میان آوردند - و بعد از کنگاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت بامرای بران قرار گرفت که چون رانا مانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لب اطاعت را دمت آویز خود ساخته دم نیکو خدمتی میزد و

(۱) نسخه [ج] مین (۳) نسخه [ج] ایاق (۴) نسخه [ج] کندهار *

ازینکه چندگاه عرضه داشت او نیامد یا قلمه کهندار را از حسن و کمین (که هنوز بمعادت زمین بوس مشرف نشده) گرفته نا دولتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتانت - و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دنع لوهانیانرا مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان آرای چنان انتضا فرمود که بنغمی نفیس منوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمل سر بلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهده من مقرر شود امید چنانست که باعث اقبال اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجه قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطق همت با اقدام خدمت بستند - و حکم گیتی مطاع شرف نفاذ یافت که عادل سلطان و محمد کولکش و امیر شاه منصور بولاس و امیر قتلای قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان بیگ و پدرولی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهوپور و آنحدود تعین شده بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بمطمان جنید بولاس سپرده بر سر بیانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی احمد قاسم بقدرغن مامور شد که امرا را در قصبه چنڈوار بمعبر والای آنحضرت رساند - و مید مهدی خواجه جاگیردار اٹاو و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولتی و محمد علی جنگ جنگ و عبد الملی میر آخور با سایر عساکر (که بدنع تطیب خان افغان که در حدود اٹاو علم مخالفت می افراخت متعین بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه میزدیم ذیقعد بماعت معد قرین از دار الخلافه آگره برآمده در سه کردهی شهر نزول اقبال فرمودند - و از انجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیر خان که در جاجموششکره فراهم آورده نشسته بود از پانزده کردهی ریات نصرت اقتدران فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد - و موکب عالی نیز روی توجه بخیرید آورد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور آنحدود را بداد و دهش معمور و مرتبه گردانیده در لوازم ملک متانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح خان سرانی (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم همایونی داشت) بعرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را بروایت

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند - و او بتارک معادت شتافته بعنایات خمررازه خلعت انتخاب در بر گرفت - و مواجب پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنگه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر مرعز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجایگزین رخصت فرمودند - و محمودخان بحرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت - و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافت آگره بصورت و معنی کامگار و کام بخش بودند - تا آنکه در محرم (۹۳۳) نهمصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از متر عظمی و مهد علیا ماه یک والد ماجد حضرت جهانیان فرزند گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتی ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و هیوم شوال سنه نهمصد و سی و دو واقع شده بود - و در نهمصد و سی و چهار پیش از آنکه بنظر عطفیت پیوندد پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود گرد •

ذکر بعضی از سوانح ابن سال سعادت انصال و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت جهانیان بحضرت گیتی ستانی •

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانیان صادر شد که چونپور را ببعضی امرا مپرده خود بزودترین وقت دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا با لشکر گران از هند و مصلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمد علی ولد مہتر حیدر رکبادار تعیین شد - و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیله خدمت منبع البرکت امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود - و قلعه بیانه را باوایی دولت قاهره مپرد - و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را به نزاران عقبه جلالت مپرده اخذ در ملازمت نمود - و هر کدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول لطف پادشاهی شده از مواد حرارت بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم در راه دارچیان قصد مرگ بود بخیر گذشت - و بداندیش امرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بهزا رسیدند - چون در میان عدایت بحضرت جهانیان رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت چونپور مقرر نموده قاضی جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتی ستانی بود بمعاذت این دو امیر گذاشته متوجه امتلام اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را بارده تعیین فرمودند - و بنابر آنکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور معاصر منصور را بصوبه کالپی انداختند - و بمقتضات امید و بیم او را در سلك بندگان

در آورده در کتاب نصرت اعتصام خود بدرگاه گیتی بنهاده آوردند - و در ساعت مسمود روز یکشنبه سیوم
 شهر ربیع الثانی در چهارباغ دار الخلافه آگه (که بهشت بهشت موموم و بتازگی تربیت یافته بهار
 دولت و اقبال بود) بصداوت ملازمت حضرت گیتی ستانی مشرف شدند - و در همین روز خواجه
 دوست خاوند از کابل آمده بتلقی اکرام معزز گشت - و درین ایام پیوسته از مهدی خواجه که در
 بیانه بود عرایض می آمد - و از شورش رانا سانکا و های جرأت نهادن او به دیگر خبر می رسید .

مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

XIX

برانا سانکا و رایات فتح افراتین *

در تلمذی که خرد والا را (که اینز جهان آرا تاج ملطنت معنوی بر فرق عزت او نهاده است)
 بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هرآینه نقد آرزوی او در گذار نهند
 و کار او از اندیشه مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند - و نمونه این
 امر بدیع حال نصرت ترین حضرت گیتی ستانی فردوس مکانیست که هر چند دولت افزود هوشمندی
 زیاده شد - و هر چند امباب مستی بهیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر یافت - پیوسته بجناب
 کبریای اهدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک گیری و ملکداری سر مونی از
 شاهراه عقل تجاوز فرمودند - و درینو (که رانا سانکا بجمعیت و شجاعت خود مغرور شده سودای
 نخوت در دماغ او پیچیده و بد مستی آغاز کرده پا از دایره اعتدال بیرون نهاد - و بقدم دلیری
 و دلوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایت خاص اینز را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه
 بخود راه داده متوجه دفع آن غلوه بخت پریشان روزگار شدند - و روز دوشنبه نهم جمادی الاولی
 بعزم استیصال این فتنه از دار الخلافه آگه کوچ فرموده در نواحی شهر مرادقات عظمت منصوب
 ساختند - و اخبار متواتر رسید که آن سیه روزگار با لشکر گران حوالی بیانه را تاخته است - و جمعی
 (که از قلعه بیانه بیرون آمده بودند) تاب مقاومت نیاورده برگشته اند - و سکر خان^(۴) جنگووه بشهادت
 رسیده - و امیر کته بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقف نموده روز پنجم نهضت فرمودند -
 و در عرصه مندهاگر که در میان آگه و سکر^(۵) است نزول اجلال اتفاق افتاد - در خاطر خطیر گذشت که
 درین نزدیکی آبه بزرگ (که پناه اقبال را ونا کند) در غیر قصبه سگری (که بعد از ادای شکر این
 فتح حضرت گیتی ستانی آنرا معجم ساخته شگری بشین منقوط نام فرموده اند و الحال بدم دولت
 روز افزون حضرت شاهنشاهی بامام فقهور که فتح بخش دلهاست مشهور است) آبه دیگر

(۲) نسخه [د] ص ۵ بخت (۳) نسخه [ز] سکر خان (۴) نسخه [د] سگری است .

نهان نمیدهند - در بغداد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود - بنابراین اندیشه
مائب روز دیگر بآئین مظهر متوجه فتحپور شدند - و امیر درویش محمد هاربا را جهت تعیین
جای دولتخانه پیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کوی فتحپور (که غنایریخت پهناور و آبگیر صحت
و طاعت) جائی شایسته قرار داد - و آن عرصه دالگها مخیم سرادقات فتح و نصرت شد - و از آنجا
کمان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شناساندند - و بیگ میرک ملازم حضرت
جهانبانی و جمعی از نوکران خاص خود را جهت زبالگیری فرستادند - مکتبه فرستادهها رسیده
بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بهار یک کرده پیشتر فرود آمده است که مسافت
مابین هژده کوه باغد - و در همین روز مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و سایر امرا (که در بیانه
بودند) آمده بدوالت آستانبوس حریف شدند - درین ایام هر روز میان قراولان چپقلشها میشد -
و بهادران کار طلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند - تا آنکه روز شنبه میزدهم
جمادی الاخری (۹۳۳) نهد و سی و سه در نواحی موضع خانه از موکاپ بیانه حوالی کوه (که در
دو کوهی مخالفان مخیم سرادقات اجلا بود) رانا هانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد *

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعده هذوستان (که یک
لک ولایت را مد حوار و کرور و ده هزار حوار اعتبار میکنند) ولایت رانا هانکا بدو کرور رحیده بود
که جای یک لک حوار باشد - و بسیار از حوران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه
یکی از ایشان تبعیت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمه لشکر او شده بودند -
چنانچه مهدی حاکم رای-دین و مارگ پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول
اردی سنگه هاگری دوازده هزار حوار - و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار حوار - و
بهاریمیل ایدری چهار هزار سوار - و تربت هادا هفت هزار حوار - و سفردی گنجی شش هزار
حوار حاکم جرهل - و پرم دیو حاکم میرتیه چهار هزار حوار - و نرسنگه دیو چوهان چهار هزار حوار -
و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت اما بامید سروری احواف ده هزار سوار را
با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیت کرده مخالف بدر لک و یک هزار سوار رسیده بود *

چون آمدن مخالفان بمسامع علیه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند -
موکاپ خاص پادشاهی در غول منتهن شد - و دهمت راصب آن چین تیمور سلطان و میرزا سلیمان

(۲) نسخه [ح] پیشاور (۴) نسخه [ج] جنگها (۵) نسخه [ح] سلاح القبن (۵) نسخه [ا] پربت
(۶) نسخه [ز] کپپی (۷) نسخه [ج] بزم دیو (۸) نسخه [ز] کشیده (۹) نسخه [ج] دست
راست غول (۱۰) نسخه [ا] حسن تیمور - و نسخه [ج] حسن تیمور *

و خواجه دهرمت خاوند و یوسف علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساریان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرر شدند - و بردست چپ علاءالدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوانی و امیر محبت علی ولد نظام الدین علی خلیفه و نردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیرافکن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حمید و جمعی دیگر از ملازمان ملطنت و ارکان دولت قرار گرفتند - و برانفار بوجود دولت پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد - و در یمین نصرت مکین حضرت جهانبانی قاسم حمید ملطان و احمد یوسف اوغلاقی و هندو بیگ قوجین و خسرو کولکناش و قوام بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقرزی و پیرتلی سیستانی و خواجه بهلول بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از بهادران تهور آئین تعیین شدند - و بر یسار ظفرترین حضرت جهانبانی میر همه و محمدی کولکناش و خواجگی احمد جامدار نامزد گشتند - و در برانفار از امرای هندوستان مثل خان خانان و دلار خان و ملک داد کرانی و شیخ گهرون بآداب خدمت تیام نمودند - و جرانفار میمنت آوار سید مهدی خواجه و محمد ملطان میرزا و عادل ملطان بن مهدی ملطان و عبدالعزیز میرآخور و محمد علی جنگ جنگ و قتل قدم قراول و شاه حسین باربکی و جان بیگ اتکه و از امرای هند جلال خان و کمال خان اولاد ملطان علاءالدین و علی خان شیخزاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی دیگر از غازیان شجاعت پدیده و بهادران جلالت پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند - و جهت تولقه ترفی بکه و ملک قاسم برادر بابا تشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانفار تعیین یافتند - و سومن اتکه و رحیم ترکمان با جمعی از خاصان پادشاهی در طرف جرانفار نامزد شدند - و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تغنکچیان و رعاندانان (که در پیش سپاه دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتصال دادند - و بجهت ترتیب و انتظام این صف نظام الدین علی خایفه مقرر شد - و سلطان محمد بخشی اعیان و ارکان افواج قاهره را در محال خود مقرر داشته با اجتماع احکام پادشاهی (که بالهام ربانی پیوند داشت) در حضور اقدس ایستاده بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اتبال بهرداران میرسانید *

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت فرمان

(۲) نصیف [ج ح] و بردست چپ غول (۳) نصیف [ج ح] میانه (۴) نصیف [ز] نردبکه (۵) نصیف

[۱ ب ج د] جماعه - و نصیف [ح] جماعه کثیر (۶) نصیف [۱] نظام ه

معتق شد که هیچکس به حکم از محل خود حرکت ننماید - و بیرخصت قدم در میدان محاربه
نهد - از روز یکپاس گذشته بود که آتش جنگ اشتعال یافت^(۱۵) •

• شعر •

سپاه از دو سو جنبش انگیزند • شب^(۱۶) و روز در هم در آمیختند
دهاد برآمد ز هر دو طرف • دو دریای کین بر لب آورده کف
سسم بادپایان فولاد نعل • بخون دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکب خاص خویش • خرامنده بر کبک رقاص خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتال عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغار مخالف
بجانب برانغار پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کولتاش و ملک قاسم و بابا قشقه حمله آورد - چنین تیمور
سلطان به حکم عالی بکمک ایشان رفت - و مردانه دستبرد می نمود مخالفان را برداشته قریب بمقرب
غول ایشان رسانید - و جلدی این فتح بنام او مقرر شد - و مصطفی رومی از غول حضرت جهانبانی
ارابه‌ها را پیش آورد - و به تفنگ و ضرب‌زن آنچنان مغلوب مخالف را درهم شکست که زنگ از
آئینه دل‌های بهادران بزدود - و وجود بهیارسه از مخالفان با خاک^(۱۷) هلاک برابر کرده بر باد فنا داد -
و چون زمان زمان ادواج اعدا از پی هم میر می‌دیدند حضرت گیتی‌تانی نیز مردم را چیده چیده از
پی هم بکمک سپاه منصور میفرستادند - دنده قاسم همین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را
فرمان شد - و دنده هندو بیگ قوجین مامور گشت - و دنده محمدی کولتاش و خواجگی اسد را حکم
رمد - و بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس ایشان دوست ایشک
آقا و محمد خلیل آخته بیگی بکمک مامور شدند - و برانغار مخالف بکرات و مرات حمله بر جرانغار
لشکر فیروزی اثر آورد - و هر نوبت غازیان اخلاص نهاد بعضی را به تیرباران بلا زمین دوز می‌کردند -
و برخی را بدرق خنجر و شمشیر خاکستر می‌ساختند - و مومن‌انگه و رستم‌ترکمان بموجب حکم والا
از عقب سپاه ظلمت آئین شتاندند - و ملا محمود و علی انکه باشلیق ملازمان خواجه خلیفه
بکمک آنها رفتند - و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قنلق قدم قراول
و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین باریگی مغول غانجی دست بمحاربه گشاده پای ثبات
حکم کردند - و خواجه حسین با جماعت دیوانیان بکمک ایشان رفتند - و همه بهادران لشکر

(۲) نسخه [۱۵] و از روز (۳) نسخه [ح] قتال (۴) نسخه [۱] گزشت (۵) نسخه [۱۵] ج ۵ د ۵

شب و روز را درهم آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخه [۱] حسین تیمور سلطان

و نسخه [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخه [و] احمد پرنس (۹) نسخه [و] و از پی ایشان •

فیروز جنگ (که عزیمت جانفشانی کرده همت بجانشانی بسته بودند) لوی گیرائی^(۲) کم خود از انتقام دشمن بلند کردند - و چشم امید مخالفان را بخالی ناکامی انباشتند •
• شعر •

گوه بر گره دست پیکان زان • زره بر زره همت روئین تنان

ز هر سو سفنهای خارگذار • فرو بسته راه سلامت بخار

درخشنده عمشوره های بنفش • ز دیده بصر میرود از درفش

غبار زمین کله بر ماه بخت • نفس را درون گلو راه بخت

چون زمان کار و کارزار از بسیاری مهله دشمن امتداد یافت بملازمان خاص پادشاهی (که در پهن ارابه مانند شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از رامت و چپ غول بیرون آمده و جلی تفنگچیان را در میان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجب اشاره والا جوانان شجاعت نهاد و دلوران جلالت آئین چون شیران زنجیر گسل خود را باختیار خود یافته داد دلیری و دلوری دادند - و چکچاک تیغ و شمشیر تیر افلاک رسانیدند - و نادر العصر علی قلی با توابع خود در پیش غول ایستاده بود - و در انداختن سنگ و ضرب زدن و تفنگ کارنامها بنقدیم میرحانید - و مقارن این حالت فرمان قضایان وارد شد که اراپهای غول بیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانب مهله مخالف بمزم درست و همت بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانب عساکر عالییه این معنی را مشاهده نموده بتموچ دریا جنبش نمودند - و یکبارگی^(۳) دلوران اقبالمند حمله بر صفوف مخالفان آوردند - و در اواخر روز ناپره قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسر مهله نصرت قرین میمنه و میسر لشکر خدایان نورد را رفته و رانده با قلب تیره مخالفان در یک محل فراهم آوردند - و بنحو از مولت مدمات دلوری بران گروه پریهان روزگار تاختند که همه این تیره بختان دمت از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانب رامت و چپ غول پادشاهی حمله آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غزات عالی درجات بهمت والا پای ثبات و قدم اقامت استوار داشته لطمت نبرد و مدمات مردان مرد بکار بردند - و بتأیید آسمانی مخالف را مجال قرار و محال ضبط نماند - تا آن تیره بختان حیده روزگار بختیار غلظت ثبات از کف تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصاف^(۴) مرد آزمائی نیم جائی سلامت بردن مفت خود دانستند - نایم فتح و ظفر بر اشجار اعلام دولت آثار رزیدن گرفت - و غنچه های نصرت و تائید از

(۲) در [بعضی نسخه] کبرای (۳) نسخه [۵۱ وز] قهرمان فرمان (۴) نسخه [۱] بیکبار

(۵) نسخه [ح] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دوله اقبال •

افغان توکل و تردد به گشتن آمد - لشکر مخالف به یار طعمه تیغ خون آشام و تیر شاهین هر روز گشت و خون گرفته چند (که بقیه السیف بودند) و حصار همت غبار آلود ادبار ساخته خص و خائاب وجود خود را بجایوب هزیمت از میدان نبرد هلاک رفتند - و مراحمه چون ریگ روان گم گشته صحرای آوارگی شدند - همن خان میواتی بضرب تفنگ در گردن رفت - و راول آدی سنگ و مانگ چند چوها و رای چند ربهان و دلپت رای و کدکو و گرم سنگه و قنکر می و بسیاری از سرداران گان ایشان غبار راه عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایان لشکر اقبال نیت و فایز شدند - محمدی کولکناش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضی دیگر را به تعاقب رانا مانگا تعین فرمودند *

و حضرت گیتی ستانی فردوس مگانی کامیاب اقبال شده برین نصرت عظمی و عطیه علیا حیدات شکرگزاری حضرت باری عز اسمه (که گشاد و بصیرت صوری و معنوی باز بسته حلسه تقدیر او) بجای آورده بنفس نفیس یک کره از جنگ گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بن دشمنان - و شبستان عشرت بر درمستان - همت ارجمند از کار اعدا جمع ساخته و کوس کامیابی بلند آوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتن ساعتی چند از شب بمنزل گاه رسیدند - و چون تقدیر ایندی نرفته بود که آن مخدول دستگیر شود از آن مردم (که در پی گریختنها نامزد شده بودند) اهتمام شایسته بظهور نیداد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامید کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت - شیخ زین صدر که از افاض گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یادت - و میفرمودند که از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحات سابق نیز مثل این توار در فتح دیپالپور شده بود که وسط شهر ربیع الاول دو کس تاریخ یافته بودند *

چون فتح چنین بهمت کشورگشای روی نمود تعاقب مانگا نمودن و بولایت او شدانتین موقوف داغده تسخیر میوات پیش نهاد همت والا شد - و محمد علی جنگه جنگ و شیخ که در

(۲) نسخه [ج] مانک سنگ (۳) نسخه [ز] دلپت رای (۴) نسخه [ج] کنکر (۵) در [بعضی نسخه] مخدول العاقبت (۶) نسخه [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخه [ط] فتحنامه نوشته شیخ زین صدر (که با کتاب مالک فرستاده بودند) منقول است - اما چونکه در یکی از نسخهای هشتگانه دیگر یافته نشد و نیز نسخه [ط] بر از اعلی است که تصحیحش بدو نسخه دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامه مذکور را ترک گفته شد - و از حلیه طبع مصحح نگرفت (۸) نسخه [ب] رانا مانگا *

و عبد الملوك قورجی را با جمعی کثیر بر میرالیاخان فرستادند که در میان در آب سر نرفته برافراشته قصبه کول را گرفته بود - و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد - و چون موکب عالی داریالخانه آگره رسید آن شوربخت پریهان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلی آوردند - و بیایا رسید - و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواهی الور که حاکم نشین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقر خلافت روی نمود *

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان - و نهضت موکب

جهان نورد حضرت گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمت سلطنت علیدا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بریست) حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان داران خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طراز کشورستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ ناصیه اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طفرای مژال بیدمائی - قرة العیون السلطنة و الخلافة ابوالنصر نصیر الدین محمد همایون را در مه کروهی الور نهم رجب این سال همایون نال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجه را بر استیصال بین افغان (که در زمان آشوب رانا لکهنو را محاصره نموده گرفته بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمد نیرزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک داد کررانی و تاتارخان و خانجهان را بمحمد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اعیان و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفرقدوم عالی داریالخانه آگره را پایت آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده از آنجا بشکار سنبیل توجه

(۲) نسخه [ب ح] عبد الملك (۳) نسخه [ج ح] در آنجا بودند (۴) نسخه [ا] طراز کسوت
مشرور ستانی (۵) نسخه [ه] قرة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخه [ج د ز] تاتارخان خانجهان
(۷) نسخه [ه] نیرزه بخت (۸) نسخه [ا] بسرکار سنبیل (۹) نسخه [ح] سنبیل *

گماشتند - و آن کوهستان دالگشا را گماها کرده بدارالخلانہ نزول اقبال فرمودند - و در بهشت و هفتم صفر فخرجهان بیگم و خدیجه سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف اوزانی داغند - و آنحضرت بر کشتی موار شده استقبال فرمودند - و لوازم قنوت بجای آوردند *

و چون خبر متواتر می رسید (که میدانی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز استعداد پیکار می نماید - و برای ادبار خود اسباب هرانجام میدهد) بدایین بصاعت سعادت انزای متوجه چندیری شدند - و شش هفت هزار جوان جان نثار کارکنار را همراه چین تیمور سلطان از حدود کاپی بر سر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی الاولی نهم چندیری بروجہ دلخواه نقش بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تأیید الہی است - و بعد از حصول این مامول چندیری را با احمد شاه نبیرہ سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهم جمادی الاولی مراجعت اتفاق افتاد *

از بعضی ناقلان ثقه مجموع شده است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا اراده طغیان نموده لشکر می کشید - و چون بایرج رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنرا محکم ساخت - و آن سیه تخت آمده محاصره نمود - شبی یک از بزرگان او را در خواب بصورت مہیب ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضا او مستولی شده نپ کرد - و بہمان حال مراجعت نمود - در اندامی راه سپاہ اجل بر تاخت آورده ازین عرصه او را ہزیمت داد - و عساکر فیروز مند از آب برہان پور میگذشت بمسامع علیہ رسید کہ معروف و بدین و بایزید استیلا یافته اند - و ملازمان در گاہ قنوج را گذاشته برابری آمده اند - و قلعه شمس آباد را او ابوالحمد لیزہ دار بزور گرفته اند - بنابراین عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بہادران کارطلب را پیشتر روانہ ساختند - بمجرّد دیدن سپاہی زبان گیران پسر معروف از قنوج گریخت - و بدین و بایزید و معروف خبر نہضت موکب شاہی را شنیده از گنگ گذشتہ در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخدال گذرندگی نشستند - رایات عالیہ کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعہ ہیوم محرم سال (۹۳۵) نهمد و سی و پنج میرزا مہکری (کہ او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب داشته بودند) آمده بحرف ملازمت احمداد یافت - و روز جمعہ کہ عاشورا بود گوالیار مخیم مرادفات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارات راجہ بکرماجیت و مانسنگہ فرمودہ متوجہ دارالخلانہ

(۲) نسخه [۵۱ و] حسین تیمور (۴) نسخه [ج] بایرج پور (۳) در [اکثر نسخه] عاشورہ

(۵) نسخه [ج د] عبارت *

شدند - پنجمشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه / بفرموده گرامی مورد سعادت شد - درعقبه دهم ربیع الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند - و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند - مرقوم بود که از صیقل قدسیه یادگار طغائی در خانه حضرت جهانبانی فرزندش شد - و نام آنرا الامان نهاده اند - چون این لفظ نزد عوام مشتهر به عبارتی ناسمجیده میشد خوش نیامد - و نیز چون به اعتراضی خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه منعم سعادت صوری و معنویست - و ناراضامندی باعث مد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی - و لهذا اگر در عالم امیاب هفتادین آن نوباره مملکت را ازین جهان گذران از همین ناراضامندی دانند در پیش مزاج دانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه معتبر رایات عالیات شد باصطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بتائین شکر ف جعفر بزرگ ساخته در تصفیة ملک شرق و اطفای فایرۀ تمرید ارباب عصیان کنکش فرمودند - و بعد از گفتگوی بهیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری بالشکر گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ بالشکرهاهی خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد - و خود بصیر و شکار بصمت دهلیپور توجه فرمودند - در میوم جمادی الاولی خیر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته حیرشورش دارد - از شکار مراجعت نموده دارالخلافه آگره نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند • درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان و بیس را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند - و حرف صلح هم درمیادست - در هامت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه نگذشته باشد تا صاف عدل مهم هندوستان صلح گونه نمایند - و در فرمان عطوفت تبیان طلبها هندال میرزا و خالصه هاختن کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاء الله تعالی سبحانه چون کار هندوستان (که قریب الاختتام است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کاروان فراخ حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت مرزویی خواهیم شد - باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای آنقدرد نموده منتظر موکب عالی باشند - پنجمشنبه هفتم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب چون عبور فرموده

(۲) نسخه [۱] اهل (۳) نسخه [ح] اویس (۴) نسخه [ج ح] صلح - و نسخه [ز] مصلحت

(۵) نسخه [ر] نشان (۶) نسخه [ه] و کار دانان •

متوجه شوق رویه شدند - و درین روز ایلچیان نصرت شاه والی بلکاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار
 بندگی نمودند - در شب نوزدهم جمادی الاخری در کنار دریای گنگ میرزا عسکری سعادت
 ملازمت دروالت - و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می آمده باشد - و در
 نزدیکی کره خبر ویران شدن محمود خان پسر سلطان سکندر رسید - و تا حدود فازیور شتافته
 به بهرچور و بهبه نزول اقبال فرمودند - و در آنجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت -
 و پنجم رمضان روز دوهفده از بلکاله و بهار خاطر جمع فرموده بجهت دفع شر بی و بایزید بجانب
 سردار نهضت اتفاق افتاد - مخالفان باطواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید
 و سکندر پور میر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجه دارالخلافه آگره شدند -
 و در آنک زمان عرصه آن مصر اقبال را از فرودم راه غیرت نزهت سرای مقدس گره افتاد *
 و حضرت جهانبانی جنت آبدینی تا یک سال در بدخشان عشرت پیروی خاطر سعادت مظاهر
 بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی ستانی (که عالم بود از کمالات صوری و معنوی)
 گردید و بفرستادن به اختیار عثمان تمسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان رئیس (که مدبرزاسلیمان
 بدامادی او انتساب داشت) سپرده بجانب آن قبله اقبال و کعبه آمال شتافتند - چنانچه
 در یکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت سرور^(۳)
 انستهاد یافت - و ویران شده صوب توجه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان
 میبرد - هرچند بدیده خیال جمال آن کعبه آمال را همواره مطالعه میکردم و فایده انقایی جافزای
 آن قبله اقبال را مشاهده می نمودم اما رتبه عیان را حالت امت که بیان بکنه آن فتوافد رسید -
 و میرزا هندال را از کابل بمرامت بدخشان رخصت فرمودند - و از آنجا قدم عزیمت در رکاب همت
 آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافه آگره (که از فر پایه
 اورنگ پادشاهی سجده گاه سعادت مندان روی زمین گشته بود) رسیده بصعادت ملازمت کامیاب
 گشتند *

از غریب حالات آنکه حضرت گیتی ستانی با والده ماجده ایشان بر تخت نهشته بحرف
 و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه نوکب بدخشان از مطلع بدخشان مرزده بر منوال نجم
 سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرر است که هر روز شهرآراان عید است^(۴)

(۳) نسخه [ح] با انواج (۳) نسخه [ح] لوی (۴) نسخه [ه] شرف (۵) نسخه

[۱] سعادت اندوزان (۶) نسخه [ا ج ح] شهرآرا *

اما امروز از تدریس حضرت بخش جهانپانی چنین عیدسه دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامه دولت و تاریخ عنوان حضرت توان ساخت *

و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال (۹۳۵) پنجم و سی و پنجم حضرت جهانپانی بموجب طلب حضرت گیتی ستانی فردرس مکانی متوجه هندوستان شدند و فقره‌ای را در بدخشان گذاشتند و در آن ایام قره‌الغزین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی پیوسته بود و آنحضرت را این واقعه اندوه عظیم روداده - مقدم گرامی حضرت جهانپانی را تسلی بخشی خاطر اشرف ساختند - و حضرت جهانپانی مدتی در ملازمت آنحضرت بهر مصلحت دینی و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصلحانه حکومت میکردند - و بارها بزرگان مقدس ایشان میرفت که همایون صاحب به بدلیست - و آنحق انکس کامل عبارت از وجود مقدس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجه هندوستان شدند سلطان سعید بخل (که از خوانین کاشغر است و نصبت خویشی دارد - و با اینهمه به ملازمت حضرت گیتی ستانی فردرس مکانی آمده و روایتها و ترویجها یافته) بطلب سلطان دیس و دیگر امرای بدخشان بخایل خام خود رشیدخان را در یار کند گذاشته متوجه بدخشان شد - و پیشتر از آنکه او بدخشان آید میرزا همدان بدخشان رسیده قلعه ظفر را عسرتگاه خود ساخته بود - سعیدخان سه ماه محاصره قلعه نموده بی بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند - آنحضرت بجهت انتظام مهم بدخشان خواجه خلیفه را حکم رفتن فرمودند - خواجه از معامله ناهمی تقاعد نمود - آنحضرت به حضرت جهانپانی (که با بخت جوان و دولت پیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند) فرمودند که در رفتن خود چه ملاح می‌پسندید - ایشان مرض کردند که از مصروعی سعادت حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر با اختیار خود هرمان بر خود نیولدم - و امثال حکم اقدس را چاره نیست - بفالبران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که با وجود چندین حقوق مدور این امر بنایت عجیب نمود - اکنون میرزا همدان را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نصبت نزدیکی دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و الا ما از دست خود ساقط کرده میراث را بوارک

(۲) نسخه [د ج] فقیر علی (۳) نسخه [د] حق (۴) نسخه [ج] در پای کند - و نسخه [ح]

در بار کنند (۵) نسخه [اب د] میرزا همدان رسیده (۶) نسخه [ز] حضرت

مهر دین : دیگر ایشان داشتند - و میرزا سلیمان پیش از آنکه بکابل رعد بدخشان از آمیخته بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت - و چون میرزا سلیمان بدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشانرا بمیرزا حلیمان مهرده خود متوجه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه (که در مقام دست بودند) به سنبل (که بمجاگیر ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارفه تنب بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاری شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ازین خبر جانگاہ بيقرار شده از غریب عطونت فرمودند که بدلهی آرند - و از آنجا بکشتی روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاضر معالجه نمایند - و جمعی کلیر از اطبای دانا (که در های تخت حاضرند) بامتصواب انکار در علاج همت گمارند - در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند - هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرت صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زایل رجوع نکرد و چون مرض مزمن گشت روزی در آن طرف آب چون نشسته با اتفاق دانایان عصر اندیشه معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپوران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور (که اطبای صوری از معالجه آن عاجزند) چاره کار چنین دیده اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند - حضرت گیتی ستانی فرمودند که بهترین چیزها فزویک همایون منم و بهترین و شریفتر از من همایون چیزه ندارد - من خود را ندای او میسازم - ایزد جهان آمیز قبول کند - خواجه خلفه و دیگر مقریان بساط والا بمرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت - و در سایه دولت آنحضرت بممر طبیعی خواهند پیوست - اینخرف چرا بر زبان اقدس میگردانند - مقصود از آنچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند - پس همان الماسی بلبها (که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده اند) تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد - و عوض همایون چون تواند شد - خود را ندای او میگویم که کار برو سخت شده - و طافست از آن گذشته که

(۲) نسخه [ح] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخه [ح] سنبل (۴) نسخه [ج ح] و از دهلی نکشتی روانه حضور اشرف (۵) نسخه [ه] اطبا هرچند (۶) نسخه [اب د ه] اندیشه (۷) نسخه [ح] مزاج اقدس (۸) نسخه [ج د ح] از سر من (۹) نسخه [ح] ورق (۱۰) نسخه [ب] که موعود

بیهوشی او را توانم دید - و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنکه بطورتِ مفاجات درآمده غفلِ خاصه (که این طبقه قدسیه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گردِ حضرت جهانبانی جنت آشیانی گفتند - چون دعوت ایشان بجز اجابت پدیده بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتم برداشتم - فی الفور حرارتِ غریبه علیضِ بدن آنحضرت شد - و در آنصورتِ حضرت جهانبانی خفته طاری گشت - چنانچه در اندک فرقی صحتِ کامل روی نمود - و ذاتِ معلی صفاتِ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدی رسید که اختلال در مزاج نژاد و تضاعف گزنت^(۴) و اماراتِ رحمت و انتقال از وجباتِ حال هریدا گشت - تا آنکه با دلِ بیدار و باطنِ حقیقت بین ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت را احضار فرموده دستِ بیعتِ خلافت را بر دستِ همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تختِ خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریرِ خلافت مصیرِ صاحبِ فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبر علی بیگ و نردی بیگ و هند و بیگ و جمع کثیر در ملازمتِ حضرت بودند - نصایح بلند و وصایای گرامی (که مرایهٔ دولتِ ابدی و پیرایهٔ سعادتِ جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیلِ رضای الهی و رعایتِ رعایا و نگهداریِ خلائق و عذرپذیرفتنِ مقصران و گذراندنِ جرایمِ گناهکاران و رعایتِ حزمِ کارآگاهان و از پا انداختنِ سرکشان و متمکاران و رهنموی فرمودند - و بر زبانِ اتدس راندند که خلافتِ وصایای ما آنست که قصدِ برادران نکند هر چند جزاوار آن گردند - و الحق^(۵) باسِ انفسِ وصیتِ آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتهام نکو شدند - چنانچه از مواعیرِ احوال روشن خواهد شد - و در هنگامِ اشتدادِ مرضِ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میرخلیفه از آنجا که عالمِ بشریت است بواسطهٔ توقّف (که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه یافته بود) کوتاه اندیش گشته میخواست که مهدی خواجه را به سلطنت بردارد - و خواجه نیز از تبارائی و بدمنشی و نامعامله نمی بخورد خدایِ باطل را داده هر روز بدربار آمده هنگامِ هجومِ گرم میصاغت - آخر الامر بواسطهٔ دردتِ گویان دوریدن میرخلیفه برایِ راحتِ آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجه مذکور را منع کرد که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائید الهی کار بجای خویش و حق بمرکزِ خود قرار گرفت .

(۴) نسخه [۱] ظاهر (۳) نسخه [۱] علامه (۴) نسخه [۲] سلطنت (۵) نسخه [ب]

کارآگاهان و دنیایان (۶) نسخه [ج] باس و هیبت آنحضرت (۷) نسخه [ز] حکم فرموده

و بتاریخ هفتم جمادی الاولی (۹۳۷) نصد و سی و هفت در چهار باغ (که بر لید آب چون در دارالخلافه آگره مرصع کرده آن بهار اقبال بود) این عالم بیونا را بدورد کردند و تقیای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - از انجمله مولانا شهاب معنائی این مصراع را تاریخ یافته • • مصراع • • جایون بود وارث ملک وی •

مصلحت که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی آیات بهنترها گفته آید - مجمعی آنکه اصولی هفتگانه جهانبنایی را (که اول بحث بلند باشد - درم همت ارجمند - میوم قدرت کشورگشایی - چهارم ملرداری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف نیت بر زاهدیت عباد - هفتم خوددلیل ساختن مهابی - هفتم ضبط ایشان از تباهی) بنام و کمال بر وجه مستوفی دانستند - و در فضائل مکتوبه متعارفه رسمیه روزگار نیز مرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نظم و نثر پایه عالی بود - خصوصاً در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیف امت مظهر - و نزد زبان دانان این لغت بمنزله تحسین مذکور - و حاله والدیه خواجه احرار را (که در دانه ایست از بحر معرفت) در ملک نظم کشیده اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای ماطفیت خود تا حال احوال از قرار واقع بعبارت نصیح و بلیغ نوشته اند - که دستورالعمل است بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشه های درست و نکرهای صحیح برای تجربت پذیران و دانش آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی و تئیکه ریاست عالیات از گنجینه بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده بود مهرزاخان خانخانان بن بیرم خان بقراسی ترجمه نمود - تا فیض خاص الخاص آن بعموم تشنه ایان رشحات سعادت قایز شود - و گنجینه پنهان او در نظریه پیدمندان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاہ والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - از انجمله این رباعی از واردات طبع نیازی آنحضرتست • • رباعی •

درویشان را گرچه نه از خروشانیم • لیکن از دل و جان معتقد ایشانیم

در امت مگر غمی از درویشی • غمیم ولی بنده درویشانیم

و این در مطلع نیز از اشعار ضمیر انور است •

(۲) نسخه [ج] شهاب الدین (۳) نسخه [ز] همت (۴) نسخه [ج] و رسمیه (۵) نسخه [ج]

خبرت پذیران (۶) نسخه [ز] بیرم خان •

● مطلع اول ● هلاک می‌کندم فرقت خود دانستم ● وگرنه رفتی ازین شهر می‌توانستم
 ● مطلع دوم ● تا یزلف مهیش دل بستم ● از پریستانی عالم رسنم
 و آنحضرت را در مروض رسایل شریفست - و از انجمله کتابیست مفصل که شرح فن^(۶) تواند بود -
 و آنحضرت چهار فرزند ملطنت پیوند و سه دختر بلند اختر ماندند - اول حضرت جهانبانی
 نصیرالدین محمد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عمکری میرزا - چهارم هندال میرزا -
 صیقل قدسیات گلرنگ بیگم گلچهره بیگم گلیدن بیگم - این هر سه از یک والده اند ●
 و از اجله اهل محبت و ارباب قرب و اصحاب کمال (که در بصاط عزت حضرت
 فردوس مکانی کامیاب سعادت بودند) یکم میر ابوالبقامت که در علم و حکمت پایه بلند داشت ●
 دیگر شیخ زین^(۷) صدر نبیره شیخ زین الدین خوانی - بدو^(۸) و امطه علوم متعارفه ورزیده بود -
 و حدت طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوام محبت آنحضرت امتیاز داشت -
 و در ایام دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی امارت هم یافته بود ●
 دیگر شیخ ابوالوجد فارغی خال شیخ زین - خوش محبت و خوش طبع بود - و شعره
 می‌گفت ●

دیگر سلطان محمد کوسه - لطیف طبع و شعر غناس بود - از مصاحبان میرعلی شیر - و هر
 ملازمت معزز میریست ●

دیگر مولانا شهاب صمائی حقیری تخلص - از علم و فضل و شعر نصیبه وافر داشت ●
 دیگر مولانا یوسفی طبیب - او را از خرامان طلب فرموده بودند - در مکارم اخلاق
 و مهمنت دست و مزید توجه ممتاز بود ●

دیگر مرخوداعی کهنه شاعر تعیین بود - بفارسی و ترکی شعر می‌گفت ●
 دیگر ملا بقائی بود - در شعر صلیقه درمت داشت - در زمین سخن بنام نامی آنحضرت
 صفوی گفته است ●

دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه - در قدیم خدمت و محرمیت و رزانتی عالی
 و استقامت تدبیر در نظر آنحضرت مرتبه عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصاً طب
 بهره‌مند بود ●

(۲) نسخه [۲] فن آن (۳) نسخه [ح] شیخ زین الدین صدر (۴) نسخه [ح] که بدو واسطه (۵)
 نسخه [ط] متعارفه زمفرا (۶) نسخه [ح] ابوالوجد فارغی (۷) نسخه [د] میر علی (۸) نسخه [ه] یوسف ●

دیگر میر درویش محمد ساربان - سرید و منظور نامرادین خواجه اجزار - در خوش صحبتی و تفصیل امتیاز داشت - و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافت بود •
دیگر خواند میر موزع - و او فاضل و خوش صحبت بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب السیر و خلاصه الخیار و دستورالوزرا و غیره دارد •

دیگر خواجه کلان بیگ - از امرای بزرگ و اهل نشست بود - و در سنجهدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش بیچک خواجه مہر دار و معتمد خاص و اهل نشست بود
دیگر سلطان محمد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاق پسندیده داشت •

چون مقصود ازین شکرنامه احوال سلسله علیہ حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در تدبیر اطوار حضرت جهانبانی جنت آشیانی میکند - و باختتام سرگذشت این بزرگان خود را آماده احوال نویسی بزرگ دین و دنیا - و خدیو صورت و معنی میسازد •

حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی - مصدر الهامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمی - ناصب لوای ریاضت کبری - ملک بخش ممالک ستان - مسکن نشین معادت نشان - موئس قوانین نصف و عدالت - مرتب بر این عظمت و جلالت - منبع عیون رامت و احسان - مورد انوار علم و معرفت - ابر مدارار مقوت و صفا - بحر مواج فتوت و وفا - حق گزین حقیقت شناس - کثرت آئین وحدت امام
هم پادشاه درویش نصاب - و هم درویش پادشاه خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - کرسی کفر اسرار ابدی و ازلی - عضاده اصطراب حکمت علمی و عملی - در صغای ریاضت و منازل اناضت افلاطون یزدانی - در نفوس حکمت و ممالک همت اسکندر ثانی - گوهر هفت دریا و فروغ چهار گوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان بال اوج بلند پروازی - نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی انار الله برعانه •

سبحان الله گويا بر نفس قدسی و نور قدرتی نقب بشری و جالب عصری انداخته بودند -
میدان عبارت در تکاپوی مدائحش تنگست - و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ
در فرسنگ - الله الحمد که نزدیک شد که اختیار دست از سلسله علیہ باز داشته در دامن

(۲) نسخه [۱ ب ۵] فاضل خوش صحبت (۳) نسخه [ج] طبع (۴) نسخه [ج ح] احوال قصصی
(۵) نسخه [ج ح] احوال (۶) نسخه [ط] ذکر جلال حضرت (۷) نسخه [ب] ریاضت (۸) نسخه [ج] صفات (۹) نسخه [۱ ب ۵] - - - (۱۰) نسخه [ط] ابرو النصر نصیرالدین •

مقصود حقیقی آوریم: اکنون شروع می‌کنیم از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنت‌آشیاپی می‌نمایم - که هم مقدمه نزدیک مقصد دربرین منست - و هم شرح احوال پیر و پادشاه مرا متضمن - هم خدای مجازی این خدیو الهی را پرده‌گشائی کرده تشنه‌لبان دانائی را بزلال معرفت سیراب می‌سازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیه این کامل‌الدات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل من آید - فناگوی او مثل اوئی می‌باید - های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخنی خود را آبی میدهم - و برای خود کار می‌کنم - دل را آشنای معرفت می‌سازم - و زبان را جلای معنی می‌بخشم - ای جویای دریافت سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت‌آشیاپی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعد (۹۱۳) نهصد و هیزده در ارباب کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده‌نشین سرادقات هفاف ماهم بیگم واقع شد - و آن عفت‌پناه از دودمان اعیان و اشراف خرامانند - و بساطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبت والای والد ماجده حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرمد نسبت عالی آن قدسی قباب نیز بهمان سلسله مقدمه منتهی میشود - حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی و قدیکه بپرسش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت قباب را در حباله عقد درآورده بودند - مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز ندر - و پادشاه صف‌شکر - و کلمه خوش‌یاد نیز تاریخ این زمان سعادت‌قران میشود که افاضل عصر یافته‌اند - و خواجه کلان سامانی گفته *

مال مولود همایونش هست * زادک الله تعالی قدر را

برده‌ام یک الف از تاریخش * تا کهم میل دو چشم بد را

جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در دارالخلافت آگرا بوده است - خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده - و بعد از چند روز میر دریا فرموده‌اند - و سفاین طرب در بحر شوق درآورده یک کشتی پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشی

(۲۰) نسخه [ج ۵ ط] تشنه‌دلان (۳) نسخه [ح] چهارم ذیقعد (۴) نسخه [۱] نکاح

آورده‌بودند - و نسخه [۵] عقد خود (۵) نسخه [۵] سفاین شوق در بحر طرب *

بغای دولت را اساس زین نهاده - آری که فرمانروای جهان گردانند اول داد و دهش را بار کرامت فرمایند *

نه هر مردمی هر فرازی کند * سر آن شد که مردم نوازی کند
داد و دام را شیر ازان گشت شاه * که مهمان نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سرپرازی که سن اشرف به بیست و چهار رسید بود آثار بخشنده و کسکاری از ناصیه اقبالش پیدا - و انوار حری و سروری از لایحه مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشع بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بودند - و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی مدنی فردوس مکانی ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عقیق آلتقوا در نقاب موایید از اصداف و لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آغاز خان دولت آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نورافزای بود - امرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایره حصر و احصاء بیرونست - هر کس را قوت شناخت کند این معانی نیست - و قدرت دریافت این دقایق نی - و مجملا حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی (که در چندین دهور و اعصار بروش خاص لباس مخصوص پوشیده جهان افروز بود - و نزدیکست که بظهور اعلی رسد - چنانچه فربرزگیهای صوری و معنوی از پیشطاق پیشانی نورانی آنحضرت برتو ظهور دارد - و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدس فراهم آمده) همگی همت عالی مصروف رضا جوئی پدر بزرگوار مپرمقدار داشتند - و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده بودند - و با این بزرگی و بزرگ منشی نگاه بخود نینداختند - و خود را در میان ندیدند - و لهذا بپیم نیت درست و همت بلند بهر کار که متوجه شدند و بهر خدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تمامی عمر سعادت ترین دانش را با دولت و دولت را با شفقت و مرحمت جمع ساخته جهان آرای بودند - در اتمام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و همیم نداشتند - با مولیت مکنذری دانش ارمطو در ذات عالی سمات فراهم بود - چون در متابعت مرام و صیت بتقیم مملکت صوری پرداختند

(۴) نسخه [ب] مکرمت (۳) نسخه [ج] فرمانروائی و سرور آرائی (۴) در [بعضی نسخه]

جان افروز (۵) نسخه [ز] با شفقت جمع ساخته *

غایت عدالت را کار فرمودند - و کمال انصاف بلکه وفور تفضل و احسان بجای آوردند - و نور بکمالات معنوی (که سلطنت حقیقی همان تواند بود) آن خود عقیقه الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچ یک از اخوان را از نعیم^(۱) آن مواید میراث بهره نرسید - و هر یک از منصوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محال جایگزیر میرزا گلبران کابل و قندهار مقرر شد - و سرکار منبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت - و سرکار الور بمیرزا هندال مقرر فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرر و مسلم داشتند - و با تدبیر در سمت دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عهده منصوبه در قید اطاعت و انقیاد آوردند - و هر کس که دم مخالفه میزد مثل محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا (که در خدمت حضرت فردوس مگانی گیتی ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرف بود - و از کوه نظری و ناقص بینی آنتین منازعت می افشاند) که در خدمتگاری بر میدان موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعه کالنجر متوجه شدند - و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دروازه من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظربیر الحاح و زاری ار داشته او را بخشیدند - و از انجا علم مراجعت بر افراشته متوجه قلعه چمار شدند - و افواج گیتی ستان آمده بمحاصره آن پرداخت *

پوشیده نماند که این قلعه فلک اساس در تصرف سلطان ابراهیم بود - و از جانب او جمال خان خاوه خیل مارنگخانی بحرامت او اشتغال داشت - بعد از قضیه سلطان ابراهیم چون پیمان عمر جمال خان از بداندیشی بهره نابرخوردار او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچ او را (که لا ملک نام داشت - و در هیئت و صورت ممتاز بود) بزنی خواست - و باین هیله اینچنین قلعه عالی را بدست آورد - شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیان کاردان را فرستاده در گربزت سخن مرا شد - آنحضرت زمانه مازی فرموده سخنان او را بموقف قبول داشتند - و او عبدالرشید بهره خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد - تا از صدقات مواکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و امتکبار سرانجام دهد - این بهره پیوسته در ملازمت

* (۲) نسخه [د] نعم (۳) نسخه [ا] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراشته (۵) نسخه

[ا ب] پرداختند (۶) نسخه [ز] سخن *

بوده دایم خدمت کرده - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بے سعادت از موکب همایون گرفت^(۴) - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سی و نه که بین و بایزید از گروه افغانان هر فتنه^(۵) برداشته بودند آنحضرت متوجه شرق رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فروشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جوینور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند *

چون ططنه ملک گبری و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندی یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تکف و هدایا مصحوب^(۶) ایلیچیان دانشور فرستاده محرک ملسله اخلاص شد - و آنحضرت فرماندهای او را بنوازش خهروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریب دارالملک دهلی بر کنار دریای جون شهره احساس فرموده نام آنرا دین پناه نهادند - و یک از فضلا تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته - و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پهرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ^(۷) نواحی بهوجپور نزل اجال فرمودند - و یادگار ناصر میرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند - او بناید ایزدی جنگ کرده مظفر گشت - و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و دلی خوب میرزا بدست افزادند - محمد زمان را مقید ساخته به بیان فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایه اعتبار انداختند - و محمد زمان میرزا قدر عنایت ندانسته فرمان لباهی ظاهر ساخته از بند برآمد - و گرفت^(۸) بهطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت - و اکثر ممالک معموره دلگشای هندوستان (که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکانی گیتی منانی از عدم فرصت و قاتل محال مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند *

XXI - ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقار شدن حضرت گیتی منانی فردوس مکانی شنید از روی یحیوملکی میرزا سکری را قندهار هبده متوجه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش برد -

(۲) نسخه [ح] گریخته رفت (۳) نسخه [ا] سر برداشته بودند - و نسخه [ز] فتنه برداشته بودند
(۴) نسخه [ط] بکجهنی (۵) نسخه [ب] بنوازشهای (۶) نسخه [ه] آب گنگ (۷) نسخه [ا] و از آنجا گریخته (۸) نسخه [ح] مهال *

هرگاه تاج دولت بتارک دولتمندس مرغلندی یافته حمایت ایزدی و میانست الهی نگهبانی
 او کند اندیشه تها را جز تهاهی شدن چه گیر - و چنین روایت کنند که دران ایام میریونس علی
 بحکم حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی هاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده
 با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شیء امراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ
 شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میریونس علی مقدم او را
 گرمی داشته کمال مردمی بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود می طلبید - و باهم صحبت
 دوستانه میداشتند - و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود - تا آنکه شیء در مجلس شراب در
 هنگامیکه سپاهیان عمدت او بجایگیر رفته بودند گرفته در بند کرد - و کسان خود را بردوازهائی قلعه
 لاهور تعیین کرد - و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معنی بود)
 اینبار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرف گشت - و میریونس علی را از بند
 برآورده عذرخواهی کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد - میریونس علی
 قبول خدمت او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشنایی
 گشت - و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیین نمود - و تا کنار آب ستلج (که
 بآب لودهینه اشتها دارد) بتصرف درآورد - و از راه گربزت ایلیچیان (۱) فرستاده اظهار عقیدت و
 اخلاص نمود - و استدعای مقرر داشتن این محال کرد - حضرت جهانبانی نیز از آنجا که دریای
 جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نهبت عقیدت ظاهری و پاس نصایح دولت افزای
 حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برو مسلم داشتند - و فرمان معنی در مسلم داشت
 کابل و قندهار و پنجاب شرف نغان یافت - و میرزا ازین عاطفت غیرمترتب شکرانها بجای
 آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته
 مدایح حضرت جهانبانی گفته فرستاده - از آنجمله دفعه این غزل گفته بملازمت
 آنحضرت فرستاد *

* غزل *

حسن تو دمدم افزون بادا * طلعت فرخ و میمون بادا
 هرغبارسه که ز راهت خیزد * نور چشم من محزون بادا
 گرد کان از ره لیلی آید * جای او دیده محزون بادا

*(۲) نسخه [ج ۵] قراچه بیگ (۳) در [چند نسخه] در دوازه های (۴) نسخه [ب] قبول این

معنی (۵) نسخه [۱] کاردان *

هرکه گرد تو چو پرگار نکشت * از اژین دایره بیرون بادا

کامران تا که جهانراست بقا * خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابست رسیده بود که بمقتضای کمالی از دایره اعتبار بلکه از دایره هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گزارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراسم خسروانی میداشتند - و بحسب التفات جایزه غزل تقریب ساخته حصار فیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقوف فرمانبرداری می ایستاد - و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه کلان بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می آمد - در انقای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزا کامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تنبیر کرد *

نهیست موبق مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ مزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدس حضرت جهانبانی از مهمات ممالک مسرومه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عیان مزیمت بفتح دیار شرقی معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود - رایات اقبال بقصبه کنار (که در حدود کالپی است) رسیده بود بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر محاصره قلعه چیتور نموده جمعه کثیر همراه تاتارخان پسر سلطان علاءالدین کرده است - و او باندیشه تباه خیالات محال در سر دارد - آنحضرت بامتداده بخت بیدار در جمادی الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجه بر دفع مخالفان گماشته کوی مراجعت بلندآوازه کردند *

بر مستبصران کر آگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشه بلندپروازی می بود - و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهد ایالت گجرات (که مسجودانه میگشت) به چشم عبرت کارنامه جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی متانی را (که سلطان ابراهیم واقع شد) دیده بود بهیچ وجه مقابله هبای نصرت قرین این دردمان عالی بخود قرار نمیداد - و اینمعنی را مکرر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدمات باطل خاطرنشان میکرد - و پیش آمدن از حریم ادب را آمان

(۲) نسخه [ب] بدار الخلافه (۳) نسخه [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخه [د] ماخذند (۵) نسخه

[ب ط] که بمسامع (۶) نسخه [ا ب] چنور - و نسخه [ز] چنور *

واسعی نمود - و سلطان بهادر چندان مقید نمیشد - تا آنکه روزی هومت کنده بتاتار خان گفت که من تماشاگر دستبرد این سپاه شگرفت بوده‌ام - لشکر گجرات حریف ایشان نیمه است - من بتدبیر و حیل لشکر ایشانرا بخود رام خواهم ساخت - و همین نیت ابواب خزاین گشاده زربخشی کرده - و ازین جنس لشکر (که حکم نمود بے بود داشت) تا ده هزار کس ملازم خود ساخته بود - درین اثنا محمد زمان میزرا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی (که نگاهبانان او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والی آنجا بمقتضای سودای خام که می بخش آمدن میزرا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او بپرداخت - حضرت جهانبانی سلطان بهادر نوشتند که مقتضای موافقت و عهد آنست که جماعت (که حقوق خدمت بعقوب مبدل گردانیده بآنصوب گریخته رفته‌اند) گرفته بدرگاه معلی فرستند - یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند - تا آثار یکجتهی بر عالمیان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله ناهمی یا مستحق دنیا در جواب نوشت که اگر بزرگزاده بما پناه آورد و بقدر رعایتی باید بقاعدت محبت و اخلاص منازات نماید - و بعهود و موافقت مضرتی نمیرساند - چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه درمیان ایشان و سلطان مظفر کمال موافقت بود سلطان علاءالدین برادر او و چندین سلاطین نژادان بتقریبات از آگره و دهلی بگجرات آمدند - و آثار مردمی دیدند - و اینمعنی اصلاً باعث فتور در موافقت مودت نکشت - حضرت جهانبانی منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رموخ و نبات بر جاده عهد و پیمان غیر ازین نیست که امری (که موجب ثزلزل ارکان صداقت بوده باشد) مطلقاً بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد - و این دو بیت دران جریده اقبال درج بود^(۳) *

- * بیت *
- * ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است *
- * طوبی لك از زبان تو با دل موافق است *
- * دیگر *
- * درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد *
- * نهال دشمنی بر کن که زنجیر بشمار آرد *

زنهار مدھزار زنهار - بند مارا بکوش هوش شنیده آن مغلول را بیایه سریر اعلی فرستند - یا دمت رعایت از تربیت او بازداخته دران ولایت نگذارند - والا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد - و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیه علاءالدین و امثال او کرده‌اند - این قیاس

مع الفارق را چه پایه قبول - آن چیز دیگر بود - و این طرز دیگر است - و شاید از جراید تواریخ معلوم شده باشد که حضرت صاحب قرانی با وجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت - اما چون قرايوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند - چون او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدر همت بود بظهور رسید - سلطان بهادر از تنگ شرابی و بد مستی جواب هوشمندانه نوشت - درینمیان تاتار خان مخان دور از کار (که فریبندگی کوتاه اندیشان تواند بود) بسلطان بهادر میگفت - و در روان ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکر پادشاهی بعشرت خود کرده وراعت و رحمت شده است - و آنچنانکه سلطان دیده بودند نمانده - بنا بر تسویلات فتنه انگیزان سلطان بهادر اسباب روان شدن تاتار خان آماده ساخته بیعت کرور زر قدیم گجرات (که چهل کرور معمول دهلی است) بقلعه رننه پور فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجبه سپاهی نو خرج کرده شود - و سلطان علاؤالدین پدر تاتار خان را با فوج عظیم بجانب کالج فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید - و برهان الملک ملتان و طایفه از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند - و بخیال آنکه در لشکر منصور سرامیگی پدید آید لشکر خود را متفرق ساخت - هر چند تیزهوشان کردان گفتند (که یکجا رفتن لشکر مناسب می نماید) سودمند نیامد - و نیز بے میمنتی پیمان شکنی را بر مرز و تصریح بر لوحه ظهور نکاشتن فایده نکرد - و بخود اندیشه نادرست راه داد که چون طبقه لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرتی ندارد - و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهد شد - تاتار خان را بعزیمت بے اصل روانه سمت دهلی ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیه محاصره قلعه چیتور پیش گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بگردد *

پوشیده نماید که سلطان علاؤالدین عالم خان نام داشت - او برادر سکندر لودی و عم سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیه سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدود سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاؤالدین خطاب خود ساخت - و باتفاق جمعی از افغانان

(۲) نسخه [۵] چیزه (۳) نسخه [ط] چون قیصر روم (۴) نسخه [۱] و درینمیان (۵)

نسخه [ج] رننه پور (۶) نسخه [ج ز] افزایند (۷) نسخه [ز] بنیانی ه

دوررویه متوجه آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصد پیگار برآمد - و نزدیک هودل چون هر دو نریق بهم رسیدند سلطان علاءالدین مقاومت جنگ صف را در خود ندیده شب بخون آورد - و کار ساخت - و خسران زده باز گشت - و از راه سالوسی و بددرونی بکابل رفت - و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکر منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرت گیتی متانی فردوس مکانی بعد از فتح هندوستان بر مکملن خاطر او آگاهی یافته بددخشان فرستادند - و بدستگیری افغانان سوداگر از قلعه ظفر گریخته بامغانستان آمد - و از آنجا بدلوچستان پیوست - و از آن دیار بگجرات شد *

القصه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانة نهاده بجمع لشکر پرداخت - و قریب چهل هزار سوار از افغان و غیره بر گرد آمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرت جهانبانی (که بیورش تسخیر ممالک شرقیه نهضت فرموده بودند) این خبر رسید عنان توجه مصروف ساخته در زودترین هنگامه بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند - و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هزده هزار سوار بدفع این فتنه روانه ساختند - و فرمودند که دفع این فوج بزرگ (که بخدای تباه دهلی رویه می آید) در معنی امتیصال فوجهای دیگر امت - پس همان بهتر که همه بر دفع همین فوج گماشته شود - و چون افواج قاهره نزدیک لشکر مخالف رسید ترس بر لشکر غنیم غالب آمده هر روز جمعی از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکر مخالف رفته رفته در اندک زمانی بسه هزار سوار کشید - چون بابرام تمام این لشکر اختیار کرده بود و مبلغ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ کردن - آخر دست از جان شسته در مندر ایل بمعمره درآمد - و چندانکه توانائی داشت دست و پا زده آخر کار بدست و پا شده هدب تیر هلاک و علف تیغ مبارزان سفاک گشت - و از پراگندگی این لشکر همان طور که بر خاطر اقدس پرتو افتاده بود بظهور آمد - و آن دو فوج دیگر از صیت نصرت و اقبال لشکر منصور خودی خود پراکنده شدند *

(۲) در [اکثر نسخها] دو روی (۳) نسخه [۱] و بدستباری (۴) نسخه [۱] بخزانها (۵) نسخه [ج] کرده (۶) نسخه [اب ح] اقبال (۷) نسخه [ح] این فوج بزرگ (۸) در [اکثر نسخها] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخه [۱] بخودی خود - و نسخه [د] خود بخود *

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بنسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطر جهانگشای از اندیشه تسخیر ولایت گجرات فارغ بود (که والی آنجا پیوسته راه رفاق و اخلاص می‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکی را بفر قدوم دادگرت آرایش بخشد) ناگزیر احباب آنرا آماده سازد - و مصداق این معنی کردار والی گجراتست نه از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و فزونی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران بی جهت نقض عهد و نقص روابط صوری نمود - و مصدر چندین امور ناملازم شد - لاجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجه گجرات گردد - و بغایران در اوایل جمادی الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقایید دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای عزیمت در رکاب معادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعه رای سین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرمودند که قلعه از پادشاه امت و ما بنده پادشاهیم - هرگاه کار سلطان بهادر ساخته شود این قلعه چه خواهد بود - الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید نشده متوجه ولایت مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیم سرحدات اقبال شد طنطنه بوش جهانگشای و کوچ بکوی نهضت اعلام منصوره به سلطان بهادر (که قلعه چیتور را محاصره داشت) رسید - از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود - جمعی بران شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است - و از اهل قلعه بالفعل ضرر نمی‌رسد - مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موتوف داشته روبروی لشکر پادشاهی شویم - صدر خان (که سرآمد طبقه علم و فضل بود - و در جرگه سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کار قلعه را (که نزدیک رسانیده ایم) بآخر رمانیم - و ما که بر سر کفار آمده باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهد آمد - و اگر بیدار در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیده خاطر سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثبات قدم ورزید - تا آنکه در سیوم شهر رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سلطان قلعه چیتور را مفتوح ساخت - و بصوب موکب عالی روان شد - مخیم سرحدات اقبال عزمه اُجین بود - چون جوارت سلطان بهادر بمسامع ملّیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند - و در نواحی مندرسور (که از مضافات مالوه امت) در کنار کولاب (که در کلانی و پهناری دریائی

بود) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میان هراول حضرت جهانبانی^(۱) بچکه بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر^(۲) سید علیخان و میرزا مقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته خاطر شد - تاجخان و صدرخان باو گفتند که لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده - بدل قوی بکار جنگ خواهد پرداخت - توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حواله او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانه عظیم همراه داریم - باوجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصار اراکه کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح دور دست را کار فرمائیم - تا لشکر مخالف روز بروز تفتیص پذیرفته از هم باشند - و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگام جنگ گرم می شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می افتاد *

و از سوانح اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکه جوانان بزم پادشاهی گرم کرده بودند - و هر یک سرخوش گشته سخن از مردانگی میزدند - یکی را که هوش معطله دانی کمتر مانده بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف سرایی شود - امروز غنیم در برابر است - متوجه او باید شد - و عیار کار خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این بزم آرایان می گسار (که قریب دویست کس بودند) مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قریب چهار هزار کس (که بیرون اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصه نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درزیاید - و گجراتیانرا دل از دمت رفت - و انهزام یافته بارو در آمدند - و این رزم دوستان کارنامها کرده معارفت نمودند - صدمت این دلیری و دلوری آرام ربای لشکر سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعه اراکه خویش کم کس برآمده - و پیوسته سپاه نصرت ترین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شد غلبه میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد *

روزی عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرأت پیش نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش آمدند - دوسه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند -

(۲) نسخه [ح] چکه بهادر (۳) نسخه [ح] رشید علیخان (۴) نسخه [ط] معروض داشتند

(۵) نسخه [ب] معامله نمی (۶) نسخه [ا د ه] که غنیم (۷) نسخه [ح] این بزم آرایان

و میکشان *

و بحیل و روباه بازی عساکر فیروزی متأثر پادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و یکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردم پادشاهی را چشم زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعت مختار بود) حضرت جهانبانی قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازد - درین میان روز بروز کار گجراتیان به بیم و هراس بیشتر می کشید - و بیدولتی را اصحاب آماده تر میگشت - تا آنکه بمحض اقبال ازلی شب یکشنبه بدست ویکم شوال سال مذکور سلطان بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمام ضربزنها و دیگهای کلانرا پرداز کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میرزا محمد شاه^(۱) و پنج شش کس از نزدیکان خود از فرجه سرپرده برآمده رو بجانب آگزه کرده بجهت پی غلط کردن بجانب مندر روانه شد - و مدرخان و عمادالملک خامه خیل هر دو باتفاق هم با بدست هزار سوار از راه راست متوجه مندر شدند - و محمد زمان میرزا با جمعی جهت فتنه و فساد بصوب لاهور رفت - آن روز غریب غریو و عوغا و آشوب از لشکر گجراتیان برخاست - و حقیقت حال در اردوی معلی ظاهر نبود - و حضرت جهانبانی با سی هزار سوار از شام تا صبح مهلج ایستاده بودند - و انتظار ظهور تباشیر فتح غیبی داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان بهادر بصوب مندر فرار نموده است - بهادران لشکر فیروزی مند باردوی سلطان بهادر آمده دست بغارت کشوند - و اسباب و اموال و فیل و اسب فراوان بدست درآمد - و خداوند خان^(۲) (که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاضی سلطان و مهربان و بیگ را با لشکر گران عقب لشکر گریخته فرستادند •

آری - هرکس که به تیره رایان نشینند تیره رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدو جهان (که قبله صدق و هداد باشد) شعبده بازانه پیش آمده نزد مخاطبات بازد هراینه ار را چنین روز پیش آید - محمل آنکه چون مدرخان و عمادالملک از اینجا روان شدند راحت بقلمند مندر برآمدند - و حضرت جهانبانی نیز متعاقب عساکر منصوره آمده در بغلچه^(۳) نزول اجلال فرمودند - و دور قلعه مخیم اقبال گشت - و رومی خان از لشکر مخالف گریخته بملازمت

(۲) نسخه [ب] نایب اقبال ازلی (۳) نسخه [۱] با میرزا محمد شاه (۴) نسخه [ز] شجاع
 (۵) نسخه [ح] خدا بنده خان (۶) نسخه [ح] خدیو جهان آرا (۷) نسخه [د] مخالفت
 (۸) نسخه [ح ط] روز بد (۹) نسخه [ب] بغلچه مندر (۱۰) نسخه [ط] مضرب خیام ظفر انتظام

پیوسته - و خلعت مرفرازی یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازه چولی^(۱) مهیسر بر قلعه مذکور برآمد - و سخن صلح در میان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مذکور و آنحدود بملازمان حضرت جهانپانی متعلق شود - مولانا محمد پیرعلی^(۲) از طرف حضرت جهانپانی و مدرخان از طرف سلطان بهادر در نیلی سبیل^(۳) باهم نشسته قرار دادند - در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت قرین مقدار دریست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخه بطنائها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازه قلعه را (که دران سمت بود) کشودند - و امپان را در آورده سوار شدند - و سپاهیان دیگر از راه دروازه در آمدند - خبر بصاحب مورچل (که ملو خان مندر والی بود - و لقب قادرشاهی داشت) رسید - خود را بر اسب گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قادرشاه بیدار شده در میان خواب و بیداری رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهریت رای ولد سلهدی (که از جمله مجلسیان او بود) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازه رسیدند از سپاهیان نصرت قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اول بر اینها تاخت - و چندی دیگر متعاقب او تاختند - آخر فوج شکافته با ملو خان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعه سونگر آمد - و اسپان را طنائها بسته پایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرود آمده راه گجرات گرفت - و در نواحی قلعه قاسم حسین خان ایستاده بود - پوری^(۴) نام اوزبکی (که از نوکران سلطان گریخته ملازم قاسم حسین خان شده بود) سلطان را شناخت - و بجان گفت - خان از کهنه عملگی شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جان سلامت برد - و تا رحیدن بقلعه جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوهنند - چون بقلعه رسید از خزائن و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد •

سخن چون باینجا رسید اندک از آغاز این فتح سعادت انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت پدشاه اینچنین تیزدستی نموده بالای قلعه مذکور رفتند و اینچنین کارنامه جلالت نمودند دران سحر خبر مشخص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبر

(۲) نسخه [۱] چولی مهیسر - و نسخه [ج] چولی منیر - و نسخه [ز] چولی میسر (۳) نسخه [ج ۵] پیرعلی (۴) در [بعضی نسخه] سبیل (۵) نسخه [ز] سونگر (۶) نسخه [ب د] پوری •

در آمدن جنود اقبال در درون قلعه ماند و مفتوح شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند - و از دروازه دهلی درآمدند - صدرخان همچنان با تمام مردم خود بر در خانه ایستاده جنگ میکرد - هر چند زخمی شده بود پای ثبات محکم داشت - آخر مردم اعیان عذاش گرفته بجانب خونگر بردند - و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاه ظفرقرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت - و معتمدان را پیش صدرخان و سلطان عالم فرستادند - این کاروانان بنصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازی گفت و شنود و کوتاهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده بود او را پی کرده رها کردند - و اشفاق خسروانه در باره صدرخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلی منزل بمنزل متعاقب می آمده باشد •

چون عساکر فیروزی مأثر بجانبانیر نزدیک شد بجانب دروازه پهلوی قریب بحوض عمادالملک (که سه کوه درو او ست) ایستاده انواع ترتیب دادند - چون خبر بهسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازه دیگر (که بجانب شکرآلو امت) بیرون آمده بجانب کمبایت^(۴) درار نمود - و در شهر باشارت او آتش درگرفت - حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده همگام فرمودند که آتشها را بآب رحمت فروشانند - و امیر هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود جانبانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - و مد غراب جنگی را (که بخیل فرنگ ساخته بود) آتش زد - که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر همانروز (که او بدیپ رفت) حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند - و ساحل دریای شور مخیم مرادقی اقبال شد - و از آنجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرتقرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیدات آسمانی

(۴) نسخه [ط] کارگذار (۳) نسخه [ح] پهلوی (۴) نسخه [ح] کهنسایت
(۵) نسخه [ط] و امیر هندو بیگ و شعب بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخه [ط] آسمانی
و توفیقشمارت ازلی •

در سال (۹۱۴) نهمصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات روی نمود - و آنرا که با همدای بازگشت است و معیار آن نیت درست هراینه مقصود را در کنار او نهند - و در غرقه شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی جنگ عظیم کرده فتح نمود *

و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نمود - و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست - و اغزیوار خان را (که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور (۳) و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد *

و شرح این داستان اقبال برهمه اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیه فتنه انگیزی بصوب لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی هند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است - و ملکی چندین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالی خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود -

درین اثنا میرزا کامران بفواحی لاهور آمده کوس مطوت زد - میرزا محمد زمان سراییمه رار چاره کار خود غیر از آنکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخدول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزا حیدر گورکان از کاشغر راه بدخشان مر کرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشکخانه و راکخانه و غیرها بآئین مناسبت ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری ندارم - و توانایی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاهبی و نوکری روانی - ناچار خانه آرامتی و بهمان سپردن و خود را کنارداشتن مناسبت میداند - و خود براه تنه و آج^(۵) بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کوروش نداد

(۲) نسخه [ح] اغزنواز خان - و نسخه [ط] اعزاز خان (۳) نسخه [ح] آمد

(۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و راکخانه و غیرها را (۵) نسخه [ه]

آچه - و نسخه [ح] آچه *

که چرا اینقدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را میبرماندم - و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران مرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد - میرزا حیدر را بجهت مربراهی مهمات لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجه میرزا بداغ خان قچار^(۱) را (که از امرای بزرگ بود) بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغ خان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

سخن^(۲) کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دعت بازداشته بسر رشته مقصود پیوندند - القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم محدود که بایست نزول اجلال فرموده بودند ملک احمد لاق و رکن داؤد (که از اعیان سلطان بهادر بودند - و نزدیک کولی ناره برمی بردند) بکولیان و کواران آن مرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیده اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی از بنمینی خبردار شده خود را بحوالی سرپرده پادشاهی رسانید - و بیکم از نزدیکان درگاه گفت که حرف ضروریست - میخواهم ب واسطه بموقف عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثار راستی از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرارداد شبخون را بمرض اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولخواهی از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسر من در بند یکم از ملازمان رکاب دولت است - خواستم که بجایزه این دولخواهی او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند - حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند - و بر هر دو موکل گذاشتند - و از روی احتیاط هیاهو نصرت قرین را آماده ساخته خود را بخانه کشیدند - نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سرپردهای دولت ریختند - و حضرت جهانبانی با هیاهو دولت قرین خود را بر سر تله کشیده بودند - کواران آمده بتاراج اردو پرداختند - و اکثر کتب نفیسه (که مصاحبان معنوی بودند - و پیوسته با خود داشتند) تلف شد - از انجمله تیمورنامه بود بخط ملا سلطان علی و تصویر اسقان بهزاد - و اکنون در کتابخانه حضرت شاهنشاهی موجود است - القصه در اندک فرصتی مبع سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلالت آئین رو برین ب اعتدال آورده بشیبه تبر همه آن بیدولتان میدهخت را منهزم و متفرق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئی یانت - و یکام خود رسید - و سطوت غضب پادشاهی و مولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و موختن که بایست نافه گشت -

و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجایانیدر مراجعت سوگب عالی شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضی زادهای قصبه نریاد^(۲) بود که از قصبات آن ولایت است - و بر شد و کاردانی از معتمدان سلطان شده بود) در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد - و با این همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر^(۳) پیاده بصعوبت میسر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم کشان کوهنورد بمصلحت منافع خود منفذ پیدا کرده از قسم غله و روغن^(۴) بقصد گران فروختن در پای قلعه می بردند - و مردم قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا می کشیدند *

چون مدت محاصره بدور و دراز کشید روزی حضرت جهانبانی سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلیکه جای درآمد عساکر ممکن باشد می جستند - یکمرتبه از طرف هال^(۵) (که باغستان بود) میرکنان پیشتر رفتند - جمعی (که غله و روغن فروخته از میان جنگل برآمده بودند) بذکر اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسباب هیزم کشی از تیر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نکشت - حکم اشرف شد که تا براستی سخن نگویند از سیاحت نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلند است در نهایت همواری^(۶) - که برآمدن بران در کمال دشواریست - بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار کوه فروگرفتند - و جوانان بهادر حکم یافتند که برین معراج مردانگی برآیند - سی و ده نفر برآمده بودند که بنفیس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینمقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال معود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین سلم نوالی سلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکر نصرت پیوند (که بمورچلها تعیین یافته بودند) بقصد حمله کنند -

(۲) نسخه [ج] زیاد - و نسخه [ح] نریاد (۳) نسخه [د] عبور (۴) نسخه [ه] و روغن
 بانجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخه [ه] هاکول - و نسخه [ح] هانول (۶) نسخه
 [ج د ه] نا همواری *

مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده هر از کنگره‌های حصار فرو میداشتند که ناگاه این سید جوان از عقب آمده بشیبه تیراهل قلعه را بے دمت و پا ساختند - و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خرد بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفان تیره رای هر يك بسورخانه فرو رفتند - و نثاره فتح بلند آوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالاتر بر هر کوهچکه (که آنرا مولیه گویند) برآمده متحصن شد - روز دیگر امان داده او را طلب نمودند - او با وجود دانش و سربراهی مهمات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبه تمام داشت - و از شعر و معما نیز بهره مند بود - در مجلس عالی برخاست نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرافراز شد - و بمواظف خسرواذه امتیاز یافت - و داخل مقریان عتبه سلطنت شد - و یکی از فضلا تاریخ این فتح اول هفته مع سفر یافته‌امت * و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرف اولیای دولت درآمد و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود به سلطان بهادر عرضه داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملی (که بمرام تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعیین شود رعایا از عهد ادای مال بیرون آیند - سلطان بهر یک از ملازمان خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش می‌یافت - عمادالملک قدم جرأت پیش نهاده امتناعی این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمدن کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرس آن نباشد - عمادالملک با دوست سوار متوجه احمدآباد شد - در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون با احمدآباد رسید ده هزار سوار بر گرد آمد - هر که دو اسب داشت یک اک گجراتی باو میداد - در اندک فرمتی سی هزار کس فراهم آورد - مجاهدخان حاکم جونه‌گده - با ده هزار سوار آمده بار پیوست - و دران ایام حضرت جهانبانی بجبهه فتح قلعه جانپایز و بدست افتادن احباب و اموال فراوان بیستم خسروانی اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض در رویه جشنهای پادشاهانه و بنمای رنگین ترتیب می‌یافت *

و از جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطه چند قرار دهند - و در هر گروه یکی از خردمنشان احتیاط اندیش تعیین نمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد (که پدر و مادر اندیشه‌ای تباہ امت) نگاهبانی نماید - علی‌الخصوص وقتی که خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده

بر جزئیاتِ امور کشیده باشد - و باید که باین انتفا نفرموده ^{مذهبان} راست گفتار درست کردار تعیین نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغزِ مقاصد این جماعه بمجامع اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیاری از تنگ حوصلگان را بواسطه دوام ملازمت مطوت پادشاهی کمتر ملحوظ باشد - و باده تقرب از هوش برده در پالغز خسران ابدی اندازد - و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی نماید - چنانچه درینولا سانج شد - شرحش آنکه در خلال احوال (که شادمانی فتوحات غیبی بزم آرای دولت روزافزون بود) چندی از کم حوصلگان ناقص نهاد (که بحسب مرنوشت داخل بار یافتگان حواشی مجلس عالی شده بودند) از کتابدار و سلحدار و دوات دار و امثال آن اتفاق نموده بیباغستان ^{هالول} (که بوی گلپایش مودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خون خفته را بجوش آرد) رفته بزم صراحی و جام ترتیب دادند - و در عالم سرخوشی (که رخت عقل و هوش را بیغما داده بودند) کتاب ظفرنامه درمیان داشته مبادی احوال نصرت قرین حضرت صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان ^{جانسپار} چهل کس همراه داشتند - روزی از هر یک دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهر یک دادند که بشکنند - هر چند بر سر زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم ^(۳) کشوده بهر یک دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مژد این دسته تیر یکدل باشیم بهر جا که متوجه شویم ظفر ملازم ما باشد - باین اندیشه درست و خیال بلند کمر همت جهت کرده / متوجه ملک گیری شده بودند - آن بیخبران بخورد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یک از آن چهل تن لشکر بود از تائید آسمانی - تیاس بر محض صورت نموده در اندیشه تباہ افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالم دیوانگی و بیهوشی مضمون اتفاق را در عدد چهارصد اقوی یافته داعیه گرفتن دکن را بخود مصمم ساخته دران بدمستی ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند - روز دیگر هر چند ازین نزدیکان دور نشان جستن اثری و علامتی نیافتند - عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعیین فرمودند - در اندک زمانی آن بخت برگشتهای اجل رمیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند - روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ رنگ بهرامی در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند - و زرغ گناهکاران را گروه گروه

می‌آوردند - و در حق هر طایفه نرا خود رقم تقدیر و مقتضای کمال عدالت حکم میفرمودند - بعضی را دست بسته پایمال فیلان کوه پیکر ساختند - و برخی را (که سر از خط ادب بیرون برده بودند) ببرداشتنی بار سر از تن اختصاص دادند - و جماعه (که دمت از پا نشناخته بخيال فاسد دمت زده بودند) بیدمت و پا گشتند - و فرقه (که از خود بینی گوش بر او امر پادشاهی نداشته بودند) گوش و بینی را بر جا نیانند - و طایفه (که مرانگشت عزیمت بر حرف خطا نهاده بودند) نقی انگشت در مشیت ندیدند *

بعد از اختتام این قضایا و احکام وقت نماز شام در رسید - امام (که خالی از سادگی نبود) در رکعت اول سوره الم تر کیف خواند - بعد از فراغ سلام حکم گردون انذقام بنفاد پیوست که امام را ته پای نیل اندازند که او عمدا سوره فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده قال بد زده است - مولانا محمد پرعلی عرضه داشت نمود که این امام معنی قرآن نمیداند - اما چون سورت آتش غضب زبانه کشیده بود غیر از خطاب عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانه چون پرتو ساده لوحی امام بر حاشیه ضمیر قدمی تافت و اشتعال نایره غضب تسکین پذیرفت تاسف عظیم فرموده تمام شب را برقت و بکا گذرانیدند *

و بعد از انصرام این امر نردی بیگ خان را در جانبایر گذاشته رایات نصرت را متوجه احمد آباد مآخذند - و بر لب آب مهندری نزل اجلال فرمودند - و عماد الملک نیز دلیری کرده پیش آمد - بهر یک کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد - میان قصبه فراد و محمود آباد با میرزا عسکری (که هراول بود - و چند منزل پیشتر می آمد) روبرو شده جنگ عظیم در پیوست - و شکست بر میرزا افتاده بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند - و علم دولت را افراشته طنطنه وصول کوکبه عظمت پادشاهی بگوش مخالفان رسانیدند که اینک موکب عالی رسید - این سخن گفتن و صدا بگوش اعدا رسیدن و فتح یادگار ناصر میرزا و شکست مخالفان معاً روی نمود - یادگار ناصر میرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سر او آمد - از جانب مخالفان عالم خان لودی و چند دیگر تردد نمایان کردند - تا عماد الملک ایم جان به سلامت بدر برد - و درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - مردین انذا مطوع رایات پادشاهی شد - و فتح بر فتح روی نمود - و دران هنگام که موکب مقدس

(۲) نسخه [ب] عبر محمد علی - و نسخه [ج] محمد بر علی - و نسخه [ح] پدر محمد علی

(۳) نسخه [ط] بگریه وزاری (۴) نسخه [ز] امره

آنحضرت (سید از سه هزار بیشتر و از چهار هزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده بودند - از خداوندان هر شدند که دیگر احتمال جنگ مانده است یا نه - از جواب داد که اگر آن غلام پهلوان یعنی عمادالملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده است ظاهراً یک حرکت مذبح دیگر محتمل است - بتحقیق این معنی مردم متعین شدند - دو کس زخمی (که در میان کشته نیم کشته افتاده بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بصرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب^(۲) و الاشکوه کوچ کرده پیشتر نزول اجلال فرمود - و میرزاعسکری با عساکر دولت همچنان پیش پیش میرفت - و چون این طرف حوض کانگربه^(۳) مخیم اتبال شد میرزاعسکری بعرض رسانید که اگر تمام آردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهد رسید - حکم شد که یاروان بر هر دروازه شهر باشند - و غیر از میرزاعسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسماعت کوچ فرموده در حوالی سرک^(۴) (که معموره است دلکش) نزول اجلال فرمودند روز میوم با مخصوصان بساط عزت بهیچر شهر برآمدند - و بعد ازان در تذهیق^(۵) مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهر جا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رسانند - و پتن را پمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را^(۶) بروج و نوساری و بندر صورت عنایت فرمودند - و دولت بیگ ایشک آقا کمبایت و بروده یافت - و محمودآباد بمیر بوچه^(۷) بهادر اختصاص گرفت *

و چون انتظام مهمات گجرات صورت بست بدولت و اتبال متوجه بندر دیپ شدند - در وقتیکه موکب عالی از دندرقه^(۸) (که در می کروهی احمدآباد است) گذشته بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافه آگه رسید که چون رایات عالی از پایه سریر خلافت مصیر بصیار دور شده مأموران این حدود سر بقی و تمرق برداشته دست انصاف گشاده اند - و از مالوه نیز مسرعان آمدند که مکندر خان و ملو خان خروج کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار مرکار هندیه آمدند - و از اموال خود را گیرانده باجین آمد - و جمیع مجاهدان (که درین صوب^(۹) جابجا تعین بودند) در آجین فراهم آمدند - و از باب فتنه بجمعیت فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش عالی

(۲) نسخه [ح] کانگره (۳) نسخه [۱] سرک (۴) نسخه [ح] بروج (۵) نسخه [ب]

نوساری (۶) نسخه [ب] کوچه - و نسخه [د] بهیکه (۷) نسخه [ح] زندرقه (۸) نسخه

[ب ح] صوبه *

کتابدار عالم آجین بزخم بندوق درگذشت - و بلقی متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند -
 رای گیتی‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه در مالوه بوده مذوق را مستقر
 اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل نساد پاک شود - و هم ولایت گجرات
 (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم نایب فتنه و نساد (که در حدود مستقر سلطنت
 اشتغال یافته) منطقی شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده عذر
 معذرت معطوف داشته بکمبایت نزل فرمودند - و از انجا به برود و برج و از انجا بجانب
 سورت تصرف اعاده اقبال نموده ازان راه بسیر آسیر و برهان پور توجه فرمودند - و هفت
 روز در برهان پور توقف نموده از انجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعه آسیر گذشته مذوق را
 مخیم فتح و اقبال مآخذند - و فتنه اندوزان بمحض صیت معادرت رایات اقبال پریشان شده
 هر یک بگوشه خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد -
 و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیردار آن ولایت فرمودند - و درهای کامرانی و کامبخشی
 بر روی روزگار کشودند *

گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیمال فاهد

بزرگ (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه نامیاهی سپرد) هراینه بدهت خود
 تیشه بر پای خود زند - و بزور خود درهاریه هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال
 میرزا عسکری و امرای گجراتست - که از تنگ هوصلگی باندک کامیابی اندیشهای فاهد بخود
 راه دادند - و از زیست فاشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق
 ماحبت احوال ایشان را تبوه گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه
 انگیزتند - خانجهان شیرازی و رومی خان (که مقرر نام داشت - و قلعه سورت بنا کرده اوست)
 با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوماری را (که در تصرف عبدالله خان خویش قاضی همین خان
 اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحی را گذاشته بیروج آمد - و مقارن
 این حال بندر سورت نیز گرفتند - خانجهان از راه خشکی روانه بیروج شد - و رومی خان
 از راه دریا بر غرایهای جنگی هوار شده با توپ و تفنگ بیروج آمد - قاضی همین خان
 دمت و پا کم کرده بجانبانیر شناخت - و از انجا باهمد آباد پیش میرزا عسکری و هلدو بیگ آمد

(۲) نسخه [۵۱] چندگاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکری و گروهی از امرا سپرده منصورالین

(۳) نسخه [ح] بکهنیاب (۴) نسخه [ط] خواجه مفر (۵) نسخه [ط] بیرونج *

که کمک گیرد - و سید اسحق (که از سلطان بهادر خطاب شد باخانی داشت) کمبایت را .
 بنصرف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتن باهمدآباد رفت - و دریاخان
 و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میفرستند - پتن را خالی یافته متصرف
 گشتند - و از کمال بے اتفاقی و بے تدبیری حال اینجا رسید که غضنفر نامی از نوکران
 یادگار ناصر میرزا با هیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرک آمدن سلطان
 شد - و نوشته های دولتخواهان او بی دریغ رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت -
 و بزودی نزدیک سرکنج^(۱) فرود آمد - عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و تاهم حسین خان
 نزدیک به بیست هزار سوار عقب احوال او بروی سلطان رفته فرود آمدند - تا سه شبانه
 روز مقابله داشتند - و از اینجا (که نه با حضرت جهانبانی اخلاص درمت داشتند و نه سودای
 پاک) از تبه رانی و اندیشه نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند - و انواع
 خسران روی داد *

نمک خوردن و کاه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصه تقصیر و ساحت
 کم خدمتی پیمودن ظاهر است که بچنین روز نشانند - سبحان الله گرفتیم [که دل اخلاص گزیرم
 (که گوهریست بے بها - و در خراب آباد دنیا کم بدست افتد) نداشتند] نقد معامله دانی
 و سوداگری (که رایج این چار بازار است) چرا از دست داده بودند - القصه سلطان بهادر (که
 هزار گونه اندیشمندی داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سید مبارک بخاری
 هراول سلطان بود - نزدیک بلشکر پادشاهی رسید - چنداول یادگار ناصر میرزا بود - برگشته
 جنگ مرده کرد - و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید - و بدست میرزا زخم رسید -
 غنیم^(۲) بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر متحقق شد - و میرزا عسکری چون
 دل بای داده بود از آب مهندری (که پیش راه بود) بے حساب گذشت - و خیلی از سوار
 رخت زندگانی بسیل فنا دادند - سلطان نیز تا آب مهندری آمد - میرزا چون جانپانیر رسید
 تری بیگ خان لوازم مہمانداری بجای آورده بمحل خود بازگشت - روز دیگر میرزایان
 باندیشه نامد به تری بیگ خان پیغام فرستادند که ما پریشان احوال آمده ایم - و لشکر بدحالست -
 از خزاین قلعه ناره برسم مہماندت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راحت

(۲) نسخه [۵۱] سرکنج (۳) نسخه [ب] رسانه (۴) نسخه [ج] هراول غنیم (۵)

نسخه [ط] میرزا عسکری برسم متوجه جانپانیر شده از آب *

کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم - و بمنند (که معصکروالا هت) قاصد بشش روز میرسد - مراض میفرستیم - تردی بیگ خان قبول اینمعنی نکرد - و میرزایان کنگاش گرفتند او نمودند که تمام خزاین را متصرف شوند - و ملطنت بنام میرزا و صکری مقرر شود - اگر به بهادر دست یابیم بهتر - والا (چون حضرت جهانبانی را هوای مالوه خوش آمده است - و حدود دارالخلافه آگره خالیست) بآن موب توجه کلیم - تردی بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اندای راه این خبر بار رسید - برگشته بقلعه شنانت - و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضی مخنان گفته روان شویم - او بر منصوبه ایشان اطلاع داشت - جواب آن چنانچه بایست داد - و صباح آن توپ انداخت - میرزایان بخدای فاسد از آنجا کوچ کرده از راه گهاک کرجی بطرف دارالخلافه آگره روان شدند - و تا لشکر فیروزی مند در حدود جانپانیر بود سلطان از آب مهندری (که پانزده گروهی جانپانیر است) نگذشت - و چون خبر برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید و برخیزات واهی ایشسان مطلع شد از آب گذشته بر سر جانپانیر آمد - و تردی بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرف بمطابوس مستسعد گشت - و صورت ارادهای ناصواب میرزایان را بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانبانی بملاحظه آنکه میرزایان بے اعتدالی نموده بدارالخلافه بیشتر نروند از راه چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتفاقات دهه آنکه در میان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرف شدند - و آنحضرت بمقتضای عطونیت ذاتی و عفو جبلتی اعمال ناهنندیده ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را عذرخواه گناه ایشان ساخته اصلا بر روی نیاروند - و فیض احسان را ضمیمه عفو گردانیده بعلمایات خسروانه امتیاز بخشیدند *

و یکم از ناسازگارهای زمانه (که باعث توجه مومنان عالی حضرت جهانبانی ازین دیار بحدود آگره شد) آن بود که محمد سلطان میرزا و اُغ میرزا ولد او (که از شاهزاده اطلاعات انحراف نموده طریق بنی و طغیان مملوک داشته بودند چنانچه سابقا گذارش یافت) درینو باز از بے معادتی ذاتی از کُنج خمول برآمده سر بشورشی برآوردند - و همانا جمعی (که برای نابیناهترین او تعیین شدند) شرایط احتیاط بتقدیم ترسانیده بودند - هرگنه بلگرام را تاخذه بتقوچ

رفتند - و پسران خسرو کوکلتاش (که در آنجا بودند) امان طلبیده قنوج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هردو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواج کار فتنه‌سازان حق‌ناشناس بشعله حس ماند در ساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست - و شمال فتح وزید - و لشکر اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و در آنجا الخ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آماده پیگار شدند - درین اثنا مرده و مصلح موکب عالی از گجرات بدارالخلافه آگره رسید - مخالفان ابدارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف اکتلام عتبه والا دریافت - و چون موکب (الای) حضرت جهانبانی باگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگده قلعه مندو را خالی یافته دلیرانه در آمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور آمد - و سلطان بهادر قریب دو هفته در جانپانیور بوده باز بدیسپ رفت - چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دردمان عالی دولت ازو برگشته بود کاره (که برای سود خود می‌اندیشید) سرمایه زیان او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهده مدمات جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش وزری فرنگ (که امیرالامرای بنادر بود) فرستاده امتدعای آمدن خون کرد - درین اثنا (که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیسپ آمد) وزری با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیسپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدن ما مستغنی است مبادا بعد از بددن بغدر پیش آید - خود را مریض را نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده‌ام - چون صبحت رودهد بخدومت میرسم - سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده در بیوم رمضان (۱۳۳۹) نهمصد و چهل و سه اواخر روز با معدودے بر غراب حوار شده بهوشش وزری رفت - بمحترق رفتن تمارض او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در قید ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزری بر سر راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقف نمایند که بعضی تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال فرستند - و این سخن گفته بزردی متوجه غراب خون شد - قاضی فرنگ مر راه بر سلطان گروند تحکم در توقف نمود - سلطان از روی بے تحملی شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غراب ایشان بغراب خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده سلطان را

کرد گرفتند - و جنگ در پیوست - سلطان و رومی خان خود را در آب انداختند - رومی خان را آشنائه از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقه دریای فدا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته اند - و بعضی می گفتند مرصه برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هر چندگاه آوازه ظهور او در میان مردم می افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد - و نظام الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام برگرد او شد - ازین هجوم نظام الملک ملاحظه نموده قصد او کرد - و همان شب از همراهان او غایب شد - مردم حزم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت - روزی میر ابوتراب (که از اکابر گجرات است) نقل کرد که ملا قطب الدین شیرازی (که نسبت امتدادی بسطان بهادر داشت) دران ایام در دکن بود - بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود - بعضی سخنان (که در میان من و او گذشته بود - و غیر ازو که نهدانست) مذکور ساخت - و نشانه درعت آمد - در وصف آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال ندوان گفت *

دارای چون سلطان بهادر آن روز بآب فرو رفت و منتظران او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامه کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زرقانی خزاین گجرات بعضی را بدمت تصرف خود درآورد - و بعضی بدمت فرنگ درآورد - و جزو بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر می ساخت - و نامه زرهایی خطیر پنهان و پوشیده بدایشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند - تا آنکه در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند - و مدتی بلوندی همانجا بسربرد - تا آنکه عماد الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد - و از انجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآمنابوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملی در جای خود گزارش یابد - و از تفصیل این مقدمات (که ذکر آن بتقریب^(۳) از تذیلات مقصود و محتملات کلام است) درنور دیده شروع در اصل مقصود مینماید *

* چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدارالخلافت آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیابان (که صرتمرد برداشته گردن تنازع انراشته بودند) در مقام اطاعت

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایه امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محرومه برناهیت و استقامت آراسته گشت *

نهیست مویک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر

بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت

و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان آرا از مهمات اینحدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیة یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و برخلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت داری هویدا باشد - و تبدل احوال و توطی اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بهیارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معادرت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه انگیزی او بحدود شرق بمصامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله (که بر پیشگاه خاطر فیض مظاهر قبل از مهم گجرات چهره گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پرده توقف و تراخی جلوه داشت) آن داعیه از سرنو تازه شد - و حکم عالی بامتداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهیست والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقه افغانان سور بود - نام قدیمش نرید است این حسن ابن ابراهیم شیراخلیل - و این ابراهیم پیوسته سوداگری است میگرد - و در زمره سوداگران تعین نداشت - و در موضع شمله از اعمال نازول متوطن بود - پسرش حسن بقدر رشده پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدتی در پیش رایل جد رایشال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - از آنجا بموضع جرنه از اعمال مهسرام پیش نصیرخان لوهانی (که از آمرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کاردانی خود را از همراهان گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمرب خدمت بست - و از آنجا در ملک ملازمان^(۶) بن (که از آمرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) ملوک شد -

(۲) نسخه [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخه [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخه [ج] شیراخلیل

(۵) نسخه [ا ج ۵۵] لوهانی (۶) نسخه [ا ح] بن *

و کار او قدری پیش آمد - اکثر مرانجام مهم به تدبیر او صورت می یافت - و فرید پسر او از زیاده مری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد - و مدتی از نوکران تاج خان لودی بود - و چندگاه در اردو ملازم قاصد حسین خان اوزبک شد - و مدتی نوکر سلطان جنید برلاس گشت - روزی سلطان جنید برلاس بتقریب او را با دو افغان دیگر (که از ملازمان او بودند) بملازمیت حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی برده بود - بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت بر او افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان جنید چشمان این افغان (و اشارت بفردوس فرمودند) دلالت بر شور و فتنه انگیزی میکند - او را مقید بآید ساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاه حضرت گیتی مدانی اندیشه بخود راه داده پیش از آنکه سلطان بمردم خود مپارد فرار نمود - درین اثنا پدر او را اجل در رسید - و اموال بدست او افتاد - و در حدود مهسرام در جنگلستان جونه (که پرگنه ایست از رهناس) براهزنی و دزدی و مردم کشی سر فتنه برافراشت - و باندک زمانی برویه بازی و نادرستی خود را از هرنگان روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید - او آنرا دمت صایه فساد مآخذ در رفتن بهانه آورد - و در دست اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اقدام نمود - و در اندک فرصتی بسیاری از مردم رند و اوباش بروگرد آمدند - درین میان حاکم بهار (که یکی از اسرای لوحانی بود) رخت زلفدگانی بر بهمت - و کسیده سر رشته امارت را انتظام دهد بدو - شیرخان با اوباشان خود بایلغار خود را رسانید - و مال فراوان بدست آورد - و از آنجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سر آغ میرزا (که نزدیک سرو بود) ناگهانی رخت - بحیله پردازی برو غالب آمد - و از آنجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیت مال و مردم بهم رسید بود به فتنه رفته آنحدود را متصرف شد - و در سورج گده (که سرحد ملک حاکم بنگاله است) با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بنصرت درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والی

نگاه جنگ و جدل می نمود - و مدتی مدون محاربه گورکھپور داشت *

و از فرایب آنکه شیرخان منجم ممتاز را شنید که راجه اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای نامد و دامیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشید - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دسته نیست - و در فلان تاریخ دمت خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ یکصامت پایاب خواهد شد - قضا را آنچه

نوخته بود همان طور بظهور آمد^(۲) •

• شعر •

شهادت ز دنیا که دانش بهیست • و لیکن پراگنده با هر کجیست

و درین ایام (که رباب نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده مری را از اندازه گذارند - این امت مجمل مبادی احوال شهرخان - و تئمه احوال و خاتمه کار و خاصیت عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهد یافت تا از باب فتنه و فساد را کارنامه عبرت گردد •

الحاصل چون یورش ممالک شرقیه در ضمیر جهان آرای حضرت جهانبانی نقش بهجت میر فقرعلی (که از امرای کلان حضرت فردوس مکافیه گیتی ستانی بود) بضبط دارالملک دهللی قرار یافت - و حکومت دارالخلافه آگره را بعهده اهتمام میر محمد بخشی (که از معتمدان دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابن عم آنحضرت بکالپی (که جایگزین او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام بخش آنصوبه باشد - و نورالدین محمد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیره آنحضرت در حباله عقد او بود - و عفت قباب عصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم از مرادق صلب او بوجود آمده) قنوج و آن نواحی بحرامت او غامزه گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمات ملک فرموده با مخدرات تنقی عصمت براه کشتی شرق رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند - و از امرا ابراهیم بیگ چابوق^(۳) و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کولکناش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگ اتاوه و بیرام خان و قاسم حسین خان اوزبک و بوچکه بیگ و زاهد بیگ و دولت بیگ و بیگ میرک و حاجی محمد بابا تشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمع کثیر از امرای عالیقدر در رکاب نصرت اعتصام بودند - و از راه بحر و بر لشکر فیروزی اثر میرفت - و آنحضرت خون گاه بر کشتی نهشته و گاه بر اسب سوار شده بمهاغل ملکی و ضوابط ملک گیري پرداخته عمان مزیمت بصوب قلعه چناده^(۴) (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمد زمان از سعادت بهره داشت چون موکب عالی در نزدیکی چناده رسید گرد خجالت بر جبین و عرق هیا بر روی از گجرات رمیده شرف عتبه بوسی دریافت •

و مجمل ازین واقعه آنکه پیش از آنکه میرزا بیاید همشیره عزیزه آنحضرت معصومه سلطان بیگم

(۲) نسخه [۱] پیوست (۳) نسخه [۲] نکاح (۴) نسخه [۱] چالوق (۵) نسخه

[ب د] کوچک بیگ (۶) نسخه [ج] چنار (۷) نسخه [ز] از گجرات بیاید •

(که کوچ میرزا باشد) در آگوه گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استعالت گرفته بود - و آنحضرت از روی مواطفت ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی موكب معلی رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مصافحت یکروزه در میان ماند میرزا عسکری و میرزا همدال بموجب اشارت عالی رفتند - و میرزا عسکری بموجب حکم دامت تسلیم تا سینه و میرزا همدال بدستور تسلیم دامت بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهی بخیمه خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانه عالی آمده استلام بحاط اقدس نموده بلوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک مجلس بخلعت خامه و کمر و شمشیر و اسب سوار شد - آری - بدرگاه خاصان ایزدی سیئات را بحسنات خریداری کند - و بدیها را در عداد نیکوئیها بشمار آرند - در کارخانه کرم الهی چندین مشیت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هر چند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت به ملاطین که ظل الله اند مناسب تر و مطابق تر است - که در گذشتن از گناهان ضرر به بصمت رحمت و فسحت دولت ایشان نمی رساند - و نامراده (که شرمندگی افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانه نجات می بخشد - ملخص آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی با وجود چندین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق ربانی متخلفی گشته در مکانات بدی به نیکوئی پیش آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکه فطرت عالی و ذاتی عنصرتقدسی است - و در اجرای سیامات چندان ملاحظه و تانی مرعی دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شگرتنامه اندک از بسیار گفته آید - حق تعالی این نعمت را روزافزون گرداند - و بنتاییم این شیمه کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید *

الفصل چون شیرخان از طلوع ریاست فرصت پرتو اطلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعه چنانچه گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورد - چون موكب گیتی گشای حضرت جهانبانی

جنت آشیانی بعدود چنانچه نازل اجلال فرمود رای عالم آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان (که در فتح حصون حصین و قلاع سمایی ارتفاع یگانه روزگار بود - و بعد از فتح مندسور^(۲) از سلطان بهادر جدا شده در ملک ملازمان درگاه انسلک یافته بمنصب میر آتشی مر بلندی داشت) بر کشتیها ترتیب ماباط نمود - و از قطعهای^(۳) پخته بر روی تخته آنچنان مطحیه مرتب ساخت که خردمندان دقیقه شگاف و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدنندان گرفتند - و آنچنان لقمهها بدیوار فرو برد که باتش زدن آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان از آنجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرف اولیای دولت درآمد - و امان یافتها (که قریب دو هزار کس بودند) اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند اما موبد بیگ دولتی (که از نزدیکان بساط عزت بود) بتحويل دستهای ایشان را فرمود که برودند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیمت - و اینچنین تحکیم از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب سرنوشت محسود روزگار شده مسموم از عالم رفت *

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش نهاد همت والا شد - نصیب شاه والی بنگاله زخمی بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعی ضمیمه بواعث تسخیر بنگاله و علاوه دواعی توجه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع اشفاق خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمم گشت جوینور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبار آمران بود) مكرمت فرمودند - و چنانچه به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و هراحتاج این دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت قریب در جنبش آمد - و چون عرصه پهنه مضرب خیام گردون قباب^(۴) شد دولتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رحیمه است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک گیری بروش فیروزی یافتن بر حصول مامول هرایزه اقرب خواهد بود - چه عبور هوا در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی و تباهی سپاهی - والی بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خود را

(۲) نصیحه [ب] مندو (۳) نصیحه [د ه ح] تخته (۴) نصیحه [ا] قیام *

هنوز ناصف نکرده است بزودی بر سر او رفتن باعث استیصال او بصورت خواهد بود - آنحضرت بجهت نگاهداشتِ خاطرِ آن ستم رسیده و صورتِ معقولیتِ کنگش از حکم بر نهفتِ رایاتِ جهانگشای فرمودند - در بهاکلیور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذراندند که از انطرف آب میرفته باشد - چون ساعتِ متگیر معسکر اقبال شد خبر آمد که جلال خان بر شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود) با خواص خان و بر مرید و سرمست خان و هیبت خان ندازی و بهار خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبه گدهی را (که بر متابع دروازه بنگاله است) مضبوط کرده آهنگ نذنه و فساد دارد * و حقیقتِ معامله آنکه شیر خان باستماعِ توجهِ رایاتِ عالیاتِ جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده راه چهار کهند پیش گرفت - که چون مرکبِ عالی به بنگاله در آید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید - و هم اموالِ بنگاله را بمانع رساند - و جلال خان و جمعه را نزد یک گدهی گذاشته مقرّ ساخت که چون افواجِ گیتی گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برسم اینها بایلغار خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند - و حضرتِ جهاننابی از بهاکلیور ابراهیم بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گرگ علی بیگ و بچکه بهادر و جمعه کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیین فرمودند - چون عساکر پادشاهی بنواحق گدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته بر سر آورد آمد - این مردم خود را راحت نکرده بودند که جنگ را باملوب انتظام دهند - و آدابِ ترتیبِ افواجِ قائم سازند - لشکرِ مخالف بسیار - و این مردم بر سرِ استعداد و عزیمتِ جنگ نه - بپیرامخان چند مرتبه برگشته بر سپاهِ دشمن تاخت - و روی سپاه را از هم گسلایدند - و چپقلشهای دلیرانه کرد - اما از کمکِ افواجِ قاهره بهبیبِ ترتیبی کوتاهی شد - و کارها بر حسبِ دلخواه انتظام نیافت - علی خان مهارنی و هیدر بخش و چندس دیگر از اعیانِ دولت پایه والای شهادت یافتند - چون این خبر به سامعِ قدسیه رسید آنحضرت خود بصرعتِ نهضت فرمودند - درین توجه کشتیِ بحرِ آرا (که بجهتِ هوار می خامه بود) در کهلکام غرق شد - و چون موکبِ پادشاهی نزدیکِ افغانانِ تیره روزگار رسید این سیه بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترهت و پرنده بار نامزد

(۲) نسخه [۱ و] بهادر خان - و [ب ح] پیر خان (۳) در نسخه [د] لفظ بیگ نیست (۴)

نسخه [د] گردانید (۵) نسخه [د] پلنه *

هشده بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازه خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله درآید - و حضرت جهانبانی از انجا کوچ بکوچ متوجه بنگاله شدند - و بتائیدات الهی در سال (۹۴۵) نصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افغانان خلاصه خزینه بنگاله را گرفته از راه چهار کهنه بحدود رهناس آمد - و پروانه بازی قلعه رهناس را منصرف شد *

گرفتن شیرخان قلعه رهناس را

و مجمل ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهناس (که قلعه ایست در غایت محکمی و نهایت استحکام) رسید براجة چندامن برهن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را بپاد داد - و طرح یکجتهی انداخته التماس نمود که امروز مرا کار انداده است - میخواهم که مردمی بجای آری - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهی - و مرا رهین احسان خود سازی - بصد زبان چاهلوسی و نیرنگسازی راجه ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانه ملک آشنائی ششصد دلاوی سرانجام داد - و در هر دلاوی دو جوان مستح را در آورد - و باطراف دلاوی کنیزان را گماشت - و باین حیل سپاهی را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهی را دران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانبانی هوای بنگاله را خوش کرده بعیش و شادمانی نشستند - و عساکر اقبال ملکه معمور و سبع را دریا فتنه اسباب بپروانی را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بمواقعت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشه های تباہ بخود راه داده بے رخصت عالی در عین موسم باران متوجه دارالخلافه آگره شد - هرچند مشاور نصیحت فرستادند سونمذ نیامد - پس از روزی چند در دارالخلافه آمده امباب شورش را ترتیب میداد - و در خاوتخانه دماغ بے فرائیدی مودای سلطنت می بخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته در فتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصت بنارس را در تصرف خود آورد - و میر فضلی^(۵) حاکم آنجا را کشت - و از انجا روانه جونپور شد - جونپور را بابابیک جلایر پدرشاهم خان داشت که بعد از فوت هندو بیگ بار مکرمت فرموده بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق از اوده عزیمت بنگاله کرد - میرنت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراولی میرنت - و طلبکار نبرد و پیکار

(۲) نسخه [ج] به بنگاله (۳) نسخه [ز] مشرت (۴) نسخه [ه] شمرده (۵) نسخه [ج] فضلعی *

می بود. به حال خان این خبر را شنوده بدو سه هزار کس ایلغار کرده رسید. یوسف بیگ سیاهی
 لشکر را دیده مستعد جنگ شد. هرچند همراهان کثرت مخالفان و قاتل خود را گفتند فایده
 نداشت. و در نواحی جونیپور مردانه شربت و آبمین در کشید. مخالفان روز دیگر آمده جونیپور را
 قبل کردند. و بابابیگ جلایر در نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد. و حقیقت احوال بمیرزایان
 و امرا نوشت. و عرایض متواتر نیز بدرگاه معالی احوال داشت. میر فقرعلی از دهلی بدارالخلافت
 آگره آمد. و نصایح ارجمند بمیرزا هندال بظهور آورد. و بعد از گفتگوی بسیار میرزا را از آگره
 برآورده آنطرف آب گفوانید. و محمد بخشی را بران داشت که آنچه در وقت گنج امداد
 میرزا نماید که بزودی بجونیپور خود را رساند. و از آنجا میر فقرعلی رخصت گرفته بحدود کالپی
 روست که یادگار ناصر میرزا را مستعد اشکر سازد. و در حدود آگره میرزایان باهم اتفاق کرده پیشتر
 روانه شوند. و مقارن این حال خسرو بیگ کولکناش و حاجی محمد بابا تشقه و زاهد بیگ و میرزا نظر
 و جمعی دیگر از ناهنجاری و شورانگیزی از بنگاله فرار نموده پیش میرزا نورالدین محمد
 (که او را در فتوح گذاشته بودند) آمدند. و میرزا آمدن ایشان را بمیرزا هندال نوشت. و استدعای
 استقامت ایشان نمود. میرزا هندال نوشته های التماس مصحوب محمد غازی توغبتی (که
 از معتمدان میرزا بود) فرستاد. و شرح آمدن امرا را بیدارگار ناصر میرزا و میر فقرعلی نیز نوشته
 روان ساخت. و امرا خود پیش میرزا نورالدین محمد انتظار جواب نبرده بکول (که در مواجب
 زاهد بیگ بود) آمدند. فرستاده از راه خبر یافته نزد ایشان شتافت. کوتاه اندیشان نمک بحرام
 زبان هذیان گشاده بصریح گفتند که ما دیگر روی بندگی پادشاه نداریم. اگر شما چنانچه خیال
 کرده اید بنام خود خطبه میخوانید در ملازمت شما بوده خدمات شایسته بتقدیم میرحانیم. و گرنه
 پیش میرزا کامران میرویم. و آنجا کامرونی و درمکامی در نثار ما ست. محمد غازی
 توغبتی آمده پیغام امرا پنهانی رسانید. و گفت که یکی از دو کار ناچار است. یا خطبه بنام
 خود باید خواند. و امرا را طلب داشته نواحت. یا بهمانه امرا را گرفته مقید کرد. میرزا هندال
 (که پیوسته سرش بسوای محال میخارید) این معنی را از معتمدات دانسته بومیلد مواعید لطف
 حرام نمکان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود. و خیال تباه را بیشتر استحکام داد.
 چون فرقه یارس و جونیپور و آنحدود بمسامع علیّه حضرت جهانبانی رسید و حقیقت اراده
 طفیان میرزا هندال معلوم شد شیخ بهلول را (که از اعیان مشایخ هند و مقرون جلایل عواطف

پادشاهی بود) از بفکاه رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اماس میرزا را از خیالات ناسده باز آورده بزودی استیصال افغانان یکدل و یکزبان سازد - و در چنین هنگام (که امرا اندیشه‌های نادرست و فکرهای نامردمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزا هندال را از جاده قوم بلغزانند) ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان سنجیده در انتخابانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمد بخشی را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمد بخشی معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهی داده شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته بود که میرزا نورالدین محمد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که امرا قرار داده سخن یکی ساخته بودند آمدن او باعث تقویت اراده امرا شد - و مرتبه دیگر محمد غازی توغبائی را پیش امرا فرستاد - امرا همان سخن را معاونت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستاده پادشاه است - و صلاح کار ما را بوهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کذیم - شیخ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتفاق میرزا نورالدین محمد داعیه ناخچسته مصمم شد - و میرزا نورالدین محمد بفرموده میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ربگستان (که نزدیک باغ پادشاهی بود) فرمود که گردن زدند - و امرای مخدول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نهم و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هر چند عصمت‌مآب دادر^(۳) آغاچه بیگم والدۀ ماجده میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلاً سودمند نیامد - و زبان حالش این مضمون میسرانید *

* بیت *

باد است نصیحت کسان در گوشم * امّا بادی که آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدۀ خود رخت آن عصمت‌قباب جامه کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقت شادکامی این چه طور جامه ایست که پوشیده اید - آن عصمت‌قباب از روی دور بینی فرمودند چه می بینی من ماتم ترا میدارم -

تو خرد سالی - و از حرف و حکایت فتنه سازان ناعتبت اندیش راه صواب گم کرده - کمر بر
هلاک خود بسته - محمد بخشی آمده گفت شیخ را خود کشید - در باره من چرا توقف دارید -
میرزا او را استمالت نموده همراه گزنت - یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی این قضیه ناگوار
شنیده از حدود کاپی برای گوالیار ایلغار کردند - و خود را بدارالملک دهلی رسانده در
استحکام مبنای شهر دلوازم قلعه داری اهتمام نمودند - میرزا در حمیدپور (که نزدیک فیروزآباد
است) رهمیده بود که خبر ایلغار یادگار ناصر میرزا و میر فقر علی بجانب دهلی رسید - میرزا
و امرا کنگاش کرده بدو طرف دهلی متوجه شدند - اکثری از جایگیران خرد از اطراف و نواحی
آمده میرزا را دیدند - و کوچ بکوچ رسیده دهلی را محاصره کردند - یادگار ناصر میرزا و میر
فقر علی در قلعه داری کمر همت بستند - و بمیرزا کامران صورت واقعه نوشته النامه توجه در
دفع فتنه و فساد نمودند - میرزا از لاهور متوجه شد - چون بحدود قصبه سنهت رسید
میرزا هندال کار ناماخته بحدود دارالخلافه آگره شناسست - میرزا کامران چون قریب بدیلم رسید
میر فقر علی آمده میرزا کامران را دید - و یادگار ناصر میرزا بر همان نهج در استحکام قلعه کرش
داشت - میر فقر علی بمقتضات هوش افزا میرزا کامران را بآگره روانه ساخت - میرزا هندال
در آگره بودن بخرد قرار نداده بالور رفت - میرزا کامران بآگره آمده از عصمت قباب دلداری آنچه
بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی هراقت دانش
میرزا هندال را از لور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد - میرزا بآئین
لایق پیش آمد - و روز دیگر اسرای فتنه انگیز را گدازه بخشیده کورنش داد - و میرزایان
و امرا باتفاق یکدیگر از آب چون عبور کردند که دفع فتنه شیرخان نمایند - اما چون سعادت رهنمون
این گرامی زادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای یافتمند *

الحاصل چون بمیامین تأییدات آسمانی ملک بنگاله بدست اولیای دولت ابدیدوند درآمد
و بای تخت آن ولایت مستقر موكب عالی شد و امرای عظام ولایت عظیم در جایگیرهای
حدود باوندن موافق عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند -
و ارکان سلطنت بانتظام امور مکی کمتر پرداختند - و فتنه انگیزان ملک (که همیشه
مستعد آباد عالم ازان و هم بیباکان خالی نباشد) سر آشوب و شورش برآوردند - و نزدیک رسید
که فتنه غفوده مزگان فرقه را بالا کند - اختلال در مبنای احتیاط راهیادت - چنانچه خبری

(که اعتماد را شاید) بمعسكر اقبال نمیرمید - و اگر اندکی از بسیار معلوم یکی از مقربان بمصاط عزت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اندام رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرف ناملازم مذکور مجلس تدمی مرعت نهود - رفته رفته چو حقیقت فائده هندوستان بومیلد دولخواهان حقیقی (که صلاح خون منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروض موقوف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت^(۲) را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمم ساختند - هرچند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند - تفویض ملک بنگاله براهد بیگ میفرمودند - آن بیدولت روش کهنه عمده باطل اندیش در میان آورده ارادهای تباہ پیش گرفت - و از تیرورائی و هیبه بخندی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیر قلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشتند - و در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجه مستقر خلافت شدند *

شیرخان چون آرازة مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافه آگه نشود از چویندور دست برداشته متوجه رهناس شد - و مقرر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه چهارکهند که آمده بود باز مراجعت نموده اراده بنگاله نماید - و اگر نقش چنین نشیند و متوجه دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب در آید - و قصد شبخون کند - چون موکب والای حضرت جهانبانی بپهرت رسید شیرخان کمی لشکر و بے سرانجامی اردوی معلی کرده هیرک شد - و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو می طلبید - و هیچکس را مجال آن نمیشد که از زیرنگسازای غنیم واقع شود - این علی قرارل بیگی رفته خبر مشخص آورد - و بومیلد میرزا محمد زمان حقیقت حال بعرض اندام رسید - اگرچه موکب مالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقر خلافت متوجه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسكر اقبال شعله افروز نایره غضب پادشاهی شد از کمال سطوت و قهر عنایت توجه بجانب او منعطف ساختند - هرچند معروض شد که در چنین وقت که بے حامانی عساکر اقبال (که بادپایان گیتی نورد چندین مسافت عبیده را پای در گل پیموده اند) در اعلی مرتبه

امت [روی عزیمت بجانب غلیم آوردن و عرصه قتال بقدیم اجتماع پیمودن از پیشگاه مصلحت
 بدور امت - لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نهاده عزیمت دفع
 فتنه کرده شود { آنحضرت هر دو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب
 مخالفان نهضت فرمودند •

باید دانست که رسمیت قدیم و قاعده محضه که چون کارآگاهان ملک تقدیر ایزدی
 نقدی گرانمایه بیکه مقرر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشیده در کشاکش اندوه اندازند
 تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم برداشته کار باعتدال آرد - بنابراین
 چون ظهور موکب روشنی انزلی جهانیان (که از جیب قاجولی بهادر در عالم مثال آگاه دلان را
 نموده بدولت انتظار مفرز گردانیده بود) نزدیک رسید هرایند اگر پیشتر ازان نامرادی چند
 بظاهر روی نهانید چهره تامل خرد پرواز در برین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکره چنین
 که عالم تسخیر توان کرد از افغانی چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابراین
 برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالی واقع شد - و در موضع
 بهیه^(۱) از مضامین بهوجبور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - در اینجا سیاه آبی امت کنایس نام -
 در میان دولشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هر چند لشکر پادشاهی
 اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی (که دمت میداد) نصرت از جانب
 اولیای دولت قاهره می بود - و افغانان از هر طرف بقتل می رسیدند - تا آنکه مدت تقابل و قتال
 بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یک گشایش اقلیم را یس بود) از کوتاه بینی
 اندیشه های دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بمعادیت اتفاق فایض نگشتند - و توفیق
 ادراک خدمت در چنین وقتی معاهد روزگار دولت ایشان نشد - هر چند مناشیر نصیحت
 می آمد نقش آن الواح الهی در ضمائر این آهنین دلان صورت نمی بست - و شیرخان از روی
 ربه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معنی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشه فامد جنگ را در
 سرمه خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و نصون جمعی از پیاده و مردم زبون را با احباب آتشبازی
 رو بر گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عاگر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا
 بود) از مقدمات مکرانزای آن هیله اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

(۲) نسخه [ح] قاهره (۳) نسخه [ه] بهینه - و نسخه [ز] موه (۴) نسخه [ب] کفن -

و نسخه [ح] کنایس •

چون امر سه میفرمود که ظاهر شود بقدر سه پروائی بارکن کار آگاهی ملحق میگردد - و ازین موجب در شرایط نگهبانی تبارسه عظیم راه می یابد - تا شیه (که باتیش محمد زمان میرزا بود) از غفلت تمام واقع شد - آن ربه باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی متلی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکر پادشاهی را فرصت زین کردن امب و مجال جیبیه پوشیدن نشد - حضرت جهانبانی از غفلت سپاه اطلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند - سر رشته تدبیر از دست رفته بود - در وقت سواری بابا جلاور و تردی بیگ و توچ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد که زرد رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند - آن در وفادارش غیرت اندیش بر در سرپرده عزت شریف گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سرپرده عصمت توفیق جان نثاری یافت - وقت بغایت تنگ شده بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و از اینجا (که حفظ و صیانت ایندی متکفل حال و ضامن مآل بود) ساعت حریم هریم عفت را عواصف خیال بدانندیشان نتوانست بپیمود - و غبار اندیشه تبر جانان بر حواشی سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الهی از تقدیر خانه رفعت بدور باشی حاجبان غیرت حراست پرده نشینان خلوتخانه عفت نمود - و خیال فامد در ضمیر آن تیره درونان راه نیافت - و شیر خان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده پوشی بآبروی تمام روانه ساخت *

و بالجمله چون آنحضرت متوجه پل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگان دریانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا می‌شوند مقارن این حال (چون نگهداشت ایندی حانظ احوال آنحضرت بود) مقام خضر راه ایشان گشت - و بدست یاری شادابی او ازین گرداب فتنه بصاحل فجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - و عنایت و مرحمت بجای آورده بار وعده فرمودند که چون بصلاحت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی میدهم - و این قصه بر غصه درنهم صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر چومه از مکن تقدیر پرده گها گشت - میرزا محمد زمان و مولانا محمد یرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تنوی و بصیاره

(۲) نسخه [ب] چله (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخه [ح] میشدند (۵) نسخه

[ز] جومه (۶) نسخه [ب] شهر ملی - و نسخه [ح] پیر ملی *

از امرا و اناهل غریقی بحر فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکری و معذودے چند ابلغار کرده بداراخلانہ آگرہ نزول اجلال فرمودند - و میرزا کامران باستانبوس عالی سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیله میرزا کامران و والدہ ماجدہ او شرمندہ و حرافکنندہ از الور آمدہ ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراسم ذاتی نوازش فرمودہ تقصیرات او را بر روی او نیادردند - و بتفقدات بے پایان (کہ از اندازہ بشری زیادہ باشد) پدش آمدند - و چون ناکہان از روی بے تدبیری امرے سرفروشت بظہور آمد هموارہ در تدارک این امر می بودند - و در سرانجام آلات و ادوات تلانی اشتغال داشتند - از اطراف مملکت امرا و سپاہیان باسلام عتبہ علیہ مشرف میشدند - درین اثنا سقای پاک سرشت بامید وعدہ گرامی در پای تخت عظمت حاضر گشت - حضرت جہانبانی (کہ تاج دہ و تخت بخش ملک مرآت و احسان بودند) چون سقای بینوا را از دور دیدند فی الحال خسرو بپہ خود را بر سر در و فنا جای دادند - و تخت سلطنت را بجهت آن خضر راہ خالی ساخته سقا را بموجب وعدہ او تا نیمروز بر تخت نشانند - و بتخت نشین ملک نیمروز برابر ساختند - و بعضی احکام و اوامر پادشاهی را (کہ ظرنش گنجایش آن نداشت) مستثنی ساخته بحکم رانی پایہ امتیاز او را بلندی بخشیدند - و از بحر مواج بخشش گرد احتیاج از چہرہ احوال او و قبیلہ او برداشتند - و هر حکم (کہ دران جاوس بر اورنگ شاهی از سقا ظهور یافت) بامضا مقتدر گشت - میرزا کامران از ظهور چنین علو ہمت چنین شکایت بر جبین حکایت ظاهر ساخت - و خاطر آزارجوی را بہانہ پدید آمد *

بعد ازین قضیہ از رو بہ بازی شیر خان قصد بنگالہ کرد - و تا حدود بہار آمدہ متوقف شد - و جلال خان را با جمعی ہریشان بر بحر بنگالہ تعیین کرد - و باندک فرصتی با جہانگیر قلی بیگ جنگ در پیوست - و او داد جلالت دادہ عرصہ نبرد را بقدم شجاعت پیمود - اما ازانجا (کہ مشیت الہی و حکمت ازلی نشیند صورت دیگر بود) تمامی امرای بنگالہ در دفع فتنہ اتفاق شایستہ نمودند - و نہایت ہمت بودہ درین جنگ فراہم نیامدند - لاجرم جہانگیر قلی بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکہ نتوانست قدم ثبات افشرد - روی گردانیدہ بزمینداران پناہ آورد - و بپہ و ہمان ناکہمت برآمد - و او و جمعی کثیر بصحرائی نیستی شتافتند - شیر خان خاطر از بنگالہ فراہم آوردہ بحدود جونپور آمدہ شورا فرا شد - و آن ملک را بتصرف و تقلب خود درآوردہ دست فتنہ

دراز ساخت - و قطب خان (که پسر خرد او بود) با جمعی کثیر از اولیادان بر سر کالپی و اتاره
فتنه ساز گشت *

چون این خبر بمصامع قدسیه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که
آنحدود بجایگیر ایشان مقرر بود) و امکندر سلطان (که از جانب میرزا کامران باهتنام بعضی
محال کالپی قیام داشت) بر سر او نامزد شدند - این شیر مردان معرکه دلاوری در برابر آن
رویه صفیان حمله گر درآمده جنب عظیم کردند - و بتائیدات غیبی فتح روی داد - و قطب خان
در میدان جنگ کشته شد - و حضرت جهانبانی مدتی در دارالخلافه آگره بسرانجام سپاه
نصرت قرین و گردآوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرائر ایشان اشتغال
داشتند - هرچند رخسار غبار آلود ضمیر میرزا کامران را بزال نصایح شستند چهره صفا بهیچوجه
روی نمود - و چندانکه زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلای وفات در آئینه روزگار او بهیچ
روی پدید نیامد - و در چنین مهم عالی (که باوجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش
بود) در چنین هنگامه (که با چندین استعداد قریب بیست هزار کس خوب با او بود - و از دولت
تفضل و احسان حضرت جهانبانی از کابل تا داور زمین شمال رویه و تا حد سمانه جنوب رویه در حیطه
تصرف داشت) با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و ولی نعمت خود متعذر و مقصر ظاهر شده
تعارض نمود - و بمقتضای افراط غفلت و تفريط فکر ازین خدمت گرامی تخلف و تقاعد ورزید -
ایزد تعالی درین کارگاه مکانات نتایج کردار بر او عاید ساخت - چنانچه در صدر حیات مزای
اعمال خود را به چشم خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود
گذاشت یابد - و چون بزبان خود فال بد زده بود حال او نیز چنان شد *

* مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن فال شد راحت *

بیماری چند مزمن پیش او آمد - و از بخت برگشتگی بر تنبیهات غیبی متنبه نگشته بر
مملکت ناخشنودی منعم و بیرضائی مفضل خود اصرار ورزید - آلا خواجه کلان بیگ را با جمعی
کثیر بدهور فرستاد - و روی از قبله اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد - و دبال و خمران را
(که جلب مغرت دوست و جذب منغمص دشمن باشد) باعث و بانی گشت - هرچند حضرت
جهانبانی فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیق همراهی نمیشود و انگلیسین قابو از دست
میدهی مردم خود را همراه کن) میرزا برعکس خواهش آنحضرت همگی درین اندیشه که

مردم پادشاهی را بدراهی داده همراه خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمد حسین گورگان (که خانداده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و همراه میرزا کامران داریالخانه آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود - و بنوازه های فراوان ممتاز گشته) میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را به همراهی خود معی کرد - میرزا حیدر بجانب میرزا کامران سیل نموده در مقام عذرخواهی شد - و از بے نگرانی حرف رخصت در میان آورد - حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نصبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نصبت بما بیشتر ظاهر ساخته - و اگر تلاش ناموس و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیمت میرویم - و آنکه سیرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی - و داروشناس نه که همراه روی - و آنکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد است چه از بازپس ماندن ازین یورش اگر امری مانع شود کفج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر از در شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانید برداشتن که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاداً بالله حال برخلاف اینست بودن شما در لاهور محال خواهد بود - و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را از پوشیده از راه خوشامد درآمده است - الحاصل میرزا حیدر بدالت بغت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفعت موکب عالی معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را به شلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفیق خدمت نیافت *

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دارالخلافت

آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنه شیرخان و مراجعت بعد از

محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگاهان بدایع طراز نگارخانه تقدیر در نقش و نگار طرح دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نمود جای شکر است نه مقام شکایت - و لهذا این جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت - و جمعیت را متفرق ساخت - و آنحضرت بالهکمه

اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود
 قوت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان
 با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود اراده عبور
 از آب فرمودند - و در اندک زمانی برگذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یکه‌جوانان
 تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسبان بے زین سوار شده
 بآب زدند - و مانند شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا درآمدند - و چون
 نهنگان دریانورد در بحر غدار قطره‌زده از آب گذشته جمعی کثیر را منہزم ساختند -
 و داد مردانگی و پهلوانی داده بر مودای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک
 پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را (که در جنگ چوسه ^(۲) بجانب فوج عدو مانده بود)
 بشکستن پل مردادند - آن فیل بے اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا
 درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپے رها کردند که قوایم فیل گردباز را
 خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد
 شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند -
 بملاحظه و ناآنی کوچ بکوچ میرفتند - در اندازی راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے
 از توپخانه پادشاهی سردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهوه
 زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان
 میرزا و پسران آغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی
 میشود - و نبیره دخترش سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی‌ستانی
 فردوس‌مکانی مریدند بودند - و بعد از شفقارشدن آنحضرت بحضرت جهانبانی
 جنت‌آشیدانی مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمانے برین معنی گذارش یافت (چون سبزه
 باطل را رونق و بهان باشد و ستیزه‌کار با ولی نعمت کار روا نه کار ناساخته باز بعقبه علیه
 حضرت جهانبانی آمده سجدہ عبودیت بتقدیم رنایندند - و آنحضرت از کمال مرتبت و نقوت
 گناهان کرده ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در هرشف
 اصلی این ناسپاسان بدنهاد افتاده بودند باز از بیدولتی و کم‌نرمی در چنین وقتی
 اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

مردم پادشاهی را بد راهی داده همراه خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان (که خواه زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و همراه میرزا کامران بدارالخلانۀ آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانبانی دریافته بود - و بنوازهایی فراوان ممتاز گشته) میرزا کامران بیماری خود را بهانه ساخته او را بهمراهی خود معی کرد - میرزا حیدر بجانب میرزا کامران میل نموده در مقام پذیرخواهی شد - و از بے نیکی حرف رخصت در میان آورد - حضرت جهانبانی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است از طرفین علی السویه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما پیشتر ظاهر ساخته - و اگر تلاش ناموس و مردانگی است خود باید همراه ما شوی که ما بر سر غنیمت میرویم - و آنکه میرزا کامران اظهار بیماری می نماید تو طبیب نیستی - و داروشناس نه که همراه روی - و آنکه میرزا لاهور را مامن تصور کرده خیال فاسد است چه از بازپس ماندن ازین یورش اگر امری مانع شود کنج سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر (از) در شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو و کدام آبرو که از شرمندگی سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاناً بالله حال برخلاف اینست بودن شما در لاهور محال خواهد بود - و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را از پوشیده از راه خوشامد درآمده است - الحاصل میرزا حیدر بدلالی بشت بیدار طریق هدایت یافت و بدولت رفعت مرکب عالی معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از وفور جمعیت خود سه هزار کس را بباغلیقی میرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفیق خدمت نیابت *

توجه مرکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از دارالخلانۀ

آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنۀ شیرخان و مراجعت بعد از

محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگاهان بدایع طراز نگارخانۀ تقدیر در نقش و نگار طرح دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقام شکایت - و لهذا این جهان آرا اتفاق از چنین برادران گرامی برداشت - و جمعیت را متفرق ساخت - و آنحضرت بالشرک

اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جپایی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود اراده عبور از آب فرمودند - و در الدک زمانه برگذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یکه‌جوانان تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بے زمین هوار شده بآب زدند - و مانند شیران دریائی از موج و گرداب فیلندیشیده بدریا درآمدند - و چون نهنگان دریانورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منہزم ساختند - و داد مردانگی و پهلوانی داده بر موذای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز ناسی را (که در جنگ چوسه^(۲) بجانب فوج عذر مانده بود) بشکستن پل مردادند - آن فیل بے اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپے رها کردند که قوایم فیل گردباز را خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد شجاعت داده سلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند - بملاحظه و تاقی کوچ بکوچ می‌رفتند - در اندازی راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے از توپخانه پادشاهی سردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهقرو زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران آغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی مذهبی میشود - و نبیره دخترش سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی سر بلند بودند - و بعد از شفقار شدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت آشیانی مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمانے برین معنی گذارش یافت) چون سبزه باطل را رونق و بهان باشد و ستیزه کار با ولی نعمت کامروا نه کار ناماخته باز بعقبه علیّه حضرت جهانبانی آمده مجدد عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مررت و نفوت گفاهان کرده ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در مرشف اصلی این ناسپاسان بدنهاد افتاده بودند باز از بیدولتی و کم‌فرمتی در چندین وقت اختیار فرار نموده پای از دایره قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گم‌یختگان دیگر

شده راه گریز به بعدلقتان نمودند - و بسیاری از مردم طریقی حرام نمکی میرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرت جهانپانی چنان مقتضی گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جزئی باید انداخت - تا هر مورئی که از پرده غیب چهره گشای باشد جلوه ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار دایره دیگر خواهد شد - و جمعی گذیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که مدّ راه رفتن مردم نمایند) پل بسته عبور فرمودند - و پیش لشکر خندق زده اربهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلهای قسمت فرمودند - شیرخان در برابر اندوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویل سرطان شد - و موسم باران در رسید - و محاب چون فیضان مصمت بجوش و خروش درآمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضرب خیام مالی بود) از آب باران لبالب شد - ناچار نضای بلند (که از آمییب و گزند آب و گل محفوظ باشد) طلب کردند - تا مراپردها و توپخانه و اردوی معلی را بآن ساخت کشند - و قرار یافت که صباح (که روز عاشورا است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحال خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرر شده فرود آیند - دهم محرم سنه (۹۴۷) نصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمدخان رومی و پسران اسناد علی قلی و اسناد احمد رومی و حسن خلعات (که سرکاردان توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرر زنجیر کشیدند - و قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیش قول جای مقرر شد - و میرزا عسکری برافشار را هر کرد - و یادگار ناصر میرزا جرافشار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود می نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود (که بمین من به یسار آنحضرت اقتدران و اتصال داعیت) جای داده بودند - و از بنده تا حد جرافشار قول بیعت و هفت آمرای توتدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمده - دو جوق (که در کمیت بیشتر بودند) بیرون خندق ایستادند - و سه جوق متوجه لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازبان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حمین جلوانی و جماعت کرانی مواجهه یادگار ناصر میرزا و قلم حمین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری شدند - اول جنگ

میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرافغار پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند - و بمحترق حمله افغانان اکثر آنها را دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفس نفیس خود در مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند - هر چند حمایه نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود اما درین وقت مرد آزمائی جودت جلالت و حدت شجاعت کجا می گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه در نیزیه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد - و داد ترقه و مردانگی دادند - اما برادران برادری بجای نیاروندند - و آنها را قدم رسوخ در دایره ثبات نگاه نداشته از وخامت تفصیلات خود ذاهل شدند - و چشم زخم چنین بولی نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معنی (که بدیده حقیقت بینا و بمشاهده اسرار توانا بودند) با چنین لشکر بسیار کم بر نفاق تپی از اخلاص که متوجه این یورش شده اند همانا که بخاطر غیر عبور کرده باشد که ببارگی مردانگی بشهرستان عدم شتافتن و سمنده حیات را بهسر منزل فدا تاختن بمراتب بهتر است از مدارا بدشمنان درست نما و بایشان بفرق در ساختن و نرد و بدل بحریفان کجیاز باختن - از آنکه که باین بآبرویان خرده شود سراب اولی - چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظری اهل روزگار صورت این معنی بغایت ظهور داشت - بعضی از دولتمخواهان بکجهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم - و الا در عالم تحقیق برآونده ایند جهان آراست *

چون صعود کوکبه ایجاد و علو غنطنه ظهور حضرت شاهنشاهی در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده بود دادار بدایع آمیز این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهی از خردمنشان را قیاس آنکه این راعه برسم مزید آگاهی و تنبیه احرار است - نه از قسم پادشاه کردار - چنانچه در حکمائی سلف مقرر است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزله صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفه از روشنفکران پاک دین را مظنه آنکه این مانع نقش تربیت است - چون کارکنان کارگاه تقدیر مستعد را بهای بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیة (از شادی و غم و صحت و سقم و راحت و محنت

و بمط و قبض) میگردانند تا مرتبه والای سروری را شایسته شود - و برخه از تیزروان عرصه شهید برانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیت الهی بران رفته که هرگاه معادتمندس را عطیه عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علما نزدیک میرسد در پیشگاه آنوقت مورد محن و مصرف فتن میمانند - و گردِ نقص برادبیل جاء و جلال او می نشانند - تا چون بر درجه کمال و ذرره قصوی متصاعد شود خالی این نقطه سپند عین الکمال او گردد - و روشن تر بیان کنم که چون آذان ظهور نور اقدس از مظاهر انصی و مطالع بشری (که طینت قدسی زینت حضرت آلتقوا حامل آن گشته بود - و در مکمل بطون و ظهور افراد متنوع جلوه گر شده قدم در عالم ملک شهادت می نهاد) بنظرات خاص ایزدی در مراتب رعت شرف تربیت می یافت و اکنون [که زمان ظهور مقصود اصلی ازان نور (که وجود اقدس حضرت شاهنشاهیست) قریب شد] قضیه نامرضیه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال آزای کارگاه ابداع چنین کارفرمایی کرد - اکنون از پرده کشائی باز آمده بسر سخن می آید *

و بالجمله چون شکسته که درستی جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گذد (که تخمیناً یک فرسخ بوده باشد) امرای جنگ روگردانیده شتافتند - و جزای کافر نعمتی و حق ناشناهی یافته غریق گرداب ناکامی شدند - و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستی بموجخیز فنا دادند - و حضرت جهانبانی بقدیم ثبات و تمکین بر فیل سوار شده از آب عبور فرمودند - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه مینمودند - چون کناره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - بکم از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دست مقدس آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معنی بدستگیری معاد جادانی بخت و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولد او پرسیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنوی است - از ملازمان میرزا کامرانم - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در ملک جمعیت یافتگان نوید دولت درج ساخت - و باین نیت امیب خود را پیش کشید - و بمواعید الطاف پادشاهی نوید اختصاص یافت - حضرت جهانبانی ازانجا متوجه دارالخلافه آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بمحور موضع بهنگاور رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت مردم پادشاهی بهته در مقام بهنجاری درآمدند -

چنانچه هر کس بدست ایشان می افتاد قصد او می نمودند - حقیقت این معامله چون بعرض معلی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروه شقارت پیشه دستبرد می نمایند - و تادیب^(۲) کنند - قریب می هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقارتند فراهم آمده بود - چون حکم پادشاهی بایشان رسید - میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصر میرزا قمچی چند انداخته می گوید که از بے اتفاقی شمایان کار باینجا رسید - هنوز متنبه نمی شود - و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آنجماعت شدند - جنگ عظیم در پیوست - و جمعی کثیر از کواران بے سعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکری (که شکایت ناک آمده بود) معاتب شد - و از اینجا حضرت جهانبانی ایلغار فرموده باگروه نزول اجلال فرمودند - اطراف ممالک برهم خورده بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبح دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع (که از سادات صفوی بکمال علم و عقل متفرد و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخر الامر رای جهان آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داری و سعادت یاری کند و در مقام تلافی و تدارک در آمده کمر نیکو خد متنی بربندد هر آینه رخنه فتنه بسته میگردد - باین عزیمت صایب از اینجا متوجه لاهور شدند - میرزا عسکری بسنبل شناخت - و میرزا هندال بالور رفت - و هفدهم محرم این سال قاعم حسین سلطان بموافقت بیگ میرک در ماحه دهلی سعادت رکاب بوس دریانت - و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستم شهر مذکور از اینجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دوم این ماه در قصبه رهاک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اتدس در یافتند - و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند - اهل قلعه دروازه شهر را بر روی آنحضرت بختند - و ابواب شقارت بر خود کشوند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک زمانه اهل قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهم صفر موکب والا بسپهرند رسید - و در بیستم این ماه میر فقر علی در اثنای راه محمل حیات بر بخت - و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب صرائی دولتخان رسید میرزا کامران بامتقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغ خواجه دوستی منشی (که دلگشایترین منازل لاهور بود) بدولت فرود آمدند - و میرزا هندال در باغ

خواجہ غازی (کہ دران ایام دیوان میرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقب آن میرزا عسکری از منبیل رسید - و در خانہ امیروی بیگ نشست - و درینولا دولت مند سعادت مندش شمس الدین محمد (کہ برکنار دریا دست داده بود) آمد - و بنوازشهای خسروانہ سرپانندی یافت - و در عرق ربیع الاول (۹۴۷) نصد و چهل و هفت تمامی برادران گرامی و امرا و سایر ملازمان جمع آمدند - و باوجود چندی اسباب آگاهی و تنبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمیشدند - و کمر صدق بر میان همت نمی بستند - و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده کنکاش میکردند - و بر اتفاق و یکجہتی عهد و پیمان می بستند - و اکابر و معارف را برین توبہ می گرفتند - و اثر اوقات خواجہ خاوند محمود برادر خواجہ عبدالحق و میر ابوالبقا داخل دماغش میبودند - تا آنکہ روزی جمیع میرزایان و اعیان دولت و اکابر جمع شدہ بر اتفاق و یکجہتی متکبرہ دست یافتند - و تمام اہالی و اعیان گواہی خود را برین سچل سعادت ثبت نمودند *

و چون این محضر وثوق باختتام رسید شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در ہر باب نصائح بلند و کلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوہر بیان گذشت کہ وخامت عاقبت طایفہ (نہ از جادہ و نیم اتفاق عدول کردہ اند) بر ہمگان روشن است - علی الخصوص درین نزدیکی چون سلطان حسین میرزا در خراسان کوس رحلت رده سجدہ پسر کامکار اقبال مند گذاشت با چنان دلی مستقل و سامعے موہور از بے اتفاقی برادران ملک خراسان (کہ چندین سال بہیامین سعادت مرکز اہمیت بود) در اندک مرتبے مورد چندی حوادث گشتہ بشاہی بیگ افتقال یافت - و از جمیع فرزندان بغیر بدیع الزمان میرزا (کہ برزم رفت) اثری نہ ماند - و ہمہ فرزندان میرزا بالسنہ و افواہ خواص و عوام مطعون و منوم شدند - و حضرت گیتی ستانی مدرس مکانی ہنوسمانے بدین رسمت را بچہ مشقت گرفتہ اند - اگر اے اتفاقی شمایان از حیطہ تصرف برآمدہ بدست چنین ناکسان درآید دانیان شما را چه گویند - اکنون درین باب سر بجیب نکتہ نہک برو باید برد - و از گریبان غدیرت بیرون باید آردہ - تا در میان خلائق سرپانندی حاصل آید - و بحسب گردآوری رضای ایندی گردند - ہر یک از اوایب عهد و پیمان و اصحاب موافق و ... چنان عہد و پیمان را مراہوش کردہ بہ قضاوی ہوا و ہوس خود حرف مرا گشت - میرزا کامران بہت آنچه بخاطر من میرمد آنست کہ پادشاہ و ہمہ میرزایان جریدہ روزی چند در حال بسربردن - و اہل و عیال تمام مردم را من برداشتہ بکابل ببرم -

و بمامن رسالیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندیال و یلدار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمی بندد - مناسبت آنست که بحدود بکر^(۱) رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلص این ملک با حسن رجوع میسر خواهد شد - میرزا حیدر گفت مناسبت آنست که تمام میرزایان از کوه مهرند تا کوه سارنگ دامنهای را^(۲) مستحکم ساخته بفشیلند - و من متمهدم که باندک تقوین در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامن محفوظتر از آن نیست - چهار ماه می باید که شیرخان برمد - و با گردنهای و ضرب زنها که اعتضاد محاربه اوصت بکوهستان نمیتواند رعید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهد شد - چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هر چندگاه سخن در میان می آمد و آنحضرت نصایح رجمند میفرمودند (که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رائی برگشته در مقام صفا آید) میرزا از سخن خود بر نمیگشت - و همگی همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشه عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشه های نادرست فرو رفته بود - و سخنان اقبال بخشش^(۳) از او را بیدار نمی ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بغلان ساعت مسعود میبرایم - و از یکدلی و بکرنگی به پیگار مخالف کمر همت می بندیم - و از راه باطن اساس مخالفت را اعتوارتر میساخت - تا آنکه از خیرگی و تیره رائی قاضی عبدالله صدر خود را پنهانی پیش شیرخان فرستاد که رابطه داد استحکام دهد - و پیمان محبت با او بندد - و کام خود را از مدد دشمن جوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم •

شیرخار بعد ازین واقعه تا دهلی آمده قدم پیش نمی نهاد - و این قضیه را از مساعدا^(۴)ت بخت خود میشناخت - و اندیشه مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من بهتر افتد - و از جمعیتی که در لاهور می شنید متوهم بوده کمال هراس داشت - درین اثنا صدر پُردر (که با دنا^(۵)ت فطرت شرارت جبلت داشت) رسید - شیرخان (که مدار رشد او بر روپاه بازی بود) صدر را

(۲) نسخه [ح] بکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخه [ط] قدم جرات (۵) نسخه [ز] مساعدا •

گرم دریافت - و از مرده بی اتفاقی از یکدل بهزار دل شد - و جواب او را موافق مَدعای میرزا گفت - و این بیدوات تحریض پیش آمدن مخالف نمود - و مقدمات خذلان در میان آورد - شیرخان حیل سازے را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته بازگردن - میرزا کامران فرستاده شیرخان را در باغ لاهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد - و بار دیگر میرزای کوه اندیشی خام طمع باز همان بی معادلت را پیش شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک بحرام بگذار درباری سلطان پور رسیده حرف نادولتخواهی در میان آورد - و شیرخان را برگزشتن آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان (که بقراولی بنواهی آب سلطان پور تعین شده بود) آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جدید بیگ برادرزاده من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود) بشهادت رسید •

اواخر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بگذار آب چذاب رسیدند - و حضرت جهانبانی را چون داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانب خود بمکومب لاهور گذاشته بود - خواجه حاجی و ابدال باکری و رمکی چک و جمعی از امرای کشمیر مخالفیت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده بودند که باشنائی میرزا حیدر لشکر از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقشی این آرزو صورت نه بهمت - و در رقتیکه میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدارالخلافت آگاهی توجه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دارالخلافت لشکر بهباشلیقی بابا جوجک (که از عمدهای میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که بدورقه امرای کشمیر (که نام ایشان ذکر یافت) رفته ولایت کشمیر را در تصرف آرند - بابا جوجک در رفتن مساعله نمود - تا آنکه قصه هر غصه گذر چومه (که چشم زخم دولت ابد پیوند بود) بر زبان عام افتاد - مشارالیه فصیح عزیمت نمود - و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب جبال بحر برده منتظر امری میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

(۲) نسخه [ط] گرهزے (۳) در [اکثر نسخه] جلیده بیگ (۴) نسخه [د و ح] ناکنار (۵)

نسخه [ح] ابدال ماکزی و رمکی چک (۶) در [بعضی نسخه] چوسه (۷) نسخه [اب ح] نوشهره •

می آمد مشتمل بر مرقدات تخییر کشمیر - و میرزا آن خطوط را بموتیف عرض حضرت جهانبانی میرخانید - و خاطر اقدس را روز بروز بصیر ملک دلگشای کشمیر شوق می افزود - درینوا بموجب آن رخصت دادند که اولاً میرزا با جمعی بنوشهر رود - اگر امرای کشمیر (که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند) آمده بینند سکندر توبچی با مردم خود (که جایگزین نزدیک آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه رسد^(۲) امیر خواجه کلان بیگ (که از امرای کلان حضرت گیتی ستانی فردرس مکانی بود - و مجمل احوال او ایراد یافته) خود را بکمک رساند - و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمصامع علیه رسد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب گردند - و آن حضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه عبدالحق و خواجه خاندن محمود متوجه کابل شدند - و محمد سلطان میرزا و آغ بیگ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان میت تفرقه شنیده بر لب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند - و در غره رجب (۹۴۷) نهمد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را (که عز رفتن کشمیر مصمم بود) میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه کلان بیگ (که همراهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی قرار داده بود) از خیالکوت رنجه بمیرزا کامران همراه شد - و سکندر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید - و در رجب (۹۴۷) نهمد و چهل و هفت (که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی تاملی بانگوی بیگ میرک (که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته بود) راه مخالفت پیش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درین اثنا قاضی عبداللہ با چندی از افغانان رسید - قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند - افغانان سیه روزگار بقتل رسیدند - و عبداللہ تیره تخت (که نغمی چند از عمرش هنوز مانده بود) بشفاعت میر بابا دوست از میامت نجات یافت - و تا بیست روز میرزایان در تبه حیرت سرگردان بودند - هیچ نمیدانستند که چه کار کنند - و کجا روند - از بغض و سعادت جدا گشته و همسختی دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه مقصود را بی خبرده هایم و متخییر میگشتند - و حضرت جهانبانی برای دشت متوجه بکر بودند - و بنشین و قبای راه میرفتند - آب نایاب - و غله هیچ جا نی - بدرقه تحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل میبهد - تا آنکه روزی آواز نقره رسید - بعد از تحقیق ظاهر شد که در دوسه گروهی میرزا هندال

و یادگار نامه میرزا (در وادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالجفا را (که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفل والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقر این موکب اعلام دهد ^۳ و سخنان معادت بخش خردانرا گفته میرزایان را با اعلام منبه علیه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدرت ملازمت و معادت مراقبت رهنمون گشت - و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند - و خواص خان و فوج عظیم افغانان از دنبال می آمد - هر چند لشکر ظفر قرین بغایت اندک بود بچنگ دلیری نمیگردد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا بچه رسید) امیر سید محمد باقر حسینی (که دیباجه سادات و علمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت بر قوت او تاعف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشاء ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوه بالغ نظران مقام تسلیم است) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بطن بخشوی لنگه (که از زمین داران و اعیان آن مرزمین بود) مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ محمد بکارل و کچک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانجانی و علم و تقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله باردوی معلی امر فرمودند - بخشوی لنگه استقبال فرستادهای نموده تسلیمات بجای آورد - و با احترام پیش آمد - اگرچه بخت یاروری نکرد که آمده معادت زمین بوس دریابد اما در آنچه مامور شده بود فرمان برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سوداگران را مرده کرد که از اقسام احناس بمسکر والا آورده فرخند - و کشتی بسیار حامل نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسم هرادی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتم رمضان (۹۴۷) نصد و چهل و هفت رایت عالی بجاورد بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث الدین جامی را (که انتسابه باین دودمان عالی داشت - و بفصایل و مکام متعلی بود) بمنصب صدارت ممتاز فرمودند *

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بخورد بکر منزل شی قصبه لهری (که در کنار دریای هند روزبری بکر واقع شده است) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی (که حوالی آن قصه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزول اجل *

(۲) در [اکثر نسخه] قدم در وادی طلب میزنند (۳) نسخه [ا و ح] از افغانان (۴) نسخه [ز]

لنگه (۵) نسخه [۱] بیگ میرک بکارل (۶) نسخه [۵] فرورشد (۷) در [بعضی نسخه] لومری *

فرمودند - عمارات دلهذیر (که در آنجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بهائین و منازل بملازمان رکاب دولت تقدیم یافت - میرزا همدال چهار پنج کرده گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد از بآنجا نسیب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین بیگ ارغون بود) ولایت بکر را دیران ساخته استحکام قلعه داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ وک میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی ستانی فردرس مکانی قلعه ها را ازو بزرگ گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد .

چون مرکب همایون بقصبه لهری فر نزل یافت منشور عالی بمطمان محمود فرستادند که آمده احرار سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه چارند - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نملک خوردن پهنیده نیست - و بے رخصت او قلعه سپردن هم سزادر نه - و امثال این ضعیف نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر مدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاره اولان شیخ پوزان بود - و جماعه ارغون از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایچپیان پادشاهی بدرگاه معالی فرستاد - و عرضه داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بخیاری غله ممتاز است - مناصب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم چاه دولت را فراغت خواهد بود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قریب و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باینحدود فزول اجلال ارزانی داشته اند - و بمرور و تدبیر دغدغه ها را از خاطر زایل کرده بمعادت رکاببوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعز بمطابوب مستعد گردم باندک توجه حضرت ملک گجرات در حوزه تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهم آن سایر ممالک هندوستان

(۲) در [بعضی نسخه] حسن بیگ (۴) نسخه [ط] ضعیف بای (۳) نسخه [ج ح] بوران

(۵) نسخه [ب] ارغونیان و نسخه [ج] ارغونها .

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بمقوق مبتدل ساخته از در مکر و تزویر درآمده سخنان دبوغ را حق نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتر^(۲) و آنحدرد تمیز فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه لهری بسربردند که شاید حاکم^(۳) تته راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهت صرافازی میرزا هندال بیورت او بحدود پاتر تهریف ازانی داشتند - و بمقدم دولت افزا پایه سعادت او را بلند گردانیدند *

چون زمان ظهور نیز اقبال و طلوع نجم جاه و جلال (که زینت بخش جمال صورت و معنی و حصی انزای کمال دنیا و عقبی صت) نزدیک رسید احباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیه کبری زمان زمان آماده تر میگشت - که بقیض قدوم آن نور پرورد ایزدی دیده انتظار چندین هزار ساله قدسیان عالم بالا روشنی پذیرد - و شام امید زمانه از پرتو نور مقدم آن دره الکلیل خدانت ضیای مبع سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خونریز آنجه و شریفترین زمانه در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی نشانی مریم مکانی را (که فروغ عقیق و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید) بآئین پادشاهی و ریش بزرگی در حباله عقد در آوردند - و جشن اقبال آراستند - و از گنجینه انعام نقدها برفیق روزگار ریختند - دلها را بذهیم دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه هجری جامی درین امر سعادت پیرا کمال خدمت و عهودیت بجای آورد - و از انجا همعنائ دولت و اقبال منجره ابدی معنی شدند - مدتی حدود بکر مختیر سعادت بود - رفته رفته از بیدولتی زمینداران گرانی غله و ویرانی ولایت ورداد - و پیونده در خراطیر میرزایان (که همکاب و همعنائ بودند) اندیشه های حسنت و فکرها های نادرست (که در مشرب منانگان گوارا و مطبوع تواند بود) میگذاشت - تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگار ناصر میرزا (که پیونده در باطن دامی مخالفت بود) بتحریر قراچه خان (که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طالبین لو اعلام بخشید *

چون این خبر بمصامع قدسیه آنحضرت رسید روز سه شنبه هجری جمادی الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالیقا تهریف برده محبت بزرگانه داشتند - و باعزاز تمام

(۲) نسخه [ج] باندر (۲) در [اکثر نسخه] مرسله (۳) نسخه [ب ح] قهوسیان (۵) نسخه

[ح] زمانیان (۶) نسخه [ج د] بمیم و مرلت (۷) نسخه [د] و بصریک *

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برسم و صالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ
خطا بمصلکِ مستقیمِ صواب آرد - میر بصعدات رفته میرزا را بصفتانِ سعادت آموز
و مقدماتِ نصیحت آمیز از راهِ مخالفت باز آورده بشاهراهِ موافقت و هلمونی کرد -
و بدین عقیدت و آئین حقیقت خوانده از اندیشه‌های نادرست باز داشت - و مقرر ساخت
که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاری
و جانمباری ثابت قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه
ازو باشد - و چون بکابل نزول اجلال واقع شود غزنی و چرخ^(۴) و موضعِ لوه‌گهر^(۳) که حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی بوالده میرزا عنایت فرموده بودند (باو تعلق گیرد - روز
چهارشنبه میر خدمت رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم قلعه بکر از رفتن
میر واقف شده جمعی را بر سر کشتی فرستادند - و بر میر تبریاران کردند - زخمی چند کاری
بمیر رسید - روز دیگر ازین عالم فانی بملکِ بقا پیوست - حضرت جهانبانی را ازین
واقعۀ غم‌اندوز رقت تمام روی داد - و تأسفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق ترجمان
آنحضرت گذشت که از مخالفتها و مرکبهای برادران و حق ناشناسی نمک پروردها
و بدمدتی یاران و دوستان (که ملک هندوستان از دمت بیرون رفت - و چندین کلفتها
روی نمود) همه یکطرف و واقعۀ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد -
و الحق بزرگی میر همین قدر بود که از روی قدرغنامی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدس
حضرت جهانبانی خرد دربین و عقل حق شناس و دیعت نهاد دمت قدرت بود در چنین
مواقع (که لغزشگاهِ بزرگان دین و دولتست) قرینِ عقل کامل بوده برضا و تسلیم گرانیدند -
و هرایند در امثالِ این موانع دانش را (که بصا مردم را پای صبر از جای میرود) هوشمند
خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلا
طبیعت باین نزهتگاه نتواند رسید جزع و نزع (که شیوهٔ دابستانِ عالم صورتست) گذاشته
به تنگنای شکیبانی درجازد - **لله الحمد** که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریت در اولِ حال
قدری مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونقِ عقلِ کامل بطرز (که بالغ نظران
خداشناس در گنجانِ رضا و تسلیم گلمسته بند و میوه چین باشند) بصوابِ کونی خرمند
گفته بیهود را در تقدیر ایزدی دالستند - و بدیدهٔ حقایق بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

شدند - بعد از پنج شش روز ازین صحنه عبرت بخش یادگار ناصر میرزا از آب هیر نموده
 سعادت ملازمت حضرت جهانبانی در یافت - آنحضرت او را بروابط صهربانی پیوند روحانی
 دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستاده حاکم تته را رخصت داده احکام تته منشور عالی
 فرستادند که آنچه التماس نموده بود بموقف قبول پیوست بهر طریقه از روی عقیده آمده ملازمت
 کند - رالی تته مدتی حرف آمدن در میان داشت - چون سخن او از چراغ مدق
 بی فروغ بود پرتو وقوع نمی یافت - تا آنکه حضرت جهانبانی بکر و آنحدود را بیدادگار ناصر
 میرزا مکرم فرموده غره جمادی الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هفت بصوب تته
 نهضت فرمودند - و اینچلیس ولایت خراب (که بمیان عدالت پادشاهی رد بآبادانی
 نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجه اعلی رسید بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت
 فرمودند - نزدیک قلعه میهوان^(۴) فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش^(۵) بیگ برادر بزرگ
 شاهمخان و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصد
 این جماعه نمودند - اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند - و مخالفان
 رد بگیریز نهاده بقلعه درآمدند - چندی ازین شیوان بیشه مردانگی نیز بقلعه درآمدند -
 چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند - و در هفدهم
 رجب حضرت جهانبانی بدولت و اقبال یحیده قلعه میهوان را محاصره فرمودند - پیشتر
 از آنکه موکب همایون بگرد قلعه نزول^(۶) فرماید محافظان حصار حدائق و عمارات حوالی
 قلعه را ویران ساخته بودند - در ایام محاصره حاکم تته پیش آمده سیراه گرفت - و نگذاشت
 که غله باردوی ظفر قریب رسد - از امتداد محاصره و کمزیدین غله بمعسکرات اقبال فرمایشی
 به حقیقت راه گریز پیش گرفتند^(۷) - تا آنکه مردم کلان را (که گمان حقیقت بآنها
 برده میشد) پامی صبر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین
 جامی و مولانا عبدالباقی برخامنه باردوی حاکم تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن
 و ظفر علی ولد فقیر علی بیگ و خواجه محبت علی بخشی پیش یادگار ناصر میرزا
 شنانند - درین اثنا بمصامع علیّه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتفاق
 نموده میخواهند که خود را بر کلاره کهند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

(۲) نسخه [ح] نمی یافت (۳) نسخه [ز] سهوان (۴) نسخه [ح] تری بیگ (۵) نسخه

[ح] نزول اقبال فرماید (۶) در [بعضی نسخه] ظفر علی

(که سرگروه آنها بود) مقید ساختند - سخن باین سریند داشته بشرح شمه از احوال یادگار نامر
میرزا پرداخته میشود •

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لُهری^(۲) را جای اقامت خود ساخت - در مرتبه
مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند - و خواهی خواهی از جانب میرزا مردانگیها
درین جنگ بظهور آمد - محمد علی تابوچی و شیردل (که هر دو بمنعم خان قرابنه داشتند)
مردانه شریک خوشگوار شهادت در کشیدند - بار هیوم دلبرانیه از کشتی برآمده در ریگ زمین
جنگ صف کردند - درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبرد می نمودند که قریب سه صد
چهار صد کس مخالف بقتل رسید - و آن ریگ تغمیده بخون غاص این خون گرفتهها
میراب شد - و آنچنان ترس فرز گرفت که دیگر اراده پیشقدمی نکردند - و میرزا
شاه حسین بیشتر از بیشتر داعیه قریب بخود قرار داده میرزا را از راه راحت بیرون برد -
و بابرقلی مهرداد خود را پیش او فرستاد - که من پدر شده ام - و غمخواره ندارم - مدینه خود را
بتونسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزی چند (که از حیات مستعار من
باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتفاق ملک گجرات تسخیر خواهد شد - القرض
آن ماده لوح را بمواعید کاذبه عرقوبی فریفته ساخت - و او از سخافت عقل و اعوجاج
فکر داغ بیوفائی بر جبین حال خود نهاد - اگر دُرّه از مروت و عفه از فراست در جبین
او تعبیه می بود بر تقدیر صدق مواعید هم هرگز قدم در دایره بیوفائی نمی نهاد - و بر سخنان
غرض آمیز غدراندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزی خود را سر بلند میداشت -
و چون حضرت جهانبانی حضرت لشکر را دیده کس پیش یادگار نامر میرزا فرستادند [که خود را
بر سر حاکم تنه (که سر راه گرفته) بزودی رساند - تا معصک اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید]
میرزا اگرچه از دل برگشته بود اما پاس ظاهر بقدر^(۳) نموده پیشخانه خود بیرون فرستاد - و در
روان شدن بر همان خیال خام تملل و اهلال می نمود - درین اثنا حضرت جهانبانی شیخ عبدالغفور را
(که از نسل مشایخ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکی از مقربان خود ساخته بودند)
فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارند - این بیصاعدت چنانچه گفته اند •

• مصراع • کین ره که تو میروی بترکستان امت •

(۲) نسخه [ج] بهری - و نسخه [د] لُهری (۳) نسخه [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخه

[ج] ملازمان - و نسخه [د] مهر مالان - و نسخه [ز] مهر پالان •

کجروی کرده بر عکس مدعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه بین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یانمت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجه گفته فرستاد *

چون معلوم حضرت جهانبانی شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگار بست و تلکی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقف در حوالی قلعه منامپ وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعد به جانب بکرو لهری توجه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیه یادگار ناصر میرزا آن بود که باغواهی حاکم تنه گندم و هاله (که از زمین داران دولتخواه بودند - و در کشتی بهمرمانیدن و غیر آن دولتخواهها بموکی عالی نموده بودند) گرفته پیشتر حاکم تنه فرستاد - تا آن حق ناشناس آنها را بحریمة توفیق این خدمت بقذل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایسته او و مد مثل آنها گذرانده همواره در مقام عذارا بودند - که شاید بر صفحه اعمال رقم پشیمانی کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالی بحدود لهری رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلی متوجه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر فی الفور بدولت و اقبال حوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدان خبراندیش میرزا بود) ازین حرکت شذیع آگاهی یافته بسرعت خود را به میرزا رسانید - و جلو میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت گفت - که مگر راه و رسم مرآت و شرم و آداب ادب و آرم از عالم برافتاد - چنین بیگهری کردن و با لای نعمت خود برابری نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانون عقل و حکمت رواست *

نیکو منته زد آن پهلدار * گاندازه کار خود نگه دار

بر پایه قدر خویش نه پای * تا بر سر آسمان کنی جای

هر مرد که مغرور خویش نگذاشت * برخوردار هر چه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بند لهری باز آورد - و درین اثنا جمعی کدویر مثل قاسم حسین سلطان راه به حقیقتی پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامض حکمت الهی و دقایق مصلحت ازلی (که در ضمن هر نامرادی چندین احباب مراد سرانجام می یابد) در دیار هند نقش مراد ننشست و عیار جواهر

نامردمی مردم گرفته آمد به اخلاصی لشکر و بدمدتی برادران و بیخردی انبیا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرد^(۲) و تفرد^(۳) قدم شوق در بادی رهروان راه خدا زنند - و حلقه کعبه مراد و مرز شسته دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج منزلت گزینند - و زاویه فراغت از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پُر آشوب و جهانیان پُر فریب بر کران باشند - جمعی از همراهان خبراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عذاب رفات بودند) بااحتاج و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درانست که درینولا سایه همای دولت بر مر ولایت مالدیو انداخته نفه راست کنند که بارها عراض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پندیده گردد - و بتدریج آنچه ممکن و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت منضمّن نصایح دولت انرا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیدارگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعال شنیعه خود واقف گشته مملک ندامت پیموده باشد - و از آنین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عظوفت نشان این بیت رقمزده کلک عنایت شده بود *

* ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران * موختم چند شوی مرهم داغ دگران *

میرزای غنوده عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام طمعی طریق بیونائی اختیار کرده در حدود لُهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه بجانب آنچه نهضت فرمودند - و از انجا هژدهم ربیع الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلمه دیوراول نزول ابدال فرمودند - و در بیستم حاجت واصل پور مضرب خیار^(۴) رفعت اعتمام شد - و هفدهم ربیع الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاقی نزول افتاد - و در اثنای راه دروینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوغمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

(۲) نسخه [ج] تجرد و تفرد (۳) نسخه [ز] هدایت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما

مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل میزدوم اصص (۵) در [اکثر نسخه] مرادق *

شناخت - و بر مکنونات ضمیر و مطبوعات خاطر او اطلاع یافته معادلت نمود - و بعرض اقدس رسانید که هر چند مقدمات اخلاص تمهید می دهد اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد - چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید مکنای ناگوری (که از معتمدان مالدیو بود) بعنوان سوداگری در اردوی معلی رسیده اما صاحب گرانبها را در مقام جستجوی خریداری در آمد - چنانچه از اوضاع او بوی خیر احشام نمیداد - حضرت جهانبانی فرمودند که باین مختصری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گرانبها بخیریدن بهم نمیرسد - یا بجواهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان آرای بار انضمام یافته باشد - یا بعنایت پادشاهان والا میسر می شود - و بالجملة از آمدن این مزور اندیشه مندتر شدند - و برداریانت مماندر تحمیل نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دام کار فرمانروایانست - علی الخصوص در هنگام فقرت و تنگدستی) رایل مونی را فرستادند که بهمارعت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغ فراهم در یابد عرضه داشت نماید - اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود اعلام نماید - اشارت رفا و نفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد - و موکب عالی از قصبة پهلودی (که در سی گروهی جودهپور که موطن مالدیو است) دوسه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول انبال فرموده بود که قاصد رایل مونی رسید - و انگشت خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشف حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشه این سیه بخت نیره روزگار مکر و غدراست - و جمعه کذیر را بعنوان اعتدال تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد - آنحضرت عنای عزیمت بهسوب پهلودی منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند (که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری بود - آخر بواسطه اطلاع بر دیسمانی هپاه و قلت فکر از نیت اصلی برگشت - یا بواسطه مواعید خداع آمیز شیرخان و ملاحظه احتیالی او یا بمسب تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت و سعادت از دست داده رقی اخلاص گردانید) و جمعه اتفاق دارند که از مبدأ تا مختتم اظهار بندگی نمودن و مراضی عبودیت فرمندان بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود •

(۲) نسخه [ج د] منویات (۳) نسخه [ح] طریقه (۴) در [بعضی نسخه] پهلودی (۵)

در همگی نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصلح اما جمعی مناسب است •

القصه چون دران هنگام جهان آریان نگارخانه تقدیر در آرایش^(۲) دیگر بودند هرکس که پیش گرفته میشد بظان نمی انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور نمی آمد - و چون زرائد و دمی این سپاه ناصیه بحک تجرئه رحید و غدر این نا درمت اندیشان در پیشگاه خاطر مقدس ظهور بانمت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که بآردوی معنی های جرأت نهاده دمت اصرار نمایند - و همچنین ملاحظه کرده می آمده باشند - و اگر قابو باشد دستبرد می هم نمایند - و آنحضرت با معدوده از جانبداران حقیقت کردار و مخدرات مرادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفر پیکر شیخ علی بیگ جلیبر و ترمون بیگ ولد بابا جلیبر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگرد پیدهای ونا کیش - و از طبقه اهل معادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب نصرت قباب حاضر بودند *

چون موکب عالی از پهلوی گذشته بصاتلمیر رحید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفع این مردم تمین شده بودند راه گم کرده بطرنی دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالی ریات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل خداداد و خرد مادر زاد رجوع فرمودند - و اکثر از عفاف را پیاده ساخته امپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت اساس پیشتر شده بر فوج مخالف (که در تنگنای تنگی درآمده بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعی کثیر از مخالفان بقتل رحیدند - و بقائید ایزدی ازلای دولت ظفر یافتند - و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجه حدود جیصلمیر شدند - غرق جمادی الاولی جیصلمیر مورد موکب عالی شد - درین منزل آمرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) معادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند - رای جیصلمیر (که رای لوفکرن نام داشت) از بیدولتی در مقام بدمددی شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موکب پادشاهی (که محنت چول

کشیده - و از بادیه مراب درین مرحله خراب رسیده بود (از بے آبی در آزار باشد - شیران بیله حقیقت پیش آمده دستبرد می نمودند - و آن گروه بے شکوه را شکست دادند - و از آنجا نهضت فرموده منوجّه حصار فیض انحصار امرکوت گشند - دهم جمادی الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصار حصین (که مطلع نیّر جلال و مغزین گوهر اقبالست) شرف نزول ارزانی داشتند - حاکم قلعه (که راناً پرماد نام داشت) قدوم عالی را پیرایه افتخار دولت خود دانسته خدمات پهنیده بنقدیم رسانید .

و از برکت وجود مقدس حضرت شاهنشاهی (که حیرت انزای دیده‌وران زمانه گشت) آنست که در هنگام سمدت بخشی (که حضرت مریم مکانی بآن یگانه کارخانه تکوین حامله بودند) روزی (که در چوله درآمده گرم رفتن بودند) میل اقدس بانار شد - دران صحرای بے آب و دانه (که نهان غله بدشواری بهم رسد) متفحصان بارگاه مقدس حیران ماندند که ناگاه شخصی انبان هر از جوار بغرورختن آورد - چون او را در بارگاه مقدس حاضر ساخته در مقام برآوردن شدند ناگاه از میان آنطرف ازار کلان میراب پدید آمد - و موجب عسرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فرو شده حمل بر کرامات نمودند - روزی چند دران سرزمین دلگشا توقف اتفاق افتاد - و درینجا تردی بیگ خان و جمعی دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولت ابدترین بهرمانده بودند) در چنین عسرت و شدت از آنحضرت باوجود اظهار طلب دریغ میداشتند] باتفاق رای امرکوت گیرانند - و آنحضرت از کمال مروت و نقوت ذاتی و غایت مهربانی و انصاف بعضی از اموال ایشان بجهت مددخرج ملازمان رکاب نصرت اعنصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان بهت نظرتان تنگ حوصله باز دادند - سبحان الله از یمین برکت ذات قدیمی صفات حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی گردن انبای زمانه و رقبه اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت و اخلاص آمده است که دران روزگار امرای عظام و امنای کبار بادنی درجه اخلاص مشرف نبودند - و در مال (که از برکت عنایت صاحب بهم رسانیده بودند) در چنین وقت احتیاج خصت نمودند - و امروز محقران و درایستادگان بارگاه عبودیت را در صفات جانسپاری حقوق عروج بر اعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند - نکیف

(۲) نسخه [د] رام پرماد (۳) نسخه [ب] آن بود که - و نسخه [ج] آنکه (۴) در [اکثر نسخه]

جوابی (۵) نسخه [د و ح] سمات (۶) در [بعضی نسخه] مقدس .

خامان درگاه و مقربان پایه ادرنگ والا - ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیده ازلی را برای انتظام احوال جهان و جهانیان برمسند رافت و مرور خلافت مریلند دارد *

چون حضرت جهانبانی را دامیه پیش رفتن در ضمیر مایب تمکن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رمیده بود بملاحظه اختیار ساهت معادت آثار غرق رجب (۹۴۹) نهمصد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریم مکانی را با بعضی از جانحپاران دران حصار معادت اماس بجهانداز جان آفرین میده بدولت و اتبال پیشتر نهضت فرمودلد *

رمیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی بحضرت

جهانبانی جنت آشیانی و تئمه سخن *

درین هنگام (که چشم امید بیدارنشینان شب انتظار باز بود - و در ناامیدی بر روی روزگار فراز) شرف ولدت حضرت شاهنشاهی ظلّ اللّهی روی نمود - و در شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹) نهمصد و چهل و نه آن نورپرورد الهی چنانچه همگ گذارش یافت از بطن کمون بعالم ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادی چارید انجامد - و دل حضرت جهانبانی (که آبله زده کلفت بود) مرهم آسایش یابد - و آشوبخانه صورت نظام گیرد - و تفرقه زار معنی بجمعیت گراید - نظارگیان قوت از تماشای نعل کمرور شوند - و منتظران ملک صورت و معنی کامیاب گردند - خرد را صاحب هدید آید - انصاف را پدر مهربان شود - تمیز را درمت دانا گردد - عدالت را پادشاه راستین باشد - عطوفت را جوهرشاس خرد بین ظهور کند - قدردانی را بازار رواج گیرد - صلح کل را میانجی دانش نواز پیدا شود - ظاهر را آراینده و باطن را نماینده گردد - المنة لله که بر حصص امید شب دیچور تفرقه را محر جمعیت ماطع شد - و شام اندوه را صبح شادمانی طلوع نمود - آرزوی آسمانیان برآمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارتق ظلمت محوز و لامعه گیتی افروز از آسمان قدس دران گل زمین پرده گشائی نمود مرده رسانی نیزرو برسانیدن این نوید معادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشم دوربین حضرت جهانبانی بظهور این لایحه غیبی نگران بود) ازین مرده جان بخش یکدل هزاردل شده ~~میرزا~~ شکر پروردگار (که در خارستان نامرادی گل مراد شگفاند - و در تپیدمتنی ناکامی ~~هو~~ کلم در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشی هالهی لرتیب داده بنشاه پرداختند - و وضع و شریف و غنی و فقیر و خرد و بزرگ دمک شوق افشان و پای عفت کوبان دران جشی اتبال بکمیابی الطاف

بیکران شرف افتخار یابند - و شرح این جشن عالی (که عید آسمان و نوروز روزگار بود) در اصول مهد عزت حضرت شاهنشاهی بموکب والی حضرت جهانبانی و بعضی موانع دیگر (که لیانت طفرائی این منشور سعادت و عزوانی این مثال اقبال داشت) در ابتدای این کتاب عالی خطاب اندراج یافته - چه این ارزنگ معنوی در نگارش هدایع واردات و شرایف و ائعات و جلال فتوحات حضرت شاهنشاهی انتظام می یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس - و هر چه غیر این نکاشته قلم نیاز گردد تقریبی است و سیرابی سخن - و پیوند معنی بران باعث - و المنة لله که احوال گرامی این سلسله ابدی اعتصام نیز از آدم تا ایذم بطنا بعد بطن بطریق اجمال گذارش می یابد - و تا میروند نقاب از چهره تفصیل میگذارد •

الفصل از آنجا (که عنصر ذات مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی جهان مروت و نقوت بود) برای خاطر اصحاب اخلاص اراده تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را (که رجوع ملاطین مخصوص اینمعنی است) در نظر دروین آورده منوجه ولایت مالدیو شدند - مالدیو دیومال ددمیرت قدر این دولت بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناآشناخته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانسپاران بارگاه ملطنت منوجه مند شدند - که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهر حال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد - چون موکب عالی نزدیک بالحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه چون انبوه شده اراده مقابله و محاربه دارند - حضرت جهانبانی شیخ علی بیگ جلیبر را (که ابا عن جد بجانسپاری و اخلاص موروثی از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قرانی عام امتیاز می افراشت) با جمعی از دلیران و دلوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاطب نهضت فرمودند - چون پشت شیخ علی بیگ بموکب منصور قوی بود روی بممرکه نبرد شیرمردانه نهاد - و بالندک کس داد جلالت داده در کم فرمتی هنگام آن جماعه متفرق و منهزم ساخت - تباشیر مبعظ ظفر از مشرق تیغ و انقی کمان برد مید - و خورشید اقبال ظلمت موز آن عرصه عبرت شد - و صاحب قصبه چون مخیم موکب عالی گشت - و درین قصبه رنج عذبه ورود هودج عزت حضرت مریم مگلی و مهد عظمیت حضرت شاهنشاهی از حصار امرکوت (که مولد اشرف بود) بصحابت و اقبال اتفاق افتاد -

چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد - و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود چندانکه در ظاهر قصبه در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست می یافتند - و شیخ تاج الدین لاری (که از منظوران حضرت جهانبانی بود) درین ایام بدرجه شهادت رسید - روزی شیخ علی بیگ جلایر و تردی بیگ خان و جمعی بتاخت ناحیه نامزد شده بودند - سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند - و تردی بیگ خان در جنگ معامله نمود - شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده دران عرصه رزم (که بساط بزم شیر مردان بود) شکفته روی شربت شهادت آشامید - خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعه چنین مخلص بغایت مجروح شد - و بعضی امور دیگر در میان آمد - لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته اراده توجه بجانب قندهار مصمم ساختند - در خلال این ایام هفتم محرم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایه سرور مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و موجب انس و الفت گشت - و از غریب آنکه چون مشارالیه بمحضر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ گاه افتاد - پیش از آنکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آماده جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه چاه نصرت قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریب از ایستادگان مصاف نصرت برخاست - و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت - و باین تقریب چند روزی دران گلزمین توقف روی نمود *

و محله از احوال بیرام خان آنکه در قضیه نامرضیه قنوج جانشپاریها کرده منبیل رویه افتاد - و بر اجه مژمین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود) در قصبه لکهنور التجا برد - و مدتی در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالوه بار رسید - در اول مجلس بشیرخان برخاسته دید - و در جلب خاطر سخنان نریخته گفت - و در میان سخنان اظهار نمود که

(۲) نسخه [۱۱] بشکفته روی (۳) در [بعضی نسخه] چشید (۴) در [بعضی نسخه] بیرام خان (۵) نسخه [ح] لکهنور *

هر که اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین امت هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانها و هزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانه سمت گجرات شد - و در راه ایلیچی شیرخان (که از گجرات می آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثه نموده داشت) گرفت - بیرام خان از نیک ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم مذمت - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع • • مرا بگذار و دست یار من گیر •

در میان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناختن آن معدن صروت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هر چند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول نمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر صروت آمد - و از آنجا بولایت هردوار شتافت - و از آنجا بزیر پای صاحب خود و دلی نعمت جهانیان در قصبه جون رحیده سرلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچه

مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر محیفه علم ایزدی (که لوح محفوظ ازل و ابد امت چنان ثبت افتاده که چون جهان آرائه را از افراد کائنات در جلوه گاه صروت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مباحث سعادت ولادت آن جلیل الشان بواقی حالات و خوارق عادات از مطایبی احوالش پرتو ظهور یابد - که هر یک از این منتهی غیب باشد که بیانگ بلند طنطنه علو مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند - و باظهار این معنی سعادت افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت محمود حضرت شاهنشاهی گذشته - و بدلت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند) امرے بدایع از آنحضرت روی نمود - شامگاه (که پرتو تداشیر صبح دلالت داشت) عفت قباب جلیبی انکه آن نو باره باغ قدس را شیر مبدان -

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انکه و جمیع دیگر آزرده گی خاطر داشت - و ازین (که
 بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر میکند که
 حضرت شاهزاده عالمیان غیر ازو بشیر دیگر میل نمیفرمایند) بغایت دلنگ بود
 درین اثناء وقتی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند - و زبان کرامت بیان
 خود بتسلیمی خاطر معزین جیجی انکه مسبح راز گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار
 که نیر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه تو نور شادمانی خواهد بخشید -
 و زهار این راز ما را آشکارا نکند - و این امر قدرت الهی بیوقت شهرت ندهی - چه
 حکمت های غیبی و مصلحت های کلتی در ضمن این مذرج است - جیجی انکه میگفت مرا
 این نوید جان بخش عظیم در شکفت آورد - و عقده اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت -
 و ازین رهگذر (که کفایت چنان نور پروردی و حضانت چنان فیض گسترده به مشارکت و ملازمت
 دیگر از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطر یک بصد و صد هزار انجامید - و روز بروز
 ابواب فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی
 قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم - و نعمت و دولت درجهانی بمن روی آورد - و این
 راز مریمه را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سرپر آرای ملک کشورگشایی گشته
 روزی از عمره دهلی بشکار حوالی تصبه پالم تشریف برده بودند - در آنجا مارے بغایت
 بزرگ و مهیب در حیرت پیدا شد - که ارباب تهور را دل از جای رفته بود - آنحضرت درین
 مرتبه اعجاز موصوفی ظاهر ساخته باندیشه (که بخاطر عاطر رسانند) بد بیضا نموده متوجه
 مار شدند - و به بشارت غیبی دایرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند -
 یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کولکناش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجب
 بمن آمده نقل کرد - در آن وقت آن راز مریمه و مر مر پوشیده (که خود دیده و شنیده بود)
 بفرزند ارجمند خود در میان آورد - و گفت آنحضرت در صفر سن آن عجب را نموده بود - اگر در
 کبر من این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتی است - و هر قول را محلی - این
 راز سر بسته که تا غایت بر زبان نیاروده بودم سبب آن بود که ما هر که میگفتم بار نمیگردد -
 بلکه مدعیان بسخافت عقل من نصبت میکردند - و چاشنی این سخن در کام مرام آنها
 تلخ می نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن
 مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانه خرد مالی بود - و این نمونه کلان سالی -
 ای فرزند گرامی از ان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

أول الفضل این دو قضیه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عفت مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازین نورپرورد الهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشه خود منجیده از انداز بشری و حوصله انسانی بیرونست - الحق آنچه از والد ماجده میرزا عزیز کوکه منقول شده هیرت بخش اصحاب ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن •

توجه موكب حضرت جهانباني جنت آشياني بقندهار و از الحدود

سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق كشیدن

ارادت ازلي و مشیت الهی برین رفته که پادشاه (که خلعت والی دواتش را بطراز خلوت و بقا مطرز سازند - و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان اتمرار و استعلا مشید و ممتاز گردانند) بعضی طوارق انقلاب نما و سوانح انصراف اندما پیش راه از می آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بے بود - و عقده ایست عاقبت محمود - که کوتاه نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیز اعتبار می در آرند - و بلند بیغان خال رخسار دولت دانسته نشان دوع عین الکمال میسازند - دواتمند را آنچه ناملایم طبع پیش راه آید آنرا از متممات کمالات می شمارد - و بیدولت خهران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرو میبرد - و رجعت کواکب (که سریر آریان هفت املیم افلاک اند) نموداریست ازین حال - و تمذایست ازین نقش - هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پردۀ بیش نیست - که بر چشم جهانیان فروهشته میشود - و منقصتی بآن بارگاه عالی نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات الهی عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می نشاند - و نیز حدیث طلوع و غروب قیبر اعظم راهبریست مشعله در دست - چه همان دست و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تنق مغرب حاصل - و همان حالتی که در حین صمت التواضع و زوال نصف النهار است بے نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف اللیل متیقن - و این تغاوت نسبت برائیان خاکی نژاد و ساکنان مشته گل مخیل امت - و الا ذرۀ جلال او ازان مقدس تر است که اندیشه های ارباب نقص پیرامون آن تواند گشت - بنا بر این مقدمات هرکه بصاحب دولتان تاجدار و تاجداران

صاحب اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنگال اعمال خویش گرفتار آید - و در اضعاف وجود خود سبب اعظم باشد - و مرآت این حال واقعه عبرت افزای حضرت جهانبانی جنت آشیانی است - که در اندک فرصت دامن اقبال آنحضرت (که غبار آلود حوادث بود) بسرچشمه انصال شمت و شویافت - جمیع کافرزمندان بسزای نیات و اعمال خود رسیدند - و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الهی سوخته شد - و نشان همتی این بیدولتان از صفحه روزگار سترده گشت - چنانچه مصائب و متاعب عسر و موارد و مطالع یصر جابجا بتوافقی ترتیب زمانی و تذهیقی مکانی گزارش می یابد •

و بالجمله (چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی را باطن قدیمی مظاهر از طرز دنیایی ناپایدار انسرده گشته بود - و از دلایب مذک توجه عالی برخاسته) بخاطر اقدس رمید که حکام تته صلح گونه فرموده بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکب والا آنجا آمد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خامان درگاه بحفظ ایزدی پیرو قدم درشاهراه تجرید و تفرید نهاد - و بارتقای مصاعد شوق و شغف هموار اوج عشق را زیر پر و بال همت گیرند - و چنانچه بطواف قبله دل مشرف شده فیض معنوی یافته اند محمل بعبه گل نیز برده صورت را بمعنی متحد سازند - و همچنانکه نگارخانه باطن سرانجام یافته صورتکده ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معنی باعص تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقی ساده لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکم تته این معنی را دریافته سعادت خود دانست - و عرضه داشت صلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهباز بلندپرواز همت بصید عنقا پرگشاده بود و نظری درربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد - ارغونیان (که کار برایشان تنگ شده بود) از مروده صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند - و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیرمترقب شناخته پیشکش فراوان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه جون بصوب قندهار از راه هیوی توجه فرمودند - میرزا عسکری خبر توجه موکب پادشاهی شنیده فرموده میرزا کامران و بدعملی خود احکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشه نادرست متوجه اردوی معلی شد - که بپایمردی شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر الله دومت (که از فضلی عصر بود - و چندگاه وکالت

میرزا کامران باو تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولاد شیخ پوران) از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبر موکب عالی شنیده در قلعه سیوی متحسّن شدند - حضرت جهانبانی میر الله دوست را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند - او از بے سعادت بی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند *

چون موکب عالی بحدود مال (که از قندهار قریب سه فرسخ است) نزول فرمود جلال الدین بیگ (که از اعیان میرزا کامران بود - و جایگزین درانحدود داشت) بزبان گیری کمان گذاشته بود - دو کس از ملازمان پادشاهی را (که پیشتر بصروحشمة رسیدند) دستگیر کرده بردند - یکی ازان دوکس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان (که از قراین احوال دریافته - و از زبان آنجماعه شنیده بود) آمده بمرض اقدس رسانید - حضرت جهانبانی کافر نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار برطرب ساختند - و بجانب مستنگ عنان عزیمت منمطف فرمودند - پاینده محمد دیمی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - مصحوب از منشور عنایت بخط تدعی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت (که برادر کم مهر بے ارادت معلوم نماید) نوشته بمواظ و نصایح آگاهی بخشیدند - اما گوش حق شنو کو - و دل دانای درمت نهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند - که مبادا در این صورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند - و حوادث مظالم روی دهد - ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از مخفیان خوش آمد خانه برانداز (که بظاهر صورتی دارد - و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید) گفته میرزا را بر داعیه خطا مصمم ساختند - صبح آنروز (که شام ادبار او بود) میرزا بخدال نامد متوجه مستنگ شد - یک دو کره راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده است - 'جی' بهادر اوزبک (که نوکر قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده بود) گفت این راه را من بواقعی میدانم - و مکرر آمد و شد کرده ام - میرزا جواب داد

(۲) نسخه [ح] سی (۳) نسخه [ح ط] جایگزین (۴) نسخه [ج] مشنگ - و نسخه [ح] مشنگ

(۵) نسخه [ح] بومی بهادر - و در [بعضی نسخه] جینی بهادر - و در [بعضی] جینی بهادر *

که راحت میگوید - جایگزیندار اینحدود بوده است - او را فرمودند که پیشتر میفرماید باش -
 و راه را حرکت - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بجانب ترسون^(۲) برلاس (که یکی
 از ملازمان او بود) اشارت کرد که اسب خود را باز بده - او بعد از تعیل کار خود را
 بدرستی رسانده اسب داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در ملک ملازمان پادشاهی
 منسلک شده بود) برهنمونی معادت از آنجا پاره راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچادر
 بیرامخان رسانیده پرده گشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت
 جهانبانی آمد - و از عزم نادرست آن حق ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیش
 تردی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که احب چند فرستند - آن تنگ چشمان
 فرموده از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت
 حواری شده آنها را ادب کنند - و عزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض
 رسانید که وقت تنگ شده - فرصت توقف بر نمی تابد - کادر نعمتان را بقیه ایزدی
 حواله فرموده خود بدولت متوجه اراده خود شوند - التماس او مسموع آمده آنحضرت
 با معذرت از مخلصان جانشینار راه دشت پیش گرفتند - و اراده قندهار و کابل
 از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند - و بیابان نورد راه فراق
 گشتند - و خواجه معظم و ندیم کولکناش و میر غزنوی و خواجه علیر ناظر را هم
 فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و هراست الطاف الهی است - غبار آسیب
 بر دامن اقبالش نمی رمد - بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم مگانی را بموکب عالی
 رسانند - این معادت مندان گرم شتافته خدمت پسندیده بجای آوردند - قدری راه طی
 شده بود که شب تیره تر از دل کادر نعمتان حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف
 عرض رسانید که حقیقت محبت زر و احباب (که میرزا عسکری دارد) بر صید انور
 لایق است - درین وقت میرزا بخاطر جمع و دل آرمیده با دوسه نویسنده خود در خیمه دوشسته
 تفصیل اموال و اعیای اردی معلی را می بیند - لایق دولت آنست که تکیه بر عذای
 الهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - و کار او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رفت
 ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اخلاقی^(۳) می کنند - آنحضرت
 از روی حماب و معاملیه^(۴) این کنگاش را تحسین نمودند - اما از پاک طینتی و خیراندیشی

بگرد این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهاده ایم - و راه دراز پیش گرفته - فسخ آن عزیمت نمیکنیم - مجدداً حضرت شاهنشاهی را در پناه حضرت ذوالجلال (که دافع آفات و رافع مخافات است) سپرده - و هدایت ازلی بدرقه راه ساخته - و عنایت ابدی رفیق گاه و بیگاه کرده - بر تومین همت زین دولت بهتند - و پای توجه در رکاب توکل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکری (که باندیشه تباہ نزدیک بمسئلت رسید) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرت جهانبانی را (اگر داعیه رفتن داشته باشد) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقت حواری حضرت جهانبانی میر مذکور میرسد - و میخواهد که از جانب میرا پیغامی چند ساخته بگذراند - و باعث توقف شود - آنحضرت بتعالیم الهی بسخنان واهیة از متوجه نشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکری متعاف رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو را محافظت نمایند - و بگذارند که کمی از اردو بجائی رود - و حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جهانبانی را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردی بیگ خان و سایر ملازمان بے حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد .

کوتاه اندیشه (که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه نامرادی و بے آزر می پیش میگیرد) در معنی تیشه بر پای دولت خود میزنند - و خود را آماده بلیات و نکبات آسمانی میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست - میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعنی حضرت شاهنشاهی) میر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از راکخانه بمیرزا ببرند - من هم می آیم - و شب در خدمت خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب (که از مرکب پادشاهی آورده بودند) میدید - و می نوشت - و صورت حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بتقریب مایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا بقاره نواخته از منزل خود باردی مملی آمد - و بر در دولتخانه حضرت جهانبانی نزول نموده جمیع مردم را یک بیگ از حرد و بزرگ گیراند - تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمان بیوما را بمردم خود حواله کرد - و بتندهار برد - و جمعی کثیر را بقین و شکلیه هلاک ساخت -

و مبلغه کتبی از ترقی بیگ خان گرفت - و در اندک فرمت پیدایش اعمال خود رسید -
 حاکمان اشا آنچنان گناه را این پادشاه چون تواند شد - این طوفان بلا را اگر گردد از نزل پادشاه
 نام دهند هنوز گنجایش ندارد

• شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از پند آموزگار

سراجم راز آشکارا کند • همان گوهر خویش پیدا کند

بر باریک بیژن رموز تقدیر پیداست که چون دست اقبال یک از برگزیدگان ازل را بنگین
 مملکت برآزاید و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندی بخشند لوامع آثار و مواضع انوار آن
 همواره در پیشگاه احوال جلوه دهند •

و از غرایب مبشرات غیبی و تفاوت آسمانی (که درینوا نصبت بحضرت شاهنشاهی بظهور
 آمد) آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلی رسید و اعمال ناشایسته بجای آورد میر غزنوی
 و مامم آغا حضرت شاهنشاهی را بر دوش عزت و کفایت عانیت گرفته پیش میرزا آوردند - میرزا (هر چند
 روی توجه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگی و زهر خند آمد) آنحضرت (که در آن هنگام
 مجموعه کمالات سار خوردان جهان بودند) با وجود خرد سالی اصلاً شگفته نشدند - و قبض خاطر
 از ناصیه حال آنحضرت هویدا بود - میرزا طریقی شده گفت که میدانیم فرزندان کیست - با ما
 چگونه شگفته شود - و بعد از زمان انگشتین میرزا را (که در گردن او همایل بود - و علامت
 گلگون آن نمایان) بطریقی عادت اطفال (نی نی بلکه بدستگیری اقبال) دست بجانب علامت
 برده خواستند بگیرند - میرزا در ساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهی داد - دقیقه شادمان
 محفل اینمعنی را تفال بر سعادت نمودند - که عنقریب مهر دولت و نگین سلطنت بنام نامی
 آنحضرت شود - و از چشمه سار انصال الهی آب رفته بجوی آید - و از آنجا حضرت شاهنشاهی
 مویذ بتائید الهی بزوات میرزا عسکری متوجه قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم
 و بقظه مواضع بزرگی و فرمان روائی از پیشگاه احوال آنحضرت میدرخشید - و انوار خدایشناسی از
 لایحه اطوار و آثار هویدا بود - در اثنای راه کوکی بهادر (که یکی از معتبران میرزا عسکری بود)
 نزدیک کجاده حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهیم بحضرت پادشاه
 میرسانم - میرزا جواب گفت که چون حضرت پادشاه خود نبردند همانا مصلحت در گذاشتن
 بود - و نیز حکیم عالی این دلیری از من نمی آید - بهادر گفت من عزیز ملازمت آنحضرت

کرده ام - که در چنین ایام تنهایی نوزم خدمتگاری بهای آرم - و میخواستیم که این خدمت نیز بقدیم زمانم - اکنون (که مرا باین سعادت مرفراز نه میبازید) نشانی از حضرت شاهنشاهی بدهید که بحضرت گذرانم - میر غزنوی طایفه آن حضرت (که اکیلل ماه سعادت بود) بهادر داده او را باین دولت مر بلند ساخت - و میرزا عسکری حضرت شاهنشاهی را هژدهم رمضان (۹۵۰) نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نهیمنه مقرر ساخت - ماهم آغا و جیچی آنکه و آنکه خان بدرام خدمت کامیاب سعادت ابدی بودند - و استفاضه انوار قدسی میکردند - و میرزا آن نونهال اقبال را (که در ظل حمایت ایزدی نشو و نما می یافت) بحلطان بیگم کوچ خود میبرد - و آن عفت مآب از رفور عقل در لوازم مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود - بظاهر نگاهبانی میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشنی پذیر بود - و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید *

هر کرا تائید الهی پرورش نماید و در حد ذات نور پرورد ایزدی باشد بداندیش را در حق او جز بیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور قیاید - چنانچه مشیت ازلی درین هنگام (که عطونست پدری و رانست مادری باید که تکفل مهمات نماید) بدست دشمنان جانی پرورش میداد - تا دور بینان ملک دانائی را پای ارادت محکم تر شود - و کوتاه اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهبانی ربّانی و حراست آمالیه بر دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنیده ام که احوال یکمالگی خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانبانی متوجه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یک سال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - روزی ماهم آنکه والده ادهم خان (که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام می نمود) به میرزا عسکری معروض داشت که ریم بزرگان آنصت که چون فرزند را زمان روان شدن بیای رسد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دمتار خویش را از - و برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامی میزند چنانچه آن نخل امید بزمین می آید - اکنون حضرت جهانبانی تشریف ندارند - شما بجای آن پدر بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزلک دهند چشم زخم امت) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دمتار خود را گرفته بصوی من انداخت - و من از پای درآمدم - می فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر امت - و نیز در همان ایام برای تبرک و تیمن

بجهت برداشتن موی سر مرا بمطافِ بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است - کسی را (که در نزعت مرای دل چو افسان امر وخته باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشته سخن بدینجا کشید برای میرابی سخن از بقیه مرگدشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت) و میرزا همدال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جویای آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیاردای و نیک عملی مپری کند .

XXX ذکر مجمل از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیرخان از آب بیداه گذشته بآهستگی قدم پیش می نهاد - و با چندین امباب نبرد بملاحظه تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآزد - جمعی کثیر را پیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست) بلاهوار آمد - و از آنجا تا خوشاب رفت - و در بهیوه و آنحدود روزی چند بود - و کس بطلب سلطان سازنگ ککهر و سلطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پرورده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمره کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان از آنجا بهتیاور (که از محال منسوب کهرانست) شتافت - و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد - کهران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلاب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مقام آنست که درین حدود لشکر گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت کهران بوده دمت تاخت و تاراج دراز کند - و قلعه مستحکم بجهت انتظام این در کار احساس باید نهاد - تا بمروزی آیام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سرگردن کشی فرود آرند - و خود باز گشته بسامان و هرا انجام مملکت

بسیع هندوستان باید پرداخت - بنابراین مصلحت دید قلعه رهناس را بخیال نهاد - و جمع کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و باگروه آمد - و از آنجا بقلعه گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا منحصر بود - میر باچاره از بے آذوقی آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندستان را حوای بنگاه بچهل و هفت قطاع قسمت کرد - و داغ امپ بهایی در میان آورد - و اندک از تدبیرهای بهیار سلطان علاءالدین را (که در تاریخ فیروزشاهی تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - و از آنجا بر سر پورنمل راجه قلعه رایمین و چندیری رفت - و بعد و پیمان دادست راجه را از قلعه برآورد - و بعضی^(۲) فقهای گمراه و سفیهان تبه روزگار امان داده خویش را از هم گذارید - و از آنجا باگروه آمد - و بطرز حکام بنگاه سراها در طرق و مسالک بفاصله یک کروزه بناکرد - و بعد از بیماری جانکاه (که در آگروه برو طاری شد) بر سر مالدیو (که حاکم اجمیر و ناگور و بهیاره از محال و امصار بود) لشکر کشید - و کار آن حدود بفریب و فسون ساخته بفواحی چیتور و رتنپور شناخت - و آنجا نیز نیرنگسازها نمود - تا نکهتبنان آن قلاع کلیدها را فرستادند - و در آنجا جمع گذاشته در میان ولایت دهندیوه درآمد - و از آنجا روی بقلعه کالجور آورد - و آن را محاصره کرده سابطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهم محرم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و دو بشعله آتش (که خود افروخته بود) از دود آه مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد اما قلعه بدست افتاد - پنچ سال و دوماه و هیزده روز برنگ و ربو حکومت هندوستان کرد - و بعد ازو جلال خان پسر خرد او بهشتم روز جانشین پدر شد - و اسلام خان نام نهاده امپ شاهی را بر خود بست - و او هم در ناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود - چون تسلط این دو فتنه مرشد خداع منس در جنب شعله مهمه جهان افروز رایت این دولت ابدی اساس مانند فروغ کرمان شب تاب حکم نمود بے بود داشت حکمت غامضه ایندی بجهت مصلحتی چند (که در مفاصل علم او منظوم بود) روزی چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت - و روزگار از ناگ وجود این مهربان مدینه کار راست *

ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر

و مورت خاں میرزا حیدر آفند چون تانید حضرت جهانبانی بآنده متوجه کشمیر شد

(۲) نسخه [ح ط] و بعضی بعضی فقهای گمراه و سفیهان تبه روزگار برآمدن راجه همان بود و گشته شدن آن ساده لوح خور گرفته مان - ازین جهت قطب خان نرک نوکری نموده مزدوری شد - و شیرخان ارنجا باگروه آمد (۳) نسخه [چ د] رتنپور (۴) نسخه [د ح] ده ماه (۵) در [بعضی نسخه] ملیم خان

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهر^(۲) درآمد امرای مذکور (که اهامی آنها بیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجدداً خاطر نشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طبع عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهی (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کامران آن عزم را نسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفر توبچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندی از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعی دیگر (که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بشدت به پشت گرمی مرعبات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبه پنوج^(۳) درآمد - و به جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه دران ایام مدتی گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود - و امرا آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند - و بر یکی از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک ارانی میکردند - درین زمان نازک^(۴) شاه نام شخصی بامر بی مسمای حکومت اختصاص و اشتغال داشت - و با این حالت هرگاه در میان یکدیگر اتفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کار ملک باین سرحد کشد - موسم چله دی بود - و باران داشتند می بارید - کچی^(۵) چک چون رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداح (که کشمیری ازان گیرندارند) از کشمیر برآمده پیش شیروخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازیں باز داشته در اندیشه دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیروخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته علاء خان و حسین خان مروانی و جمعی دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکری (که استظهار او بود) بعلمت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول (که استحکام تمام دارد) گذاشته متحصن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزدانی فتح کرد - و هر چند مخالفان

(۲) در [بمضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بمضی نسخه] بنوج - و در [نقشه] پونچ (۴) نسخه [ح] نازک شاه (۵) نسخه [ج ۵] کاجی چک (۶) نسخه [ز] عادلخان (۷) نسخه [ح] شیروانی .

(چه از افغانان کمکی و چه از کشمیریان بے حقیقت) زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کار ایشان بر بیوفائی و حرام نمکی میبندی بود کاره از بدش فرسته شکست یافتند . و جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند . و گروهی دمنگیر شدند . و کشمیر با استقلال در تصرف میرزا درآمد . و خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ این فتح یافته بود . و تکرار این فتح اگرچه در همین رفتن میرزا نیز صوت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتی در تاریخ خود می نماید آنست که یگبار میرزا فرستاده سعید خان حاکم کاشغر از راه دره لار به کشمیر آمد . و در چهارم شعبان (۹۳۹) نهصد و سی و نه در تصرف در آورده بود . و در مایه شوال سال مذکور با امرای کشمیر و محمد شاه (که اسم حکومت بنام او بود) صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راه (که آمده بود) مراجعت کرد . چون درین نوبت فتح غیبی دست داد و ملک کشمیر مستخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ نمود . و آن عرصه دایمیر را (که حکم خرابه داشت) بناس شهری پوشانید . و اتمام محترفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد . علی الخصوص مومئی را بازار گرم گشت . و انواع ساز در میان آورد . و جملا صورت ظاهری آن مملکت (که نشأه دنیائی اوست) معنی پیدا کرد . اما بواسطه تعصبهای خدک بدینک میرزا (که منشای آن نارسائی با دعوی رسیدگی است) متاع معنی کشمیر (که عالم یکرنگی و دیندار است) کساد یافت . و تا امروز وی تضرع از کشمیریان می آید که محبت را تأثیر عظیم است . بیما اطوار فرمانروایان که او در میباید . امید که به یمن آثار حقیقت و حقایق حضرت شاهشاهی صورت و معنی کشمیر تحکیم پذیرد . و متاع حق پرستی و خداشناسی بے شایده تکلف و تعصب رواج گیرد . و از سهوهایی عظیم (که میرزا را روی داد و میمنت نداشت) آن بود که با وجود فتح چندین خطبه و ستمه بنام نازک شاه بدستور امرای که مدر ساخت . بایسته که حق نمک حضرت جهانبدی نجابی آورد . رجوع دراهم و دنانیر و روپس سایر را بنام قدمی حضرت جهانبدی مشرف میساخت . همانا که بازمانه مدارائی میکرد . و بے اخلاصی را رواج میداد . و لهذا دران ایام (که فتح کابل شد) خطبه را بنام مقدس حضرت

(۲) نسخه [۵] که بکبار میرزا با فرستاده سعید خان - اما (نظر بر قصه تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است - بکبار میرزا (که دران هنگام فرستاده سعید خان حاکم کاشغر بود) از راه دره لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار

همان‌بانی ساخته سر بلند شد - و در تاریخ (۹۵۸) نهم و پنجاه و هشت هجری در شب بخونه
 (که کشمیریان آورده بودند) معاصر ملک بدست می شد •

و مجمل ازین صانع آنکه میرزا از آئین عدالت (که نگاهبان دولت است) عدول
 نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت - و هشیاری و بردباری (که در بازی
 بخندار بست) از دست داد - مکر و غدر کشمیریان (که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای
 درآمده بود) باز برپا شد - و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس
 دوستی کار دشمنی ساختن گرفتند - و عمده این کار آن بود که لشکر میرزا را بخیلها از جدا کردند
 و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند - طایفه را بجانب تبت و بره را بجانب پکنی و چنده را
 بطرف راجوری فرستادند - و عیسی ریفا و حسین ماکری پسر ابدال ماکری خواجه حاجی بقال
 کشمیری را (که سرگروه مهمات میرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمعی کثیر را بخود
 همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند - غازی خان و ملک دولت چک نیز آمده ملحق گشتند -
 و قریب خانپور (که میان هیله پور و سرینگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است) بر سر
 میرزا شبلیخون آوردند - میرزا نزدیک خانه خواجه حاجی رفته بود تا قرا بهادر را (که در بند بود)
 خلاص سازد ناگاه بدست کمال دولی حیات را سپری کرد - و بعضی میگویند که تیرس از ملازمان او
 زانسته رسید •

ذکر مجمل از احوال میرزا کامران

چون مجمل از حال میرزا حیدر گذارش یافتم سرگذشت میرزا کامران نیز از او شنیدم
 در آن ایام نامساعد (که میرزا کامران از حضرت حیدر انبانی جدائی اختیار کرده صوب کابل روان
 شد) چون بخدود خوشاب رسید سرین و سروری را رنج داده و زمانه لعبت باز را بکام خود
 پرداخته خطبه بنام خود ساخت - هر که خرد در زمین و مصاحب مصلحت آموز و همشایر داس
 بداخته باشد هر آینه چنین کارهای ناشایسته از او بظهور آید - نه حق محبت شناسد - و نه طریق
 سرت داند - بدی دیگران را نیکی خود انگارد - و تخم بدی در زمین دیگران افشاند - ظاهر است
 که از آن کشت و کار چه بدود - و درخت امیدش کدام میوه مراد بار آرد - روزگار بے تبت اندیش را
 بقائے نه - و دولت بزور برخورد بسته را پیوندی نه - سر بلند می کاخ بے بنیان را چه اساس نه
 چون منار برنی زرد از هم باشد - و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم بره

زدن فرونشیند - سلطنتش چون طرارت گل زرد زوال - و دولتش چون نسیم بهار هریع انتقال - و بالجمله از راه دهنگوت بکنار آب ساند رسید - و در اینجا محمد سلطان و آغ میرزا (که حدود ملتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را بتوانهند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - و میرزا آمدن آنجا توقف نمود - و چون عسرت غله بطغیان کشید بل بسته از آب گذشت - و از آنجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسر می برد - و مثله ده از جمشید مرویست (که تاشیر از بیشه نرو چرگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند قزاق را پریدن آسان نگردد) در این واقعه بظهور آمد - غزنین و آن حدود را بعسکری میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را بر سر رسالت پیش سلیمان میرزا بدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که تکه و خطبندار در بدخشان فیض یابد - میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود برگردانید - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر بدخشان برد - و در نواحی موضع باری میان فریقین جنگ پیروست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشنای زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصود را گشته مراجعت نمود *

درین اثنا خبر رسید که میرزا همدال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تاشش ماه محاصره قلعه نمود - و از بے آذوبی میرزا همدال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود - میرزا همدال را بهمراهی خود آورد - و روزی چند در محکم داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در ابایس اتفاق معموره جوی شاهی (که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار امباب غفایت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برآنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بتصرف برد - در حدود موضع اندراب جنگ در پیروست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعه ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاتب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت - اندرکس از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوبی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

آمده دید - میرزا کامران تمام برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بهرداری برلاس مذکور بیدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین صربی تاریخ این ساله را جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی یافته بود - و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بهشت - و روزگار را بغفلت میگذراند - نه یاد معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کویک^(۲) اقبال نلک معود^(۳) حضرت جهانبانی ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش می یابد •

هرکه با ولی نعمت خود طریق بے حقیقتی میبرد مسلک بے اخلاصی شذاعت هرائینه در همین نشاء پاداش اعمال خود دید - و هم برین منوال امت احوال میرزا هندال - که چون در چنان رقتی با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانبانی راه بیوفائی پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه^(۴) خان (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد - و با احترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و رزقه چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجمل مذکور شد • و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست - هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عیال حقیقی است) شکرگزار و مسرت پذیر شوند - که هم سرمایه عبرت جهانیان میشود - و هم دست آریز ندامت بے سعادتان میگرد - از آنجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسون حاکم^(۵) تته از راه رامت انحراف ورزیده در لهری توقف نمود) بعد از توجه حضرت جهانبانی قریب دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم^(۶) تته از صدق و صفا فروغ ندارد - و همه آن مقدمات حیل پیوند مبتنی بر کذب و سقاغت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهان رامت گو و هواپرمندان رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانبانی پهنیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشه آن باید کرد) از آنجا که امرے مت ثابت^(۷) هرکرا روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد - و بآزار ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش در نیارد - و مخفان^(۸) ملجیده دانشوران افسانه و انصون^(۹) پندارد بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقی متوجه قندهار شد - و در زمانه (که میرزا کامران قلعه قندهار را از محاصره بتنگ آورده بود) آمده

(۲) نسخه [ب ۵] کویک (۳) در [اکثر نسخه] قراچه خان (۴) نسخه [۵] بدیهی •

میرزا را دیده - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیشِ حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر باتر بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدرد بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت‌آشپانی جدائی اختیار کرده دران حدرد بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائے یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپه افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از در سه هزار آدمی (که درین فافله سرگردان بودند) معدودے جان سلامت برده خود را بقندهار رسانیدند *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشپانی

بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جوانِ قلم سوانح پیدای به پنهان قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدر از میرود - و مجملے از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و بدرقه غذایت ایزدی قطع فیانی و طیّ صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمسیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند - و از فضل نامتفاهی الهی درین چول پرهول ملک هانی بلوچ (که قافله -الار- راهزنان بود) بزمین بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرم سیر آورد - و میر عبدالکحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظه‌ای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد اما در لوازم مهانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا درعت بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساط خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانی سرکار خاصه را برای زین او مقوض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولت خواهانے (که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معالی بودند) نصائح

دلپذیر و مواظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بے اعتباری سلسله ظاهر را بچندین دلائل خاطر نشان فرموده خواطر اصحاب تعلق را از تکیوی آن بازداشته متوجه مقصد حقیقی و مطلب اصلی (که طلب ارباب همت را سزوار تواند بود) میساختند - و همگی همت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و مواظ تغرید روز بروز در تزايد است گوشه خمول گزیده ظاهرو باطن را از غیر بازداشته بیکتای بے همنا پردازند - لیکن مروت و مردمی نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزاده سازند - و این گروه وفایش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معمولی ظاهر و باطن مؤثر او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگی دست از جهان بازدارد و سلسله سلطنت ابدتربن را منقطع سازد - همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشاء جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افصال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بر وجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگروه دار عالم ملک و شهادت استغراق بحجر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسر - و قدم همتش بر معود مدارج علیا مقرر و مسلم *

القصة بمقتضای اراده ازلی و فتوت فطری نوشتن مکتوب محبت طراز بفرمانروای ایران و عذای عزیمت بصوب آن حدون منعطف داشتن در ضمیر الهام پذیر تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبت و فتوت بتقدیم رساند هر آینه یکبار دیگر بسلسله ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود - و الا در اختیار انزوا بمشروب مروت بے اختیار باشند - بنابراین روز پنجشنبه غرة شوال (۹۵۰) نهصد و پنجاه مکتوب مصحوب چولی بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کار فرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کاره ودیعت نهاده اند) سبب انگیزده آمد که ملاقات گرامی بزودی میسر آید - و مجمل از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند *

• که گذشت از هر ما آنچه گذشت • چه بدریا چه بکسار و چه دشت •

آنحضرت میخواستند که روزی چند در ولایت گرمسیر توقف فرمایند - میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین اجتماع می افتد که میرزا عسکری جمعه گذیر را فرستاده است مبادا باینحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکلی میستان و آنحدود (که بحاکم ایران

تعلق دارد) توجه فرمایند هرائینه از اندیشه آمییب این گروه بے عاقبت موبک عالی محفوظ خواهد بود - آنحضرت قات ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقف دران ولایت از طریقه حزم (که راه خرد پروراست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هیرمند عبور کرده بکنار کوه (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکم سیستان بود) مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود - و روزی چند دران سرزمین عشرت افزا (که جولانگاه شاهواران عرصه اقبال بود) بشکار تشقلاخ اشتغال نمودند - و برای تسلی خاطر همراهان و ناندیش خود را بدشغل ارباب تعلق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند - و از آنجا بدولت در میعتان نزول اقبال ارزانی داشتند - احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی (که درین یوزش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندک ازان جهت انشراح خاطر ار قبول فرموده تلمه را برگردانیدند - و درین منزل حسین فلی میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد) بشرف بساط بوس مشرف شد - آنحضرت از در باب مذهب و ملت مخفان پرمیدند - بموقف عرض رسانید که مدتیست در معتقدات شیعه و سنی غور کرده میشود - و کذب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب مرجع درجات و ثواب است - و معتقد مذیان آنکه سب اصحاب کفر است - بعد از تأمل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرط توجه مشمول غایت و اتمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند - او (چون سفر پیش داشت - و ابواب سفر سامان نموده بود) از اهراز این دولت منقاعد ماند - و درینجا حاجی محمد بابا تشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده موبک عالی پیوستند - و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که غفان توجه بصوب زمین داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد - و چلمه بیگ حاکم قلعه بسمت نیز اهراز سعادت خدمت مینماید - و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

(۲) نسخه [ح] بے عاقبت اندیش (۳) نسخه [ب] هیرمن - و نسخه [ج] هلند - و نسخه

[ز] هلند (۴) نسخه [و] و بابا تشقه (۵) نسخه [ج ه] جمله بیگ ه

خواهند رسید - و نذهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان
 شنود (که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می آیند) بملازمیت اقدس
 آمده از مقام دولخواهی و داسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمه همت علیا
 لازم است - این گرده (که ازین سفر مانع می آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرض
 ندارند - چون احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود (
 سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنکاش عمل فرموده متوجه عراق شدند - و باین تقریب
 روزی چند حاجی محمد مردود بساط قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده
 میخواست که از راه کیلکی^(۴) بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود
 برای قلعه اوک متوجه آن سمت شدند •

چون (مکتوب موت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جهت آشنایی بتخت آرای
 ممالک ایران شاه طهماسب رسید) مقدم سعادت التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقب شناخته
 خوشوقت شد - و خواست که سابقه فرهای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد
 و ادراک این سعادت را عنوان کار نامه افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز
 در قزوین نقاره شادمانی نواختند - و مکتوبی در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای
 تشریف حضور در اسرع ازمه) با الوف محامد و ائذیه و منوف تحف و هدایا مصحوب
 بمقریان خاص ارسال داشت - و این بدست بر عنوان مکتوب ثبت نمود - شعر •

همای اوج سعادت بدام ما افتد • اگر ترا گذرے بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایت شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق شناسی
 و تذکار محبت قدیمی نموده جلالت تعظیم اکرام بجای آورد - و حکام و ولای بلدان و اصرار
 نوشت که در هر منزل و هر شهرے (که موکب همایونی نزول فرماید) شرف روزگار
 این خاندان عالی دانسته اعظم حکام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفوز انتقبال شتافته بتقدیم
 مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اهری و اطعمه و فوائده
 تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشورے (که بمحمد خان
 حاکم هری نوشته بودند) بجنس در ملک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد
 و آگاهان راه و رسم مردمی (نظر بران دیباجه مروت داشته) در تعظیم و تمجید هاند پیمایان

(۲) نسخه [۱] بیس کهلکی - و نسخه [۲] بیس کهلکی (۳) نسخه [۱] اعظم و حکام •

مراحل نشیب و فراز حق انمانیت بجای آورده دقیقه از آداب فتوت دروگذاشت نغمایند •

فرمان شاه طهماسب بهاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دختگاه شمس الایاله و اقبال محمد خان شرف الدین اوغلی نکلو للک فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و میردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهي سرفراز گشته بداند - که مضمون واجب العرض از (که درین ولا مصوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نموده بود) در تاریخ دوازده شهر ذیحجه رسید - و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه نواب کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر درباری سلطنت و کامگاری - دودخ چمن آرای فرماندهی و جهان داری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال - سرور سرفراز جویبار سعادت و اقبال - شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت - ثمره شجره خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیر عالم تاب فلک کمرانی - بدر بلند قدر اوج خلافت و جهان بینی - قدوه و قبله سلاطین عدالت آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالی نسب تخت سروری - پادشاه والاحسب ملک عدل گستری - خاقان مکندر نشان - جم جاع عالی شان - سلیمان تخت نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهان بان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - المؤید من عند الله - نصیر الدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حسب الاعمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نمود •

• بیت •

• زده ای بیک صبا کز خبر مقدم دوست • خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد آرزو که در بزم وصالش یکدم • بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام به مال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند - که بمشغلق آن خبر خجسته اثر ولایت مبزوار از ابتدای عمل تشقان انیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود صرف نماید

(۲) نسخه [ح] دقائق (۳) نسخه [۵] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسب روح الله روحه

بهاکم خراسان (۴) نسخه [و] نعمت •

و بدستورس (که درین نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون
مطاع تخلف ننماید - و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هر کدام یک اسب
کذل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعیین نمایند - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال
رفته با صد راس اسب بدر (که از درگاه معلی مع زمین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد)
و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود عیش راس اسب بدر آسوده خوشترنگ قوی جقه
(که لایق موازی آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای
لاجوردی منقش با عبدانیهای زر باف و زردوز (که لایق اسپان سوار آن پادشاه
جماه باشد) بر بالای امثال مذکور نهاده هر اسب را بدر نفر ملازم خود داده روانه گردانند
و کمر خنجر خاصه شریفه [که از قوای کامیاب مغفوری مرحومی علمین آشیانی (انار الله برهانه)
شاه بابا ام بغواب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکمل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصع
جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه مکنذرائین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملی
و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است
تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب - و قالیچه مخمل در خوابه طلا باف و نمده تکیه
کُرگی آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی گوشکافی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی
سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشرافه لذیذ و لطیف سر برده نموده
با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمل نموده
جهت آنحضرت می فرستاده باشد - و جهت مهربان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فردا
ارسال می نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقام که نزول نمایند امروز چادرهای
مصقای لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع
کاخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند - که در هر کار خود ضروری آن مهربان باشد - چون
ایشان بدوالت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خنجر طعم ساخته و برف و یخ
سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مرتبهای میب مشکان مشهدی و - درانه و انگور و غیره
با نانهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند - و معی کند که اشرافه تمامی در نظر آن سلطنت پناه
درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشرافه مقرر دارد
که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت آل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

(۲) در [بعضی نسخه] با منانهای (۳) نسخه [ط] خوش رنگ خوش قماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین
است لیکن غالبکه سبب مشکین باشد .

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) با استقبال فرستند - و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد که به اوقات خود بدهند - که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست - و سرو پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چنین قرار دهد که چون این امرا بملازمین آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب پیوسته یک یک خدمت نمایند - (که در هر سواری و غیره ناگاه میدان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از دعوای آزردگی و توهین پادشاه نرسد - و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور در فوج خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محله (که قرار یافته باشد) تردد نمایند - و کتک خدمت در دست گرفته بذوئی (که در خدمت پادشاه خود کس خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برهند) همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بطهور آورد که مجموع طعام و حلوی و اشربه کمتر از یک هزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معتنی مرتبی تعلق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یک هزار و دریست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهانه باشد) در مجلس عایی آن پادشاه گرامی کشیده شود - و هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که اسپ خامگی باشد - و دیگرے بامیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامرای مخصوص بهر کس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از ثواب کامیاب است - و هریک که قبل ازین قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگیرند - که آن حکایت هر چند بدنام است لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدر باشد) ملازمان رکاب ظفر اندساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخواری و یکجتهی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردن روزگار ناهموار بقدر غبار دارند) بدلداری و غمخواری (که درین نوع اوقات لایق و خوشنماست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسد - بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - و بعد از طعام متصرفات حلوه و پالوده (که از قند و نبات طبع نموده باشند)

(۲) نسخه [ط] باستقبال آن کور درهای مطهر و اقبال (۳) نسخه [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخه

و مرتبهای مذبذوج مطبوع و رشته خطائی خاصه (که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد) به مجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السلطنه هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقه از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازه فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت پناه یکی از اودماق گردان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفر اثر (از شهر و ولایت و سرحدات از هزاره و نکداری و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رهند) از ملازمان کومک آن ایالت پناه همراه بوداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و امباب ضروری از شکر و اندر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت مرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رماند - و در همان روز (که بملازمت ممتاز گردد) بآنکس وقاعد لشکر و اردو نازل نماید - و آن ایالت پناه بخدومت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل مقام کند - روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خدمت فاخره (که اطلس و کمخاب یزدی و دارائیهای مشهدی و خانی باشد) مختل سازد - و مجموع را بالا پوشی^(۱) محمل بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تبریزی یوم الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرر شده سربره نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات مرکز خاصه شریفه (که در دار السلطنه مذکور میرسد) باز یافت نموده صرف ضروریات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اول بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه ایست از هدایای الهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند - که هر چند انواع جانسپاری و خون گرمی نصبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارد که امروز درون باغ عیدگاه مرخیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس^(۲) طیبی و بالا منقالی^(۳) افغانی (که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود)

(۴) نسخه [ب ح] بکری (۴) در [بعضی نسخه] که غای (۴) نسخه [ط] محمل که خوش رنگ باشد
(۵) نسخه [ب] دل گرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی •

ترتیب دهند - و ملاحظه نمایند که هر جا (که خاطرِ خاطرِ آنحضرت مبرور باشد) و در هر گل زمین (که در آب و هوا و لطافت و نراحت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دستِ ادب ملازم‌دار بر حینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکشِ نواب کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطرِ اشرف را بهمزیانی (که در کمال استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجه ملازمتِ فرزند گردد - و صباح آن فرزند اعتراف را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و مربوطائی (که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند و یکی از سفید ریشان و اریماقی تملو (که پهنیده و معتمد آن ایالت پناه باشد) در دارالسلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را حوار کند - و در وقتِ توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمتِ نواب دارد - و چادر و شتر و امپ گذرانند - که چون فردا نواب کامیاب حوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید ده جمیع لشکریان بشان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند - و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد (چنانچه میدان میان ایشان یک تیر پرتاب بود) آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزند برخوردار را از امپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه حلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت و عزت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از امپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اول آنحضرت را سوار کرده دستِ پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند - و آن ایالت پناه خود نزدیک نزدیک فرزند مذکور در خدمتِ پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطه حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشنگاه نزل نمایند فی الحال سه صد طبق طعام الوان بطریقِ حاضر بمجلس^(۳) آئین آورند - و بین الصلواتین یک هزار و درصت طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمدخانی) و دیگر اطباق چینی طلا و نقره (هر پوههای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

مرتبات لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلاوه و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اصپ لایق و رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند جدا نموده جلایهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ قصب بانی ابریشمی برجل مخمل منقش و تنگ سفید برجل مخمل سرخ و تنگ سیاه برجل مخمل سبز بکشند - و باید که حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد خانی و استاد یوسف مودون و دیگر گوینده و سازنده مشهور (که در شهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بے توقف بنغمه و ترنم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که قابل آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت طلب حاضر گردد - و اوقات خجسته معائنات ایشان را بهر نوع که تواند شگفته داشته باشند و دیگر شفقار و یاز و چرخ و باشه و شاعین و بحری و آنچه (در سرکار فرزند و آن ایالت پناه یا اولاد عظام بوده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ عللحه و عللحه مراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکه کلابتون و طلا بان بدوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند - آن فرزند بخلق کریم (که میراث آبا و اجداد اوست) بدیشان معاش نموده بهر یک از ایشان جدا جدا سروپا و اسب فراخور هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل و اطلس و کمخاب فرنگی و یزدی و بافته شامی و غدیره (که بغایت لطیف باشد) و سی صد تومان زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفر سه تومان تبریزی (که ششصد شاهی باشد) بدهند - و همدروز در سرخیابان و کارگاه میر میفرموده باشند - و درین همدروز از در باغ چهارباغ شهر (که منزل پادشاهان است) تا سرخیابان (که در باغ عیدگاه است) بفرمایند که محترفه اصناف چهارطاق بذبی بآئین شیرین بزنند - و بهر صنعتگر یکی از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند - ادسب آهت که [چون پادشاه آن مرز و بوم را بقدم فرخنده مشرف ساخته اول بشهره (که آن نور چشم عالمیان است) بوجوه شریف خود آنرا مشرف خواهند مآخت] بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی (که در شهر هستند) در آورند - که باعث سرور باشد - روز میوم (که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را در شهر و محلات

(۲) نسخه [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] نافه شامی

(۵) نسخه [ا ب ح] سه صد (۶) نسخه [ح] آن قدره ملاطین و ارشد خواقین (۷) نسخه [و]

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرر دارند - که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در مرغیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازار (که آئین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعده آن شهر است عورات با آینده و رزنده در مقام عمیرین کاری و شیرین گونی در آیند - و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده حوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن امپ ایشان پیش باشد) براه رود - و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساطین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بصعادت بشهر در آیند چهار باغ را هیر فرمایند - و در باغچه (که در هنگام صحر نواب همایون ما دران بلده طایفه^(۳) جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی) نزول ایشان فرمایند - و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگللاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد - روز اول فرزند بطعام وافر مهمانی نماید - و چون (ایشان بفراموش متوجه خواب شوند) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهمانی کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانه درگاه معالی گرداند - و مقرر شد که معزالدین همین کلانتر دارالسلطنه هرات مرد خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید - که از روزی (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروز (که بشهر در آیند) روزنامه^(۴) منقح نوشته به ثبت مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معالی گرداند - که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود •

و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیر^(۵) و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروری مذکور بدین دستور هربراه نماید - اول پنجاه چادر و بیست مایدان و چادر بزرگ^(۶) (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) بادوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار مایه و دویست و پنجاه

(۲) نسخه [ح] و خوش گونی و ملاطفت (۳) نسخه [د] طایفه خجسته (۴) نسخه [و] اشره

(۵) نسخه [ا] الینه •

طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر طباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار کمتر دو تقویر در مهمانی خود آن ایالت پناه پیشکش نماید - و آمرای مذکور را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین طریق که طعام و حلاره و پالوده یک هزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسب و یک قطار شتر و یک قطار کمتر (که آن ایالت پناه اول آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و قوشنج و کرشو در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکم خاف و ترشیز و زاده و محولات در محال سرای فرهاد (که پنج فرهنگ می مشهد است) مهمانی نمایند - انتهى •

چون (موكب عالي حضرت جهانبازي جنت آشياني در نواحي فراه رسيد) ايلچي شاهي با فرستاده حضرت جهانبازي جنت آشياني آمد - و حقيقت مقدم دانستن والي ايران مقدم گرامي را و مسرور شدن او بوضوح پيوست - آنحضرت را (که معدن مروت بودند) از رفتن عراق و دل همراهان حقيقت گزين بدست آوردن چاره نماند - ناگزير پاي عزيمت در ركاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند - و در هر منزل از اين نواحي (که نزول احوال مي نمودند) يکي از مشاهير و اکابر خراسان باستقبال بيرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت ميگرد - و صيت موكب پادشاهي ابواب شادماني بروي متوطنان آن ديار گشوده خلانق از انذير قصبات (مانند جام و تربت و سرخس و اميرايين) بهرات آمده انتظار مقدم عالي مي بردند - و چون فاصدان تا تار سلطان و اعيان خراسان (که استقبال نموده بودند) به محكم خان اعلام نمودند (که وصول موكب عالي بزيارتگاه نزديك است) محكم خان با اعيان امرا (مثل ويص سلطان و شاه قلي سلطان) و اکابر فضلا (مثل مير مرتضي صدر و مير حسين كربلائي) و ساير اعزة و اهالي بداراك سعادت استقبال شتافتند - و بر هر پل مالان (که سيرگاه مشهور هرات است) بدولت ركاب بوس والا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانيدند - و شرح شوق شاهي و آداب تواضع (که جوهر بزرگي است) اظهار نموده آداب خدمت بتقديم رسانيدند - و مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راهپارا جارب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفاي شهر از هر در طرف هر روز آمده منتظر باشند •

و چون (رايات پادشاهي بمنزل درتتر^(۱) رسيد) سلطان محكم ميرزا بسعادت استقبال شتافتند آداب اخلاص و احترام بظهور رسانيد - و بآئينه که مامور بودند شاهزاده کامگار سلطان محكم ميرزا و ديگر

(۲) نسخه [۱] قوشچ (۳) نسخه [د و ح] كوشو (۴) نسخه [ب] که بسيرگاه هرات مشهور است
(۵) در [چند نسخه] ظرفاي شهر (۶) نسخه [ج] ورق قرار - و نسخه [ه] قرار - و نسخه [و] در قرار
و نسخه [ح] فراه (۷) نسخه [ز] محمود •

ایرانی عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است) تمام گشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشا می بودند - و اجتماع خلایق بشادمانی بر نهج بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غره ذیقعد (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اقل صابر قاق (که در خواندگی یگانه خراسان و عراق بود) در مقام نگاه غزل امیرشاهی را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بذاتیر خواند - مطلعش اینست •

• شعر •

مبارک منزله کان خاده را ماهی چنین باشد • همایون کشوره کان عرصه را شاه چنین باشد

و چون باین بیت رسید که •

• شعر •

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم • که آئین جهان گاهی چنان گاه چنین باشد
حضرت جهانبانی را رقت شد - و بغایت متأثر شدند - و انعامها در دامن آمید او ریختند چون (هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگی بجای می آورد - و از هر در جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقام مشهور سیرگاه میبود - و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه می گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معروف مقرر بود - گاه عشرت سرای گریزگاه بشاطیرای ضمیر اندس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخشی تماشا فرموده در هر گل زمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام (خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بذمت نیاز فرمودند - تجرد نشان خدا اندیش (از بزرگان کامل امتعداد و عالی فطرتان صدق نهاد و خوش مهمان روزگار - و فضایی نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت انرا اهتمام در توجه بدشید ادس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند - درین روز احمد سلطان حاکم سیستان (که در راه خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

(۲) نسخه [۱] خواهد بود (۳) نسخه [ج] سیرگاه - و نسخه [ز] سه گاه (۴) نسخه [ز] روز ارجمده •

رخصت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجه این مال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام (قدس سره) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلا (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر عادات بدولت استقبال مشرف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرم (۹۵۱) نهم و پنجاه و یک به مشهد مقدس رسیده زیارت روضه رضویه (علیه و علی عاقلینها التحیه) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعه شریفه اقامت فرمودند - و از آنجا بدولت متوجه نیشابور شدند - شمس الدین علی سلطان (که حکومت آنجا بدر متعلق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت میر کل فیروزه (که در آنحدود است) فرمودند - و از آنجا بسبزوار و از آنجا بدامغان رسیدند - و از عجائب در آنجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسم در آن تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزی پلید در آن چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز چشم عبرت اصحاب فرمودند در کارخانه قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء نه چند نیست که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطه آن توان نمود - آنگاه از دامغان بدستام توجه ارزانی داشتند - و روضه مقدسه بحرطامی شیخ بایزید بسطامی (قدس سره) در مسیر راه نبود - عذر موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و از آنجا بسمان شنافته بصوفی آباد (که مرقد شیخ علاء الدوله سمنائی است قدس سره) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که دیوخته زیارت خداپرستان توسل می جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده دلان همت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا در خدمات کمال اتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلال هدایا از جانب شاه می آمد .

چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم بیلاق از قزوین بجانب سلطانیه و مرلیق بیرون برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که در آن نزدیکی پای تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزی چند در آنجا بهیر مواطن شریفه و اماکن متبرکه آن شهر توقف فرمودند - و در خانهای خواجه عبد الغنی (که کلانتر اهل آن دیار بود) و در اوایل شاه آنجا

(۲) نسخه [۵] الف التحیه (۳) نسخه [۴] مدنازی قدس سره است (۴) نسخه [۵] بیلاق (۵) نسخه

[۴] و در خانه خواجه (۶) نسخه [۶] مد الهی .

می‌بودند) منزل داشتند - و از آنجا بیرام خان را پیش شاه فرستادند - موکب^(۴) شاهي نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغ^(۵) رسالت نموده از همان منزل بقدیم مسرت معاودت نمود - و از آنجا توجّه بسلطانیه واقع شد - مخیم^(۶) شاهي میان ابهر و سلطانیه بود - چون (موکب^(۷) عالی بآن حوالی نزدیک رسید) اول اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد از آن بهرام میوزا و سام^(۸) میوزا برادران گرامی شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده (بامراعات قواعد^(۹) اعزاز و اکرام - و تقدیم آداب اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توقیر و تعظیم و ضوابط تبجیل و تفخیم در دیدن بتقدیم رسید و در محل^(۱۰) عالی (که در مدت مدید بتفهییب آن نقاشان باریک بین در بدائع صنعت نقاشی ید بیضا^(۱۱) نموده بودند) اول مجلس آرائی آن نگارخانه^(۱۲) خاطر فریب بتفاتی حضرت جهانبانی چهره گشا گشت . و محفل پادشاهانه انعقاد یافت - و بقانون بزرگی و لوازم پرمشاهی گرامی همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات سخنان بلند در میان آوردند - و میوزا داسم گونا بادی در کتاب مثنوی (که در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات این در شهریار کامکار چنین گفته *

* مثنوی *

- دو صاحبقران در یک بزمگاه • قران کرده باهم چو خورشید و ماه •
- دو نور بصر چشم اقبال را • دوعید مبارک مه و سال را •
- دو کوکب کز ایشان فلک راستازین • بهم در یک عرصه چون فرندین •
- دو چشم جهانی بهم همعنان • بهم چون دو ابرو تواضع کزان •
- دو معد فلک را یک برج جای • دو والا گهر را یک درج جای •

شاه فرمودند که فتح هندوستان (که حضرت گیتی ستانی سردرس مکانی را میسر شد) حضرت جهان آفرین جهان بخش شمشیر جهانگیر شما را کلید گنج خانه^(۱۳) کشور گشایی گردانید - و هر قصور و فتور (که در مملکت داری و جهانبانی درینولا پیش آمد) از نا مساعدی و بے اتفاقی برادران بے اخلاص بوده - و شما را دران اختیار نبود - در عالم احباب موافقت برادران

(۲) نسخه [ب] ابهر (۳) نسخه [۱] حدود (۴) نسخه [د ز] شام (۵) نسخه [ج ح] ملاقات (۶) نسخه [ح] و بر مصداق کلام الملوك الملوك الکلام سخنان بزرگ و حکایات بلند در میان آوردند (۷) نسخه [د] حضرت جان بخش جهان آفرین (۸) نسخه [ب] و بے اخلاصی امرا (۹) نسخه [ه] چون در عالم اسباب

امر^(۲) است - که کارهای بسته گشاده گردند - اکنون ما را برادرِ خردِ خود تصور فرموده ممت و معین دانند - که ممت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائط امداد و لوازم اعانت و ابعاد بوده باشد) بر حسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود ما را باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از هفتانِ حقیقت پیرای (که بزرگ مدشی را نشان بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرت شاه هر روز خود بهمه کاروبار واریده مجلسِ غیرمکرر می آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبت می افزودند - ترتیبِ مجلس آرائی (که چنان شاه بذات خود مباحثه شود) چگونه بیان توان نمود - که چه قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه بانف بر پای میکردند - و خرگاههای منقش و خیمهای معنی چه مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قاللهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران سرزمین گسترده دادِ عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا (که امرست ضروری) بچه آئین خود توجه میفرمودند - و از اسپان عراقی چیده با زینهای مطلق و مرصع و عبائنها و زین پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع بیکر از قسم نر و ماده با پوشهای گرامی و چندین شمشیر و خنجر مرصع بجواهر و تمثالهای نفوذ و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و چلغاره و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجر فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آذین و شمعدان زر و نقره مرصع بدوایت و لآلی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزین و بساطهای اعلی (که در کلانی و خوبی ندارد روزگار بود) و سایر اسباب پادشاهانه یک بیک بنظر اندس گذرانیدند - و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید •

حضرت جهانبانی در روز جشنِ عالی الماس گرانها (که خراج ملکهها و اقلیمها بود) و دیست و پنجاه لعل بدخشانی برهم ارمغانی بنظر شاه در آوردند - و بے شایبه تکلف از وقت در آمدن حضرت جهانبانی بالکای شاهی تا زمان برآمدن بهراسم و رسم (که از هر ار خاصه و منتسبان شعی خرج شده بود) زیاده ازان باضاعت مضاعفه پاداش شد - و از انجا منوجه سلطانیه شدند - و در انجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلال اوقات فرخنده هاعات

(۲) نسخه [۱] مهتر - و نسخه [۲] ممت. (۳) نسخه [ح] عنوانها (۴) نسخه [اب] ماده

(۵) در [چند نسخه] و کمر خنجر (۶) نسخه [ح] چلغاره •

قرآن معبدین باغواهی بمضی از اهل فساد غبارِ خاطری از جانبین حادث شده بود - آن کدورت
 بامتناد نکشید - و بزلال صفا مصطفی گشت - حضرت شاه همه روز امباب مسرت و شاهمانی
 تازه بقاوه ترتیب میدادند - از انجمله بجهت تشبیط و تفریح خاطر مفاکستر شکار قمرغه طرح فرمودند
 و از ده روزه راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمه (که او را ساروق بلق گویند - که اول
 منزل ببلق ببلق امت) شکار مجتمع شد - حضرت جهانبانی و شاه گرامی قدر باهم در شکارگاه
 درآمده آئین امپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا
 آنگاه بپیرام خان و حاجی محمد کوکی^(۳) و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه
 و جمعی دیگر از معتبران حضرت جهانبانی را رخصت در آمدن درون قمرغه شد - و از امرای
 شاهی مثل عبد الله خان استجلو (که بدامادی شاه رالاشکوه شاه اسمعیل مخصوص بود) و
 ابوالقاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندی دیگر نیز
 بموجب حکم در آمدند - و بعد از زمانه رخصت عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان
 بگرفتند و بختن شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) در میان
 شکارگاه دانسته تیرس بر وزد - و اورخت هستی بو بست - و بملاحظه خاطر میرزا که
 این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکر دولت را رخصت شد که رفته نزدیک
 حوض سلیمان بار دیگر قمرغه بهم آوردند - و چون فراهم آمد بآئین بزرگان شکار کردند
 و درین منزل بچوگان بازی و تبق اندازی نیز شطرس از اوقات گرامی صرف شد
 و درین روز (که بازار تبق گرم بود) بپیرام بیگ بخطاب خانی و حاجی محمد کوکی بلب
 سلطانی سرافراز شدند - و در آخر آن مجلس طومار دوازده هزار سوار (که بهمراهی فرزندی
 ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومار امباب کارخانه (که بهمرکابی
 حضرت جهانبانی قرار یافته بود) بنظر در آوردند - آمامی اجله (که درین کمک عالی مقرر شدند)
 بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاجار لله میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان
 احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکم فراه - یار علی سلطان تکلو
 سلطان علی انشا - سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان - یعقوب میرزا طغانی سلطان محمد
 خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان - ادهم میرزا و دیو میرزا

(۲) نسخه [دو] ملق - و نسخه [ح] سلیق (۳) نسخه [ح] کوکه (۴) نسخه [اب] سوندک

(۵) نسخه [ز] کشتن (۶) نسخه [ح] بهمرساننده

تهمن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علی قلی و بهادر بهران مشار الیه
 مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرا جهانشاه میرزا مشهور
 بشاه یزدی^(۲) بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلاق خواهرزاده محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار
 حسن سلطان شاملو - یادگار سلطان موملو - احمد سلطان الاش اغلی استجلو - صافی ولی سلطان ولد
 صریدان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقارکش - محمدی بیگ کتابدار قاجار - و سه صد قورچی خاصه
 بسامان شایسته نیز تعیین یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت (که
 آخر منزل یدلاق سرلق است) سیوم بار شکار قمرغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده
 آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند - و در عرصه دلگشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است)
 شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جهته باهمین وجوه
 و ایدین آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند *

حضرت جهانبانی جنت آشیانی بموجب اقتدا بسنه سنیه حضرت صاحبقرانی از انجا بدولت
 و اقبال متوجه اردبیل و تبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم و عید و خدم
 از راه راست به جانب قندهار روان فرمودند - و حاجی محمد خان را سر لشکر ساخته در خدمت
 هودج اقبال آن عفت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند)
 و خصمت یافته بهجت سامان و سرانجام خود رواه شدند - که چون (رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی
 بآب هلمند رسد) شاهزاده عالیقدر با لشکر مقرر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اول
 بهجت تماشا تیریز عمان عزیمت منعطف فرمودند - و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکم و اکابر
 تا بسدس [که میرزا میرانشاه بر رودخانه (که از دامن سهند تبریز می آید) بسته اند] بامتنقبال آمده
 عزیمت بساطبوس دروافتند - حاکم شهر بموجب فرموده شاهي شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت
 جلوه داد - و لوازم سهمانی بتقدیم رسانید - و گرگ درانی و چوگان بازی پیاده (که در تبریز
 مشهور و معروف بود - و در آن وقت از اندیشه شورش ممنوع شده بود) بهجت مزید انبساط خاطر
 اقدس باسر شاهي بتازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیله آن شهر را (که از آثار قدیمه سلاطین
 ماضی ست) و میرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان
 خانه انلاک و گذشتگیهای عالم بے ثبات و گمسانگیهای جهان بیمقدار بخاطر حقائق مآثر آوردند

(۲) نسخه (۵) مقصود بیگ (۳) نسخه (د ح) بردی بیگ (۴) در [بعضی نسخه] جلاق (۵) نسخه

[۵۱] حسین (۶) در [چند نسخه] الاس (۷) نسخه [ح] مخافت *

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت‌تبیان بر زبان آندس رواندند - و بعضی از ابیات سلف متواجد گشتند - و این رباعی از نثری حالت بلند خواندند •

• رباعی •

• انسوس که مرمایه ز کف بیرون شد • رز دست اجل به جگرها خون شد •

• کس نامد از آن جهان که تا پهرم ازو • کاحوال مسافران عالم چون شد •

ملا فطاب الدین جلنچو بغدادی درین بلدۀ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معالی بود - و نادره کار محرابن خواجه عبدالصمد شیرین قلم نیز درین مدینه ناضله بملازمت استماع یافت - آن قدر دان بارگاه هوشمندی را بس پند آمد - و از از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزید - و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند از آنجا (که توجّه اقدس بامطربلاب^(۱) دگر و سایر آلات رصدی درجه کمال داشت) پیگ محمد آخته بیکمی را فرمودند که درین شهر (که محل آثار قدیمه است) گره تفحص نماید - آن ماده لوح کره چند را بامادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاؤل خریدند - و از هیئت تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجّه فرمودند - چون (مونس عالی بقدمه شامی رسید) جمیع شیخارندان (که نسبت خویشی بشاه عالیقدر داشتند) با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته از آنجا بخلخال و از آنجا بطارم آمدند - و از آنجا بخارزویل رسیدند - و چون (هرا و میدو آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه) سه روز توقف فرمودند - و در سبزووار باردوی معالی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیحه قدسیه متواتر شد و از آنجا سراجعت (که بقابله دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف می‌آوردند) حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجّه پیدشکها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منزل میرشمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهمانی بلندبازان آمده کار پردازها کردند - و چون (رایات عالی بمشهد مقدس آمد) حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند - و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد - و ازین نواحی بجهت طلب ساری (که بر هرات نوشته بودند) عبد الفقاح گرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستی برپشت - و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب

شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند) فرمودند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار مضطرب و منشرح گشتند - و مذاکره کفایت درة النّاج در میان آوردند و درین مدت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصیحی آنجا (که بملازمت میرویدند - و از صحبت اکسیرمنفعت مینفیع میبشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معنائی (که مجمع فضائل بود) مکرر بشرف بساط بوس رسید - روزی ملاحتربنی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد *

- گه دل از عشقِ بتان گه جگر میسوزد • عشق هر لحظه بداغِ دگر میسوزد •
- همچو پروانه بشمع سرور است مرا • که اگر پیش روم بال و پر میسوزد •
- آنحضرت (که خلاق معنائی و معیار نکته دانی بودند) نیکو تصرف فرمودند که • • مصرع •
- میروم پیش اگر بال و پر میسوزد •

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدۀ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و از آنجا براه قلعه گاه بسیدستان نزول اجلال فرمودند - و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکلّ عالی پیوستند - و از آنجا بگرمسیر در رد اقبال روی نمود - میر عبد الحی گرمسیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شنافت - و عذر جرمۀ تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و از آنجا (که خطاپوشی و عطاپاشی شیمۀ کرمۀ آنحضرت بود) معذرتهای او بصبح رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت •

چون سخن باینجا کشید ناگزیر امت از آنکه محمل از اعیانے (که درین غوبت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - مرحلقۀ حقیقت گذاران و ناکیش (که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود) بپیرام خان است - دیگر خواجه معظم است که نعمت اخوت اخیانی بحضرت مریم مکانی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - رنده رنده ستاکی و بیدائی او بافراط کشید - و خاتمۀ کار او در محلّ خود رقم پذیر خواهد شد - دیگر عاقل سلطان از یک پسر عادل سلطان - که از جانب ولده از نیاثر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوایل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موموم گشت - دیگر حاجی محمد گوئی ست - او برادر کوئی ست - که از امرای

(۲) نسخه [ب] که بمعادت (۳) نسخه [ح] کرکه •

عظام حضرت گیني سڌاني فردوس مڪاني بود - و حاجي محمد در مردانگي تفرد داشت شاه مڪور ميگفت كه پادشاهان را اين طور خدمتگار ممي بايد - در روز قبلي اندازي او قبلي زد و از شاه جلد گرفت - ديگر روشن كوكه امت - كه كوكلتاش حضرت جهانباني جنت آشياني بود - درين راه بار جواهر سپرده بودند - دران^(۲) وديعت چون خيانت ظاهر كرد لاجرم چند روز در بند بود - و بوسيله مغو خلاصي يافت - ديگر حسن بيگ است برادر محرم كوكه او (باآنكه كوكلتاش كاسران ميرزا بود) بدوام ملازمت حضرت جهانباني قيام داشت - كريم طبع و خوش خلق بود - و محرم - در گذر چوسا^(۳) غريبي رحمت شد - ديگر خواجه مقصود هروي مت او مرده هاك طيفت و پاكيته روزگار بود - بامانت و ديانت و صدق و صداقت اتصاف داشت و از ملازمان سنجيده صفات حضرت مريم مڪاني بود - طي الدوام در حواله هودج آنحضرت بوده التزام خدمت داشت - از دو فرزند معادتمند ماند - كه نسبت كوكلتاشي به حضرت شاهنشاهي دارند - يك عيف خان - و او در سال فتح كجرات در ركاب اقدس شريعت خوشگوار هيات چشيد - ديگر زين خان كوكه كه بمزيد ارادت و اخلاص و نور عقل و كياست و علم مهم و ادراک و فرط فرزاني و مردانگي از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهي بوده در امرای كبار منسلک است - ديگر خواجه غازي تبريزي مت - كه از دقائق عيان و دقائق علم حساب و قوف تمام داشت - و از قصص و تواريخ خبردار بود - چون موكب عالي از لاهور بجانب سند انصراف يافت از ميرزا كاسران جدا شده خدمت پيوست - و منصب مشرقي ديوان يافت - و بعد ازان مدتها از درگاه عالم پناه محرم گشت - و در آخر عمر (كه فوج و حواس او اختلال يافته بود) باسلام عتبه درگاه والي حضرت شاهنشاهي استسعاد يافت - ديگر خواجه امين الدين محمود هروي مت - كه در فن عيان سباق فرمان قلمرو حساب بود - و خط شسته را بفايت درمت ممي نوشت - و در كفايت احوال و درايت محاسبات موشگافي ميگرد حضرت جهانباني او را چندگاه بخشي حضرت شاهنشاهي كرده بودند - و در عهد سلطنت ابدپوند آنحضرت بمراتب عاليه رسيد - و خطاب خواجه جهاني سرافراز شد - ديگر بابا درمت بخشي مت - او نيز بعلوم عيان ممتاز و بحسن كفايت موصوف بود - و بيومته باشتغال مهمات ديواني صنوف كرداني بظهور ممي آورد - ديگر درويش مقصود بنگالي ست - از از زيارتگاه هرات امت مرده ماده ضمير درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگير قلي بيگ گذاشته بودند

(۲) در [لكثير نسخه] دران وديعت جوهر خيانت (۳) در [اكثر نسخه] چوسا (۴) در [بعضي نسخه] همده

و از تمام آن مردم او تنها به سلامت برآمده اندر اک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانبانی جنت آشیانی بار عنایت خاص داشتند - و بعد از آن بمزید التفات حضرت شاهنشاهی امتیاز یافت - و عمره دراز در طبقه دعاگویان میزیست - دیگر حسن علی ایشک آقامت در شجاعت و جلالت امتیاز داشت - و خدمات پهنیده کرده بود - بواسطه آنکه [به قلوب نامی (که از منظور آن حضرت جهانبانی بود - و حرف نامناسب از زبان او ساخته بودند) بعضی قربانیان بیداک آن جوان را در موضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی کشتند - و چون میان حسن علی و او شکر آبی بود چنین اشتباه یافت که مگر بمعی او این عمل شایع برودع آمده باشد] باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود - در عراق ماند - و چون کابل مهتقر سریر حاکمیت شد بآستانبوسی فایز گشت - دیگر علی دوست باریگی ست پسر حسن علی مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اول تا آخر در هرات خدمتگاری و جانشیناری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقامت - او از فدائیان درگاه بود - دیگر شیخ یوسف چولی است که خود را از اول شیخ احمد بسوی میگفت - مرده وارسته بسندیده اخلاق بود - دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک میگفت - خدمتگار شایسته بود - دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیأت و اضطراب خبره داشت - همراه قاضی برهان خانی بشرف بساط هروی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت - و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود - و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سر بلند ساخته بودند - دیگر محمد قاسم موجی ست در بدخشان خدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می نمود - خویش میر محمد جالالبان بود در بدخشان خدمت جالالبانی داشت - و در هندوستان در ایام دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی میربحر شد - و بر کنار آب جون منزل دلگشا داشت - و همانجا سفینه عمر بساحل فنا رسانید - دیگر حیدر محمد آمده بیگی ست - از خدمتگاران قدیم این درگاه بود - دیگر سید محمد پکنه است - جوان مردانه صاحب قبضه بود - و در هرات بقب از زد - دیگر سید محمد قالی هروی ست - در بکر چند روز او را میر عدل ساخته بودند - از اعلی نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بیت دلنشین میخواند - رفته رفته داخل ایلیچیان شده بود - و در عهد دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی

(۲) نسخه [ب] پشوی - نسخه [ج] بسوی (۳) نسخه [ب] افعال (۴) نسخه [ز] قانی (۵) نسخه

[ح] از نظر خدمت داخل ایلیچیان (۶) نسخه [۱] ایلیچیان

اعتبار یافت - و در مهرند باغ مطبوع ساخته که از تو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزاره بلوچ بوده - دیگر ولد او میر حسین - و این هر دو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عبیر ناظر که خواجه مرای مقرب حضرت گیتی صافی فردوس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در ملک معالیک بود - و دعوای سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهنر خان خزینه دار - و مهنر فاخر توشکچی - و ملا بلال کتابدار - و مهنر نیمور شریفی - و مهنر بهر آفتابی - و مهنر کیله خزانچی - و مهنر واصل و مهنر منبل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود - و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر جای بهادر - دیگر نولک یانش نویس - و همد سعادت مندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الهی) خدمت وای نعمت بهایان رسانیدند •

• شعر •

• ندانم رفیقان چرا واپس اند • که مردان ز خدمت بجائی رهند •

مراجعت موب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق

و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون (آوازه مایه کستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و موطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیبت موب عالی (اشتهار یافت) از هبوب این نصایب بهار نصرت گلبن غنچه امید امیداران شگفتی گزشت - و آب رفته از جوی قرار بقراران آمدن بنیاد نهاد •

• شعر •

• فیاض ازل ز فیض بے اندازه • انداخت ز مقدمش بشهر آوازه •

• شد کشت امید ناامیدان خرم • شد باغ مراد نامرادان تازه •

میرزا کامران را ازین طنطنه عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود) از سر آغاز بدعما ملکی پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اول برادر

خضرخان هزاره و قربان قرار ییگی را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهی (یعنی حضرت شاهنشاهی) را از قندهار بکابل آورند - فرستاده‌ها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکری در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنگاش کرد - جمع (که عقل درمت داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناصب آنست که (چون موکب عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بومیله جمیله این گلدسته چمن معادت و اقبال استعقای جرائم خود نمود - و بعضی دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دعت ندهید - چه آن امور (که از شما سرزده است) روی آن نموده که حضرت جهانبانی را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نموده حضرت شاهنشاهی را در عین زمستان و برف و باران روانه کابل ساخت - همشیره قدسیه آنحضرت بخشی بانویکم و شمس الدین محمد غزنوی (که بخطاب انگه‌خانی سرافراز بود) و ماهم انگه والده ادهم خان و جلیجی انگه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسی نشدند درین سفر معادت انجام آن نور پرورد ایزدی را میرک میخواندند - و همشیره شریفه را ^(۲) بلجی می گفتند - چون به قلات رسیدند شب بخانه هزاره فرود آمدند - از بزرگی و شکوه دولتمندی (که از نامیده اقبال آنحضرت هویدا بود) بمعجز دیدن آنحضرت را مردم شداختند - و مداح آن شب بر زبان صاحب خانه جاری شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید) فی الحال از آنجا روان شد - و بسرعت بکاتب غزنین شتافت - و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگی در عذوبان صغیر سن مشاهده میفرمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامی آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهی بودند - از آنجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزل (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بذور بیومنگی دارد) از وحشت ظلمت در گریه شدند - هر چند انگها و دایها با فمام مهربانی دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) مهک نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهده نور ضمیر افروز چراغ خاطر ندسین آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار شگفتگی از وجقات احوال و عفتات اطوار درخشیدن گرفت

(۲) نسخه [ح] بیجه (۳) نسخه [ح] پیوستگی تمام (۴) در [بعضی نسخه] از مشاهده نور ضمیر دور پرورد

(۵) نسخه [ز] انواع

و این دلیل بود ساطع بر نور افزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از فندهار بکابل نزول اجال فرمودند) ۱۰۱: کمران آن نونهال حقیقه اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت گیتی سنی فرستاد پس مکانی فرود آورد - و در دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا .

غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستگیری بخت نقاره اقبال نواختن

چون میرزا کمران (آن سرور استبداد گمستان اقبال را در باغ شهر آرا دید) از نظاره پیداشائی نورانی آنحضرت (که فر دولت و سعادت جادوانی ازان میقات) (از نامساعدی سعادت درهم شد - و چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواست - و اسباب شکستگی خاطر و برهم زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میداد) هرچه میرزا آنرا سرمایه خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال ار شد - چنانچه درین روز (که میرزا جشن داشته برای مبهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتفاقاً در آنجا نقاره منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بدست آنکه (نقاره دولت جهاندگیری و کشور گشائی بنام نامی ایشان نواختنی است و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دواغرای ایشان بلند آوازه ساختمانی) بآن میل فرمودند هیروزی حق ناشناس نخواست که بداد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگوار است - و بقوت ظاهری بیشتر) گرفتن نقاره را معلل بشرط زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تأکید یافته ایزدی و تقویت داده ازلی بودند) شکوه میرزا کمران را در نظر دیاورده و کلان حالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایه خوشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث غم افزائی میرزا گردیدند - و ببازی قدرت (که بقوت سه ازی موید و معتضد بود) باوجود صغیر من (که امثال این امور دران حالت بص بدیع نماید) بالقای الهی و تعلیم ربانی بی محابا دامن برزده و آمین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاروان و کشتی گیران استاد در گرفت و گیر درآمده دست بیابان کمر ابراهیم میرزا زده

(۲) نسخه [ح] نا میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کمران (۳) نسخه [ح ط] بنیستی شگفته گردن از نامساعدی

(۴) نسخه [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائی کشتی گرفتن

چنان برداشته بر زمین زدند که غریب از اهل مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نمره آوردن بلند شد این اول نقره فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی بود - که بر سطح قبه غبرا و زیر قبه سپهر خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ کشتی را جهت امتحان مآل محبت کارزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود) از مشاهده این صورت شگون بد گرفته بخود نور رخت - و هواخواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شکفته فالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقش کمبتین برخلاف مراد نموده) نهیب بآن قبله اقبال فکری ناشایسته و اندیشه های تباها بخاطر راه داد - از آنجمله آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فردود که از شیر باز دارند - و ازین غافل که شیر خوار مریضه عنایت ایزدی و کامیاب قبله تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و مصلحت یافته حانظ حقیقی را ازین فکری باطل چه خطر .

وصول موكب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعه بستم

بر متوسّان اخبار و مهتدیان مواع (که دیده خبرت گشاده - و سُرْمه عبرت کشیده اند) پوشیده نماند که (چون ریاست عالی حضرت جهانبانی و کمک ایران بگرم سیر رسید) علی سلطان تكلو را با جمعه از یگها بجهت تسخیر قلعه بستم (که داخل ولایت گرم سیر و متعلق بقندهار است) تعیین نمودند - شاهم علی جالیر پدر تیدور جالیر و میر خاچ (که در آنحدود از جانب میرزا کامران جایگیر دار بودند) قلعه را استحکام دادند - و فوج پادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تغذیه از بالای قلعه بعلي سلطان رسید - و در ساعت قالب تهي ساخت سپاهیان او پسر دوازده ساله او را بجای پدر بگلانی برداشته در اوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت در گذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان رسید - و رفته رفته (چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرسید) متحصّنان قلعه فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاری گشودند - و بمقتضای عواطف خهروانی امان یافته قلعه را سپردند - و (چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواهی

قلعه مذکور نزول اجازت فرمودند - و شاه علی و میرخلجی ترکشها بگردن انداخته به شرف زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجب رافیت ذاتی جرائم ایشان را بخشیده در ملک ملازمان درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکری خزانة خود گرفته میخواهد که بجانب کابل فرار نماید - جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجذب شده بقصد او رخصت گرفتند - هرچند (حضرت جهانانی را کذب این خبر و عزم جزیم میرزا عسکری بر قلعه داری قندهار بوسیله خبررسانان در دست سخن متیقن بود - و نیز بمقتضای عاطفت ذاتی بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند) اما اینها بجلوی کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیشدستی نمودند که مبادا میرزا عسکری از دست بدر رود - چون (از کمال عجلت بے تزک بحواشی قندهار رسیدند) خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی برآمده جنگ کردند - و ضربزدها و توبها را از بالای قلعه سردادند - جمعی کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بدان فنا رفتند - و گروهی زخمی برگشتند - خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجی محمد بابا تشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی نارنجی و جمعی از بهادران چغتایی و دلاوران قزلباش داد دلاوری و مردانگی دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ (که از معتمدان میرزا عسکری بود) کس فرستاد (که میرزا عسکری خود فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتیم دیگر کار بر ما آسان خواهد شد) میرزا بسختی از گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر ما را میدانند - سپاه آینده متعصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمک ایشان در کمین گاهها خون را نگاهداشته باشند که کار ما را بسازد - ما بازی نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدن میرزا کامران موقوف میداریم - چون (عنایت ایزدی موبد و مهارن لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانانی بود) آمدن میرزا کامران صورت ده بخت - و فتنه چنین (که مقدمه فتوحات بے اندازه تواند بود) روی داد - و در آن روز از اهل قلعه بابای مهربندی (که از یکهای نامی میرزا کامران بود) بقتل رسید.

رسیدن مرکب مقدس حضرت جهانانی جنت آشیانی بقندهار

و محاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادران اخلاص اندیشی مرکب مقدس را چنین فتح روی نمود) حضرت جهانانی

جنت آشیانی سپاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیه مصرت انتها در روز شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعت مصعود (که منتخب انظار تقویم بود) بدولت و سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازه ماشور زول اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند - و مورچها تقسیم یامت - و صاحب اهتمامان حاجا تعیین شدند - و هر روز از جانبین جوانان نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یگروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهر کهنه و کوچه بزد بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه بابا درمت یساول باجمعه در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر سلطان بغیره خواست که کار او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغل او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برج آنچه (که در برابر مقابر است) پیش میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسامت (که تشخیص چهره ممکن نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دست او نیزه افتاد) عجیب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد - از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانه (که آن نیزه را آوردند) اسم او نوشته بود - خواننده بر قیاس او آفرین کردند - و این معذی شهرت کرد درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوک میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوه (که در لب آب ارغنداب واقع شده) با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بودام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیین شدند - قدری جنگ پیوست - و باقبال سعادت قرین رفیع کوک گرفتار شد - و بسیاری از مواد اعتماد و آلات و ادوات حرب و مواشی و ثواب بدست اولیای دولت افتاد - و بقدر عمرتی (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیسر مبدل گشته و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند *

(۲) نسخه [ح] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنهزه خواست (۳) نسخه [اب و] عبد الله خان

(۴) در [اکثر نسخه] و روایات *

(۲) چون میرزا عسکری (از ادبار خود رسته کار از دست داده در مخالفت اهتمام نمود) بمقتضای رافت عامه و عطوفت اخوت بخاطر جهان آرا راه یافت که منشور نصابی شاهی را با فرمان موعظت تبیان خود پیش میرزا کمران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد - و بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات خود نماید - تا به تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیله اتفاق برادران گرامی کارهای شگرف (که مکنون ضمیر صواب اندیش است) ظهور یابد - بنابراین داعیه بیرام خان را برسم رمالیت بکابل فرستادند - چون بکذل روغنی و آب ایستاده (که مابین فندهار و غزنون است) رسید جمعی از هزاره ها سر راه گرفتند - و آخرهای روز جنگ در پیوسته - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزاره های بیدولت را تادیب نمودند - و بسیاریه ازین بیدولتان راه نیستی پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را بردند - میرزا کمران در چهار باغ مجلس آرامده بیرام خان را طلبید - باندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آرد دالشی درمت و بخت بلند باید - پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجبهت تعظیم آن راحت ایستاد - درین اثنا این دو مقال اقبال را گذرانید و آن نکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواج سعادت ارقام ساخت - تحف پادشاهی و هدایای شاهی را بآئین متوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمه آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدنها همراه باشد - از آنجا بیرام خان اول به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجه آستانبوس حضرت شاهنشاهی (که جانهای مقدس رونمای او سزد) شد آنحضرت در باغ مکتب (پیش حضرت عفت قباب خانزاده بیگ همشیره کلان حضرت گیتی سانی فردوس مکانی) می بودند - ماهم بیگه (که انگه آنحضرت بود) آن نورپروزی الهی را از درون بیرون آورد - و رسیده ها بآئین بندگی ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامین دیدار دولت امتزای سعادت بحضرت بیرام خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

(۲) در نسخه [ج] در اینجا عنوان نشده - و آن اینست - ذکر فرمان بیرام خان درمهم رسالت پیش

میرزا کمران - و بعضی صوانح که در آن ایام واقع شده (۳) نسخه [ج] از آن کس بدون تفسیر که ظهور شایده

روی داد - و مشاهده انوار الهی (که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود) جلا بخش
 بصر و بصیرت همگنان شد - شکر پروردگار کارماز بجای آوردند - و از آنجا رخصت یافته میرزا هندال را
 (که در منزل دلداری بیگم والد ماجده خود می بود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت
 و فرمان عطف و عنایت و خلعت و اسب خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین
 دستور روز دیگر بمخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانه قائم مخلص درون قلعه
 مقید بودند) متوجه شد - و در آن روز بموجب فرموده میرزا کامران ایشان را از آنجا برآورده
 در باغ جلال الدین بیگ (که در نزدیکی باغ شهر آراست) برده بودند - بیرام خان این دو بزرگ را
 درین باغ دریافت - و از عنایت و الطاف پادشاهی و شاهي (آنچه آورده بود) رسانیده
 خوشوقت ساخت - و از آنجا مرخص شده بجلگه میاه هنگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود
 آمده بود) رفت - و او را بعفو تقصیرات و محو زلات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید
 و همچنین بالغ میرزا و سایر بزرگان بآئینه (که خردمندان را سزد - و لایق حزم بیدار باشد)
 ینیک را پرمش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید - و آنچه لوازم رسالت (از تبدیلی صفوت
 و صفا - و تعلیم حقیقت و فنا) تواند بود بجای آورد - میرزا کامران بیرام خان را یک ماه
 پیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوت مقارمت می یافت - نه از بی توفیقی بصورت خدمت
 می توانست قدم زد - درین اندیشه متردد خاطر درمانده بود - تا آنکه بصد ابرام بعد از یک
 و نیم ماه رخصت داد - و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت
 بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را (که در گفت من نیست) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را
 از گرفته به ملازمان حضرت جهانبانی سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکری (که بفرموده
 میرزا کامران بر سر مقارمت و خصوصیت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نمایند) اگر او را
 روز بد پیش آید و قلعه بدست او ایامی دولت مغدوح شود آن عفت قباب جهت استشفاع
 و اختلاس میرزا عسکری آنجا نگر آید - و چون میرزا عسکری (از جاده نصاب انحراف داشت
 و عنان ارادت خود را در هوا داری میرزا کامران بدست بغی و عدوان مپرده) در ضبط و استحکام
 قلعه اهتمام تمام کرده بود - و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده - و آن قلعه
 در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمع آن بغایت مشکل
 عرض دیوار آن شصت گز است - بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و گردن

(۲) نسخه [ب] خرد بیدار (۴) نسخه [ه] ضرورت (۵) نسخه [ح ط] شصت گز است - نام اصل او کندهار

بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه در کتب این فن معین شده است .

نموده دادِ مردانگی میدهد - چنانچه ترکمانان در مقام تحیر بودند - و از راه حیرت
 بواقعی غیرت می‌آمدند *

روزی حضرت جهانبانی محبت خاص ترتیب داده بودند - و محرمین حریم اخلاص
 از هر طرف در حکایت گشوده - و از هر سو سر رشته روایت بدست آورده) محبت را بحکایات دلاویز
 و نقلهای نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسیر سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عیار می‌انزود
 و تنگ مایگان مردانگی را سرمایه همت بهم میرمید - درین اثنا حضرت شاهنشاهی را
 از کمال شوق بیاد آوردند - که آیا آن تازه سر جوینار خلافت را جدا از دوستان درمیان دشمنان
 چه حال باشد - و محمودان بخورد و بد اندیشان تبه رای را در باره آن گلبن معادت چه خیال
 و با دایه در نیم و خاطره پر امید و بیم بدرگاه کبریا (که 'کام بخش مرگشتگان بیقرار است)
 دست نیاز گشاده بدعای برخورداری و جاندازی آن شجره طیبه سلطنت مشغول شدند - و باین
 مضمون گره گشای آبله دل گشتند *

• شعر •

- خدایا تو این گوهر شاهوار • ز آسب بد گوهران دور دار •
- ز دریای دانش بار آب ده • ز خورشید بینش بار تاب ده •
- بسم دور زد بر فلک آفتاب • که این نیر آمد برون از نقاب •
- بسم کرد انجم نظرهای سعد • که این مظلعت برانگند جعد •
- بسم چرخ زد آسمان بلند • که آفاق زمین نور شد بهره مند •
- دروغ ازل باد منظور او • مبینک تاریک دل نور او •

و بجهت تسلی خاطر فیض مآثر خود زانچه طالع آن بلند بخت خسته روزگار
 (که لوح محفوظ احرار غیبی ست) طلبیده بنظر تأمل و تعمق مطالعه نمودند - و ملائحت ذات
 و افزونی عمر و ترقی درجات اقبال آنحضرت و خرابی خانه اعدا و ناکامی بدخواهان
 و کج اندیشه‌های ناراستان ازان دیباجه معادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر بر آورده بر زبان
 اندس رانند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد - امید که عنقریب
 بدیدار آن نور هرورد الهی خوشونت شویم - و باین طالع آن معادت پیوند بر جمیع اعدا
 مظفر و منصور گردیم - سجدهات شکر الهی بتقدیم رسانیده در فتح قلعه اهتمام فرمودند
 و میرزا عمیری در مهم داماداری کمال ضبط و حفظ مرعی میداشت - و مورچها هر روز

و هر شب تغیر میداد - که مبادا جمعی از مورچل خود حرب یکجہتی در میان انداخته
خلل در مبانعی نگاہبانی اندازند •

و (چون محاصره بامتداد کشید - و از ملازمان پادشاهی کسی آمده ملحق نشد) امرای قزلباشیہ
از اہتمام خود باز ماندہ در مراجعت دغدغہ مند شدند - حضرت جہانبانی این معنی را
از روز نامچیہ احوال ایشان خواندہ در گرفتن قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اہتمام فرمودند
و از آن مورچل (کہ مخیم اقبال بود) شب کوچ کردہ از جانب شہر کہنہ قندھار نزدیک دروازہ
رفته (این مقدار کہ سنگ دستی میرسید - و آنجا را چہار درہ میگویند) مورچل مستحکم ساختند
صبح آن ترکمانان ازین معنی خبردار شدہ دل در گرفتن قلعه بستند - و ہمہ از اطراف برخاستہ
پیش آمدند - و دایرہ را تنگ کردند - میرزا عسکری مراسیم شدہ بنیاد عجز وزاری نمود
و بہزاران اضطراب و بیقراری معروض داشت کہ (چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند)
تا آمدن ایشان مرا مہات دهید - کہ بوسیله ایشان خاطر جمع کردہ ملازمت توانم کرد
و عرضہ داشت خود را مصحوب میرطاهر برادر خواجہ دوست خواند بملازمت اقدس فرستاد
حضرت جہانبانی (کہ معدن نفوت و مرآت بودند) ملتئم او را بموقف قبول جای دادہ
چند روز مہم قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تہہ رائی بظاہر روش عجز پیش گرفته
در باطن باستحکام قلعه می کوشید - و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از سر و
آئین مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرت مہدی معلی سعی فرمودند (کہ میرزا عسکری را
از اندیشہ ناصواب باز داشتہ بتقبیل^(۳) مقدسہ مشرف سازند) چون دماغ سعادت او
پریشان بود نصائح گرامی بہیچ وجہ در نگرفت - و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاد
و از در عناد حضرت مہدی معلی را نگذاشت کہ از قلعه بیرون رفتہ برادری معلی جہانبانی
تشریف آورند - بر پیشگاہ خاطر اقدس حضرت جہانبانی ازین ناراستی میرزا اندازہ شقاوت
و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاہر شد - تکیہ بر عزایت الہی (کہ متکفل مہمات ارباب
نہی^(۴) است) نمودہ بیشتر در تسخیر قلعه اہتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمد سلطان
میرزا (کہ از نبائر دختر علی سلطان حسین میرزا بود) و شہرافکن بیگ و لک کوچ بیگ
و فضیل بیگ برادر منعم خان و میربرکہ و میرزا حسن خان پسران میر عبد اللہ

(۲) نسخہ [درط] آمدہ (۳) نسخہ [ح] عنبہ مقدسہ حضرت جہانبانی (۴) نسخہ [ب] خصوصت

(۵) نسخہ [ح] نوکل (۶) نسخہ [ح] میرزا حسین بیگ خان •

(که از حادثات بنی مختار سبزواری اند) و جمعه دیگر از کابل رحیمده برهنمائی طالع بیدار ادراک معاد است آنسان بوس نمودند - و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الخ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بشیرافکن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الخ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریامت - و حضرت جهانبانی این جماعت را بمواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الخ میرزا شد - و قائم حمین سلطان اگرچه همراه ایشان بود اما شیع راه گم کرده در میان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پیاپی و آباه پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان لده بیگ هزاره باخیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر امرا و اعیان (که در کابل بودند) اندمط عظیم در اردوی معنی پیدا شد - و درلباشیه (که متردد خاطر بودند) مطمئن شده جد و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داری افتاد - و پای ثبات از کنگره محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می بر تافتند - که کار بر قلعه نشینان دشوار شده - در گیر و دار خود مردانه باشند - و در قلعه گشائی کمر همت محکم بر بندید و دست از اهتمام باز ندارند که اهل قلعه بنگ آمدند - عاقبت کار بجائ رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکن یکن از قلعه خود را بیرون می انداختند - و توپچیان و پیاپیها از بالا می اندازند - اول خضر خواجه خان نزدیک بمورچلیکه (مخیم اقبال بود) از قلعه خود را بداخت - و گردان عجز بدست اندکسار گرفته در پای مدیس حضرت جهانبانی افتاد - و بعد ازان بوید بیگ ریسمان دسته از قلعه پایان آمد - و بشرب زمین بوس هر بلند شد - و بعد ازان اسمعیل بیگ (که از امرای حضرت گیتی سنائی فراوس مکانی در دوری و کدکاش مستم دنت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادرزاده قراچه خان و مذور بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند - شیخ خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دوسه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و ده روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابراین خواست که خود را بزاره عاقبت کشد - و ازین مخاطره برکنار بوده روزگارش بسر برد - و هیچ آن در اردوی ظفر قرین

خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه برآمده راه گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحص او شتافتند - و او مقداری راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی (که بجهت گرفتن من تعیین بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ برآمده بامین خود شتافتم *

چون (دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بیدان شد - و بر متحصنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاهداشت قلعه ممکن نیست) میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده سرایمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را باولیدای دولت می-پارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بصورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفاى گناههای او نمودند - و بوسیله استدعای آن خلاصه دودمان عصمت رقم عفو بر جریده جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه بیستم و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفت قباب از راه تصرع و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانبانی در دیوانخانه عالی انجمن آرای مشغوف عزت بودند - و امرای چغتایی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت دیام داشتند - بپیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانبانی با وجود آن همه خصومت جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفت قباب را از مراحم آداب و مکرم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفه اعمال او کشیده محفوف مراد قات الزهات و مشعوف جلایل عنایات ساختند - و برین مقدمه اقبال سجده شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور گردند - و بعد از مشاهده تقدیم آداب بندگی امر بر لشستن اصدار یافت - بعد ازان محمدخان جلاور و شاهم خان و مقیم خان و شاه فلی سیستانی و تولک خان قورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

(۲) در [بعضی نسخه] اینجا عنوان است - و آن اینست - ذکر فتح قلعه قندهار و ملازمت بودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که در این ایام رو داده (۳) نسخه [ح ط] نگاهداشت قلعه و نجات متحصنان (۴) نسخه [ح] چهارشنبه (۵) نسخه [ح ط] تصرع و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضی نسخه] مشغوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان *

کرده بمکورش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلی سیستانی را فرمودند که زرلاره در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخر روز تا هفده دم سحری (که هنگام ورودِ فیض عالم بالا است) صحبت دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازی زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند - و در اندای این صحبت نوشته میرزا عسکری (که در همین توجّه آنحضرت برای چول و اختیار عالم غربت باحشام بلوچان فرستاده بود) بنسب احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالی بمیرزا دادند - زندگانی بمیرزا تلخ شد - و عیش منقّص گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بمکورش می آورده باشند - که (چون گداهان او بمقتضای مکارم جبلی بخشیده شد) چند روز در بند بند پذیر گردد - و روز دیگر ماشیچۀ ریات فتح شب افروز تاریک نشیمن ارک شد - و محمد مراد میرزا و امرای چغانی و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانپانی بظهر در آمدند - و سه شبانه روز بغیر مقدم همایونی آن بلند فائزه مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکانی (که در کنار ارغنداب واقع است) نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار امتلذاز و استظلال نمودند - و در آن منزل دلگشا تفصیل احباب و اموال میرزا عسکری (که گرد آورده روزگاران بود) متصدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده بیهادران سپاه (که رقم تهیدستی بر نامیده احوال داشتند) مرحمت فرمودند *

چون (خبر فتح قندهار و توجّه موکب والی حضرت جهانپانی بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهی را از خائنه عصمت قباب خافزاده بیگم بخائنه خود آورد - و بکوچ کلان خود خانم بیگم سپرد - و شمس الدین محمد غزنوی مشهور باتکه خان را مقید ساخته در جای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کفایت طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق (که بمیرزا نسبت امتدای داشت) و بابوس (که در امور ملکی دخل مکرد) گفتند که ما احب آنست که میرزا را دلافا نموده بدخشان باید دان - تا در وقت کار بکار آید - و از سعادت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علی میر هزار نیشکانی و میر علی بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعه ظفر را گرفته بودند

(۲) نسخه [ح] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخه [ط] ملا عبد الحق (۵)

نسخه [ح] بیشکانی (۶) در [بعضی نسخه] تبر علی - و در [بعضی] تبر علی *

و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملک بدخشان را باز یک میسواریم - بنابراین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و حرم بیگم را رخصت بدخشان دادند - میرزایان پهای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است - شفوده متوجه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامه در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یک از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجه بدخشان شد - رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت *

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین مرای مکافات تدارک اعمالش نماید) روز بروز اسباب آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از همدال میرزا کسی در گرد او نماند بضرورت او را اهتمام داده مقرر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعده موکده قرار داد که هرچه (امروز در تصرف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرف در آید) سیوم بخش آن از آن تو باشد - اما چنان اهتمام نماید که از لوازم یکجتهی و برداری دقیقه فرو گذاشت نشود - و بلین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا همدال (که از بد سلوکی او بدنگ آمده بود) بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته بدو رفته عادات متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد - میرزا کامران را از حدود این وقائع سراسیمگی روی نمود - و سر رشته صلاح کار خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه (بهبود او را منظور داشته حرف راستی بگوید) نبود - اکثر مردم او را دیده بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمذ غفلت جوشیده بود - سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی (که صلاح حال دریافته بودند) قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضی را یارای عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظه خاطر میرزا میکردند - و اظهار حق صلاح وقت نمی‌دیدند - چه یقین ایشان بود که از خود رائی صلاح کار

(۲) در [بعضی نسخه] خرم بیگم - و در [بعضی] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] در گرد او (۴) نسخه

اضلاع قبول صهرپ او نبصت - به صهرپ اظهار آن آزوده خواهد شد - و آزردهگی او موجب نقص قدر و منزلت قابل خواهد گشت *

حق دولخواهی و شرط خبر اندیشی آنست که در امثال این امور زبان خویش را منظور نداشته توقف ننند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضرر آن در مآل بحال همه عاید شود و خسرات این اعمال روزگار دولت همه لاحق گردد - و نتیجه خیانت کنکاش (که اعظم خدائات و افسوس جنایات است) روی دهد - و خالی بیدبانی و خوشامدگوئی (که نیل بیدولتی و بے سعادتست) بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدم کتمان حق و اظهار مدق نامالایم متذکر طبیعت برحد) آنرا سعادت روزگار خود شناختند و بآن خوشوقت بوده چنین قبض در نامیده انبساط نیفکند - که هر چند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان عاق آید اما باطن والا جذابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه میپرد می شود لیکن در معنی هم ابرای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود - و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل می نماید - القمه میرزا کمران را از انعدام عقل مصلحت آموز و نقدان چنین همراهان سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد *

نهیست مویک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

از قندهار بنسخیر کابل - و فتح آن ممالک

چون خاطر قدیمی متأثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالا تر از مقام حسن ابدال (۳) در گنبد سفید نزول اجمال مرموند - پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر مبتذات - و با دولخواهان دوز بین و جان سپاران اخلاص مذش همواره مطارحه نموده میشد - مزبانشده اکثر از استداد مدت سفر دلیگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضی برخاست ابرامی جدا شدند - بدافع خان و جمعی دیگر (که در ملازمت فرزند شاه بودند) از قوت مبالغت دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میکشادند - و باین ناستوده عمل توسعه روزگار خود خیال میکردند - وضع و شریف شهر داد کفان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرمیدند و حضرت جهانبانی درین معامله متردد بودند - که اگر تنبیه ستمگران نموده آید خاطر شاهی

آزاده می‌شود - و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست از زیردستان باز نمی‌دارند و این معنی موجب سخط الهی می‌گردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت درآمده چاره این کار بوقت دیگر موقوف می‌داشتند •

و چون یورش کابل مهتم شد بالضرورت (بجهت اقامت بعضی از پیردستان مرادق عهست و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری) منازل چند از بداغ خان خواستند - و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم - اما از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم) گزیر نیست بداغ خان از نامعامله فهمی خود ابا و امتناع نمود - و بر طریقه اهل دانش در امتثال حکم شاهی و امیرپادشاهی (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم - از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغله که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکت ناستوده ایشان را به تمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه نمایند - و چون عمده در مساعیت تسخیر کابل شوق دیدار سعادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال با کمال آن نور حدت خلافت بود (که بحسب رهوز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکت وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیت و امدتقای این امدت بظهور میرسید - درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد - مقربان بساط عزت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می‌نماید - پسر شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان وا گذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چنیز جمع خود مر که در تخریب مبانئ ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی‌الدوام نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند) انحراف ورزیده از نشای باد غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته نقاب بی‌آزمی پیش رو

(۲) نسخه [ط] دست نظم (۳) نسخه [ح ط] ضروری که محفوظ و مطبوع ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر

کابل شوند منازل چند (۴) نسخه [ح ط] دبدار بر انوار (۵) نسخه [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب •

فرو هشته اند - لایق دولت آنست که دمت تمدنی ایشان را از دامن احوال تجزیه و معالین شهر (که اولین عطیۀ ایزدیست) کوتاه سازند - و هاشا که درین اندیشه صواب انما غباری بخاطر شاه رسد - و چون از اینجا تا کابل مسافت بعید است - و احشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند (بدست آوردن مامنه (که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند) نخستین کار است - و بالفعل بهتر ازین محکم (که باین کار هزوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجب عقل و عرف و عدل بدافع خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامۀ موافق ماجرایی روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحکمات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود - حضرت جهاننابی فرمودند که همه مستام - اما محاصره کردن و تیغ ستیز آخان و مطلقاً یکطرف کشتن از محاجت خالی نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بے اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکندیم - چه درینصورت مردم بدافع خان ضایع خواهند شد ظهور این معنی در نظریه اولی اعلی روزگار بدنماست - همان بهتر که بوسیله عقل دورانیش تدبیر را باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابراین کس بدش بدافع خان فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرزایم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاهدارند - تا خاطر از جمع باشد - مشایر الله صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد - و مقرر شد که دلارایان کار دیده و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته در کمین باشند - و ناگهان رفت یافه بنایمردی همت و دستیارانی جلالت بقلعه درایند - بپیرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازه کنگان مقرر شدند و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور معین گشتند - و موید بیگ و جمعی بحدود دروازه نو جای بامفتند - و این شیران پیشه شجاعت شهاب شتافته باطراف قندهار کمین کردند و دست انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را بیشتر از همه بدروازه ماشور رسانید - اتفاقاً شتره چند علف بار درون قلعه میروند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب فرمودۀ بدافع خان میرزا عسکری را آورده ایم - که درون قلعه نگاه داریم - این حرف فایده نکرد

و در مقام بستن در شد - حاجی محمد دست دربان را بشمشیر قلم کرد - و چندی دیگر از عقب رحلیدند - و جمعی از قزلباشان (که دران نزدیکی بودند) بجنگ پیش می آمدند و بقتل میرسیدند - و بیرام خان از دروازه کنگکان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند - و نیمروز حضرت جهانبانی خود از دروازه کنگکان بدولت و اقبال درآمد بپنج آنچه صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئین بفروردین عالی مہبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازین نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و گمان خروش شادی و نوید مبارکبادی برآمد - و بداغ خان بوسیله حیدر سلطان آمده سجده خجالت و عذر تقصیر بجای آورد - و آنحضرت او را محفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بیرام خان عذایت فرمودند - و مکتوب بشاه نوشتند که (چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را از گرفته به بیرام خان سپردیم - تعلق بشاه دارد - درین اثنا میرزا عسکری قدر جان بخشی و عطوفت پادشاهی نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز اوغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه مذمت - کس تعجب شود که او را بطریق (که از من نداند) گرفته آورد - حضرت جهانبانی شاه میرزا و خواجه عذیر ناظر را تعیین فرمودند - فرستاده او را در خانه همان افغان از زیر پلاس برآورده بدرگاه معالی آوردند - و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافت ذاتی و پاس وصیت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی (که در باب گفته برایا بخصوص برادران فرموده بودند) بنظر عذایت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتنازگی در گذشتند و او را بندیم کولتاش (که از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولایت قندهار را بوالیای دولت تقسیم فرمودند - ولایت تهری به الغ میرزا مقرر شد - و برگزانت لہو در وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت - و زمین داور باسمعیل بیگ - و قلات بشیر افکن - و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنین جمیع ملازمان را فراخور حال جایگیر کردند و خواجه جلال الدین محمود را (که در شهر از مردم میرزا عسکری و دیگران طمع کرده بود) بمیر محمد علی گیرانند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ یافت - و بمیدامن تائید الہی و مآثر صوابدید پادشاهی تقدیر موافق تدبیر آمد) بسعادت و اقبال در ساعت مسمود هودج عزت حضرت مریم مکانی را در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت والا فرمودند •

(۲) در [چند نسخه] آنچه (۳) نسخه [د] بعز و رود عالی (۴) نسخه [ح ط] فراخور حال و مناسب مقدار (۵) نسخه [ه] قلی •

و از فیوضات نامتناهی و نعم غیر مترقب آنکه قانله بزرگ از هندوستان آمده بود. و سوداگران
 سودای دلخواه کرده اسپان مراقی از ترکمانان خریده بودند - چون انوار اقبال از وجنات حال
 میدانست کلانتران این قانله آمده التماس نمودند که (اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی
 بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند) اشد رضا داریم - و سرمایه
 معادیت خود میدانیم - زه دولت ما که باین مقدار امداد خود را از زمره دولتخواهان درگاه عالی
 معدود سازیم - حضرت جهانبانی این معنی را از مویدات آسمانی و موائد غیبی تصور کردند
 و التماس ایشان را بذریع قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشندگان
 تمسکات ابتیاع امپان نوشته بدیشان بپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشته کوه (که نزدیک
 بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمد آخته بیگی
 فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه اسپان جدا کنند - و بعد آزان برای امرا و سایر ملازمان
 بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکار خاصه شریفه ابتیاع شده بود) بحسب
 مقتضای حال هر یک به تقمیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهی معمر و مرفه شد
 دود بیگ هزاره (چون میخواست که بخدمات مالی و جانی سرانراز گردد) بجانب قلعه تدری
 (که حشم او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون موکب عالی دران حوالی رسید کلانتران
 احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند - و مصدر خدمات پهنیده گشتند - چون
 آن حوالی آنکهای دلگشا داشت چند روز جهت نزهت خاطر و تطیب دماغ اقامت فرمودند
 و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمت
 جارید پیوستند - آنحضرت قواعد عزاداری بجای آورده تمسک بحبل المتین صبر (که شان
 عالی منشان کار آگاه و نشان والا دانشان خبرت مرشت است) نموده جهت ترویج روح
 آن مخدوم مکرّم خیرات و مبرات (چنانچه لایق خانواده سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند
 و زانجا برهنه روی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنه کابل شدند
 و میرزا هندی قندهار بآئین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت
 و آنحضرت بمقتضای مراسم جبلی بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدن او بغایت
 خوشوقت شدند - و مقدمه آمدن بسیاری از مردم شد - و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند
 و بواسطه اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری و وبا در اردوی ظفر قرین پیدا شد - و بصیارسه

مسافری شهرستان عدم شدند - و هیدر سلطان ازینجمله بود - چون (مخالفت هوا اعتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوایل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عذر عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزه نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیله میرسید برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه (از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکل بر الطاف الهی نموده بهمت کابل توجه داشتیم - اکنون (که قضیه چنین باشد) توقف را بهیچ وجه - اگر بجهت محنت و رنج کشی مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین دار و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را درانجا بآمایش بگذرانید - و چون عقد کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزم درست و آمید واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند - در اندای راه جمیل بیگ برادر بابوس (که میرزا کامران او را اتالیق آقا سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده باستان بوس سرولند شد و استعقای جرائم بابوس نمود - و بمدارج قبول اتصال یافت *

چون [موکب عالی در یرت شیخ علی (که در نواحی نعمان و ارتقدی واقع شده) نزول اجلال یافت] میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانگشا سرانجامه شده قاسم برلاس را باجمعه پیشتر روانه ساخت - و قاصد مخلص تربتی را (که میر آتش میرزا بود) فرمود که تو بخانه را بجلای دره (که نزدیک خانه بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیال مردم (که در بیرون قلعه کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از استحکام مبنای قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یرت بابوس بیگ نشست - و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیه چمار قاسم برلاس باجمعه پیشتر آمده بود که خواجه معظم و حاجی محمد خان و شیرافکن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شنافته دستبرد شایسته نمودند - و بتأیید الهی (که طلایه دولت قاهره بود) قاسم برلاس تاب مقاومت نیارده رو بگریز نهاد - و چون میان افواج فاصله اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت - موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارتقدی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

(۲) نسخه [۵] رنج کشی خود (۳) در [اکثر نسخه] آق سلطان (۴) در [بعضی نسخه] تکه خمار - و نسخه

[۵] تکه خمار - و نسخه [ج] تکه خمار *

با جمعیت خود و شاه بردی خان (که گردیز و بنگش و نفر باو متعلق بود) آمده آداب زمین بوس
 بهای آوردند - و مستمال عذایات بیکران شدند - و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه
 کلان بیگ با بهیارے از مردم آمده دولت ملازمت دریافت - و بالتفات خسروانده سرافراز گشت
 درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم
 همه می آیند - حضرت جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علی قلی سفرچی
 و بهادر پسران حیدر سلطان را (که در تعزیت پدر بودند) بر آورده مشمول مراسم ساختند
 و بعد از زمانه قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحات اوضاع
 صورت اقبال پادشاهی نقش ادبای خود را مطالعه نموده خواجه خاند محمود و خواجه عبدالخالق را
 بجهت استعفاء جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد - و بعضی ملتسمات بوسیله خواجه
 معروض داشت - نیم کوه راه مفاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نموده بود
 که خواجه آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتسمات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند - و مواعد
 دیگر عذایات را از لوازم آن گوناگونی خواجه را با احترام رخصت دادند - و خود از روی صورت
 و مردمی توقف فرمودند - و چون میرزا را غرض از مرستادن خواجه تعطیل و تراخی در مبادرت
 سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود - و انتظار سیاهی شب میبرد که شاید شدگیر بلند کرده
 خود را بکنارے تواند کشید (چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای
 و ظلمت خاطر (دریافت سعادت ملازمت بنزد قرار نداده) بسرعت تمام خود را بازگ کابل
 رسانید - و میرزا ابراهیم واد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بیانی حصار روانه
 عزیزین رویه شد - و چون فرار نمودن او بمسامع علیه رسید حضرت جهانبانی بابوس را باجمعی
 از معتمدان بکابل فرستادند - که در آنجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیت آسیبی رسد - و همه را
 مستمال عذایات پادشاهی سازند - و میرزا هندال و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند
 و خود بمهمعنائی نصرت و همراهی اقبال متوجه شهر کابل شدند - و در ساعت مسعود کوس زنان
 دولت کوراکه اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را به پسر مکوکب رساندند
 و در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲)
 نهصد و پنجاه و دو بنائید آسمانی فتح کابل (که مقدمه فتوحات بے اندازه است) روی داد
 و ایواب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلایق گشوده شد - و ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

(۲) در [بعضی نسخه] تردی خان (۳) نسخه [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخه [۱] کوس -

و در [اکثر نسخه] کورگه •

صاحب کابل را بمقدم دولت پرتو سر بلند ساختند - نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت یافته بود - و دیگرے این • • مصرع • • بجنگ گرفت ملک کابل از وی •
 چون (بمیامن آثار ذات قدمی حیات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرت و شادمانی گشاده گشت - و اساس دولت بتازگی نهاده آمد) حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر لیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را (که در آن زمان بحساب مدت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند - و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرت انزای آن نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند - و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای آوردند - و درازای این خجسته دولت و حدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرات (برزی روزگار خواص و عوام گشادند - صباح آنروز جهان آنروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافه سپاه و حشم و مائمه عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلایق بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - و دست تمنا بدر بوز دعا برداشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبه کبریا در خواستند - و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلامای خلایق کوشیدند - و از وقایع (که در آن نزدیکی مانع شد) رحلت یونس علی و مرید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزت بودند - و در همین ایام بمصامع علیه رسید که خواجه معظم باتفاق مقدم بیگ میخواست که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این معنی بر خاطر اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند - و بدین توجه و ظل احسان آنحضرت ولایت کابل مورد امن و امان و مہبط رحمت یزدان گشت •

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخه [ب] کابل برگرفت آمده - و از هردو بوی غلطی می آید زیرا که از اردین (۱۵۴) و از دومین (۱۵۵) می برآید - و مطابق (۱۵۲) چنانچه مصرع تاریخ بآن شعر است
 (۳) نسخه [ح ط] بر روزگار اهالی و افاضل و ایام و ارامل گشاده زربخشی و جواهر پاشی فرمودند - و از مشاهده نور الهی که از جبین آن برگزیده عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخه [ح] کبرای حضرت عزت (۵) نسخه [ط] و بدین توجه فضل و احسان آنحضرت •

آرایش جشن دولت پیرامی ختنه سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن

بائین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیزنده هنگامه بخشش گرم سازند - و بروشمی (که از چشم آلودگان عرصه امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را (که مرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بردلها مازدن است) در لباس رسم و عادت بققدیم رسانند چنانچه درینولا (که نسیم اقبال بتازگی وزید - و گلستان مقصود از سرنو شکفت) مراسم ختنه آن نوباد حقیقه اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوایل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز •

• بنفشه سر برآورد از لب جوی • زمین گشت از ریاحین منبرین بوی •

• نسیم صبحگاه از مشک بونئی • هزاران نانه در بر داشت گونئی •

به آرتنه باغ (که بغایت دلکش و دلگشاست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکرگذاری حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کیکازی و کیکبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زیبت انزایند - جمیع امرا کمربعی بر میان شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مهافتی جمیله بققدیم رسانیدند - و ارباب منافع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانبانی هر روز تشریف آورده بزم آرای شادمانی میشدند - و فراخور حالت و رتبت هر یکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مردم مکنی بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب درامت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت •

(۲) نسخه [ح] سر ختنه (۳) در [چند نسخه] زمین بس از ریاحین منبرین گوی (۴) نسخه [ح]

میان جان بسته (۵) نسخه [ح] بدکان تشریف آورده •

و حضرت جهانبانی را بخاطر عاطر رمید که عیار دانش حضرت شاهنشاهی را (که در صغری من با هزاران لعلان فرّ الهی از ناصیه احوال متعالی بود) بر خرد و بزرگ عالمیان ظاهر سازند در سرادقات عفت جشن خمر وانه ترتیب فرمودند - و جمیع حضرات مختدرات استدار عفت و مطهرات مکمل عصمت در بارگاه حریم اقبال به رف ملازمت مشرف گشتند - بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهی را بردش عزت گرفته بر مصلحت سعادت آوردند - و بحکم معلی حضرت مریم مکانی در سلک سایر مقدسات در آمده بے تشخیص و تعین بحضور اقدس حضرت شاهنشاهی آمدند - و اشارت بشارت بخش پادشاهی بران رفت که آن نور حدقه ملطنت والدۀ ماجده خود را از میان چنبدین گروه عفاف بشناسد - آنحضرت بنور الهی بے مزاحمت سهو و خطا و بے کلفت التباس و اشتباه بدریافت ازلی و شناخت ذاتی دریافته در کف والدۀ مقدسه خویش و در آغوش آن صدر نشین ستر عفاف جا گرفتند - از مشاهده این امر شگرف (که هیبت افزای عقول و انهام ظاهر بینان تنگنای عادت بود) غریب از حاضران بساط قرب بر آمده شناسای قدر این بزرگ ازل پرورد و اعجوبۀ کارگاه تقدیر گشتند - و معلوم همگنان شد که این دریافت از اعمال حواس جسمانی نیست - که در صغری سن و کبری عمر تفاوت کند - بلکه بمحض تفرّس روحانی و تعلیم ربّانی ست - که بوسیله این نوباره چمن اقبال از مکن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته امت •

آرے پدوند ازلی را حجاب دوری مانع نمیشود - و قرب معنوی را بُعد صوری حایل نمیکرد - و چون تأمل کند بُعد را چه گنجایش - که درین ریعان گلبن عمر کمال قرب بمبدأ حاصل است - و انوار افاضه وجود و تکمیل صورت عنصری و تصفیل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذیر - و نهایت مناصبت بعالم تجرد و تقدس (که ظلمت چهل و کثرت غفلت را در پیرامون آن راه نیست) جلوه نما - و بر دور بینان عالم اسرار مخفی نیست که این صاحب غطرت عالی (اگرچه در نشاء عنصری و مواد هیولانی مولود نمانست) اما از بدو فطرت و اصل پیدائی آبا و امهات از مآثر تولد او یزد - و او در مسالک معنی و مکن باطن ابوالاباست - و بر حضرت جهانبانی (که پرده دار رموز آسمانی بودند) هویدا بود که چمن پیرای جهان معنی این نونهال بهارستان وجود را (برای دریانت مقادیر مراتب جهانیان اول) - و بجهت کرد آوری پراگندگیهای روزگار ثانیاً) برصغ ظهور آورده امت - و بالجملة در لباس رمی خننه سور آداب شکرگذاری

نعمت انجمن صوری و معنوی بتقدیم رساندن گرفتند - هر روز بروش تازه و آئینه شایسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان آفرین بجای می آوردند - و از اطراف و جوارب هزارگان دین و دولت رسیده از مواهب عام پادشاهی کامیاب سعادت میشدند - از آنجمله یادگار ناصر میرزا شرف زمین بوس دریافت - و مجموعه از احوال او آنست که در مبادی طلوع ریاست اقبال بعد از قندهار از میرزا کامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) ببدخشان رفت - و از آنجا کره ساخته متوجه ملازمت حضرت جهانبانی شد - و تنبیه (موبد عالی از قندهار متوجه تسخیر کابل بود) میرزا بعد از احتمال شادند روزگار بقندهار رسید - بیرام خان در آداب مهمانداری بذل جهد نمود و از آنجا بموجب حکم عالی دران ایام نشاط افزا آمده باستلام عتبه قدسیه حضرت جهانبانی کامیاب شد - و ادراک جشن خسروانی نمود - و بمعادت بهاط بوس حضرت شاهنشاهی نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت پذیر گشت *

و درین آئین عشرت آئین (که هنگام آرایش بهار عیش و عشرت - و اوان پذیرش هدیه دولت و اقبال بود) در ساعته (که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضه نور میکردند) مجلس نهال پیرای گلستان الهی (یعنی خذنه سورج حضرت شاهنشاهی) به هزاران نشاط و شادمانی بظهور پیوست - اسباب کامروائی عالمیان آماده شد - و ادواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسروانی بهره مند شدند - و وضع و شریف اکناف از مکارم پادشاهی خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفت های روزگار بالفی انجامید و فقرهای عالم بجمعیت خواطر بدل شد - امرا ساچقه با نظر اشرف گذرانیدند - و بانعامات گرمایی سرافراز شدند - و در عین آئین بندی آنحضرت بجهت تشیخ خواطر و الذیام قلوب (که رکن اعظم ملک مدانی و فرمان روائی ست) متوجه خواجه ریگ روان شدند - و شادمانیها فرمودند - و حکم جهان طاع صدور یافت که امرا با یکدیگر کشتی گیرند - و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همهران را در زور جدا می فرمودند - و آنحضرت با امام قلی قورچی کشتی گرفتند و میرزا همدال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کشتی بجای آوردند - و بعد ازان بهیر ارغوان زار بخواجه میاران علان توجه معطوف داشته داد خوشدلی دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائی و عشرت پیرائی جشن عالی اشتغال فرمودند - و ملازمان آئین رفعت پیوند را

(۲) نسخه [ح] میرزا ست که شرف (۳) نسخه [ط] که هنگام طراوت بهار عیش و عشرت و اوان انقسام عتبه دولت بود *

فراخورِ اخلاص و خدمت بجایگیرهای منامیبِ حالِ هر یک و انعامهای لایقِ هر کدام و خلعتهای موافقِ هر فریقِ شرف امتیاز بخشیدند - از انجمله غزنین و آنحدود بمیرزا همدال - و زمین داور و تپری و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منتسبانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده مریدِ آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایه افاضت و پرتوِ رافت مرقه الحال شده قرین مقصد و هم نشینِ اطمینان گشتند *

و از جمله قضایا (که درین آئین بندی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلیچیانِ شاهِ والا قدر شاه طهماسب بود به بارکبادی فتح و آوردنِ کُف و هدایای لایق - و سرکردِ آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را موافقِ خهروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم تغائی بود بدرگاهِ معلی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِ قبول مقرون فشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجبهتی و اخلاصِ خود را در توجهِ بسعادتِ ملازمتِ منحصر داند - و از جمله وقایع (که متصل بانقضای ایامِ آئینِ بندی وقوع یافت) آمدنِ میرمید علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمین داری و حقیقت وزنی ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ درکی (که از توابع و اعمالِ همدانست) اقامت داشت - بقدّمِ صدق و فروقِ اخلاصِ سعادتِ آستانِ بوس در یافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دروگی را بار مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکی لَوَنگِ بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادرانِ آمده زمین بوس نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته ولایتِ شال و مشنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت بر طبیعتِ این روستا پروردان مستولی شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید *

و از جمله سوانح (که در قریبِ آن ایام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درونِ غایباتِ مابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از رویِ مکابره بر جاده بد درونی و عداوتِ ایستاد - و برگشتِ حیدر بختان (که عمده آنها مظفر کوکِ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون { این معنی متواتر

(۲) نسخه [۱۱ ح] تبری - و نسخه [۵ و] تبری (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخه [۵] بانقصاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخه [۱] دروگی آباد را (۷) نسخه [ح] لومک (۸) نسخه [ح] بشرف کورنش سربلند گشت *

بسمع اعلیٰ رسید - و از مخبران صادق بهیچل نبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شیع [که از یگهای معتبر بود - و از گریزی درین کنگاش (که مورد مفاسد بود) محرمیت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بنفصیل معروض داشت { خاطر تقدیمی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفست - مظفر کوکه را گرفته بیاما زمانیدند - و یادگار ناصر میرزا را طلبیده بزبان قراچه خان سخنان عذاب آمیز گفته فرستادند - محصلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بنازگی از عظام جراثیم نو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلقی کنی - کفران نعمت را هم حدسه و اندازه می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاه بسکوت و گاه بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمع را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای اربک کابل نزدیک بمحله (که میرزا عسکری در قید بود) نگاهداشتند • و از جمله وقایع (که دران ایام حادث شد) فوت چغتائی سلطان است - که جوانی بود از ملاطین مغول - و در حصن صورت و سیرت یگانه روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور - پدر در شدن^(۳) او ازین جهان بر خاطر اقدس بنایت گران آمد - اما نظر بر قهرمان حکم الهی (که بقا را خاصه ذات واجبه - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درست اندیش خود بمامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر امانی در تاریخ او گفته •

- سلطان چغتائی^(۳) بود گل گلشن خوبی • ناگه اجلش سوی جنان راهمون شد •
- در موسم گل عزه^(۴) شر کرد ازین باغ • دلها ز غمش غنچه مفت غرقه بخون شد •
- تاریخ دی از بلبل ماتم زده جستم • در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بنسخیر
بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون (انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست - و محقق شد که هر از فرمان برداری پیچیده اندیشه مروری درد سرش میدهد - و ازین خیال باطل^(۵) برنج اندرامت) حضرت جهانبانی اوائل^(۶)

(۲) نسخه [ح] چغتای سلطان (۳) در [بعضی نسخه] پدرود کردن نو این جهان را (۴) نسخه [ح] چغتای (۵) در [بعضی نسخه] برنج اندر است • ح • زهی تصور باطل زهی خیال محال (۶) نسخه [ط] اوائل چهارمه و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه •

(۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عناق عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از امباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوص و اندراب (که در تصرف میرزا بود - و یکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرف خویش در آورد - و (چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرمید) آنحضرت میخواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیک از ملازمان عالی جایگیر نمایند - و بر آنچه (حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پیدر میرزا سلیمان داده بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسه مملکت و معیت پیدا کند در وجه جایگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند - میرزا از معامله ناهمی از لای نعمت خود رو گردان شده علانیه در مخالفت زد - و خطبه بنام خود هاجف - حضرت جهانبانی عزیمت اطفای نایره مخالفت میرزا مصمم ساختند - و حضرت شاهنشاهی را در دارالسلطنه کابل در کنف حفظ الهی سپرده در سماعت مختار برآمدند - و بدولت و اقبال در یرت چالاک^(۳) نزول سعادت فرمودند - میرزا عسکری را درین لشکر همراه گرفتند - و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکب همایون بالذک قرا باغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را از شگفته هستی خلاصی بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند - که نقیله فتنه و شراره شرارت او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمد علی تغانی (که حرامت کابل بار مقوض بود) امضای قهرمان^(۴) این مصلحت بار مرجوع شد - مشار الیه را از که^(۵) هادگی و ظاهر بیغی بر زبان رفت که من هرگز گنجشک^(۶) را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از ماده لوحی او در گذشته این خدمت (که محض صلاح بود) بمحمد ناسم موجی رجوع فرمودند - و او در شب بچله کمان خدنگ اجل رسانید •

چون خاطر اقدس از شر میرزا جمع گشت بیدرتة توفیق الهی کوچ بکوچ متوجه بدخشاوات شدند - و (چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید - و باغ علی قلی اندرابی مخیم اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعدی بخت فاجعه خود با جمعی کثیر بعزم جدگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران^(۷) (که از مواضع اندراب است) فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود - چون این خبر بمصامع علیه رسید بیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند همدال میرزا و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند - و در میان فرج پادشاهی

(۲) نسخه [د] مراعات او (۳) نسخه [ج] و (۴) نسخه [ر] فرمان (۵) نسخه [ه] ملحقه را (۶) در [بعضی نسخه] تبرگران

و میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقه را پناه خود ساخته در جنگ و جدل
 راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمع از تیر اندازان از آن طرف دادِ مردانگی و کمانداری
 میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه
 معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین
 و احمد بیگ و درغان بیگ (که قورچیانِ خاصه شاهی بودند - و همراه ایلچی درین یورش
 در ملازمان درگاه معلی انسلک داشتند) بواسطه افتادن اسب بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین
 ترازو شده بود که جمع از فدائیانِ رکابِ دولت و نبرد آزمایانِ کارگاه (مثل شیخ بهلول
 و سلطان محمد نواب و لطفی سهرزندی و سلطان حسین خان و محمدخان جلایر و محمدخان ترکمان
 و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادرِ حیدر محمد خان و شاه قلی زارنجی) تکیه بر فتاح
 غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند - و پیایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها
 علم کردند - و چست و چالاک بصرفِ غنیم رسیدند - مخالف تاب مقاومت و تحملِ صدمات
 این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی
 پربشان شد - از هر طرف دلاورانِ میدانِ کار و هزارانِ پیشه کارزار قدم بعمره گاه فتح و نصرت آوردند
 و حضرت جهانبانی هنوز بر باد پای جلالت سوار نشده بودند که طائفه فتح و نصرت بگوشِ هوش
 رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند
 و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگیِ خوست شد - و تلوک طایقانی و میرزا بیگ برلاس
 و اویس سلطان (که از نژاد سلاطین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس
 پیوستند - میرزا هندال و جمع از بهادران را بگرفتند و گریختنها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال
 روان گشتند - اسب بدخشی فراوان بدست شیردلانِ معرکه افتاد - و آنحضرت بآئین بزرگی از راه
 کتلِ ساسان بدره خوست درآمدند - میرزا سلیمان بامعدود راه آوارگی پیش گرفته بصوب
 کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده اهرارِ دولت زمین بوس
 نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخورِ حالت و قدر محتمل فرموده بعواطفِ خمروانی
 اختصاص بخشیدند - و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش

(۲) نسخه [د] خراچین (۳) نسخه [ه] فدائیان درگاه و نبره آزمایان کارگاه (۴) نسخه [د] قزاق
 (۵) نسخه [ب ج] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طایقانی (۷) نسخه [د] روشن سلطان - و در
 [چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] شاهان

خلاتی بودند - و شکار مرغابی و کبک و ماهی فرموده متوجه درسک شدند - و در آنحدر
شکار گنجشک بدامی (که مخصوص آنجا ست) کردند - و از آنجا بکلاوگان نزول اقبال اتفاق افتاد
و از آنجا کشم مورد موکب دولت شد - میرزا سلیمان در آن نزدیکی بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه
گذشته با چندی در آنحدر سرگردان بود - و از موانعی که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی
از ملازمان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت حضرت جهانبانی آمده بود
ظاهراً از حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - درغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ
(که از جمله قورچیان شاهی در رکاب متلی بودند) بشنیدن این حرف در بازار کشم به خسرو
رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خود مری ناپسند آمد - آنها را گیرانندند - و بعد از چند روز
بشفاعت حسین قلی سلطان مهر دار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد *

و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدر را
بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثر بدخشان بجایگزین ملازمان رکب دولت تقسیم یافت
منعم خان را بتحصیل خومت مقرر فرمودند - و بابوس را بتحصیل اموال طایقان فرستادند
و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهمات بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت
تشلای در قلعه ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب متوجه آنحدر شدند - چون بموضع شاهدان
(که ما بین کشم و قلعه ظفر است) نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال
فی الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریب دو ماه در آن منزل اقامت روی داد - در مبادی
این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام
پراکنده گشت - و مردم محال جایگزین خود را گذاشته آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محال خود
بندیشه ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا هر آب کوچه رسید - هوا خواهان میرزا هندال
جا بجا سر برداشتند - فراچه خان باتفاق جمعی از نیکبختان آمده بر درگاه عالی خرگاه زده نشست
و میرزا عسکری را (که احتمال فساد با او بود) مقید ساخته در خرگاه خود در آورد - و خود
فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمار داری اهتمام نمود - و در حضور اقدس غیر از خواب
خارند محمود و خواجه معین کسی نمیزرفت - روز پنجم (که عذوق صحت بود) افاقت روی نمود
میر برکه بگورنش درون آمد - چون نظر آنحضرت بر افتاد میراضطرارها در مقام ندا ساختن خود

(۲) نسخه [ج و] درسک - و نسخه [ز] درشک (۳) نسخه [ه] بکاوکان (۴) در [بعضی نسخه] گذاشته

گذاشته (۵) در [بعضی نسخه] کوچه (۶) نسخه [ب] بر در مالی *

بهکرانه محبت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از بهمنزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمه بمرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته و مرهمها فرمودند - و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودی نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پداری آن تازه نهال جویبار سلطنت و سرو بن نوبهار اقبال (عنی حضرت شاهنشاهی) رقمزد التفات ماخذ مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبر ناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور پرورد الهی شود - و سبب برهم خوردگی آن مملکت گردد - و از اتفاقات جهنم آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت عنوان رسید - و از رسانیدن نوید محبت و مژده عنایت رفع کلفت نمود - و باعث انتظام و استقامت احوال همگان شد و نایب آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هر کس بجایگزیر خود معادلت نمود *

و از موانعی (که درین سال واقع شد) کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدیست که منصب وزارت داشت - و مجملی ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضی از ادبایان (که دماغ خرد ایشان پریشان بود) سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بد مذاهبان ناقص اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه (که غرور در اصل مقصود ندارند - و بمناقشات لفظی در پیچیده اند - نه مشام جان ایشان را از رائحه حقیقت و انصاف خبی - و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازار معرفت نمره) در میان آورد - و بے دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر نادانی بشریت و پشهین افطار داد و از قهر پادشاهی (که انمود چهست از عقوبات الهی) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامع قدسی رسید مردم بگرمی آن بے اعتدالان متعین شدند - و فرمان قضا جریان بمصداق مهمات ممالک کابل (که مقر آن بد اختران بود) صادر شد - محمد علی تغانی و فضیل بیگ و جمعی دیگر (که در خدمت حضرت شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند) بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند *

(۲) نسخه [د] خلیفه (۳) نسخه [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضی نسخه] مقر (۵) نسخه [ح ط] صادر شد که گریختنها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاهدارند تا روز باز خواست و داری پادشاهی بسزای خود رسد محمد علی تغانی *

و (چون در موضع شاخدان آثارِ صحت بر مزاج و حاجِ حضورِ جهانبانی ظاهر شد) در محفّه^(۲) محفوفه الطافِ الهی نشسته متوجه قلمه ظفر شدند - مولانا بایزید (که از طبابت بهره مند بود و بمعلمی حضرت شاهنشاهی نامزد - و جدّ او در ملازمت سکندر مکانی ارسطو نشانی میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جمله محاسبانِ رصد بود) درین بیماری خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته تقدیم رسانید - و چون بقلمه ظفر اتفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتمادِ طبیعی رسید - و از تکمیلِ صحتِ حضرت جهانبانی مرمایه عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان در آمد - و حسبِ احکام خانه کان عمارت یافت - و اکثر اوقات دران منزل صحت افزا بوده کامروائی و داد بخشی فرمودند - و از آنجا شیوا فکن ولد کوچ بیگ را کاهمرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس رانند که چون موکبِ عالی بکابل نزول اقبال خواهند نمود غوریند اضافه جایگیر تو خواهد شد - و آنحضرت بشکار تسعّول (که بزبان بدخشان شکار نهام گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبت اقامت آنحضرت بدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت - و از بکینه باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند - و هیچ تدبیر موافق بچنگ نمی افتاد *

پرده گشائی اسرار حکمت در کرد فتنه انگیزختن

میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونی ست قدیم و عادی مستمر که ایزد جهان آفرین چون خواهد (که برگزیده را بر مسند فرمانروائی جهانیان جای دهد - و بر هر یک ملک آرائی متمکن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضه قدرتش سپارد) جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهی (که بجهت او آمده عالم غیب است) در مباحث احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نواب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازه لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بروافقان کهن نامه های باستانی و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است - و [چون ذات قدسی واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الهی (یعنی حضرت شاهنشاهی) بمقتضای سر نوشت ازلی در نهاد فطری نامزد مراتب دوائی صحت

(۲۰) نسخه [و] محفّه الطاف الهی (۳) نسخه [ب] مقال (۴) نسخه [د] و از سبب (۵) در [اکثر

نسخه] و هیچ تدبیر موافق جنگ نمی نمود (۶) نسخه [ا] شورش (۷) نسخه [ح] جان بخش جهان آفرین

(۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مصند *

و ایزد جهان آرای بے منت تعلیم فردی از افراد انسانی امتداد دانادل و روشن ضمیر در بین
آفریده است [ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و منافع نفسانیت
و بشریت سوختن بود - بلکه مصلحت ظهور تجلیات صفات متقابله و آثار احماد متضاده بمقتضای
کمال و اعمال پرده کشائی داشت - و لهذا منوج این وقائع در عنقوان صغیر سن بظهور آمد - که
دران وقت خاطر قدسی متأثر از دریافیت ناملائم فراق داشت - و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند
بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این هوانج از اناضات تعلیم
و اضافات تفهیم است - و در دیده بصیرت حقیقت شناسان از فهم اشراقات لازمه ذات علیم قدیم
(هرگاه یکی از در ماندگان درگاه اهدیت را سرگردان تیره حیرت ساخته تلخابه بلا بکامش ریزند)
پیشتر چین شکوه در ناصیه قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردد اندک - و مظهر
اقسام بیداد و ستم میسازند - تا در عذاب مختل و نکال موبد اندازند - و این تمثال حال
میرزا کامران است - که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساخته ازل و برگزیده حق
و پادشاه وقت و فرمانروای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموس چندین بندهای
خدا را در معرض تلف می آرد •

مجملاً درین هنگام مسرت (که وسعت آباد خاطر بانواع خرمی و خوشحالی و امنای
بدغمی و فارغی بستانسرای عیش بود) چشم زخمه غریب میدید - و خبر وحشت اثر آمد که
میرزا کامران از راه بے اعتدالی گرد نته انگبخته است - و ناگهان بر سر دارالسلطنه کابل ریخته
و آنرا در تصرف خود آورده - و شیرافکن ناعانیت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است - خاطر
قدسی متأثر حضرت جهانبانی [اول از رهگذر حضرت شاهنشاهی - و دوم از جهت غمخوارگی سکنه
و رعایا (که بدائع و دائع حضرت جهان آفرینند - و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد
نباید) و هجوم از ممر طغیان میرزا و امور مترتبه بران] برهمزده گشت - و همت آسمانی نهمت
در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند
و راقم این شگرفنامه ابو الفضل بجهت امتیقای بیان حالات و استقصای تفاهیل سوانح
صرف عنان قلم از همت امتداد طول کلام نموده بجانب عرض می شتابد - بذابرون مجملاً
بطریق جمله معترضه تحریر می نماید - طالب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند •

(۲) نسخه [۵ د] دانادل روشن ضمیر (۳) نسخه [ب] افادات (۴) نسخه [۱] علیم و قدیم

(۵) نسخه [۱] مناظر •

تصویر این حال آنکه چون [موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد می نهادند] میرزا از طریق هدایت و جاده ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت - و از معادیت دریافت ملازمت متذکر شده فرار نمود - سیرزا همدال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و (چون اثری از میرزا پدید نشد - و گردی از راه او برخاست) متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالی و موالی آن دیار را بخت یاری کرد - قلعه غزنین را محکم ساخته در خواهرش را برو نگشودند - هرچند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید - از آنجا بخانه خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را به تیری آورد - و از آنجا بزمین داور برد - حسام الدین علی ولد میر خلیفه در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیّه رسید غزنین را بمیرزا همدال مکرمت فرمودند - و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند - و علم و نقاره و ثمن توغ ضمیمه تفضل ساخته او را بدانصوب تعیین فرمودند - و فرمان عاطفت طعرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدولتخواهی آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد - و منشور به باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفعه فتنه میان کامران نماید و بوسیله اتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متعاضد گردد - مدرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند بارکزی میرزا رحید هزارها پراکنده شده دمت بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیری خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا امرای ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسلطنه کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تنه را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزی چند آنجا در اندیشه فتنه و فساد نشست - که خبر شدت ضعف حضرت جهانبانی (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

همه‌زهای فاشوش انتشار یافت - میرزا از حاکم‌ننه کمک خواسته اراده رفتن کابل نمود - حاکم‌ننه این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گروست بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بپیرام خان استحکام تمام داشت گرفتار کابل پیش نهاد خود ساخته بپای بیباکی شتافت - و بعد از قلات بجمعی از افغانان هوداگر (که امپ می‌بردند) رسید - و از بے اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و از انجا بصوب غزنین شتافت - ناگهانی بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغلغت و مستی میگذرانید - در آن شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مهت طافع بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا آمدند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود درآوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدوستان در عین مستی او را از غراز هستی به نشیب فیستی انداختند - میرزا دولت سلطان دامن خود را بغزنین گذاشت - و جمعی از مردم بکر بسر کردگی ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم‌ننه بود) بکمک گذاشته خود بصحبت تمام روانه کابل شد و محرس بے سابقه خبر بکابل رسید - اول بدروازه طایفه درزان آمد - و از محمد تغائی (که حکومت کابل باز مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینجا نیز نشای بدوستان او را بخمار غفلت کشیده بود - علی‌قلی اوغلی (که یکی از قورچیان میرزا بود) درون حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازه آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد - و در آن سحرگاه (که این قضیه مانع شد) حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رستم و آرمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس‌الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدین آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاحت شد - و انواع مهربانی کرده آنحضرت را (که در کف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوفه رانی و تنگ چشمی بمردم خود میداد •

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود داشت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق دمت تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

(که غلامان خاص پادشاهی بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدین علی ولد میر خلیفه
 (که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند - و جایگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکی
 بکابل آمده بود) باندقام استحکام زمین دارو اعضای محسده او را قطع کرد - و بناخوشترین وضع
 در جنگ اجل داد - و چولی بهادر را (که از دولخواهان پسندیده خدمت بود) بقتل رسانید
 و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بهاط قرب را در بند کرد
 و وبال صوری و معنوی و بدنمایی دینی و دنیوی برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقام
 تبلیص اضلال و اغوی مردم میکرد - از انجمله شیرانکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه
 و سلطان محمد بخشی را بتزویر جدا ساخت - و بے حقیقتان سفله طبع تگ حوصله باندک
 گمان فایده خاک روزگار در کاسه طمع خود کرده راه بے حقیقتی پیمودن گرفتند - و همانا عمده اسباب
 گرفتن کابل بے اتفاقی مردم و غفلت و عدم تیقظ و انتباه ایشان شد - چه دران زمان محمد علی
 تغائی از جانب حضرت جهانبدانی داروغه شهر بود - اما پیوسته راه غفلت می پیمود - و شرائط حزم
 بجای نمی آورد - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علجده بر چیده گمان استقلال
 میدید - و بایکدیگر از کورتهی حوصله و نارسائی بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه
 بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرف میرزا درآمد پیوسته در پی جمع پاهای و سرانجام
 فتنه اهتمام میدنمود - و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند - روزی بر بالای ارک نشسته بود
 والد بیگ و ابو القاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهی (که رخصت یافته عازم عراق بودند) بدیدن
 میرزا آمدند - و حضرت شاهنشاهی نیز بحضور پرنور خود بزم انروز میرزا بودند - معتمدان
 و مخلصان میرزا همه در پی اخذ و جر شتافته - و مردم اطرافی (که در معنی مگسان دکانچه
 حلوائی اند) بر یکدیگر می ریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتی بخاطر رسید - بولد بیگ
 آهسته گفت که حق نمک خوردن آنست که ما می جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده
 کار میرزا تمام سازیم - و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را
 بجزگی برداریم - والد بیگ (که مرد نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم
 مارا باین فضولی چه کار - و چون سر رشته هر کار بوقت خاص باز بسته اند چه امکان
 که پیشتر از وقت بظهور رسد *

نهضت موكب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني از بدخشان بکابل - و محاصره آن

چون (تضيئه فتنه و آشوب ميرزا كامران بمسامع قدسيه حضرت جهانبالي رسيد) باوجود شدت سرما و كثرت برف و باران داعيه عالي مصمم گشت كه از راه آبدره شتافته اطفای نابره فتنه و فساد نمايند - نخستين منشور عاطفت بميرزا سليمان فرهاديه تقصيرات او را بخشيدند و آن هيرت زده تيه آوارگي را بتازگي خان و مان كرامت فرمودند - و همان محال (كه حضرت گيتي ستاني فردوس مكاني بوالد ميرزا سليمان مكرمت فرموده بودند) به بخشش آن ميرزا را فراق عزت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خومت و كههره و غوري و آنكدود بجاگير ميرزا هندال مقرر گشت - و ببدرت توفيقات الهي بمسعود ترين ساعت عيان عزيمت بصوب كابل معطوف فرمودند - و چند روز از توانر و توالی برف و باران در طابقان مقام شد - و اوزبكيه مراجعت آنحضرت را غنيمت عظمی و فوز كبرى شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند و در تمام توران از هراس موكب عالي بيغمي روی داد - و آنحضرت بعد از تخفيف زيب از طابقان متوجه قندوز شدند - ميرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت - و بجهت كرد آذوقه خاطر ميرزا در نواهي قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عيد قربان از راه كابل شبر تو گذشته بكنل ريگك عبور فرمودند - و در خواجه سياران نزول اقبال روی نمود - شيرعلي (كه خود را از معتمدان و بيرويان ميرزا ميگرفت) ندگي آبنره را عظيم محكم كرده بود - اما زور ظاهر با تائيد باطن چه كار كند - و قوت بشري با تقويت ايزدي چه مقاومت نمايد آخر كار از پيش ميرزا هندال و قراچه خان فرار نمود - و چون اردوی ظفر قرين عبور فرمود از عقب آمده بر بگه و پرتال پس مانده دست درازي نمود - و چون موضع چاريكاران مخيم بارگاه اقبال شد از بين موضع جمعه كذير (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهد و موافق موكده مسجدده منظور نداشته) از بخت برگشتگي جدا شدند - و پيش ميرزا كامران رفته بدرجات ترقی (كه در معني دركات تنزل بود) رهيدند - مثل امكندر سلطان و ميرزا سنجر برلاس ولد ملطان جنيد برلاس خواهرزاده حضرت گيتي ستاني فردوس مكاني - آنحضرت در حدود زمزمه توقف فرموده در تمكين خواطر

(۲) نسخه [ح] بکابل بدفع فتنه ميرزا كامران و محاصره آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخه [ح]

فرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخه [ب] روه - و در [چند نسخه] زمه

مقتدبندهای روان معامله ناهم و منزله‌لِ خاطران بے حرمانی حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهد خاطر رامانده ایشان را بجای آورده مجلس کنگش منعقد ساختند - رخصت یافته‌های سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدرد بوری و خواجه پشته نزل اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکر فیروزی اثر میرمیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمه حواری دولت شدند - بقدر راه که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناصب نیست - چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند - بهیاری بے اختیار جدا خواهند شد - و جمعی را بخاطر خواهند رسید که مگر توجه موکب عالی برای قندهار قرار گرفته - لایق دولت است که همت گماشته شهر بند را متصرف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگی بقدر پناه حاصل میشود - حاجی محمد خان را طلب داشته این مکنون باطن الهام پذیر را با او در میان آوردند - او برین رای عایب آفرین کرد - و قرار برین اندیشه یافت حاجی محمد خان و جمعی برای کتل مزار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایان کتل متوجه فتح شهر بند گشتند - عساکر فیروزی متأثر بسرکردگی میرزا هندال بحدرد ده افغانان نزدیک روضه بابا ششپرسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثر مردم پادشاهی را قدم تمکین بر جای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد - و داد مردانگی و جانفشانی داد چون این معنی مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلی نارنجی و امثال آنها اشارت عالی بنقاز پیوست که کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند - و میر برکه از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر (که ازان راه تعیین شده بودند) بوقت رسیدند - و شکست بر گروه مخالف افتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) میخواستند (که او را روزی چند در بند و زندان بگذراند) ساخته در سلک ملازمان در آردند (بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتمخواهان) که از کافر نعمتی و بے حقیقتی او خونها در جگر داشتند (بخصوص اقدس سیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند - و جوانان بهادر از موکب پادشاهی تعاتب گریختها

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسنه (۳) نسخه [د] بارندگی برف (۴) در [بعضی نسخه] بابا شمشیر

نموده بدروازه آهنگین خود را رسانیدند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راه هزارجات گرفتند - و شهریند بتصرف اولیای دولتی قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان بد مرانجام (که در جنگ گاه بدست اولیای دولت انداده بودند) بداسا رسیدند - شیرعلی سراسیمه بقلعه درآمد - و مضطربان قلعہ را اطمینان حاصل شد *

و حضرت جهانبانی از آنجا سیر باغ دیوانخانه و آرتہ باغ نموده بکوه عقابین (که بر قلعه کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند - و توپها و ضربت‌ها نصب کرده هر میدادند - و هرروز مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قبیاق و اسمعیل کور و ملا مبتلانی اوجی^(۶) و تیره بخند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند - حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازه یارک^(۷) جای اردوی معلی به بنیدند - که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است - و در محاصره قلعه بیشتر توجه نموده و مورچلهها قسمت کرده کار بر میرزا تلکتر باید گرفت - فرستادهها در جستجوی منزلگاه بودند که می چهل کس بیکبار از دروازه یارک بیرون آمده ایستادند - حاجی محمد خان با جمعی از مردم پادشاهی بجانب این جماعت تاخت آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاروده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلی از اندرون قلعه برآمده بحاجی محمد خان چپقلش نمایان کرد - و بدست راست او زخم کاری از دست شیرعلی رسید - درین زد و خورد مردم پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرون قلعه گریزانند و حاجی محمد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانه او بردند - و مدتی بیمار بود - و شهرت چنان یافت که در بعضی حیات سپرده است - حضرت کس پیش او فرستادند که عوار شده بمورچلهها خود را نماید - بموجب اشارت مقدس سوار شد - و بازار شامت اعدا کساد یافت - روزی میرزا سنجر^(۸) پسر سلطان جنید (که داغ بے حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - امپ منج جلو بود - او را برداشته تا باغ بنفشه آورد - قوی بازران حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندان خانه فرستادند

(۲) در [اکثر نسخه] بیراهه (۳) نسخه [ط] و دلداد های قلعه را (۴) نسخه [د] کوز (۵) نسخه [ه]
ملا بلانی اوجی (۶) در [اکثر نسخه] اوجی (۷) نسخه [ا و ح] بارک - و در [بعضی نسخه] پارک (۸)
نسخه [ه] سنجر برلاس *

محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زاد های پهلوان دوحه میربو بودند - و الحال هر کدام در خور استعداد تربیت یافته در سلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش به مراتب عالیه شرف اختصاص دارند) بدستداری بخت بیدار از برجی (که میان دروازه آهنین و برج قاسم بر لاس بود) خود را انداخته در عقابین پدایوس گرامی استسعاک یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاردانی کامیاب شدند - و مشمول عنایت بیغایت گشتند •

و در عین جنگ و جدل قانله کلان از ولایت بچار یکاران آمد - امپ و احباب بحیار دران قلعه بود - میرزا کمران شیر عالی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعیین نمود که رفته آن احباب بگیرد هر چند [تردی محمد جنگ جنگ (که از معتبران میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگر حضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم خود را فرستاده هر راه ما بگیرند و نگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود - و هم حال ما بتباهی میکشد] میرزا (که چشم بر اموال مردم دوخته بود) این سخن را بگوش هوش در نیارد - و لشکر را بسرکردگی شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمصامع علیه رسید - حاجی محمد باین خدمت مقرر شد - که آن ظلمه را ازین تعدی و تاراج باز دارد - حاجی محمد بعرض اسرف رسانید که آن جماعت شبشب رفته اند - و کار خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان در چار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مورچلها و سر راهها و گذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانبانی را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلی و تردی محمد جنگ جنگ و سایر مردم (که بسوداگران رسیدند) احباب ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمی راهها و گذرها ظاهر شد - تردی محمد و شیرعلی باهم بگفت و گو درآمدند - تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من بدش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راه (که توانند بقلعه در آمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنار کشیدند - و منتظر فرصت شدند که بحیله خود را درون قلعه اندازند •

روز بقی صالح (که از یک جوانان مردانه حصاری بود) بجد شده میرزا کمران را نزدیک دروازه آهنین آورد - و بگزارف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آرم چون دروازه گشوده جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ حاضر شده داد آگاهی و مردانگی دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کار پرداز می کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقی صالح

(که باعص این فتنه بود) به تدبیر بغداد آتش بخرمین هندی از افتاد - و جلال الدین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاری رسید - و اکثر مردم زخمی شدند - و از اراده خود باز آمده دروازه قلعه بستند - شیر علی از در آمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولتی و جمعی کثیر را بر سر ایشان تعیین فرمودند - که بهایمردی همت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستاده در کذل مجاوند بشیر علی رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهی نصرت یافت - و اکثر اسباب و اموال و اسبان بدست افتاد - و جمعی کثیر دستگیر شدند - و شیر علی با معدودی بجانب هزارجات رفته بخانه خضر خان پناه برد - فرستاده مظهر و منصور با غذای فراوان رسیده مشمول عواطف نامنداهی گشتند - و سوداگران تاراج شده (که آنچه بدرگاه مقدس آورده بودند) حکم شد که هر که (اسباب و اسبی خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسبان و اسباب بصاحبان مال رسید و این معنی باعص تازگی اقبال شد - و باغیان اسیر را در برابر مورچلهها آورده علانیه بعقوبت‌های گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعص بیداری غنوده بخندان بستر ضلالت شود •

میرزا کامران (چون از همه دروازه‌های تدبیر آمد و شد نمود - و از هیچ بابی بر کامرانج خود ظفر نیافت - و بجز فاکامی راه نگشود) همت نافص خود را بر سیاست کودگان معصوم و طفلان بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف داشته زن بابوس را باعل بازار سپرد - و خون سه سرباد را (که یکم هفت ساله - و دوم پنج ساله - و سیوم سه ساله بود) بعذاب تمام بر خاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره بر خیزانید - و گرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و مرزندان ما (که عاقبت در عرصه تلف اند - و نابود شدن ایشان فاکزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب ولی نعمت بکار آیند مرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است - ازین اندیشه‌های نادرست بگذر - و از عالم درتخواهی و راه بیچارگی آمده ملازمت کن - که هر مایه نجات و بیداری حیات تو همان تواند بود تا به آنچه (از خبر خواهی تو از دست ما آید) بجان کوشیم - و گرنه ما را بکشتن فرزندان

چه سی‌ترجانی - اگر فرزندان ما را امری واقع شود عوض آن بآمانی میسر است - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بیک را طلبداشته بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند - و بعنايتهای تازه نوازش فرمودند - میرزا در عرض و ناموسی مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغایت ناشایسته پیش آمد - زن محمد قاسم خان موجی را پستان بسته آرخت - و چون میرزا بیمار رنج و حسد بود هر مخالفتی (که بظاهر با حضرت جهانبانی میکرد) در معنی آن ستیزه و مخالفت با دادار جهان آفرین پیش گرفته بود - و این چنین ستیزه کار هرکاری که اختیار کند لاسحاله بهیچ وجه راست نیاید - و بسر در افتد - و سرانجام کار موجب خسروان دین و دنیای او شود •

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی - و فتح کابل

میرزا کمران از بیهوشی و بیخردی برای محافظت خود آن نو باره بوستان سلطنت و باکو در بهارمتان خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را در برابر توپ آورده در چنان مقامی (که از قدراندازان لشکر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - این چه آدمیت و مردمی است - و آئین کدام ددی و دیوکاری است - زبان گوینده این گفتار چگونه لال نشد و دست برندارد این کار چرا از کار نرفت - که آن درجه اقبال را باین نیت برگزید - و باین قصد بنشاند چشم [که حقوق صوری حضرت جهانبانی (که برادر بزرگ - و بجای پدر بزرگوار - و ولی نعمت او بودند) نه بیند] جمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی (که در نقاب عزت مخفی بود) چگونه در هنگام صغر و ایام میا تواند دیو - دلی (که از اندر حسد پایمال غم بوده باخدای بزرگ در منازعت باشد) مواضع نور الهی (که در مظهر بشری مودع بود) چون در یابد کسیکه راه صلاح خود نه بیند چگونه مصلحت غیر بشناسد - و (چون حکمت ایزدی آن مظهر انوار غیب الغیب را در کنف حمایت و ظل حراست و عذایت خود از آفات و بلیات در زمان سلامت و مکان عافیت نگاهداشته متکفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن یگانه روزگار شده بود) این بدسگالی ستم کردار را در ساعت بهزای اعمال و جزای اعمال خویش نرساند - بلکه ارادت و مشیت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برین وجه مقدر شده بود که در کشاکش روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلت انداخته بمرور ایام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گذارش آورد و کردارهای ناهموار آن ستم اندیش را بتدریج در کنار پاداش نهد - تا از مشاهده آن عقوبت عاقبت

عبرت سایر فاحق شناسان گردد - و هر آینه چون بدیده بصیرت نظر میبرد این قسم مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام سخت تر و جانکاه تر است •

و چون این امر ناپسندیده ازان طایفه بیداک بظهور آمد دست قدراندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت - و فتیله های تفنگ انسرده گشت - سنبل خان میر آتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود بروی تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان الله آنچه (بدکاران تبه رای آنرا منقصت خیال کرده در ستیزه می گشایند) آن وسیله کمال و دمت آویز راحت میشود - چنانچه این حال مصداق آنست - اول در چاین جای خطرناک از آسیب بدوق اندازان کم خطا و آتش افکنان سحر پرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایه خجالت بداندیشان میاهد و پدرايه هدایت مسترشان آگاه درون شود و ثانیاً باعث ظهور چنین خارق عادت گردد که آتشها مردی نماید - و فتیله در بگیرد و چون سنبل خان را نظر بر مصقط تیر افتاد حدید البصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند - و جمیع بدوق اندازان قالب تهی کنند - و سر این معامله بدیع را سنبل خان دریانت که مرد شدن آتشها را مسبب این بوده - در دعوت دمت از توخانه باز داشت - و فرقه متفرقه باغیه زمانه از شدائد توخانه عالی نجات گویا یافتند - هر جا که حفظ الهی حارس حال برگزیده او شود مکائد بشری را چه بارای آن که با او ستیزه نماید - اگر چه بخوردان این شغل ناپسند بظهور آوردند اما حکمت الهی مقتضی توضیح سر این حالت و تبیین معنی این حقیقت بود که بر عالمیان شف این کرامت گردد - تا هر کس فراخور فهم و حوصله خود در کنه آن غور نماید - و بمقدار دریانت خود از خیر و شر دریابد - و باجمله بدنفسان این عمل را وسیله تخفیف شدت و سخت گیری (که بایشان متوجه بود) گردانیدند - و دور بیدان حقیقت شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاض همین خان شیدائی^(۴) از قلات و خواجه غازی (که در اردوی شاه مانده بود) و شاه قلی سلطان (که به بیرام خان خویشتی داشت) از قندهار و جمعی از بدخشان ملازمت شدافتند - آنحضرت موزچل این مردم در جانب دروازه یارک عنایت فرمودند و این جماعت - انت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند - و بهادران حقیقت احساس

(۲) در [چاند سو] آلام - و برن تشدیر اتعاب بالفتح باید خواند (۳) در [بعضی نسخه] سیستانی •

جَدِّ و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تدبیر گرفتند - و چون همه اندیشه‌های او را در مدت آمدن از راه روباه بازی بشق چاپلوسی و گریه‌لابگی زد - و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد - و بوسیله قراچه خان بموقف عرض رسانید که از گذشته پشیمانی دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافی و تدارک ایام گذشته نمایم - و بخدمات پسندیده دل حق گذار آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزه این ندامت و صلۀ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگنهادی و بلند همتی سخنان او را بپایه قبول داشته در مقام اهتمام سخت‌گیری تجویز تخفیف فرمودند و چون میرزا همدال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهره تمام نداشتند (بقصد گرمی هنگام خود (که شعار کهنه عملۀ آشوب طالب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوه‌رے ست بے بها و گوه‌رے ست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا زیاب است) کم باشد چه عجب] عقل معامله فهم که در گرو سود و زیان ظاهری خود است) نداشتند - تا پاداش نیکی نیکی میکردند - این کوردلان در برابر نیکی اسباب بدی مرنجام دادند - و آیین زیونت آنکه بدوسته اسباب مردم آزاری و خونریزی ناحق آماده ساخته (باندیشه تباہ آنکه بزرگی ایشان زاده شود - و روزی فراخ) سرمایۀ آشوب و فتنه گشتند - چه عقلها هم آغوش ایشان بود - و چه خیالها هم زانو داشتند - اگر ادنی مراتب اخلاص را میدانستند (که چه در لقا دروست) هوائینه این نوع زیان بخود نمی پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبری نداشتند از بارار معامله دانی چه شد که بدین گرده خبری نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمی شنود کشک و بال دل آزاری دانستند - تا نیش تیز چنین بر پای خود نزدند •

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رسانیدند - و گفته فرستادند - که بآئید که در قلعه می‌باشی - و بکدام آئید بدرگاه می‌آئی - روز بروز اسباب قلعه‌گیری آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچل حسن فلی آفا نشان دادند) بیرون روی میرزا بشارت این جماعه از دروازه دهلی برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد - و متوجه بدخشان شد - که شاید

بوسیده میرزا هلیمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه) کاره تواند ساخت - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعه را بتعاقب میرزا تعیین فرمودند - و خود بتأیید ایندی دارالسلطنه کابل را (که وحشت سرای بنی و طغیان شده بود) بقدم گرامی عشرت سرای آنس گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال دار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدرات عصمت بشرف بهاط بوس عالی اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نوری و حضور تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیده یعقوبی بجمالی یوسفی روشنی پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوسال چنان جگر گوشه دل چندین صاحبدار آرام گیرد - بر شکر سلامتی ذات قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذیر و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم رسید - و بردارهای افکار خلافتی (که از آسیب حوادث خون بود) مرهم تازه نهاده آمد و هر یک بصدگونه پرورش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای درد مندان بفراهمی بدل شد - و بر سر بر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند) اگر چه بار رسیدند اما بافزون و اسانگ کهنه عمله بدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند - اگر چه میرزا از میان بدر رفت اما آق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکدیگر فراخور جریمه بهزا رسید - از انجمله سلطان قلی آنکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی برغو و مولانا قدم ارباب و جدعه دیگر (که سرفتنه و فساد بودند) بداسا رسیدند - میرزا کامران راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه اعتداف رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم - و خود با علی قلی قورچی آخر شب از راه منجد دره پناهانی متوجه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزار گونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راه پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علی با چند ده در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رحیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعار بدگوهران است)

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخه [ح] آقا سلطان (۵) نسخه [ح]

برغو - و در نسخه [و] این لفظ نیست (۶) نسخه [ح] نهج دره *

نمی‌آید - میرزا خواست که از غوری بگذرد - یکی از قلقچیان میرزا را دشنام داد که همراه این مرد چه می‌شوید (و اشارت بمیرزا کرد) که اگر نسبت بقتل و عرق حمیت حضرت گیتی‌سنایی داشته هرگز از حاکم غوری باین زبونی نگذشته - و او را مفت نگذاشته - میرزا از طعن او آزردہ شده گفت که چرا بی‌صرفه‌گوئی میکنی - و حساب نمی‌نهمی - من از بے سرانجامی شما اندیشه‌مند شده باین روش می‌گذرم - اگر در شما سامان جنگ می‌بود کی چنین می‌گذشتم - آن دیوانه باز سخنان درشت بمیرزا گفت - میرزا برگشته بحاکم غوری جنگ کرد - و شکست بجانب حاکم غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد - و میرزا را بقدر سامان بهم رسید - و شیرعلی را در آنجا گذاشته بدخشان متوجه شد - و کس پیش میرزا هلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد - که مگر آنها باعانت و امداد کمربند مقاومت بر بندند - ایشان برهنه‌مونی عقل صایب دولتخواهی پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت میرزا کامران نگاهداشتند *

میرزا کامران بدرقه او هام باطله متوجه بلخ شد - که به پیرمحمد خان التچا برده بکمک او بدخشان را متصرف شود - حضرت جهانبانی قراچه خان را بدخشان تعیین فرمودند - که رفته بمیرزا سلیمان و میرزا همدال و سایر اولیای دولت متفق گشته میرزا کامران را بدست آورند یا آواره سازند - قراچه خان بدخشان آمد - و باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد - در آنجا شیرعلی و جمعی از مردم میرزا کامران متحصن شدند - و جنگهای مردانه در پیوست - و جوانان نیک از طرفین کشته شدند - از انجمله خواجه نور (که از بهادران کارزار میرزا همدال بود) افتاد و ملا میر کتابدار (که از منظوران میرزا همدال بود) نیز درجه شهادت یافت - آخر بدرقه اقبال محصوران قلعه تاب نیارده فرار نمودند - و قلعه بدست اولیای دولت درآمد - درین اثنا خبر آمدن میرزا کامران و پیرمحمدخان از بلخ رسید - میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد - و حضرت جهانبانی هرج و مرج بدخشان اجتماع فرموده عنان عزیمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون غور بند مضرب خیام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمین بوس نمود - و بجهت آنکه (احباب قراچه خان در مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود) رخصت دارالسلطنه کابل گرفت - که سامان نموده زود بموکب عالی پیوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غور بند کوچ کرده بموضع گلبار^(۱) نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان دل مشغولی بمیر و شکار داشته باشند - و بعد از آنکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

آنحضرت بهمان عزیمت اول رابع بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیت ایزدی باین یورش نرفته بود کذل هندوکوه را برف منکب راه شد - و شورش عجمی دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلاح وقت متوجه کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عذرا توجه بصوب بدخشان منعطف فرمایند *

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب خانۀ علم الہی] که لوح محفوظ رقم ازلی و ابدی ست - و جمیع علوم و فہوم دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند (مذہب و مرقوم شدہ کہ صاحبان عقل ہیلانی را در مبادی ظہور لفظی بتعلیم حروف مرکبہ و اکتساب علوم مکتبہ) کہ بتلاحق افکار و تجارب انہام فراہم آمدہ) در آزند - و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند [در ہفتم شوال این سال (کہ از عمر ابدیوند حضرت شاهنشاهی چہار سال و چہار ماہ و چہار روز شدہ بود) بتأیید رسم و عادت آن آموختہ درسگاہ الہی و رموزدان دبستان ربانی را در مکتب بشری در آوردند و ملا زادہ ملا عصام الدین ابراہیم را باین خدمت گرامی شرف اختصاص بخشیدند - اگرچہ در نظریہ ظاہر بیدان آموزش فرستادند اما در دیدہ دوربینان بارگاہ ظہور آنحضرت را بدایہ والی آموزشی بردند - و از غرائب آنکہ حضرت جہانبانی (کہ از علوم آسمانی آگاہ بودند - و بدقائق نجوم میرسدند) بتأفاق ستارہ شماران باریک بین وسطراب دانان وقت شناس ساعت خاص برای افتتاح تعلیم آنحضرت تعین فرمودہ بودند کہ در ادوار و اعمار بہم نتواند رسد - چون ساعت مختار رسید آن مودب باداب الہی در لباس بازی در آمدہ در پردہ احتجاب مخفی شدند و با آن ہمہ توجہ و اہتمام پادشاهی ہرچند تکپوی فرمودند پی بتآنحضرت نبردند - و آتہ دلائل روشن ضمیر ازین سر بدیع دریافتند کہ مقصود ازین آنست کہ آن خداوند خرد والا (کہ مخصوص تعلیم ایزدی ست) بعلوم رسمی روزگار مشوب و مغسوب نشود - تا در هنگام ظہور این خدیونکہ شناس بر زمانیان ظاہر شود کہ دانشوری این پادشاہ دانشوران از قسم مہبتی ست - نہ از جنس مکتسبی - و باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفی و علوم رسمی (چہ از نچہ رقدزد قلم اہل نون شدہ - و چہ ازان نکات و اہرار کہ از مبدأ فیض بے توسط تعلیم و تعلم بر باطن انور فیض گشتہ) جلوہ ظہور دارد - و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاہری و داران صنایع کلی و جزوی چون در بساط حضور اقدس میرسانند از شناسائی خود ہر خجالت بگریزان تاہل فرود بردہ حیران میمانند - و طبع الہام پذیر آنحضرت بگفتن نظم ہندی

و فارسی بغایت موافق افتاده در دقائق تخیلات شعری نکهه سنجی و موشگافی میفرمایند - از کتب
نظم منظوم مولوی و دیوان لسان الغیب خود به سعادت روان میخوانند - و از حقائق و لطائف آن
الذی میبایند - و این بیت گرامی از نتایج فکر آنحضرت است •

نیمت زنجیر جنون در گردن مجنون زار • عشق دامت دوستی در گردنش افکنده است

و بزبان هندی نیز معانی رنگین منظوم ساخته اند - که کارنامه این فن تواند بود •

• مصرع • ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم •

القصه (چون چندگاه پیش آن افادت انتساب بخواندن زبوتر از ناخواندن اشتغال داشتند)
اهل ظاهر بر عدم کوشش آخوند حمل کرده در تغیر آن اهتمام نمودند - و آن بیچاره را معزول ساخته
خدمت او را بمولانا بایزید مقرر ساختند - و ندانستند که کارفرمایان ابداع اهتمام دارند که ضمیر
الهام پذیر آن نور پرورد ایزدی محل انعکاس نقوش مدادی و مورد انطباع مواد علوم ظاهری نگردد •
و بالجملة حضرت جهانبانی درین ایام سعادت فرجام در دار السلطنه کابل انتظام بخش
ممالک بوده توجه مشورگشای بیورش بدخشان و تأخر رساندن کار میرزا کامران میباشند
میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ناامید شده بتخیلات فاسد متوجه بلخ شد
که باسعادت پیر محمد خان بدخشان را بتصرف درآرد - چون بموضع ایبک رسید حاکم آنجا
نیک پیش آمده نگاهداشت - و حقیقت حال به پیر محمد خان اعلام نمود - پیر محمد خان مقدم
میرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و میرزا را با احترام تمام بخانه خود آورد
و لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید - و خود همراه میرزا شده بدخشان آمد - میرزایان بقرارداد خود
بحدود تگ بدخشان رفتند - و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران درآمد - پیر محمد خان
جمعه را بکمک میرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و میرزا بحدود کشم و طایقان آمد - و رفیق کوکه
و خالق بر دی را باجمعه از چغتایی و ازبک بروستاق تعیین کرد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
جمعیت کولاب هم رسانده بر مرورستاق آمدند - و از جانب قلعه ظفر و خملنگان رسیدند با رفیق کوکه
و دیگران فبرد مردانه کردند - و بسر نوشت آسمانی شکست خورده باز خود را بحدود کوهستان
کشیدند - حضرت جهانبانی در دار السلطنه کابل مسرت پیرای باطن انور بودند - و قرار داد
خاطر اقدس آن بود که بصوب بدخشان نهضت عالی فرمایند - و چون دلهای ملازمان را
بصفای اخلاص و حسن عقیدت نمی یافتند این یورش در پرده تعوق و توقف میماند

و درینولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عفايت بیغایت شده بود) از انجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانۀ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایۀ حالت خود و مرتبۀ والی صاحب نشاخانه پا از جادۀ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم خردی (که لازم حال طویل نامتدان بے اعتدال است) سخنانے (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشأ غرور بر زبان آورد - از انجمله استدعا نمود که خواجه غازی را (که بجایزۀ نیکوخدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود - و دمت نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده) بهمه پیش من فرستند - تا گردش بزم - و منصب او بخواجه قاسم توله عفايت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانبانی (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمی یافت از انجا (که بخدای فاسد خود راستون درایت قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و صاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و علمی قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخ خواجه خضری و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی (که از قریب دایه های او بودند) از راه کتل ملار بعزم بدخشان پایۀ ضلالت پیمودن گرفتند •

و چون این خبر بمصامع علیّه رسید خواستند که همان لحظه بغفص نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلة سعادت و گردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظۀ ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه انبال را بتعاقب آن بیروانان امر^(۲) فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجهت می آمد دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولخواهان پی یکدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانبانی خود بدولت و انبال سوار سمند نصرت^(۳) شدند - جمعی از یکه جوانان پیش رفته درحوالی قراباغ بچنداول آن خود مران گریز پای رسیده دستبرد نمایان نمودند - و آخرهای روز در مرجوی موروی بقراچه خان دمت و گریبان شدند - درین هنگام شب درمنای جان این تاریک دلان در آمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعی (که تماذب این فرتۀ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستان بوس احسان یافتند - و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی

بکابل مراجعت نماید - و از آنجا مامان و سرانجام پورش والا داخواه نموده متوجه بدخشان شوند و کوتاه اندیشان فرار نموده تمرعلی شغالی را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجشیر گذاشتند که در آن حدود با خبر بوده اخبار کابل میفرمانیده باشد - و خود از کتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانبانی روز دیگر مراجعت فرموده اُرته باغ را بفر قدوم گرامی طراوت بهار بخشیدند - و جمعی ازین شوربختان را (که حقوق موائد تربیت پادشاهی نهانخته بحراملمکی سربرداشتند) لقبهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قربخت و اسمعیل خرس - و مصاحب ملانق - و باباوس دیوت - و مناشیر اقبال بمیرزا هذال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرمادند که استعدادهای نموده منتظر ورود موکب عالی باشند - و فرمان شد که حاجی محمدخان از غزنین خود را زود بمتبه بوسی رساند •

درین ایام (که استعدادهای لشکرکشی بدخشان پیش نهاد همت عالی بود) همه وقت بکهن سالانِ خردمند و برنایان دانشور (که جوهر اخلاص از نامیده احوال ایشان میتوانست) مشورت میفرمودند - جمعی (که نه دل شجاعت فرین و نه خرد دور بین داشتند) برتن قندهار ترغیب میکردند - تا از آنجا مامان و سرانجام لشکر نموده متوجه دفع فتنه میرزا کامران شوند - و گروهی (که منشور فرزنگی با طغرای مردانگی بدست داشتند) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهی اهتمام می نمودند - روزی از محمد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئی - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن این حدود پیشدستی نماید - چنان بخاطر میزد که (اگر موکب پادشاهی پیشتر از کتل هندوکوه گذرد) فتح از جانب اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطور دیگر خواهد نشست - حضرت جهانبانی فرمودند که و خامت عاقبت مغروران مکرر مشاهده همگان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاه الهی نیاز مندیم - و این بیت بر زبان حقیقت بیان رانند •

• بیت •

• مبادا کس بزورِ خویش مغرور • که مغروری کلاه از سر کند دور •

و فرمودند که توقف ما چه صورت دارد - انشاءالله تعالی در همین زودی از کتل عبور خواهیم نمود •

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بدخشان - و بفتح و فیروزی رجوع بکابل

چون (پیش نهاد همت جهانگشا نهضت موکب عالی بصوب بدخشان بود - و تقدیم

این یورش نصرت آوردن بر هر امری لازم (هجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و النک چالاک مخیم اقبال شد - و بعد از دوسه روز از انجا بقربابغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین سرمزل اقامت شد - و حاجی محمد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هواخواهانه بشرف ملازمت رسید و قائم حسین سلطان (که در حدود بنگش بود) نیز بآستان بوس شگفت - و بنظر التفات پرتو کاهباب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنموننی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت - و انوار عنایات خاص بر ذامتی دولت او تافت - و از عجائبی (که مرده رسا فتوحات باندازه تواند شد) آن بود که دران ایام (که نهضت موکب عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آن مرغ بود که همواره درین کارخانه می بود) برکتش ما برآید - و آرزو کند] نشان فتح و اقبال است - بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بیرواز آمد - و همای دار بال زنان برکتش عز و شرف نشسته سایه سعادت بر فرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقه نقره انداختند .

و از سوانح (که مقدمه الفتح را سزاوار باشد - و بمیامین اقبال روز افزون بظهور پیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بلوآحق پنجشیر رسید تمر شغالی هر راه میرزا گرفت - ملک علی پنجشیری با قوم و قبایله خود با میرزا اتفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالی جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علی پنجشیری را بجهت احضای همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانبانی آورد - و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدود همراه داشت دستبرده عظیم نموده جریده خود را بآستان بوس والا رسانید - روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالی را فرستاد - آنحضرت او را بخامت و انعام سرانرا فرموده رخصت دادند - و منشور احتمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - و دولتخواهی

(۲) نسخه [ج] جالاک () در [بعضی نسخه] روزگار او (م) در [چند نسخه] آفتابه خانه (ه) نسخه

مروئی تو مکه و فخر اقدس امت - چون رایت نصرت شمع بانحدود رسد بالطاف پادشاهی امتیاز تمام خواهی یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند - و جلال اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند - که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهم نبرد بدارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصه بدخشان مخیم مرادقات اجلال خواهد شد - چون موکب اقبال بحدود طایقان رسد باستلام عتبه عالی مبادرت نمایند - و حضرت مهد علیا مریم مکانی و نور دیده سلطنت و گلین بهار خلافت حضرت شاهنشاهی را از موضع گلبار رخصت دارالسلطنه کابل فرمودند - و محمد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت قدسیه رخصت دادند - که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهی مشرف بوده در ضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعی دارد - و چون در نواحی موضع بازارک از تومان بنجشیر نزول اقبال شد حاجی محمد بابا تشقه و قاسم حمین سلطان و تردی بیگ و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان و میرلطیف و حیدر محمد چولی را برسم منقلا فرستادند - بمحضر آنکه فرستاده از کتل هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمد جنگ جنگ و طایفه (که در قلعه اندراب بودند) رو برگریز نهادند - و بموجب حکم مطاع تردی بیگ و محمد قلی برلاس بخوست شنانند - که اهل و عیال این جماعه تیره روزگار فرار نموده که آنجاست بدست آورند میرزا کامران سررسمت باد غرور بحدود قلعه ظفر بود - و امرای فرار نموده در طایقان هرچند بمیرزا در حفظ مسالک و سبب طرق کابل اهتمام می نمودند بجائی نرسیدند - و ملا خرد زرگر (که درانولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت - و همواره بااعت شرارت و فتنه بود) درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوشت بطایقان آورد - که بجای لشکر از کابل در آمد و این مردم امیر شوند - و مقارن این حال تردی بیگ و محمد قلی بحوالی خوشت رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغراض عین کرده باشند - و چون رایت مالی نزدیک اندراب رسید میرزا همدال از قندوز بشرف ملازمت استعماذ یافت - و شیرعلی را مقید بنظر در آورد - حضرت جهانبانی میرزا را بتفقدات گوناگون عزت بخشیدند - از انجمله حکم شد که سواره اهراز درایت ملازمت نماید - و محمل

(۲) در [بعضی نسخه] علی قلی سلطان و میرلطیف - و در [بعضی] علی قلی سلطان میرلطیف (۳) نسخه [۱]

ازین سرگذشت آنحضرت که پیش از در آمدن سپاه نصرت قرین بدخشانان چون کار و بار میرزا کامران در آنجا رواج گرفت شیرعلی اعتبار یافته از محنتی غرور پیوسته بمیرزا بیدادانه سلوک میکرد - و در باب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا همدال اهتمام می نمود - تا آنکه میرزا او را بقلندوز تمین کرد - میرزا همدال باقبال پادشاهی او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه غیب پیداد بسیار از لشکر قلندوز گرد خانه او را گرفتند - و او گرفتار خود را در جوی آب انداخت و یک دمت او شکست - و بکمند کید خود دستگیر شد - و چون میرزا همدال او را بملازمت حضرت جهانبانی آورد آنحضرت نظر بر اعمال ناخایستگ او نینداخته بر تقصیرات او رزم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوری را نامزد او فرمودند - چه خاطر دور بین را نظر بر جوهر آدمی و دریانیت اندازه کار آمدن بود - چون در ذات او معنی مردانگی و سربراهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه (که هر کدام مستوجب سیاست بود) گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند - چه در میزان قدر شناسی امیاب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند • و بعد از آنکه میرزا همدال بتوجهات پادشاهی معزز شد حکم جهان مطاع بصدر پیوست که حاجی محمد خان و جمعی دیگر برهم منقلب پیش روند - و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا (که هراتی بده مودت خواهد بود) عدول نمایند - و در لوازم نیکو خدمتی از خود بتقصیر راضی نشوند - تا هر یک فراخور همت و خدمت بآرزوی خود بهره مند گردند - و در اساس جمادی الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج الذی قاضیان (که از مواضع اندراب است) مضرب مرادقات مسجد و جلال گشت - قاضی اندراب و مردم توقباتی و سالقانی و بلوچ و جمعی از پناهی و اریماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس دریافتند - و مشمول عنایت پادشاهی شدند - و از آنجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالی بطایقان روی نمود - اکثری از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتصبان میرزا کامران آنجا منحصر بودند - بمیرزا همدال و امرای (که همراهش تعیین شده بودند) حکم معلی شد که از آب تنگی گذشته دستبرده شایسته نمایند - و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعه ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه و خیم العانیت رسانید روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلند (که آنرا خلصان میگویند) در میان این مردم جنگ شد

(۲) در [بعضی نسخه] آورده (۳) در [چند نسخه] بنوی (۴) نسخه [ج ح] جلیهان - و نسخه [ه]

جلیهان - و نسخه [و] جلیهان •

و هنوز (موکب پادشاهی از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله در میان هراول و قول مانده بود)
 که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف
 دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدودی بر مرهمان بلندی ایستاد - درین اثنا
 حضرت جهانپانی بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند که رویی مخالف از آب عبور فرمایند
 بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب ^(جمعه) ایست - نیم کوه از آنجا بالاتر
 آمیخته است - و آن زمین سنگلاخ است - عبور از آنجا به سهولت میسر - لاجرم بدولت و سعادت
 بآن سمت متوجه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضری را
 (که کلان تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمع از تنقطاران (که در سر جلو میرفتند)
 حکم شد که این حرام نمک گریزی را بزنند - چندان بمشت و لک زدند که بر نظارگیان
 یقین شد که جان تیره اش را تعلق بدن نماند - آنکه اسمعیل بیگ دولتی را دستگیر ساخته
 بحضور اندس آوردند - آنحضرت جان بخشی فرموده بشفاعت منعم خان جراثم او را بخشیدند
 و بار هوردند - و متوجه بلندی (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح الله بیگ برادر
 روشن کوک را هراول ساخته با جمع از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه در پیوست
 فتح الله از امپ جدا شد - و مقارن این حال کوک پادشاهی (که مقدمه جهانگشایی
 و طلوع کشور ستانی است) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیارد - و فرار
 نموده خود را بقلعه طابقان رسانید - و در استحکام میانی ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهی
 مشغول تاخت و تاراج شد - و بر مر اسباب کار قلچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند
 یعنی آنچه هرکس را بدست افتد ازو باعد - و دیگری طمع دران ننماید - و درین فتح هیچکس را
 مر موی زخم نهد - مگر ملی قلی خان را که زخم بار رسید - و اسحق سلطان و تردی بیگ
 والد بیگ میرک و بابا جوجک و جمع کثیر (که پای دلیری در تعاتب لشکر منصور
 پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجی محمد این گرفتاران را بدرگاه وال آوردند
 و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را
 بلطف و قهر اختصاص دادند - و مجدهای نیاز بدرگاه کارساز حقیقی (که جواد بیگ است)
 و مفیض بیگ است (بتقدیم رسانیدند)

و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مورچلهای قسمت فرمودند - روزی از مورچله

(۲) در [بعضی نسخه] چه است (۳) نسخه [د] جواد بیگ است و مفیض بیگ است است

(که بمعلم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان بهر دار تعلق داشت - و بندر قها بمردم قلعه می انداختند) بندر قها به بارز بیگ رسید - و قالب نهی کرد - آنحضرت (که معدن مرحمت بودند) قائم عظیم فرمودند - و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او کشته میشد - و آنحضرت (بمقتضای برادری - بل بموجب رانیت عامه) با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند - و فرمان موعظت نشان (که تعویذ بازوی دولت و اقبال - و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود) بمیرزا نوشتند - و بعد از اتمام نصایح بزرگانه این عبارت مسطور شده بود - که ای برادر بدخو ای عزیز جنگ جو از تدبیر این کار (که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بی شمار است) باز آی - و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت • • •

- بود خون آن قوم در گردنت • بود دست آن جیع در دامنیت •
- همان به که بر صالح رای آوری • طریق مرآت بجای آوری •

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرمودند - چون میرزای محبت غفلت رو گردانید اقبال و پشت داده دولت بود نصایح سعادت لوائح مفید نیامد - و در جواب آن طومار عنایت و دیباچه درایت این بیت بر زبان راند •

- عروس ملک کس در کنار گیرد چست • که بومه بر لب شمشیر آیدار دهد •

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید - حکم بضبط مورچها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بحقیقت تمام باسلام علیه شرف اختصاص یافته بمواظف خسروانه سعادت امتیاز یافتند - و چاکرخان وادیس قبیح با مردم گولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال گشت - و درین مدت یک ماه محاصره روز بروز ابواب فیروز مندی بر روی اولیای دولت گشوده تر میشد - و عقده مهمات میرزا کامران بسته تر شده کارها برونگتر میگشت - تا آنکه از اقسام حیل گری و کید روزی نا امید شد - و از کمک پدر محمد خان اوزبک (که از کوتاه بینی چشم میداشت) مایوس شده ے اختیار دست بفرارک اطاعت و انقیاد زد - و بوسیله این حیل خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت و کشتی عاقبت را ازین موج خیز باطل نجات رسانید - و باین قصد انواع الحاح و استدعای پیش آورد روزی خطی بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت - مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته پشیمانم - و میخواهم که بطواف کعبه معظمه رخصت فرمایند - تا از مصیبت بنی و کدورت کافر نه منی پاک شده خود را معتقد

خدمت و غایبته ملازمت گردانم - و آمید از عواطف آنست که این دولت بوسیله میر عرب
 مکی مشخص شود : و میر از جمله سیاحان روزگار در مدق و صفا امتیاز داشت - و یکمیگری
 منصوب بود - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بار توجه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب
 نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرض داشت تضرع او بمصامع عز و جلال
 رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه
 میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلمو یا اهل القلعة الاخلاص فی الاخلاص - و السلامة فی التسليم
 و السلام علی من اتبع الهدی) یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است - و سلامت در اطاعت
 و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راه را راست را پیروی نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته
 اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت
 جهانبانی از انجا (که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر
 بقلعه رفته لوازم تبدیان حق (که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین تر بود - و در اذواق حسی
 از عصاره حنظل طعم تلختر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقتی مهمل نگذاشت
 از هر باب سرزنش (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تفریده
 یافته بود) سر تسلیم پیش انکندة تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان
 میراند - میر گفت چاره این کار آنست که برخیزید - و بادل اخلاص گزین و خاطر مستمند
 همراه من سعادت ملازمت در یابید - میرزا از راستی یا حیله پردازی روان شد - چون نزدیک
 بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصل ندارد - و همین مقدار
 اطاعت در عالم ظاهر کافی است - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید
 از دایره عناد برآمدید - و از بغی نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناسبت ندانست آنست
 که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطابه آنحضرت بخوانید - و غایبانه
 رخصت گرفته متوجه غیر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود - مگر آنکه گفت
 از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواهم که تلافی
 آنچه بار کرده ام درین سفر بجای آورم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت
 حال را بموقف عرض رسانیده امتعافی جرائم میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفت نظری
 تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند :

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهم و پنجاه و پنج درون قلعه مذکور
 مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند - آنحضرت از انجا سوار شده بهاه

(که دران نزدیکی بود) نزول اقبال فرمودند - مورچها برطرف شد - و حکم عالی بصدر و پا
 که حاجی محمد و جمع حاضر باشند - که میرزا با معده (که مقرر شده) بدر رود - و تا بر
 از قلمرو حافظ حدر گردند - و ملی دوست خان باریکی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه
 و محمد تلی شیخ کمان و لطفی مهرگدی و جمع را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده
 امرای فرار نموده را بپارند - و میرزا را با همراهان معهود بگذارند - بموجب قرارداد
 میرزا برآمد - و در انگی راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از
 خدمتگزاران میرزا کامران سواره میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاد
 که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمع مقدس حضرت جهانبانی رسید از نیک سیرتی
 این معنی را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تذک مزاجی
 بهرخصت برخاسته بمحدر کمر رفت - و حاجی محمد نیز معاتب شد - که چون بدانشمنگی تو
 این بهرمنی بمیرزا رسید - و فرمان عطوفت (که منضمین معذرت باشد) باخلاصت و اسپ
 مصحوب خواجه جلال الدین محمود میربیوتات فرستادند - و چون برخی از شب گذشت قراچه خان را
 شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند - چون برابر مشعل رسید حکم عالی شد که شمشیر از گردن
 فرود آورند - و گناه او را بخشیده بزمین بوس معزز ساختند - و بتزکی گفتند که عالم
 میاهگیری مت - امثال این خطاها شده آمده است - و در پایان دشت چپ تندی بیگ خان حکم شد
 که بایستند - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بستند آوردند - چون نزدیک
 بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولد قراچه خان را
 آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین مایر امرای
 دولت بغویت می آمدند - و نوید بخشش می شایندند - آخر همه قربان قراول (که حقوق
 خدمت داشت) بفرط خجالت و هراسندگی آمده کورنش کرد - حضرت بتزکی فرمودند
 که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتی - او نیز بتزکی جواب داد - روی جمع را
 (که دست قدرت ایزدی میاه کرده باشد) از آنها چه باید پریمید - حسن تلی سلطان مهردار
 (که همه وقت راه سخن داشت) این بیت دوان مجلس خواند •

• بیت •

• چراغ را که ایزد بر نرزد • هر آنکو بُف کند ریشش بر نرزد •

و تمامی امرای بنحوی قراچه خان (که ریش دراز داشت) شرمندگی کشیدند - روز دیگر

از آنها بدولت کوچ فرمودند - و در کنار آب طایقان (که آنکس داگشا بود) نزول اجلال واقع شد •

روز چهارشنبه هفدهم رجب بدرقه هدایت ازلی میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بهاطبوس

مشرّف شد - و شرح این قضیه بدیع آنست که در حوالی دایره میرزا کامران با میرزا عبداللّه زبان را بشکر عزایت پادشاهی التذاذ داد - و از چندین بے ادبیها (که از حوصله میرزا بیرون بود) گذراندن و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد - میرزا عبداللّه پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید - گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد - میرزا عبداللّه گفت اکنون فرصت کاره (که پادشاه آن تواند شد) در دست هست - اگر بجای آورید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجایه هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد - مناصب آنست که بامعزودے ایلغار کرده بملازمیت پادشاه بشتابیم - و سجدات شکر بتقدیم رسانیده نذر گناهان خود بخواهیم - و خدمات پسندیده بجای آریم - میرزا کامران قبول این معنی کرد - و بامعزودے روان شد چون بنواحی اردری معتنی آمد بابوس را بملازمیت فرستاد - و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو بیگ توچی بیگی و تاخچی بیگ و جمعه دیگر بروند - و بعد ازان قاضی حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و امکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعه دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبالی نمایند - و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند •

مباح آن بقانونے (که حکم عالی نفاذ یافته بود) میرزایان و أمرا رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند - میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بهاط بوس مشرف شد - و تحلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد ازان از روی فرط رافت و شفقت میرزا را در برگرفتند - و گریه های زار زار کردند چنانچه تمام حضار مجله عالی را دل بدر آمد - میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جرانغار نشست - و بتزکی فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت بوانغار شد - و همچنین میرزایان و أمرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعه از نزدیکان بهاط دولت (مثل حسن قلی مهردار و میر محمد منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ آخته) در دنگل قرار یافتند - و جشن عظیم انتظام یافت - قاسم چنگی و کوچک خجکی و مخلص قُبوزی و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر

این گروه جادو منهن نزدیک بقور نشسته نغمه پردازی نمودند - و از یگها کاکرنای و شاهم بیگ جلابر و ثولک قوچین و جمع دیگر عقب تور جای یافتند - و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیده شد - و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هر که یک نارنج بغض مرتضی علی ندارد او را معلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدا برا بنده باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد - میرزا به درهم شد - و گفت پس مردم مرا خارجی تصور نمیکردند باشند و همچنین از هر جا سخن گذشت - و حضرت جهانبانی بنوادیر کلمات گوهر افشان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منظم بود - و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرک و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولخانه ایستاده شد - روز دیگر دو باب رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافق عقل و رای خود حرفه در میان آورد - حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناری رسد هر چه صلاح باشد تقدیم خواهد رسید - و ناری موضوع ست از بدخشان که یک راه بدلیخ دارد - و یک راه نکابل *

روز چهارم ازین منزل محتر بخش کوچ فرموده شب در میان بهر چشمه بندگشا (که نزدیک اشکمش است) نزول اقبال فرمودند - و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمزلی عبرت افزا حضرت گیتی سزایی فردوس مکانی مایه رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سراطاعت بر خط فرمان نهاده اند - و حضرت فردوس مکانی (در باب نزول اقبال باین موضع فرح بخش - و آمدن برادران - و اطاعت نمودن ایشان) بر سر نشان ✓ تاریخ آنرا بر تخته سنگی نقش فرموده اند - حضرت جهانبانی جنت آشدانی (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنت سنیه حضرت گیتی سزایی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران در اینجا مبرز ثبت فرمودند - و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش ✓ در یک لوح سنگ بر مثال کتابه ایوان روزگار بر صفحه لیل و نهار دمت در گردن یکدیگر یادگار است - و اینجا موضع داری و روز سعادت فرموده بانظام ولایت بدخشان مشغول شدند خندان را (که مشهور بکولاب است) تا حرجد موک و مراکنین بمیرزا کامران عزایت فرمودند و چاکر خان را امیر الامرای میرزا کامران مقرر ماحقه بهمراهی او نامزد فرمودند - و عسکری میرزا را

نیز همراه میرزا ساخته قرائتین بجایگیر از اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جایگیر راضی نبود اما بملاحظه اینچنین جان بخشی چندان مضایقه نکرد - و قلعه ظفر و طایقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر داشتند - و قندوز و غوری و کمهر و بقلان و اشکمش و ناری را بمیرزا همدال مکرمت فرموده شیرعلی را همراه میرزا ساختند - و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمول تفقدات پادشاهی گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهد و موثیق (که شعاع منتظمیان سلطنت صورت امت) در میان آورده هر کدام را بخدای انتظام بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی عطوفت برداری پدای شربت طلب داشته اندک ازان تذلل کرده بمیرزا کامران مرحمت فرمودند - و حکم شد که هر کدام از میرزایان مرتبه را مرعی داشته الوش پادشاهی بخورند - و پیمان یکجبهتی و یکدلی را وثوق بخشند - و بموجب امر عالی باوجود تحقق اخوت عقد صداقت و خلعت نیز بر بختند - و هر کدام از میرزایان را علم و تقاره مغایت فرموده رتبه اعتبار را بشرف عزت و کرامت امتظار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا همدال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و موکب عالی متوجه خوجست شد - و در آنجا (که نزهتگاه عشرت بود) اقامت فرمودند - و از راه پریان متوجه کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقرانی بعد از تادیس هندوان کتور^(۲) اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بتازگی نظیر تعمیر انداخته نام آنرا احلام آباد نهادند - رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بورا حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید - و اهتمام آنرا بامرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان در یک هفته قلعه مذکور با دروازه و کمره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند *

چون خاطر جهان آرا از مهم قلعه جمع شد بر سر کن نقره تشریف بردند - و بظهور بدوست که دخل بخرج این کن برابر نمی آید - و از آنجا لب آب پنجشیر نزدیک کتل اندر کرام محل مرادق دولت اعتصام شد - و اوایل زمستان (که زمین از برف بنیاد رو حقیقی کرده بود) عرصه حدود دارالملک کابل بقدم گرامی حضرت جهانبانی فرو بها یافت - و بجهت اختیار دست و انتظار ساعت معهود روزی چند در نواحی شهر توقف اتفاق افتاد - و حضرت شاهنشاهی (که هزاران میمنت و معادت در مقدم آنحضرت امت) اقبال وار استقبال فرمودند - آنگه خان و جمعی

از نزدیکانِ دولتی ملازمت مشرف شدند - و آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} مدارِ معادلتِ پرتو آن قره العینِ خلافت و محتره الوجهِ جلالت (که معادلتِ کونین از جبهه ایشان میخاست) مبتهج و منبسط گشته ناصیه اقبال را بسجدهاتِ شکرِ الهی جلالی جاردانی دادند - و در جمعه درمِ رمضان (که وقتِ مختار بود) بفتح و نصرتِ سایه ورود بر شهر انداختند - و بر زمینِ نیاز جبهه های گشادند - و عرائضِ مبارکباد از ادایِ دولت رسید - و درینولا ממندر از کشمیر عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاهِ معالی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیفِ آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوه کشمیر بمبارتِ دلکش اندراج داشت - و در التماسِ بدرِ گلگشت همیشه بهار آن عرصه دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنانِ درمت معروض داشته تحریصِ همت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل بر فنونِ مطبوع و منقوش مرحمت بمیرزا فرمودند - و توجه باطن بنسخه هندوستان دران دیداجه هوشمندی ایراد فرمودند - و در مهافتِ خلافت همواره بر توشیح امور مملکت و تقویتِ مهماتِ دولتی بطرز (که دواعی اوقات مستعدی بود - و مصالحِ ممالک مقتضی) برای مایبِ همت گماشتند از آنجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه مذاقان توانند بود - و مستوجب انواع میامت شده بودند) ایشان را رخصتِ سفر حجاز دادند - که شاید در اوقاتِ غربت (که سوهان زن ناهمواریهای نفس امت) از ایامِ دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آید و اینها روانه شده در میان هزارها توقف نمودند - و آخر عاطفتِ حضرت جهانبانی عذرهای نامسموع این گروه فاسهاس را پایه قبول بخشید - و در همین ایام تجدیدِ مبادی مودت و تاکیدِ معایبِ محبت (که لازمه فتوت و مروت است) فرموده خواجه جلال الدین محمود را بر سرِ رحالت با تحف و هدایا رخصتِ عراق فرمودند •

و از سوانح (که درین حال روی داد) شهادتِ میرزا الع بیگ امت وادِ میرزا محمد سلطان و سجداتِ ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین دار (که جایگیر او بود) بارانِ ملازمتِ حضرت جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز بارانِ عنیده بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر دایمِ موکبِ دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجد کرده

(۲) اگر چه در نسخه [ط] آن فحشانه ذبت یافته است اما چون نسخه ط پر از اغلاط است که نصیحتش خایه دشوار و نیز در دیگر نسخه از نسخهای هشتگانه یافته شد لهذا واثاع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد •

بر سر هزارها بود - که تاخمت و تاراج این کرده (که همواره برهنه و غارتگری اشتغال دارند)
 نماید - و از به تدبیری (که منشأ آن غرور جوانی - و جنون پندار باشد) آئین پیکار منظور نداشته
 بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جام شمشیر شربت واپسین در کشید - آنحضرت فردی محمدخان را
 اعتبار افزوده زمین داور و آنحدود بجایگیر او مقرر ساختند - و بجهت انتظام و استحکام مبنای آنحدود
 رخصت فرمودند - و در همین حال ایلیچیان عبدالرشید خان بن سلطان سعیدخان حاکم کاشغر آمده
 تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذراندند - و بزودی مشمول عنایت شده رخصت یافتند
 و در همین ایام سعادت پیرا عباس سلطان (که از سلاطین ارزبکیده بود) بآستاندوس استبعاد
 یافت - و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت - و مرتبه او را بلند ساخته بعقت قباب گلچهره بیگم
 (که همشیره خرد آنحضرت بود) عقد ازدواج بستند - و از وقایع (که درین حال روی نمود)
 شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الخ بیگ امت - از اشتر کرام (که در جایگیر او بود) عزیمت
 آستاندوس داشت - چون بکذل منار رمید شاه محمد برادر حاجی محمد بانقما آذک (در هندوستان
 کوکی عم حاجی محمدخان را میرزا محمد سلطان کشته بود) کین کرده در سر آن کذل تیره زد
 و میرزا را دران عقبه بدرجه عالیقه شهادت عروج داد *

نهیست موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل بلخ - و رجوع عالی از به اتفاقی میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خن و خاشاک ازان یوسفان و تقدیم این امر
 بر جمیع امور بر همت ملک گشای از واجبات اقبال روز افزون بود - و سیر ولایت کشمیر نیز
 مغرب و مکون) آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیه آن
 فرموده بودند) قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائل سال (۹۵۴) نهصد
 و پنجاه و شش (که هوا رو باعثدال آورده بود) بالتو بیگ را (که یکی از معتبران درگاه بود)
 پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم - باید که
 (اتفاق و یکجتهی را پیش نهاد همت ساخته - و این معنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته)
 هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را با متعدد تمام قرین موکب والا گرداند - و مناشیر
 مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (در ساختگی راه و آمادگی سپاه
 و بزودی خود را رساندن) شرف اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهیست رایات عالیات شد

(۲) نسخه [۵] و میرزا دران عقبه بدرجه شهادت رسید (۳) نسخه [۵] جهان گشای *

و بجهت تنسيق امور و انتظام مهم و آمدن حاجي محمد خان از غزنين قريب يك ماه در بُرت چالاك توقف اتفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بگولاب فرستادند كه ميرزا كامران را باردوی مملی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (كه سابقاً منصب وزارت داشت) و خواجه ميرزا بید (كه دیوان حال بود - و از بهر رشدی او خواجه غازي مهمات را بگاردانی خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (كه راتق و فاتق مهمات ميرزا كامران بود) و چندے دیگر بوميله میروند كه تقریر حال خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمد قلی خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهت تشخیص معامله تعیین شدند - و همین قلی سلطان (كه از مقریان درگاه بود) محصل این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازي و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندہای منتقل را گیرانند - و محمد قلی سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازي تعیین نمودند - و خواجه سلطان علي (كه از توجهات حضرت جهانباني بخطاب افضل خاني ممتاز شده بود) از مشورتي بیوتات بمندوب دیوانی بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا ميرزا ابراهيم برهم ایلغار دریافت آهانبوس نمود و بعدایات ممتاز شد *

بعد از فراغ خاطر از مهمات ضرورتی این بوش موکب عالی باهتلاف نزول اجال نمود و در اینجا عباس سلطان ازبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا كامران بمسامع عز و حلال رسید از راه پنجشیر عمان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مستقیم مرادقات عزت فرمودند - و در منزل (كه حضرت صاحبقرانی در اینجا اساس نهاده بودند) سه روز برهم تبعیت آنحضرت كامرانی فرمودند - و از اینجا بناری اتفاق منزل افتاد - و از کنل ناری گذشته بسیر دشت نیل بر (كه بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتها دارد) توجه فرمودند - و در نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند - و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهيم رخصت بدخشان یافت كه در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزای سپاهی آن دیار بنز کند - و از نواحی بغلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمد خان و جمعی از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند ؛ كه ایك را (كه از توابع بلخ است - و بمعموری و امزوی میوه و خجی آب و هوا امتیاز دارد) از ازبكان مستخلص سازند

و در انضای آن شهر محمد پکنه (که یکی از یسارلان بود) پلنگی بنیروزده بملازمت آورد
 حسین قلی مهربار بعرض رسانید که ترکان دوسر لشکرها زدن پلنگ را خوب نمیدانند
 و معروض داشت که (چون مرا بیزم اوغلی مقید ساخته پیش کیستن ترا حاکم بلخ آورد
 و در جیکتو میمنه امتعداد رفتن هری می نمود) شخص پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکرکشی
 در توقف افتاد - حضرت گوش باین سخن نهاده همچنان توجه بتسخیر بلخ مصمم داشتند *

روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه ماق اذالیق
 خود را با جمعی از مردم کار آمدنی (مثل ایل میرزا - و حسین سعید پی - و محمد قلی میرزا
 و جورجک میرزا) بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورد
 و همدین ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد - امرا بغیر از در آمدن در قلعه ایبک
 و معصوم کردن آن چاره دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامی ارزانی داشتند - و در لوازم تسخیر
 قلعه کوشش فرموده مورچلهها قحمت نمودند - و در دوسه روز محاصره قلعه امان طلبیده
 بآمنانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولتی قاهره درآمد - حضرت جهانبانی جشن
 خمر وانه ترتیب داده از اذالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند - اذالیق بموقف
 عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستی
 در تو پیدا است - آنچه بخاطر تو رسد بملاحظه بعرض رمان - مشاعر الیه معروض داشت که مردم
 کار آمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته
 قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که ماوراء النهر بے جنگ و جدل در حیطه تصرف و قبضه اقتدار
 خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همت والی خود فرمودند - که در آئین فتوت نقض عهد از اهل کمال
 ناستوده ام - خصوصاً از سلاطین عالیه قدر که از ایشان ناپسندیده تر می باشد - این گروه را
 امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلت سرای ضمیر هزاران گنجایش باشد - اذالیق معروض داشت
 که اگر حضرت این کنگاش درست و رای متین را بعمل نمی آرند - پس مرا نگاهداشته مصالحه
 فرمایند که از خلم این جانب بملازمان درگاه مقرر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی
 در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیت ازلی و ارادت قیومی برخلاف
 این دو شق رفته بود نگاشتند رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - و چند روز اقامت

(۲) نسخه [۱] بکه (۳) در [بعضی نسخه] پرم افغان (۴) نسخه [ب] اکین - و نسخه [ح] کسین

(۵) نسخه [ح] و در جیکتو و میمنه (۶) نسخه [ب] امرا *

واقع شد - اگرچه هوای ایبک و فرادانی میوه با عی توقف بود اما عمده ابواب توقف نا آمدن
 میرزا کامران شد - و خردمندان پیش این حاصدان از روی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد
 پیر محمد خان را طاعت مقاومت و قدرت مقابله و مبارزه نبود - هر آینه مستاصل میشد - یا بر حسب
 خواهش صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان از بیکه بکمک نمیتوانستند رسید
 چون توقف باستداد کشید آنجماع فرصت یافته بکمک غنیم آمدند - و امرای ازبیکه را (که بدست
 افتاده بودند) مصحوب خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدان درگاه بود) بکابل فرستادند
 و اقلیق را همراه داشته از راه خلم منوجه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام
 بابا شاه و نزول اجلال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانه (که سر منزهت مشهور) معسکر دولت
 آراخته گشت - و قراران خبر رسانیدند که جمعی کثیر از ازبکان بهر کردگی وقاص سلطان
 و شاه محمد سلطان هزاری برآمده اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند
 و در میان قراران اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان هزاری
 با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی
 و شیر محمد پکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاد تردید پسندیده کردند
 چنانچه کابلی اندان - و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اوینگان را (که از ازبکان
 نامی بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میان محمد خان ترکمان و حید محمد پکنه
 مذاشده شد - هر کدام نسبت این دعتیر بخود میکرد - حضرت حقیق حال از اوینگان
 استغفار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمد خان کرد که ازل این شمشیر بمن انداخت
 از هول شمشیر این مرد از اسب جدا شدم - و چون خود را راست کردم و ایستادم این مرد دیگر
 (و ایما بسید محمد پکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسید محمد اعراض فرمودند
 که او انداخته محمد خان است - تو بدمررتی کردی - که بر صید دیگر شمشیر انداخته - جلدو را
 بمحمد خان عنایت فرمودند - و اوینگان را به پیر محمد آخته میدادند که از احوال او خبردار بوده
 تیمار او کند - و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بے اخلاص اظهار بدلی می کردند
 و همواره خبرهای ناراحت از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت میدادند
 اگرچه [هر شایعه (که بمیرزا نسبت کنند) از بس (که ماده قابل بود) راحت می نمود] اما اینجا
 خلاف واقع مخلفان برو می بستند *

(۲) نسخه [ج] بابا - او (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر بن مرد (۴) در [اکثر نسخه] گرفته
 (۵) در [بعضی نسخه] ننصیر *

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثنا ایثار مجدی که ذاتش را پرده غیبت پوشانید - و صفاتش را پرده شهادت پوشانید - آسمان با آن علو شان اسفلین زینت ایست از قصر خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پاره ایست از صقعه صنعتش - زمان با دایه ست از چمن قدرتش - جهان منظره ست از گلشن حکمتش *

* برون ذاتش از علم گردیدان * فزون وصفش از شرح افلاکیان *

* بآن کی رسد فکر نوع بشر * که قاصر ز درکش عقول عشر *

و بایان صلوات نثار شایعه که وجودش فایق است در اهمیت از همگی مهمات جهان و نورش مابق است در اهمیت از سایر انوار زمین و زمان - نفس قدیمش خورده ست در سمای رسالت و پیغمبری - ذات با کمالاتش دره ست بر تاج هدایت و رهبری *

* ندیده که شاه دوعالم هم اوست * صفیه که پادشاه هم اوست *

* گردیده که دین است انعام او * یقین که نجات است از نام او *

و نفائس دره و شرافت عالم بر آل و اصحاب کرام که ستارگان اند از آسمان هدایت و رطب چیدن اند از نخلستان ولایت *

* شمع که دین خانه روشن ازان * جهان روشنی یافت از نور شان *

* چه بودند گنج معانی همه * پر از گوهر و لعل دینی همه *

اما بعد بر ضمایر دانش مظاهر مستبصران کارخانه ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعم الهی را] (که بر نوع بنی آدم از مبدأ فیاض انفاض شده است) پایانی نیست - و پیداست که شکر یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقتهای بشری بیرون [اما نعمت نطق را] (که انفاذ و انفاذ و انفاض و امتفاض بآن منوط و مربوط است) پایه باشد ساخت - چه همین نطق است که بواسطه آن جبریل امین پیغمبران را از تشریف و حی از جناب کبریا مشرف فرموده اند (اگرچه آن نوع دیگر باشد از نطق) و همین نطق است که بواسطه آن پیغمبران بپناه روان بادیه غوایت را بشاهراه هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطه آن ارسطاطالیس لوی حکمت بر عرصه جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطه آن فلاطون و اریستو آوازه دانش بگوش عالمیان

انداخته - همین نطق است که بواسطه آن فردوسی و نظامی الکیل یکنانی را بلائی دانش گذاره
 پیرامده - و همین نطق است که بواسطه آن ابوالفضل علامی اظهار جوهر حقیقت و کاردانی کرده
 باتکلی خود معتمد وزارت اکبر را آراسته - چه اکبر - سکندر - و چه علامی - ارمطوبه
 الحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگی فرمانروایان هندوستان در داد بخشی و عدالت گستره
 گوی سبقت ربود - و صیت آئین معدلت و نیکو قوانین ملطفتش راههای دیر و دراز
 انصای ممالک شرق و غرب پیمود - اما این همه اوای اقبال بر اراختن و کوس اجلال نواختن
 بیشتر از مغز معامله در یافتن و عنان بسوی تدبیر صایب نامتن تلقی نهایی بود • • بیت •
 • نه اکبر بر سر در حاطمت ماند • که علامی بکانش مملکت راند •

و سخن نفس الامری آنکه اکبر بذاته پادشاه عادل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شمار بود
 معامله فهمی و حقیقت ورزی ابو الفضل گوش هوش او را افزود • • نظامی •
 • دژ بر چنین شهریار چنان • جهان چون نگیرد فرار چنان •

آدم بر سر مدعا - پوشیده نماد که این نسخه نامی و این صیغه گرامی (که از گفتارهای
 دانش معمور است - و هزاران تاجیهایی معانی دران مستور) یعنی کتاب اکبر نامه (که
 قطره ایست از دریای علم ابو الفضل علامه) باره (بمطبع انبیا اند والا گوهر - منشی نول کشور
 فرمان صاحب الحکومه و الایام - مهاراجه پتیه) مطبوع شده بود - اما بسبب اغلاط فاحش
 نامطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعنی معمور از عیوب - بظاهر سنجیدگی داشت
 و بباطن فاسندیدگی - باز برای ایشیک سوسائتی کتبه بصوابیدن والا جناب معالی القاب
 (صاحب المفاخر البیه - والمآثر السیده - مجمع المصاحم العلیه العالیه - منبع المذاقب الجلیه
 الغالیه - رافع اعلام العارم المفاخره و المقلیه - مآثر هراق العنون الادبیه و الحکمیه - قدوة الفضلا
 زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصه اعیان جهان - نقاره نوینان زمان
 خدایند سچیات رضیه - صاحب مفاخر رضیه - در یکدای فضائل و حکم - لعل بای جلالت شیم
 شمع معالم دانش و سخن پرزری - زیب ده مجالس بیفش و هنر گستره - دریای ناپیدا کذار
 دقایق معانی - بحر غلط سخن هنجی و نکته دانی - والا گوهر عالی تبار - جوهر شناس
 معدلت دژ • •

- شاه سرور تمام و چه شاهست دوزین • شاه منبر فضل و چه شاهست مادر دین •
- دانش سرور دین خدایند و جا درفت • اما نید هیچ مقامی گزین چنین •
- صدر صدر و صبح کرامت در عطا • فلان تحول نیم همراهت با یقین •

ملجای ارباب تدریس و تعلیم - ماوای اصحاب تعظیم و تفعیم - فرد افراک الزمن - الصاحب
 بیج بلخمن - حاکم المدرسة الکلیة العالیة - الذی ما نال احد ممن سبقوا من الحکام الماضیه
 ما زاله من فضائل جلیلة جليلة - و شمائل جمیلة مرضیه * بیت *

• و هذا و ان کان الاخیر زمانه * لانت بما لم تستطعه الاوائل •

لا زالت سحب اعطاء مطرة - و نخل اجداء مثمرة - و شوارق الطامة طالعة - و بوارق اعطانه لامعة
 و ریاض امداته ناضرة - و اعمار افاضته باهرة - الی یرم الآخرة (زیور طبع می پوشد)

دانشتدنی ست که نزد مصحح ده نسخه اکبرنامه (که موصوم به آ ب ج د ه و ز ح ط ی است - و تفصیلاتش بذیل این دیباجه رقم پذیر میشود) موجود است - اما
 همگی نسخها قلمی اند - سواى نسخه ز که مطبوع است - و لیکن سانگی - که آن هم حکم قلمی دارد
 و آن همان است که قبیل ازین کیفیت طبعش بمعرض بیان آمده - و معلوم است که قلمی نسخها
 مملو از اغلاط می باشند - که کاتبان ساده لوح را فطر بر حسن صوری است - که عبارت از خط
 خوب است - نه بر حسن معنوی - که عبارت از عبارت نیک و صحت - و بالجملة باعانت این
 نسخهای دهگانه در تصحیح آن معنی به حد و سر و جهد بیشتر از بیشتر (که مزید بر آن
 متصور نیست) بکار می رود *

دیگر بوضوح پیوند که جزو اول و دوم (یعنی بیست و چهار فارم) از اولین دفتر این کتاب بتصحیح
 ماهر امرار خفی و جلی المرحوم موای آغا احمدعلی (سقا الله من عین تسخیم - وادخله جنة
 العیم) چاپ شده بود که موای موصی الیه داعی حق را لیبیک گفتند - باقی بتصحیح الراجی
 الی رحمة ربہ الکریم - العاصی عبد الرحیم - و بحسن تائید ملازمان جناب پرنسپل صاحب بهادر
 ممدوح در تحقیقات بعضی اعماء و نوادر لغات (که جناب افاضت مآب را درین باب نیز
 ید طولی ست) از حلیه طبع سکتی گردید - و دفتر مذکور بترتیب لایق مرتب شد * شعر •
 • فلو بیل مبدکا • بکیت صبا • بسعدی شفقت النفس قبل التتم •
 • و لکن بکیت قبا • نهج ای ابکا • بکما فقلت الفضل الممتد •

انشاء الله تعالی اگر چندی حیات معتار و ما کند و طایر روح درین چمن بیثبات قالب خاکی
 خرامد در تصحیح و تحقیق دفتر دوم نیز سعی منور و کوشش به رهن و فتور بر روی کار خواهد آمد
 و هرگز تصدیر و توانی دران راه نخواهد یافت - و بالله التوفیق - و علیه السلام فی التحقيق *

• تفصیل نسخهای دهگانه •

(۱) این نسخه کامل است - یعنی تا آخر سال پنجاهم از جلوس اکبر پادشاه - ازین

فهرست وایم کالج - بسیار محو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کذابت دران مندرج نیست اما بعد سال هفدهم در صفحه (۶۳۲) تاریخ از کاتب مرقوم است - و آن چذین است در دار الخلافه شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجری ۱۲۰۶ یک هزار و دو صد و شش موافق سنه ۳۳۳۵ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت •

(ب) این نسخه نافع است تا آخر سال هفدهم - ایضا از ان فوریت وایم کالج - در اغلاط بدتر از ادین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز سنبه تاریخ میوم شهر رمضان المبارک سنه ۹۰ (همین صورت) از جاوس والا •

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان فوریت وایم کالج - فی الجملة صحیح است - تاریخ کذابتش نامعلوم •

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی ست - فی الجملة صحیح دارد - تاریخ کذابتش نامعلوم •

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان ایشیا نیک موسساتی کلمته - از اغلاط بدتر - تاریخ کذابتش مرقوم نیست •

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - از ان عمالینجانب مولوی کبیر الدین احمد صاحب مالک مطبع اردو نایب شاعت مدونه - اغلاط بسیار دارد - نه وقت قبل از اتمام تاریخ کذابتش چذین آورده - بتاریخ غره ربیع الثانی سنه ۳۶۹۹ چهل و شش جلوس صاحبقرانی اورنگ زیب پادشاه غازی زادم الحروف شیخ مصطفی انصاری - حسب اشاره مدیر عطا الله کشمیری تحریر یافت •

(ز) این نسخه مطبوعه سنگی ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه پیشتر ایمانیه بدان رفته - تاریخ طبعش بازدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجری •

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانه دهلی - اگرچه دفتر اول در صحت یکتایی دارد - اما از ابتدای دفتر دوم محو و اثباتی راه یافته - تاریخ کذابتش نامعلوم •

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانه دهلی - اغلاط دزبے پایان - در آخر چذین مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازی •

(ی) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانه دهلی فی الجملة صحیح است - در آخر چذین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط •

• التهیف الانیم - عبد الرحیم •

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

(اذکار)	(صفحات)	(اذکار)	(صفحات)
ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی		بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت	
که پیش از ولادت با سعادت حضرت		حضرت شاهنشاهی — — — — — ایضا	
شاهنشاهی ظهور یافته — — — — — ۱۱		ترتیب انساب معالی القاب و تفسیق	
ذکر طلوع ذیو اعظم و سطوع سعد اکبر		اسامی گرامی آباء کرام حضرت	
از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت		شاهنشاهی — — — — — ۴۸	
شاهنشاهی ظل الهی — — — — — ۱۷		ذکر احوال آدم علیه السلام — — — — — ۵۲	
ذکر صورت زاینچة مسعود که در وقت		شیخ علیه السلام — — — — — ۵۳	
ولادت اشرف بموجب ارتفاع امطرلاب		انوش — — — — — ۵۴	
یونانی ثبت یافته بود — — — — — ۲۳		قیزان — — — — — ایضا	
تصویر زاینچة طالع آسمان پیرای حضرت		مهلائیل — — — — — ایضا	
شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز		یرک — — — — — ۵۵	
لختر شناسان هندوستان — — — — — ۲۷		اخنوخ — — — — — ایضا	
ذکر زاینچة سعادت ارقام که علامه الزمانی		متوشلخ — — — — — ۵۶	
عبد الدوله امیر فتح الله شیرازی		لمک — — — — — ۵۷	
استخراج نموده — — — — — ۳۱		نوح — — — — — ایضا	
شرح احکام این زاینچة بدیعه که هیکل		ترک — — — — — ۵۹	
بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک		النجة خان — — — — — ایضا	
قرون و ادوار است — — — — — ۳۶		دیب باذوی — — — — — ایضا	
صورت زاینچة اقدس منقول از خط مولانا		کیدوک خان — — — — — ایضا	
الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی — — — — — ۴۰		النجة خان — — — — — ایضا	
بیان حکمت در اختلاف میان حکمای		مغل خان — — — — — ۶۰	
یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود		قرا خان — — — — — ایضا	
حضرت شاهنشاهی — — — — — ۴۱		اغورخان — — — — — ایضا	
تصویر اسامی گرامی دایهای سعادت پیرای		کن خان — — — — — ۶۱	
و قوایل روحانی قوالب حضرت		آمی خان — — — — — ایضا	
شاهنشاهی — — — — — ۴۳		یلدوز خان — — — — — ایضا	
ذکر بعضی از تواریخ بدیعه ولادت		منگلی خان — — — — — ۶۲	
سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی — — — — — ۴۷		تنگیز خان — — — — — ایضا	
شکرگذاری موافق این شکرنامه ابوالفضل		ایلخان — — — — — ایضا	

کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی	۱۰۱	ایضا	قیاس
و گرفتن حضرت جهانبانی یورش	۱۰۲	ایضا	تیمورتاش
شرق رویه بر ذمه اخلاص خود	۱۰۳	ایضا	منکلی خواجه
ذکر بعضی از سوانح این مال معادت اتصال	۱۰۴	ایضا	بلندوز خان
و خبر طغیان رانا سالکا و وصول حضرت	۱۰۵	ایضا	جوینده بهادر
جهانبانی بحضرت گیتی ستانی	۱۰۶	ایضا	حضرت عصمت قباب قدسی نقاب
مصاف نمودن حضرت گیتی ستانی	۱۰۷	ایضا	آفتوا
فردوس مکانی برانا سالکا و رایات فتح	۱۰۸	ایضا	بوزنجرقاآن
افراختن	۱۰۹	ایضا	بوقا خان
رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان	۱۱۰	ایضا	دوتمین خان
و نهضت موکب جهان نورد حضرت	۱۱۱	ایضا	قایلدوخان
گیتی ستانی بمقتدر خلافت	۱۱۲	ایضا	بایسنقرخان
حضرت جهانبانی جنت آشیانی	۱۱۳	ایضا	نوسنه خان
نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی	۱۱۴	ایضا	قاچولی بهادر
ذکر آمدن میرزا کامران ارکابل به پنجاب	۱۱۵	ایضا	ایردمچی برلاس
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	۱۱۶	ایضا	سوغو چیدن
جنت آشیانی بتسخیر بدگاه و نسخ	۱۱۷	ایضا	قرا چار نوبان
عزیمت و مراجعت بمقتدر خلافت	۱۱۸	ایضا	ایجل نوبان
ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی	۱۱۹	ایضا	امیر ایلنگر خان
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر	۱۲۰	ایضا	امیر برکل
و فتح آن ممالک	۱۲۱	ایضا	امیر طراغای
گذاشتن میرزا عسکری گجرات را بخیدال	۱۲۲	ایضا	صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا
فاسد	۱۲۳	ایضا	والدین امیر تیمور گورکان
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی	۱۲۴	ایضا	جلال الدین میرانشاه
جنت آشیانی به تسخیر بدگاه و فتح آن	۱۲۵	ایضا	سلطان محمد میرزا
ممالک و مراجعت بمقتدر خلافت و آنچه	۱۲۶	ایضا	سلطان ابوسعید مدرزا
درین میان روی نمود	۱۲۷	ایضا	عمر شیخ میرزا
ذکر احوال شیر خان	۱۲۸	ایضا	حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
گرفتن شیر خان قلعه و هنداس را	۱۲۹	ایضا	ظاهر الدین محمد با. پادشاه غازی
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی	۱۳۰	ایضا	محمدره حضرت گیتی ستانی فردوس
جنت آشیانی از دارالخلافه آگر بحمت	۱۳۱	ایضا	مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب
ممالک شرقیه بدفع فتند شیر خلی	۱۳۲	ایضا	صوفی نبرد

- و مراجعت بعد از محاربت و سوانح
عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته — ۱۹۲
رسیدن نوید ولادت معبود حضرت
شاهنشاهی بحضرت جهانبانی جنت
آشیانی و تنمۀ سخن — — — ۱۸۳
ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی
که عنوان کرامات و دیباجۀ مقامات
تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت — ۱۸۶
توجه موکب حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بقندهار و از انحدود سفر حجاز
گزیدن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸
ذکر مجمله از احوال خمران مآل شیرخان ۱۹۵
ذکر مجمله از احوال میرزا حیدر — ۱۹۶
ذکر مجمله از احوال میرزا کامران — ۱۹۹
نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه
درین سفر روی نمود — — — ۲۰۲
فرمان شاه طهماسب بحاکم خراسان — ۲۰۶
مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهی از قندهار بکابل — — — ۲۱۴
غلبه حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن
با ابراهیم میرزا و بدستگیری بخت
نقارۀ اقبال نواختن — — — ۲۲۶
وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بکرم میر و فتح قلعه بخت
رسیدن موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بقندهار و محاصره کردن
و فتح نمودن — — — — ۲۲۸
نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از قندهار بدخشیر کابل
و فتح آن ممالک — — — — ۲۳۸
- آرایش جشن دولت پیرای خننه مور
حضرت شاهنشاهی و آئین بمن بآئین
اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال
بوستان دولت — — — — ۲۴۶
نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بدخشیر بدخشان و فتح
آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود ۲۵۰
پرده گشائی اسرار حکمت در گرد فتنه
انگیختن میرزا کامران و تسلط او برکابل ۲۵۵
نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از بدخشان بکابل
و محاصره آن — — — — ۲۶۰
ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهی
و فتح کابل — — — — ۲۶۵
مکتب نشستن حضرت شاهنشاهی
و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود — ۲۷۰
نهیضت موکب جهانگشای حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بدخشان
و بفتح و فیروزی رجوع بکابل — — ۲۷۳
نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از کابل بدلیخ و رجوع عالی
از بے اتفاقی میرزا کامران و نفاق
امرا بکابل — — — — ۲۸۵
نهیضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از کابل و محاصره بمیرزا
کامران و دیگر وقائع عبرت افزای — ۲۹۴
معاذت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی از بدخشان و محاصره
با بمیرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل ۳۰۲
اختصاص یافتن موقع چرخ بحضرت
شاهنشاهی و تفاؤل نمودن درویشان
بساط آگاهی — — — — ۳۰۹

- توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی
باطفاقی نایره فتنه میرزا کامران بار دیگر ۳۰۸
- نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران
- بار دیگر و شهادت میرزا همدال — — ۳۱۱
اختصاص ولایت غزنین بحضرت
شاهنشاهی و ارتفاع مغازات بعضی
- مسئودان دولت بخدمت والا — — ۳۱۵
عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی
از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمینگاه
- فتنه میرزا کامران بود و فرار او به هندوستان ۳۱۹
توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین و آن
سرزمین را بنزل اجلال ارتفاع آسمانی
- بخشیدن — — — — ۳۲۱
نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی به بنگش و نادیمب
- گردن کشان و لوامی عزیمت امرا خدن
به هندوستان و بدست آوردن میرزا کامران
- و مراجعت بکابل و دیگر سوانح — — ۳۲۳
توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بقندهار و مراجعت
- بدولت و اقبال — — — — ۳۳۲
مجموعه از سوانح و حوادث هندوستان که
در ایام هرج و مرج روی نمود — — ۳۳۶
- احوال هیمو — — — — ۳۳۷
یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت
آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن
- بمدامین درایت روز افزون شاهنشاهی — — ۳۴۰
ظهور کرامت علیار بشارت عظمی از حضرت
شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال — — ۳۴۷
- نهضت زیات جهانتاب حضرت شاهنشاهی
بصوب پنجاب به موجب امر عالی حضرت
- جهانبانی جنت آشیانی — — — — ۳۵۵
ذکر تدمه احوال سعادت منوال حضرت
جهانبانی جنت آشیانی و شرح بعضی
- از جلال مخدعرات و قوانین آنحضرت ۳۵۶
پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت
باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی
- و مدافعت بآن عالم — — — — ۳۶۲
سوانح درایت امزای حضرت شاهنشاهی
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت
- جلوس مقدس — — — — ۳۶۶

القصه روز دیگر اوزبکيه هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ و ممتنع پيشه متني شدند
 عبدالعزیز خان پسر عبيد خان قول شده بود - و پير محمد خان برانغار - و سلطان حصار جرانغار
 و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بر وجود اقدس رفعت بخشیدند - و میرزا
 سلیمان را در برانغار - و میرزا هندهال را بجرانغار تعیین فرمودند - و قراچه خان و حاجي محمد خان
 و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلاير با برادران در هراول مقرر شدند
 و بعد از نیم روز تسویه صفوف و آرامتگی انواع باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم در کار بود
 و جوانان نبرد آزماي عرصه همت پدموده داد دلوری داده هراول مخالف را برداشته راندند
 و از جویبارها گذرانیده در کوچه بند بلخ درآوردند - حضرت جهانباني بمقتضای فطانت و متانت
 رای خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقان کوتاه اندیش نفای پیشه
 در لباس وفای خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت
 آن کوتاه بیگان بیدرست کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند
 و سخنان نادرست کم همتانه در میان آورده گاه کمی لشکر خود و بیماری پیاه مخالف و گاه رفتن
 میرزا کامران بکابل و اندیشه امیر شدن اهل و عیال پیاهي و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران
 و امثال این چیزها را سبب ساخته مراجع را تحریض می نمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفس خود
 باین راضی شدند که بجانب دره کز (که از جاهای محکم است) شتافته روزی چند در آنجا باشند
 و اویماقات آنحدود و جمع دیگر از سپاهي را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند - و درین توقف
 خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید - و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل مارا باینحدود کافتن
 مذاسب وقت نیست - و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآمانی میسر
 خواهد شد - و بتائیدات الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همراگ و همعنان موکب عالی بوده
 اقبال بر اقبال پیش می آید - بهمه حال دست از جنگ باز نداشته بجانب دره کز توجه باید نمود
 آنحضرت بواسطه نگهداشت خراطر جمهور بی علاج شده بآنصوب توجه فرمودند - و بلخ گرفته را
 از بی اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول (که از آب گذشته
 و اوزبک را رانده در شهر بند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعی دیگر از بهادران
 نامی را چنداول تعیین فرمودند *

چون (همگی نیت حق ناشناختن تیره درون برهم زدن سپاه بود) این مراجعت

(۲) نسخه [د] سلطان شاه محمد حصار جرانغار (۳) در [بعضی نسخه] جمع کنبر *

(که بجانب درگاه کز بحسب تقدیر خواهی نخواهی واقع شد - و اتفاقاً در بکابل داشت)
 معارفت بصوب کابل اظهار داشت - و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد - مردم
 روی در پریشانی نهاده سو بگو منفرد شدند - هر چند [حضرت جهانبانی] همین قلی سلطان مهرداد
 (که از مخصوصان بمطاعت عزت بود) و جمعی دیگر از مقرّبان را بحسب برگردانیدن آن جماعت
 پریشان روزگار تعیین فرمودند [چون تقدیر موانعی تدبیر نبود فایده مند نیفتاد - و الحق رقم
 مشیت حکیمه تدبیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل متمگران و آسیب
 جفا پیشگان محفوظی گراید - و مہبط برکات ذات قدیمی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی
 ظلّ الهی گردد - و چندین هزار تخم نیکی در مزارع بسط غنم و ریاض آمل مخلصان افشاند آید
 و خلاصه سخن آنکه این جهان آرا این چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب ازدیاد عبرت
 و عبرت هوشمندان گردد) بظهور آورده احباب حکم و مصالح را حراجم داد - چه اگر این واقعه
 ناملائم بظهور نیامده در مشاغل تسخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق مانده
 و سرانجام این ممالک (که مامن متوجّهان هفت اقلیم است) در حجاب تاخیر افتاده •

و بالجمعه چون مخالف ازین قضیه نارضایتی آگاهی یافت مهم برهم خورد؛ خود را (نظام داده
 بنمات در آمد - و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربههای بزرگ
 (که وصفش کارنامه قتال روزگار را دیداجگی بخشد) بظهور آوردند - و در آن بیشه شیران نبرد
 رخس جهانگرد زوین فام (که تسراالناظرین نام داشت - و آنرا محمد خان حاکم هرات پیشکش
 کرده بود - و آنحضرت بران حواری بودند) بزخم تیر افتاد - و حیدر محمد آخته امپ خود پیشکش
 آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت مریزند گشت - و حمایت ایزدی آن صاحب مربر
 مروری را نگاهدانی فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدنیته را بچشم خود دیده
 برفاقت هست فطرتی و درن همگی هرطرف پراکنده شدند •

تفصیل عمدهای موبک عالی رتبه کلاک بیان میگردد - میرزا همدان - میرزا حلیمان
 قراچه خان - حاجی محمد خان - تردی بیگ خان - منعم خان - خضرخواجه سلطان - محمد قلی خان
 جابر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخته بیگی - عبداللّه خان اوزبک
 حسین قلی خان مهرداد - محبت علی خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتو سلطان

مصاحب بیگ - شاه بداخ خان - شاه بیگ جلابر - شاه قلی نارنجی - محمد قاسم موجی
 لطف الله سهرندی - عبدالوهاب اوجی^(۲) - باقی محمد پروانچی - خالدین^(۳) *

و بعد از سه روز بر سر یخ چهارچشمه اتفاق نزول افتاد - و درین منزل محمد قلی شیخ کمال
 (که برادر راست افتاده بود) خیر موکب معتمی یافته ملحق شد - و درین منزل منشور عطوفت
 بنام نامی حضرت شاهنشاهی و مستدرات تدقی عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرقوم
 خامه عنایت مصحوب بیگ محمد آخند بیگی روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته
 سلسله جناب عقیدت و اخلاص بود) مقاضه عطوفت ارمال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند
 که برادر بدینیت محمد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب
 محبت و دولتخواهی را بالکلیه فرو گذاشت - و بسیاری از همراهان را همت یازری نکرد - لاجرم
 این سفر بخاطرخواه اجبای دولت میسر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید
 و شکرانه ملامتی کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلی بخش خواتر محبت انما تواند شد) دران
 مقاضه قدس سمیت اندراج یافته بود - و از آنجا شب در میان بغور بند فزول دولت کرده شب دیگر
 بخواجه میاران ورود اقبال فرمودند - و از آنجا بقرباغ و از آنجا بمعمره درود سعادت اتفاق افتاد
 و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار
 عنایات شدند - و از آنجا بهامت مسعود بچتر اقبال سایه گسترد دارالملک کابل گشتند - و میرزا
 سلیمان از راه بیدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهی
 میرزا بقندوز آمد - و امرا همه بی هم بکابل رسیدند - و شاه بداخ خان (که داد جلالت و مردانگی
 داده بود) در قید غنیم افتاد - و میر شریف بخشی و خواجه ناصرالدین عابدی مستوفی و میر محمد منشی
 و میر جان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمد
 و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و [چون اتالیق و جمعی دیگر از اوزبکانه
 (که در ایبک بدست افتاده بودند) خلاصی یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراحم
 پادشاهی بیان کردند] پیر محمد خان در تعجب مانده مردم پادشاهی را (که پیش او بودند)
 بحلوک آدمیانه روانه دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در معتدلات خلافت متمکن گشته
 این مراجعت را از فرط دوربینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی

(۲) در [چند نسخه] اوجی (۳) در [بعضی نسخه] خالدی (۴) در [بعضی نسخه] شیخ کمال - و در [بعضی]

محمد قلی و شیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ *

مجهول داشتند - و خواجه جمال الدین محمود را (که برسم رحلت پیشی حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بهجت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادند او را بر طرف کرده باز پس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرمید علی (که در فنون تصویر و نقاشی یگانه آفاق و نادره ادوار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان علی را (که بخطاب افضل خانی لاهنار داشت) از عهده مشرعی خزانه بمنصب وزارت موافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یانت .

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانبانی از نرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را بار مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایب توجه بجانب کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدملوکی نموده او را از انجا اخراج کرد - و آنچنان بخشش والا را بر طاق نسیمان نهاده اندیشه های تباہ بخود راه داده متماد فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانبانی در کابل عدالت پداری بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طوبیت و نیک گمانی (که شیمه کریمه بزرگ نهادان امت) سخنان ناراست او را راحت انگاشته متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشه بغی و فتنه (که مخمّر طینت او بود) نزدیک بظهور رحید - و بتحریریک سلسله مکر او آمرای تنگ سایه اخلاص و تنگ حوصله ارادت دران یورش (چنانچه گزارش یانت) انواع نفاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظلمت عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزا کامران میرزا اسکری را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان از طایقان بقلمه ظفر شتامت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعه ظفر شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلمه ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم رفته منتظر پادشاهی نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوه فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد - و بمیرزا همدان اولاً از راه فریب دوستی نما در آمده حرف یکجبهتی در میان آورد - میرزا همدان سخنان او را گوش نداشته بر ثبوت عهد خود ایستاد - و میرزا کامران با اعتماد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا همدان در مراسم جنگ و قلعهداری دقیق فرونگذاشت - و میرزا کامران (چون کاره نتوانست ساخت) باوریکه متوسل گشته

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکجه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزا هندال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود است) تدبیر پیسنیده انگلیخت - و خطی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتفاق و فریب دادن اوزبکجه - و بروش پخته کاران آن فریب نامه را بقاصد داد که عمداً خود را بدست اوزبکجه انداخت - بعد از کوشش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبکجه را هدف تیر بلا و احیر کنند ابتدا خواهند ساخت) اوزبکجه از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری شکست خورده در قلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحق سلطان یکم شده قلعه ظفر را در تصرف خود آورده - و اسحق سلطان را (که بار متفق شده بود) مقید ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار قدوز ناامید گشته یاسین درات و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکذازه کشید - میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موسی الیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فروز آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکجه (که بسراچی سعید بیگ بدرتاوی آمده بودند) گذرانها بر آردی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعواق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بخومت متوجه شد - که از راه ضحاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشد - و از اینجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن کابل یا روتن بحدود دیگر قرار دهد - و (چون امرای، نفاق پیشه حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند) از فرط فریب و فسوس اینچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده - عروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از مرگیرم - امید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرر گردد •

• باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم • گریه طاعنه قضا شده باشد ادا کنم •

امید که درین مرتبه بوسیله نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از مغای طینت (مسی زر اندود اورا بعد از زر خالص فرا گرفته) بمصدق مقرر داشتند •

نهیست موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیا نی از کابل و محاربه بمیرزا کامران - و دیگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعی از دولخواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتی و نیک گمانی را حدّ و نهایتی می‌باشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندی مرتبه بتجربه پیوسته لایق درایت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سرافرده انبال بیزن زنند - ولوی نصرت بر دفع اهل غدر برادرانند - و هرگاه نصرت قرآن استعداد بر اصل نماید - هرگاه اندیشه این کار کرده شود از غدر و فریب اجتناب خواهد بود - ادب (فی الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجتهی پیش گیرند - و بعزیمات بوس استماع یابد) هرآنکه بغض و عطف پادشاهی اختصاص خواهد یافت - و اگر (درین مرتبه نیز همان مودای فامد در دماغ غرور او متمکن است) ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد - آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهیست عالی بجانب غریبند (که راه آمدن میرزا بود) مصمم گشت - و در اواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالی از کابل رایت عزیمت افراخته متوجه آسوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامی محضر یومی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهریادی در کابل مدرنشین هفت اورنگ راحت و مسندگزان جبار باش عاویت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس مقوم فرمودند - و در آنچه خان و مصاحب بیک و جمعی دیگر از تیره دربان روشن برون (که پیوسته انگلیختن شورش و آشوب بدش نهاد همت یافته هرشت ایشان بود) خوش دل شده مدتمات حق ناشناسی نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدت ساختند - که ما با جمعی کذب آمده می‌بینیم و مردم یکجته پادشاهی را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و بآمانی ملک کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کاربئی که از کمال نا انصافی آنچه از افغان و همسران بخون روانیدارند (از عهد شکنی و بداندیشی و نادانستی) همه آدرای محابا بصاحب و دلی عهد خود بعمل می‌آرند و چشم داندیشی خود را بر وجه آن نمیگشایند - بلکه آن قوانح را از محسنات می‌شمارند - و از تدبیرات و گریزهای خود حساب میکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگی را همیده‌اند - و از نوکران خود

(۲) نسخه [ط] بکرات و مرات بتجربه پیوسته (۳) نسخه [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارم و هفاد
جلالی موان اوسط سال بهصد و پنجاه و هفت هجری آنحضرت از کابل (۴) نسخه [ه] شورش و فتنه •

چشمداشت آن دارند) اما مغلوبِ خوی تباهِ خود گشته این چنین نردِ دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبِ پاکباز می‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌لای مت - و این چه خیره‌رائی - انگاشتم که جلائلِ خوبیها و شرائفِ بزرگیهای این ذاتِ قدیمی را در نمی‌یابند معامله‌فهمی رسمی چه شد - آنچه (از ملازمانِ خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که موردِ چندین الطاف و عنایات اند) - که یکی از آنها تمامِ عمر برای حق‌گذاری کافی ست) با صاحبِ ولایِ نعمت بر خلافِ آن سلوک میکنند - واز بے فکری و بدرائی در برابرِ چنین پیش می‌آیند آری کسیکه (بمخالفت و شرارت مرشته شد) ظهورِ امثالِ این امور ازو چه بعید - و کورِ مادر زاک را از پرتوِ خورشید چه طرب - چشمِ اخلاصِ این قومِ بَسْمَلِ نفاق بے نور شده - و هینکه محبتِ این فرقه بورِ غرور تنگ گشته - حقوقِ نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولایِ نعمت را کی توانند ادراک کرد - چه جای شکرِ آن نعمای نامتناهی - تومنِ نفسِ اماره این خود کامان نه آنچنان خود رای ست که بزورِ بازوی سرزنش لجامِ او را توان کشید - یا بذیری سر پنجه نصیحتِ عدل او را توان تاب داد *

بارے بمقتضای سرنوشتِ آسمانی از کابل کوچ فرموده قریباغ را محطِ موکبِ مقدس ساختند و از آنجا بچاریکاران و از آنجا بآبِ باران نهضت فرمودند - اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسپ راندند - و جمعه از ملازمان (که در نواحی بودند) از ملاحظه نیک و بد زمین باطراف رفته سالکِ مسالکِ خویشدن داری گشتند - آنحضرت را این روشِ ناخوش پسند نیامد بجهتِ سرزنشِ این فرقه تفرقه آئین شرحِ اخلاصِ جانبازان فدائیی شاه اسمعیل صفوی (که خود را از فرازِ کوهِ آسمان ارتفاع بگرفتند و بکوهی بر نشیبِ زمین انداخته بخاک برابر شدند و بذای نیکنامی و جان سپاری بلند ساخته معمارِ اساسِ حقیقت گشتند) بر زبانِ اقدس راندند گمانِ صالحِ آنحضرت در حقِ بندگانِ خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاهِ خویشدن داری تیره روزگاران باین درجه - القمه قراچه قرا بخت و مصاحبِ منانق و گروه دیگر (که شعله افروزِ شراره شرارت بودند) بواسطه و بواسطه بموقفِ عرض رسانیدند که معامله کوه در میان است - و شعابِ جبال متعدد - میرزا بامعدود خواهد بود - دولتخواهانِ جان سپار را براههای مختلف تعین باید کرد که میرزا از راه بدر نرود - و همگی خیالِ این بدانندیشان آنکه سپاهِ فراهم آمده را پراکنده سازند تا کارِ میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرت جهانبانی (که از لطافتِ سیرت و حسنِ تربیت

در حق مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند (تدبیر این حرام نمکین شوربخت بر مواب پنداشته حاجی محمد خان کوی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چلبی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهر و شاه قلی نازنجی را بصوب فتحاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را براه حال اولنگ تعیین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمت اقدس مانده بودند) روز نهم از احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و فسون بعرض حضرت جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز بیت خدمتگاری امری دیگر مهتم ضمیر نیست .

چون [از اهل اخلاص در ملازمت کمتر مآبدند - و هنگام اهل نفاق (که در لباس عقیدت حیل و پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیره حیدر سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت) از نفاق این گروه بے شکوه آگاه گشته بدلائل منافقان از راه ضحاک و بامیان بجانب دره پنجاق (که از توابع غوربند است) توجه نمود - یامین دولت و مقدم کوک و بابا محمد را همراه ساخت - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را دو توپ کرده روان شد - دهم روزی بود که یکی از رعایای آنحدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رحانید - قراچه (به سرانگه بدادیشان بود) بعرض رسانید که بر حسب و حکایت امثال این مردم گویا استن . از ایف دل نهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهم اجتماع میشوند - اثر موجب این قصه جنگ و استعداد پیکار نموده شود هرانیده چون این خبر بمیرزا کامران رسید از دایمیه مزاج متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد زانرسب او بدو اثر و توای رسید - سیدان الله هدوز نفاق و تدبیر این منافقان تاریک درون بر مراتب اطمینان و تواسنق نمانده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر حظور نکرده - تا آنکه آمد مخالف بعزم محافت مشخص و مقرر شد - حکم عالی شرف نفاق (که جمعی (که سرازند) سوار شوند - و خود بدولت پانی همت در رکاب جلالت نهادند) فرستاد معرکه قتل گرم شد - پیر محمد آخده (که از فدائیان درگاه بود) و محمد خان جلاور (که دیگر از یکه های جادسوار پیشتر وان شدند - و پیر محمد آخته) که تشنه جگر زلال (که بود) قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در جان سندی اعدای تیغ پیکار را آب داد

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلی رخسار رستمی را در میدان کازار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمره بیدرالت برآورد. در ازدحام کشاکش و هجوم کُشاکش زخمی از اسب جدا شد پسرش در دست محمد اورا بکام دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیات پدر کار غنیمت اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم مضطرب و متلاشی گشت - و حضرت جهانبانی بر بلندی برآمده (اندازه کار موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرف کشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان نوب بجانب مخالف حقیقت مکرر فریب آن سیه بخندان نیرو روزگار معلوم آن قدسی صفات شد - شجاعت ذاتی و بحالت فطری در جوش آمد - سنان جانستان از مهر قهر و غلبه غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند - و فوج دشمن از هیبت و شهادت آن پادشاه والا شکوه متفرق شد - از گوشه تیرس بر اسب خامه رسید - و بیگ بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظر قهر بر او انداختند - و بهمان نگاه تیز دست از پا خطا کرد - و مهتر سکاکی (که بفرحت خان مشهور است) آمده آن بیدرالت را گریزانند میرزا نجات اسب ابلق (که سوار بود) بنظر اقدس درآورد - آنحضرت بران رخسار سعادت سوار شدند و اسب خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهاب (که از یساولان معتبر بود) آمده شرح پیوهن آمو به میرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت - که چه وقت تاختن است از ازل چنین آمده که گاه دلو مراد از زلال آمال مالا مال است - و گاه از گردش چرخ دولابی تهی گشته روی بزیر شدن دارد •

آرے تقدیر ازلی (که منتظم سلسله درویشی و پادشاهی - و مرتب دایره سفیدی و سیاهی ست) بستگیها را کلید گشادگیها داشته - و بر بلندیها را نتیجه افتادگیها کرده است - تا در ظامت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان امروزی خورشید عالمتاب ندانند - و تالاب تشنه سراب فیاضی طلب نگردند بسیرابی چشمه مقصود نرسند - مصداق این حال و منطبق این مقال واقعه ایست که درین روز حانج احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد - و آنحضرت بجانب ضیال و بامیان (که جمعه کنیز از امرای اخلاص مرشد را دران صوب فرستاده بودند) متوجه شدند - و عبدالوهاب و فرحت خان و محمد امین و سیدل خان و چند دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند - بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چند اوی کرده می آمده باشند - و بواسطه ضعف بهیاری تردد و آسیب زخم

(۲) در [اکثر نسخه] اندازه کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه]

بیگ بابای کولابی •

جیبیه را از بالای والای خود فرود آورده بمبدل خان سپردند - او از ماده لوهی جیبیه خامه را انداخت روز دیگر بمیاره از ملازمان درگاه بدولت ملازمت امتصاع یافتند - روزی شاه بداغ خان و توک توچین و مجنون قاقشال را (که مجموع آن ده نفر بودند) بمقدادی و خبرگیری ببل رویه فرستادند بغیر از توک توچین هیچ یک برنگشت - و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب توربیکه مرافراز شد - و جمعی از معبران را طلبداشته کنگاش فرمودند - حاجی محمد خان (که غزنین جایگیر او بود - و نفاق را بخته تر از دیگران در کنون دل میداشت) رفتن قندهار صلاح دید و پایت قبول نیامست - و گروهی از درست بندگان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند - و طایفه از بهادران جانشینان فراخور بردای و قوت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادله درد آمیز نفاق کوتاه اندیشان تنگ حوصله محبت و مدهوش غفلت امت - و ماسعادت یافتهای بارگاه جانشیناری و فدائیان عرصه حقیقت گذاری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می آئیم - لایق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کابل شویم - امید رائق که برفتن بدخشان مهتر میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاق جمعی کثیر از تربیت یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود) اعتماد برین رای فرموده حزم و احتیاط در یوزش بدخشان صلاح رفت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند - حاجی محمد شاه محمد برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدمت مقدس خود منهور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند - که بهر وضعی که تواند رساند - و بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگام مراجعت ما (که انشاء الله تعالی بزودی میسر خواهد شد) در نگاهداشت غزنین مساعی جمیده نماید - هر چند (مخلصان صادق بعرض اندس رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقت جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدمت این بے ثباتان سپردن است - و صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن - و همه بکذایه و مریخ معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاجوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود) آنحضرت برین مقدمات گوش نهداده رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمرد عنان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و جمعی (که نگاهبان حذر اخلاص و حفظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامی بوده کمرب خدمت بهرم درست بر میان وفاداری بستند .

دربین راه آمد از سه روز گذران ایماق تولکچی و سانقاجی (که در آنحدود توطن داشتند) از امپ و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکی یرت آن مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بهرکردگی میر سیدعلی سبزواری رسید - سوداگران عراق و خراهان از اسب و امباب فرادان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتتام بسته بودند - آخرهای روز عدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرفراز شدند - و در این وقت غیبی مقدمه فتوحات آسمانی شد - و سوداگران هوشمند عاقبت بین معارفت و امداد این چنین والا حضرت را سرمایه سعادت روزگار خود شناخته همه اسبان و امباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقدیمت ده چهل و ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند - و بجمع ملازمان رکاب دولت و مقربان بساط قربت قسمت کردند - و بخش هر کدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند - و تنمه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز دیگر کمهرد مورد موکب اقبال شد - طاهر محمد بهر میر خورد آنجا بود - قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - اما از ختمه (که داشت) یا از سامانی (که نداشت) در آداب ضیافت عرق شرمندگی را از چهره عبودیت پاک نتوانست کرد - و از آنجا شب در میان کنار آب بنگی نزل دولت فرمودند - و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه امت - چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو پرسید که تو چه کسي - و فرستاد کیمتی - و در میان شما از پادشاه چه خبر است - او جواب داد که من فرستاده نظری سال آل کم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده - و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند - دیگر که ایشان را ندید - مردم میرزا کامران جیب خاکی (که در آن روز پوشیده بودند) یافته پیش میرزا بردند - میرزا ازین واقعه خرمیها کرده - و بزرها آراسته - حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا می شناسی - بعرض رسانید که نو ایزدی پوشیده نمی ماند - گفتند برو - و بنظری خبر خوش برسان - و بگو که مستعد و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پهنیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادبی خنجان فرود آمدند

و درین منزل میرزا هندیال بدولت ملازمت سر بلند شده بتقدیم مراسم پیشکش مراد از گشایش و از آنجا اندراب مخیم مرادقات اقبال شد - میرزا علیحسان و میرزا ابراهیم بصعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر از آنکه (حضرت جهانبانی مرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدن او از کابل (که مقدمه جزای کار است) ناگزیر است - تا تشنه لبان بادیه سخن را از منهل این تئمه میرابی حاصل شود •

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشدید مبنای دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادینی در روش غم از ممکن بطون بموقف ظهور آوردند - و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و دامیان شدند) میرزا کامران از منوج این امر غریب (که در مخیله او نگذشته بود) در تعجب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله فانهم از آمدن این هرزه کاران بیخفا سرگرم و خوشوقت گشته دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعتصام بذروه اخلاص پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قراغت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال و خاصیت مآل او پرید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رساند آخر بتفقدات ناپایدار آن مکار بیخفا را تسلی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهربار را (که از مخلصان فدائی بود) بابا دوست یار و جمعی گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چندین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه دار گنجینه اخلاص در راه ولای نعمت خود جان رفتنی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین سعادت مردم بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاخجی بیگ را (که از امرای معتبر چغندی در گروه اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بے ملاحظه او را نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تملک دلی شکفته شده یاحین دولت و مقدم کوک و جمعی را بتعاقب تعیین کرد - و داسم حسین سلطان (که داد حرام نمکی و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقان نادرست را دامگیر است) پناه بدامن کوه برده ایستاد - و از سرانیمگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلا و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچار یگان فرود آمد

و در اینجا شخصی جیبۀ خاصۀ آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آوردن جیبۀ اندیشهای تبار
 بته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید - و از اینجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود
 قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانئ قلعه داری اهتمام نمود
 و هر چند میرزا او را بمواعید کاذب مدق نما فریب میداد او جبل‌المتین عقیدت و اخلاص
 حضرت جهانبانی را نمی گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبۀ
 آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمان فادریست و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داده
 قلعه را گرفت - و آن نوباره چمن کاینات و گلستان بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را
 (که بروائی اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر می بخشید - و انوار خلافت ایزدی از مرآت
 نامیۀ اقبالش میتافت) از ناهمیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت - اما حمایت ایزدی (که مقارن
 احوال دولت اشمال آنحضرت است) برهم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی معنی
 در کف حراست و از روی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد •

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می بود
 و میرزا عسکری را جوی شاهی (که اکنون معادنت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی
 یافته بجلال آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلگشا - و برزخست میان هندوستان
 و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بذام اقدس منسوب
 ساخته معموره والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه خان داد - و غوربند و آن نواحی
 به یاسین دولت مقرر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و بارلای دولت
 پادشاهی در مقام گرفت و گیر شد - خواجه سلطان علی دیوان را مقید ساخت - و مدت تطاول گشاده
 بزرور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شد - و پیوسته از توجه
 موکب پادشاهی اندیشه مند بوده روزی بقرار و آرام نگذرانید - و مدار مهمات بر قراچه
 و خواجه قاسم میربیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدی سامانے (که سر بی سامانیها باشد)
 بهم رسانید - غافل ازینکه •

• درم بزور ستان زور بزیخت ده • بذای عمر کنانند و بام قصر اندای •

قریب سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طغنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان
 بصوب کابل بلندی گرفت - میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده با استعداد
 تمام روان شد - بابا جوجک و ملا شفائی را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهی را (که آثار
 معادنت و اقبال از نامیۀ دولتش بمنابۀ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست

و دشمن همه متحد القول و متفق الکلام بودند (بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جان بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس و دیعت سپرده) برکت او بدوستان عاید امت نه بدشمنان - کوران را از تونیا چه فروغ - چون کلام طفیلی بانجام رحید سلسله مقصود جنبانیدن و بنیة سوانح تدسیة حضرت جهانبانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر امت •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین قتم نزول اقبال بکابل

چون (بمعادت روز افزون و همت جهانگشا عرصه اندراب مخیم سرادفات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهمنوی سعادت کونین مقدم وائی آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطره حق شناس و بنیة نظام بخش از راه کذل هندو کوه عزیمت توجیه مصمم فرمودند - چون گروهی از منافقان تیره رایی قرین رکب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فروز آمده بر زمین طبعیت روزگار نهشته سوگنده (که در ظاهر پرمغان سلسله صورت معتبر است) در میان آورده در مقام آن شدند که هر گروه را بطرزه مخصوص سوگند دهند - که در یکجبهتی و یکدای همراهی نمایند - و فرمودند که (اگر چه نگارنده مور حقائق اشیا قلم منیع آبی ست - و پدید آرند اوضاع اهل ودا در اقامت و ثبات برجاده صدق و مغایرتونبقات ازلی - و خاطر منکوت ناظر ما از همه جمع است) لیکن میخواهیم که دایمی اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندک بحقیقت درآید - و چهره راستی در آئینه احوال ایشان جمال درستی نماید - درین اثنا حاجی محمد خان کوکی (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میشوند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کاره به بینیم - و بعرض رسانیم) گوش توجه داشته بعمل درآورند - میرزا همدان (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فیهی امید داشت) گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف زدن است - هرگز خادمان بخداندان امثال این سخنان گفته اند آنحضرت (که معدن موت و بحر قنوت بودند) فرمودند که همچنان باشد - هر طور (که خاطر حاجی محمد خواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساند) آنچه از کذبیم - بعد از تشییع ربانی عهد و تاکید معانی میثاق از اینجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موکب عالی نزدیک اشترکرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نا معامله نمی
 آماده پیکار گشت - و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد - چون مسافت اندک ماند
 حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را (که از اجله
 سادات ترمذ بود) پیش میرزا فرستادند - و نصائح ارجمند (که گوشواره گوش هوش اهل دولت
 و اقبال تواند شد) فرمودند - خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن
 از فرزانی در راست - حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود - حقوق قدیمه و جدیده را
 مرعی داشته طریق مصالحت و مبدل مخالفت پیش گیر - و در تسخیر هندوستان یکدل شده
 همراهی گزین - سید آداب رسالت را بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد - اما بشرط آنکه
 (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلق دارد) کابل بمن متعلق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده
 متوجه تسخیر هندوستان میگردد - چون آنحضرت در مقام رافت و عطاوت بودند فرستاده را
 مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده پیغام دادند که (اگر درستی و راستی را آهنگ
 مصمم است - و میخواهی که راه یکجبهتی سپری) صبیحه رضیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکنای
 خلافت (یعنی حضرت شاهنشاهی) درآر - تا کابل را با آنها عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی وفات
 و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم - و آن ممالک را (که محلی شورش و آفات شده)
 مقام امن و امان سازیم - هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا میخواست
 که پذیرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت افزای پادشاهی را بگوش جان جای دهد
 لیکن قراچه قراحت (که مدار کار و بار میرزا بود) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل •
 القصة درین روز چون شکر یلدز مقابل میرزا بود (که بتجارب داناان اختر شناس مواجهه
 این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادن است) میرزا بلطائف السیدل جنگ را بروز دیگر
 می افداخت - و لشکر فیروزی مند خواهان جنگ بود - لیکن حاجی محمد خان نمی خواست
 حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند - و در آنخواهان حسابدان همت
 در نصرت بسته عرصه آرائی نبود را سعی می نمودند - درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر
 (که در جنگ قبیح از ملازمت در افتاده بودند) فرصت را غنیمت دانسته بشرف ملازمت
 پیوستند - و تذبذب و برهم خوردگی لشکر مخالف را بموقف عرض رساندند - لیکن از روز گذشته بود
 که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتجهیز صفوف و ترتیب آداب جنگ (از میمنه و میسره

و قلب و مقدمه (توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قبل معاصر و الا بوجود مقدس پادشاهی
 محمد و جلال یافت - و برانگار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانگار بحسن اتفاق
 میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاری میرزا ابراهیم منظم شد - و آلتاش
 بتدبیر حاجی محمد خان و جمعی دیگر از بهادران کار آزمای مصحح گشت - و از آنجانب قلب
 میرزا کامران بود - و میمنه میرزا عسکری - و میصره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین
 بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر سبکده و جمعی از ملازمان
 اخلاص انتصاب (که بضرورت بعد از قضیه قبیاحی همراهی میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز
 یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فرط دلوری
 هبشستنی نمود - بعد از آن سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و میاهدیان جان سپار از جانبین
 در آویخته بحملهای مرد آزمائی سرگرم کارزار شدند - درین اثنا هر قراچه قراحت بریده پیش رخس
 جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکم عالی شد
 که هر شوریده این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیابزند - که موجب عبرت خود سران
 نفاق میشد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که هر ما هست و کابل) آن قول بعمل درآید
 و از ثقات چنین مسموع شده که مخدوله از مخاذیل میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست
 (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانبانی آورد) که تدبیر علی مهاری (که از ملازمان
 میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میبرد - و طاقه او را برداشته
 شمشیر بر فرق او میزدند - و می شکافت - و سر او را بریده بملازمت می آورد •

درین عرصه داروگیر و مصاف زد و برد (که اوایای دولت آخرین کار دانسته بجانبازی
 کمر همت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنج
 بجانب افغانستان آواره شد - لشکر نصرت قرین دست بداراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد
 و اعدای دولت اسیر کند سطوت و قتل تیغ قهرمان گشتند - و جمعی (نقاب عرق خجالت
 بر روی فروهشده - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران ملامت در زمره اوایای دولت
 انسلک یافتند - و میرزا عسکری بدست بهادران عسکر اقبال انداد - و چنین فتحی (که مقدمه
 فتوحات بے اندازه توانده شد) بتائید کارساز از پرده غیب روی نمود - و سرمایه هزارگونه شادمانی شد

(۲) در [بعضی نسخه] سبهاکه (۳) در [بعضی نسخه] در آمد (۴) در [چند نسخه] بهاری (۵) نسخه
 [ح] باری •

اما خاطر قدسی مناظر از رهگذر آن گوهر تاج شهریاری و اکلیل تارک تاجداري یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود - که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والا قدر عالی شکوه را همراه آورده است - و باطن اقدس را از توزع و تفرق به هیچ گونه تملی نمیشد تا آنکه حسن آخته آن گلشن اقبال و سرو چمن سلطنت را بنظر اقدس درآورد - مقدم آن نور دیده را مقدمه سعادت و اقبال دانسته بر سلامت حال و حصول آمال سجدهات شکر بجای آوردند و از غایت شوق بے اختیار آن نور پرورد الهی را در بر گرفتند - و بعد از ادای آداب شکرگزاری بصدقات و خیرات (که شکر عملی ست) اقدام فرمودند - و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ایقام را بفیض احسان و انعام بدست آوردند - و هریک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذر کامیابی دیدار آن قره العین خلافت - و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتیا) بتقدمات خسروانه پایه امتیاز بلند ساختند - و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوباوه چمن خلافت جدائی نگزینیم - که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت و میمنت مطوی ست و درین یورش این فتح ارجمند را از میامین قدم این گوهر والا میدانیم - و مقارن این حال مسرت طراز در شتر صندوق بار بے ساریان در جنگ گاه بند آمد - حضرت فرمودند که هر کس اینجا میگردد اینجا ما همین دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارکشایند - و به بیزند - که درین صندوقها چیست - از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی (که در جنگ تبحر از دست رفته بود) بتمام و کمال درین چند صندوق بود - دیباچه هزاران شادمانی شد - و خواجه قاسم میر بیوتات (که افرزنده آتش فتنه بود) در استعمال نایره این قتال باتش اعمال خود سوخته موجب تسکین سورت شور و شر گردید - و دران روز بفتح و فیروزی در باغ چاریکاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند •

چون (بمیامین توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت - و شورانگیزان فتنه اندوز سزا یافتند) بساعت خجسته روز دیگر کابل مهبط برکات قدم گرامی و مورد سعادت جاودانی شد - اول در ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد - و محذرات تنق عصمت سعادت حضور در یافته شاد کامیها بظهور رسانیدند - و بعد ازان بطریق معناد آرتنه باغ را بقدم میمنت بخش طراوت بخشیده درانجا بسرانجام ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتان یکدل و برانداختن منافقان در رویه اهتمام فرمودند - دیندار بیگ و حیدر دوست و مغل قانچی و محبت علی قورچی را (که بکرات

از آنها حرام نمکي ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بيايما رسانيدند - و همت والا پداد و دهش گماشته معدلت پيرا گشتند - ميرزا حليميان را مشمول شرائف عنايات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و ميرزا ابراهيم را بجهت عنايت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمديد بهاط نشاط برافرازي مقدمات مواملت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مبعود بآئين شايسته عفت قباب بخشي بانو بيگم را (که صبيحه قديمه خاندان خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آيد - و ضمير جهان آراي بندهشيت انتظام مهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان متبذبه خلافت را بفنون مهرباني شرف اختصاص بخشيدند *

اختصاص يافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي

و تفاؤل نمودن دوربينان بهاط آگاهي *

درينوا (که بتائيدات الهي دارالملک کابل مقرر اراک ملطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهي ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنايت فرمودند - کارشناسان آگاه دل ازین عطيه غيبي بفرمان برداري چرخ فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و کالت درخانه (که اعظم تربيتها و اشرف خدمات است) بحاجي محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما از آنجا (که او از تنگ حوصلگي بدمممت شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) اندیشه های نادرست ادرا همواره در زندان غم ميداشت - و پيوسته ناسپاهي کرده خواهش های دور از کار (که کار مستان است) بظهور مي آورد - و حضرت جهانباني از علو همت و فراخي حوصله (که جهان بيکران بود) ميگذرانيدند - چه نيت خير آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انسان را (که دمت پرورده صنع يزداني و نهال برومند چارچمن تقدير است) بهر لغزش از پای نتوان افکند - علی الخصوص کسيکه درميان افران بفزون عقل يا فراواني شجاعت يا اعتبار ديگر از صفات کمال و منافع شريفه امتياز داشته باشد - اما آن بدکوهر بيدولت از تيره بخشي و بخردی اين را زبوني افکاشده از اسباب مزید جنون خود ميساخت - و آنحضرت همواره اغماص نظر فرموده مشمول عنايت و التفات ميداشتند *

و بالجمله دران ايام معادلت فرجام پيوخته ابواب داد و دهش و امباب لطف و قهر (که مررشته نظام عالم و عالميان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جھشيت بخشي پراگندگي های زمانه بوده مرير آراي فرماندهي و فرمانروائي بودند - ميرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترکرام

ببدفروتن حاله (که از نتایج حق ناشغلامی توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا معین قبیچاق و نمرتاش آنکه و قتلش قدم و علی محمد و جوگی خان و ابدال و مقصود قورچی باشند) از جانب ده سبز خود را سراسیمه در میان افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی (که به تعاقب آنها شنانده بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشه آنکه (مبادا کسی بشناسد) چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد مندر آوری (که از ارباب معتبر لغمان است) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هر یک نزد هوشمند تازیانه ایست قوی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن) اصلاً منتهی نشده باز بر سر غفلت خود شتافت - و طایفه از سپاهیان آدم صورت (که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیا سرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازی و هیله اندوزی بود) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خورن شد - در چنین وقتی (که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود) حاجی محمد خان بخصمت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانبانی به مقتضای زمانه سازی و کمال قدر دانی اینچنین حرکت شفیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتیقه علیه مقل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قیدوق سلطان و جمعی کذیر از بهادران جالندار را تعیین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک به میرزا رسید میرزا خود را بصری درهای علیگار و علیشنگ کشید - امرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجنب افغانان خلیل و مهاند پناه آورد - و پریشان روزگار سه چند (که بر گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیلا میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی نسبت به بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیحه میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نصبت بحضرت جهانبانی قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام بتنازگی استحکام یابد - و میرزا عسکری را

(۲) نسخه [د] توان دانست (۳) نسخه [ز ط] مندر آوری (۴) در [اکثر نسخه] علامه (۵) در

✓ باد سپردند که بمیرزا سلیمان رسانند - و بمیرزا سلیمان حکم مالتی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمول مفر حجاز ببرد - میرزا سلیمان مقدم فرستاده‌ها را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقیقه فرنگداشت - و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحله ناشکیبائی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۹۵) نهد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانه عمر او هر شد - و مسافت زندگانی‌اش آنجا سپری گشت - و میرزا سلیمان این نصبت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن از کن دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب فرار داده با عرضه داشته مشتمل بر عجز و انکسار آیندها را با احترام باز گردانید •

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی باطفاى نایره

فتنه میرزا کامران بار دیگر

از آنجا (که عادت را طبیعت خامسه گفته‌اند) هر که (بعد از بد معنای شدن) مژگن کردن در پیش زدن بے اختیار است - فکریف جمع که در نهاد خود بد اندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد - بآن بین مقدمه حق احساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیله مزای خویش گردانید - و جمعی از امغانان | خلیل و مهمند و طایفه از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانبانی (که آرام بخش زمین و زمان بودند) فرو نشانند این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اعلیٰ و ار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحی را (که از مقریان بساط عزت بودند) بغزین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق شفا سی هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندی از اوباش بے سرو پا قلعه را (که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجی محمد خان مقید نشده بمعرت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سرامیمگی فرار نمود - و باز خود را بصر درهای کوه کشید - و از آنجا براه بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجی محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکم داشت •

و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشه‌ای نامد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمد - گرفت - و فرستاده‌ای پادشاهی را بحرف و حکایت ناز است

و وعده آمدن دروغ رخصت داد - و قاصد پیش میرزا کامران فرستاد - که تا چند ذر کوه و دشت مرگردان باشید - زود خود را باین حدرد رسانید - تا با اتفاق کاره ساخته آید - تضا را بیرام خان (که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجی محمد (که با خان مذکور توفان بود) باستقبال رفته گریزان اظهار محبت نمود - که ببهانه ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید - و خان متوجه قلعه بود - میرحبی (که همراه حاجی محمد خان بود) اشاره بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کید او مطلع شده عذری در پیش آورده ^(۲) نسیم عزیمت رفتن قلعه نمود - و بیرون شهر بر سر چشمه فرد آمد - و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد - و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجی محمد ارمال داشت و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است) بصورت تمام متوجه کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدن خان خانان و آوردن حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لغمان کشید - روزی حاجی محمد خواست که از دروازه آهنگین بکابل در آید - خواجه جلال الدین محمود (که حکومت کابل باو مفوض بود) نگذاشت که درون قلعه در آید - و بسختی درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را و هم غلبه کرد - و ببهانه شکار قربانغ روان شد - و از کتل منار گذشته خود را بدایا قچقار رسانید و از دامن کوه بهزادی و بلندری بطریق ایلغار بغزنین شتافت - مقارن این حال رایات فصرت اعتصام حضرت جهانبانی (که بدفع طغیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود) در میانه سنگ نزول اجلال فرمود - و بیرام خان بعز بساط بوس سر بلندی یافت - حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر کس در نیاید - که تعاقب میرزا می نمایم - تا یکبارگی خالق خدا از تفرقه هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت برین شد که از حاجی محمد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزول دولت ارزانی داشته بیرام خان را بحاجی محمد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار بر نگیرد - و بهر رنگی که بیاید حاجی محمد را بیارد - بیرام خان بتدبیر شایسته ادرا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع نگار آمده خان خانان را دریافت و خان خانان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذر خواه آورده استعفا جرائم او

(۲) نسخه [و] میرحسن - و نسخه [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] فتح رفتن قلعه

(۴) نسخه [ح] للندره و در [چند نسخه] للندر (۵) نسخه [و] کلنگاره

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق افتاد باوجود آنکه (بنازگی چندین تقصیرات حاجی محمد بخشیده بودند) آن قبائح خود را نکرده شمرده باز در فکرهای تباه تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر مقدس را آزوده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند - و چون رایت اقبال بجلال آباد رسید میرزا به تنگیهای کنور نورکل گریخت - و هر کدام از متمردان ننگه اندوز بگوشه خزید - خان خانان را با جمعه کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود کنور نورکل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان خانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد *

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش شاه محمد را (که در بد آموزی و بی اندامی اعتدال حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فرادان چشم داشته کفران نعمت می نمودند) گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای شرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست فطرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند - و یکی از حقیقت شناسان بهای ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرند - تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بد مرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامه اعمال حسنۀ ایشان نانوخته ماند و از سیئات آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هر یک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بی ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی ست که از نیکو خدمتی سرفرازموده و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا ساده لوحه را مظننه خدمت فروشی یا بد مصتی در حق او استوار گردد - و هر چند شایستگی خدمت امزرنتر اندیشه این کار فراوانتر و یک آدمی ست که نا کرده را بیهای کرده میفروشد - و بدکرداری را به نیکوکاری آرایش داده و از ابله طرازی چشم بر احوال داشته در مقام خود آرائی می درآید *

و چون باین محاسده حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوار بادفراهِ بدیهای خویش اند - و وقت است که از خبیث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

(۲) نصحه [ز] فیض عمیم (۳) نصحه [ح] کنور نورکل - و در [بعضی نسخه] کنور پورکل - و در

[آئین اکبری] کنور نورکل (۴) در [بعضی نسخه] نا ساده لوحه را *

بهیمی و سبعمی را (که در پنجره هیولانی انسانی ایشان سریان داشت) ببند کنند از پیکر آدمی صورت انسلخ داده بمحل لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالم را از خبیث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمه جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در آنحدود بهیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوایل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج عناصر بود) افغانان بے اعتدال (که همواره در آنحدود بتمرد سر برداشته فتنه انگیزی و فساد اندوزی میکردند) جمعی بادر اک دولت ملازمت و احراز سعادت آستاندوس سرافراز گشتند - و گروهی بوسیله عرائض و پیشکشهای لایق در زمرة اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانبانی از راه بادنج (بآب باران نزول سعادت فرمودند - و در آن شب (که موكب عالی بنواحي بادنج بود) برف و باران عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیغای میر و شکار دارالملک کابل مستقر دولت شد - بپیرام خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازي جهت رسالت دلی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بپیرام خان مرخص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مكرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهی و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر از آنکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بغسون و فغانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانبانی خدمات پسندیده میرزا را شفیع معامله او ساخته آن محال را باو وا گذاشتند - و درین ایام بوسیله خواجه عبدالسمیع شاه ابوالمعالي در مجلس معالی پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالي خود را بسادات ترمذ انتصاب میداد - و حسن صورت او نیک سیرت ان خیر اندیش را در اشتباه نیک ذاتی می انداخت - و بدیباکی او در شجاعت او محمول میشد - و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت - چنانچه محمل از بد مستیها و از سر بدر رنگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت •

نہضت موكب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین

شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

• میرزا کامران روزی چند در زابیه حمل و گمنامی بر مرید برد - تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده

از خبر شورانگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و دارد بمصاحبه علیه رسید که باز از حدرد نیلاب مراجعت نموده باتفاق طایفه از اوباش در حدرد جوی شاهی سر فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیر داران نزدیک را حکم یورش شد و در الدک فرستید میرزا هندال بهز بهصاط بوس مرافراز گشت - و ندانیدان حق شناس و نعمت شناسان شکر پیرای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از اجتماع توجه موبک عالی میرزا کامران بنالکمی خود را بگوشه کشید - و در زمانه (که رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدر محمد آخته بیگی با اکثری از یگهای اخلاص پیشه بمنصب هراوی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلی در کنار میاه آبه (که در میان مرخاب و کندمک واقع است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که در خود مقاربت جنگ صف، نمی دید) برو شبلیخون آرد حیدر محمد از روی هزبری خود داد دلاری و مردانگی داده کارزار مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای مرخروئی هوزی و معنوی باشد) باور مید - و ثبات پائی نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیاری از احباب بتاراج رفت میرزا کاره نساخته سرانیمه باز گشت - و بعد از چند روز (که موضع چپر بار) (که از تومان نیک نهارامت) مضرب خیام دولت شد [از اینجا] (که حزم و احتیاط از لوازم آگاهی ست) مورچلهها قسمت شده خندقه دیوار بسند سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه انبوه افغانان قصد شدیون دارد حضرت جهانبانی آئین آگاهی بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شب یکشنبه بیست و یکم ذی القعدة (۹۵۸) بهصد و پنجاه و هشت ربع از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندیه (که عقب درلخانه بود) سوار دولت شده ایستادند - و غره جبهه عظمت و دره انسرخلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را پیش خود طلبیدند - ملازمان مذهب علیه هرکدام در مورچله خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مهتقیم داشته دسمب اهتمام گشادند - و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت - در انقای این غوغا و آشوب عبدالوهاب محمول (که در مورچلهها گشته اهتمام میکرد) تیرس باز رسیده شهید گشت - و همچنین بازار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه منیر (که آئینه دار عالم است) از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را بهرتو شعله جهانتاب روشن ساخت

(۲) نسخه [۵۵۱] چهار (۳) نسخه [۵] نیک بهار (۴) نسخه [دح] پسته (۵) در

[بعضی نسخه ملهارها]

و نور فتح و نصرت از ناصیه دولت درخشیدن گرفت - و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگوشت و کنارے بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوی جمعیت برانراختند - خواطر همگان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش پدید آمدن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمصامع عز و جلال رسید - عیش باطن تلخ شد - و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت - آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفس بشادی برآید زمانے دیگر درد اندوه از سینة سوختگان علم برآرد *

• فلک چشم از صبح روشن نکرد • که شام از شفق خون بدامن نکرد •
نه شادی را در آن مجال مهلتی - و نه اندوه را در آن رخصت اقامتی - میرزا اگرچه ازین جهان بے ثبات گذاشتنی و ازین سرای بے بقای گذشتنی در گذشت - اما معانت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد - و هم در عالم معنی بلند پایه گشت - زه اندک پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین دولتهای پایدار بخشید - آنحضرت (که معدن حق شناسی بودند) از فوت چنین برادره ارجمند آن مقدار متعسر و متأثر شدند که بعبارت و اغارت در نیاید - و از آنجا (که خرد والا و دیده در بین قرین روزگار آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمل گرانیده بنز همت سرای رضا و تسلیم چاره گیر خود آمدند *

و شرح این سانحه جانگاہ آنکه میرزا هندال از استماع خبر شیخون اهتمام مورچلهها کرده بر بستر امتراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچله چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگند - و جمعه کثیر از افغانان درون مورچله میرزا در می آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام مینمود - مردم مراسیمه بخبرداری اسپان خود شتافتند - درون اثنا میرزا خود رو بروی افغانان شد - نورم کوکه و چندے دیگر شرمند ناصردانگی و خجالت زده بد خدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکم بنفیس نفیس آویخت و بزور بازوی همت آن از مادر مدبر را انداخت - برادر آن تیره بخت جرندة نام افغان از قبیلہ مهمند ده پیکان زهر آلود میرزا را مصافح ملک تقدس ساخت - بعضی از همراهان میرزا کمران نقل میکردند که آن افغان بد گوهر شمت آویزے (که شستهای خاصه میرزا دران می بود) گرفته پیش میرزا کمران برد - و ندانست که با که این نرک بیدولتی باخته است - و تقریر واقع نموده - میرزا را

(۲) در [بعضی نسخه] از گوشه و کنار بدر رفت (۳) نسخه [۱] آن مدبر را - و نسخه [۲] آن ازدها سر

مدبر را (۴) در [بعضی نسخه] خریده *

(که نظر بران شخص آریز افتاد) دانست که قضیه چیست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بهیادت رسیده است •

القصة روح میرزا دران تاریکی شب بنادانستگی بمعم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر درآورد - که افتاده قلمای میاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید منوجه دهد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبش سیاه پوشیده بودند - بر میگردد و ملاحظه میکند - میرزا را می شناسد - از روی صبر و آهستگی (که شعار خرد منشاست) میرزا را برداشته بخیرگاه ایشان آورد - و در آنرا بدر داناان سپرد - و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه جانکاه کوشید - تا در چذین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و ادیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردد بهیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخم رسیده - که درین نواحی شور و غوغا نکند - و خود بر بلندبند برآمده از جانب میرزا مبارکبادی فتح میرساند - و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتوی ازین معنی تانت القصة تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقه مقدس حضرت گیتی مدانی نردرس مکانی پایان پای آنحضرت مدنون ساختند و مآخذ زنگر (که از متدسبان میرزا بود) مرثیه گفته - مطلعش اینست • شعر •

• شمع خون جگر بر مردم چشم شبنجون زد • سپاه دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد •
و این تاریخ نیز ازوست • شعر •

• هندال محمد شه فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دل شب •
• شبنجون بهیادتش چو گردید مدب • تاریخ شهادتش ز شبنجون بطلب •
و میرزا آقایی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که • مصرع • • سرور از بوستان دولت رمت •
و ولادت میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •
• مصرع •
• کوکب برج شهشاهی بود تاریخ سال •
و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا به بهسود نزل اقبال فرمودند - که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش فتنه ازان نارغ ساخته دارالملک گیل را بغیر موکب عالی مهبط امن و امان سازند •

(۲) نسخه [د] میاه دیده (م) نسخه [ط] و در تاریخ این مسافر ملک بقا میر اعانی قطعه در رشته نظم در آورده بود • قطعه • شاه همدال سر احسن باز - چون ازین بوستان بخت رفت - عالم را بیداد سرودش - برفلک دود آه حسرت رفت • گشت تاریخ قبری نالان • سرور از بوستان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر اعانی منجبه بطریق •

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهی - و ارتفاع

منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگی و فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نوباره شجره سلطنت و اجلال و گلدسته حدیقه خلافت و اقبال (یعنی حضرت شاهنشاهی) از صغیر سن و ربیعان حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت حال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جایگیر میرزا (از غزنین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند - تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و انقیاد این مشاغل جزوی استعداد آرای کل باشند - و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بچند روز در تنگنای ازدحامی (که در ملازمت حضرت جهانبانی سوار دولت میرفتند) دستار آن نور دیده دولت (که افسر تارک سعادت کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرودان های آنحضرت نهاده بود و در بینان بارگاه جلالت ازین سانحه تفاؤل بسته ایام تاجداری فرماندهی شاهنشاهی را نزدیک شمرده مسرت پیرای خاطر بودند - حق جل و علا از یمین این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجه شهادت (که عمر باقی و عیش ابد عبارت از انست) سر بلند گردانید - و حضرت شاهنشاهی (که نور پرورد الهی اند) در گرد آوری دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدردانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاوید کامیاب شدند •

• شعر •

- الهی تا جهان را آب و رنگ است • فلک را دور و گیتی را درنگ است •
- منتع دارش از عمر و جوانی • ز هر چیزش فزون ده زندگانی •

و عمده ملازمان میرزای مغفور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منظم گشتند) اصاصی گرامی ایشان بدین تفصیل است - محبت علی خان - ناصر قلی خواجه ابراهیم - مولانا عبدالله - آدینه نقبائی - سمانچی - قرغوجی - جان محمد نقبائی - تاج الدین محمود باربکی - تیمورتاش - و مولانا ثانی که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا با توجه تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خاندان دوست سهاری بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبیث طبیعت همراه نداشتند - و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در ملک ملازمان میرزا بوده اما بواسطه آنکه قندرز را نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین پورش سعادت همراهی نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتی عیار جوهر انصافیت است) اربن مردم هرکه (بیک حیرت پاک طبیعت خبر نهاده بود) کارش روز بروز بهتر شد - و به مقاصد عالی خود رسید - و آمدن چنان است که دران نشاء نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هرکه بدگوهر بود پره از کار او برداشته شد - و کارش بجائے رسید که موجب عبرت جمیع بد مستان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیم سران قات اقبال شد قلعه مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوری و معنوی نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته در اندک دور کامیاب نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کسرا منتهی گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه گاه مویب عالی بود - میرزا از به استقامتی هر روز مهمان قبیل می شد - و هر شب بزم میذاره پناه میگرفت - و از منقصت فطری (در حجاب پذیر مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولی نعمته محروم بوده) همواره اندیشه های فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفه ظاهر بیدان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند) از دانش آباد باطن غافل بوده گله حضرت شاهنشاهی بحضرت جهانبانی نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهی و دریافت فور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاء ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواءم (که مدلول آن محض رافت و عطفت منصف ابوت باشد - نه بر وجه تنبیه و احتیاط) رقم زده کلک عنایت فرمودند - چه تربیت یافته دبستان ایزدی را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامه چه رجوع - و دران منشور عظمت این بیت شعر •

شعخ نظامی مستور بود •

• غافل مذمین نه وقت بازی مت • وقت هنر امت و کار مازی مت •

اول پیش ملازاده ملا عصام الدین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان متنبه علیه حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزل فرموده

(۲) نسخه [د] بهاری (۳) نسخه [د] که در آنجا عشرت پیدا بوده (۴) نسخه [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوری را بمولانا بایزد فرمودند - و او باین خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پروردِ خاصِ خود را نمیخواست (که معلومِ صوری رسمی آلوده گردد) خاطرِ او را ازین داعیه پرداخته متوجه کار نمی ساخت - و ظاهر بیانِ تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک ذات بودند سخنِ شکوه بدرجه قبول نمی رسید تا آنکه درینولا از پرتو اشراقاتِ الهامِ ربّانی چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّانی قرعه در میانِ ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزد اندازد تا نقشِ دولت بنام هر که برآید او در آخوندی متفرد بوده به سعادت این خدمت سربلندی یابد قضا را قرعه سعادت بنام مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مُطاع بر عزل مولانا بایزد و نصب مولانا عبدالقادر برین خدمت شرف ارتفاع یافت *

بر خردمندانِ دقیقهِ شناس پوشیده نیست که تعیینِ معلم در اینجا از بابِ رسوم و عادات است نه از قسمِ اکتسابِ کمالات - و گرنه دانش پروردِ ایزدی را بتعلم از مخلوق و توجه بهدق چه نیاز و لهذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجه تعلّمِ صوری نبود - و عمده حکم و مصالحِ بی میلی آنحضرت بحرفِ آموزی رسمی آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافتِ بلند این خدیو زمانِ آموختگی و ساختگی نیست - دادِ الهی ست - که تکاپوی بشری را دران مداخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بدخوریِ ظاهری و فرارانیِ دولتِ صوری اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنوی خود تجاهلِ عارف نموده اکثر اوقاتِ بپازی می پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندی میکردند - بطوریکه دورِ بیدانِ روزگار را بران نظر می افتاد - و از اینجا (که همت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمه ظاهری می ساختند - و دل در کار می بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمی بود اما اهلِ معنی ازان حکمتها می دریافتند از انجمله پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیبِ نظرت نظر گماشته تفرج گری عجائبِ قدرت میکردند و در شکلِ دشمنانِ اعجوبه شتر (که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است) نظارگی و تماشاگری بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادان او (از بار کُشی - و بردباری - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مہارش بدستِ کودک باشد - و قناعت بر خار خوردن - و صبر کردن بر بے آبی) اندیشه های معنوی در صورتِ بازی و پرده مجازی می فرمودند - و همچنین خیلِ خیال

(۲) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضی نسخه] تعلیمِ صوری - و در [بعضی] بعلمِ صوری (۴) در [چند نسخه] نمی افتاد *

بر مشرت اسمی تازی (که اعظم اسباب ریاست و هراترازیست) می گماشند - و گوی کمال است
و هنر پردازهای موری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت اولی می ربوندند - و گاه
از بال گشایهای همت در فضای هوای حق شناسی هوس کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده
جهت داربانی دلهای رمیده دانه می افشانند - و از شوق و وجد ظاهری این مشته بال و پر بمواجید
ذوقی شهودی ارباب کمال پی برده شوق پرداز عالم معنی می بودند - و از طیران این طایران اوج علو
دل بر بلند پروازهای تیزپران سمای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت سامان میفرمودند
و گاه بسک درانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند - بصورت گدازی بود - و بمعنی نفس آرائی
بظاهر دل بهک بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکوی او حاضران بهاط را راهبر میگشتند
و هر چند (در پردی بیگانگی تکبوی میفرمودند - و خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند)
اما خوشبختی و روشنائی را نتوان پوشید - پیوسته فرایزدی از ناصیه سعادت پیرای آنحضرت
میفات - و شمائل پیشوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده حق هویدا بود *

روزه بدامن کوه مفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یک از خدمتکاران نزدیک
سگان شکاری سپرده بودند که تسقار باشند - و چنده را بالای کوه تعیین فرموده بودند - که آهوان را
رانده به بیابان آرند - و چون آهو بتسقاوان رسید جمع (که بسک نفس شوم گرفتار بودند)
از کوهی در ریاست صحران موری را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند - و هگان را بوقت
نگذاشتند - چون بحقیقت معامله آگاهی شد حلقه معنوی در جوش آمد - و حکم فرمودند
که گردن آنها را چون هگان بطناب بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مهند قهر نشهزند
که کهن سالان کار دیده متنبه شده انگشت حیرت در دهان ماندند - چون این واقعه (بمعنی اندس)
حضرت جهانبانی رحید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب بسلطنت عظمی
رسیده کامیاب دولت جاردانی میشوند - شاهم خان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانبانی
به بنده حکم فرمودند - که رنده خبر بدار - که آن نونهال بهارستان اقبال چه میکنند - و در چه کار اند
چون رنم دیدم که بر بستر استراحت آمده اند - روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است
و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند - و در باطن با مقتدیان ملأ اعلی در گفت و شنود اند
دست مبارک ایشان تاه گاه بجنبش می درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید
بظهور میرسد - و گاه در همان حال از زبان گوشت ایشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه

(۲) نسخة [ط] خداپرستی و شناسی (۳) نسخة [ح] همایون (۴) نسخة [ز ط] در همان حال که
اندک از بسیار گفته آمد از زبان *

خدمت معمود عالم را در حیطه تحذیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرو رفته حیرت شدم و هیبت عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشه رفته متحیر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف مرثی فرمودند .

و در آن ایام وضع پهنیدید آنحضرت از کمال دوربینی و بلند فطرتی چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویان تیره رای (که جز سود و زیان خود نشناخت - بلکه سود خود را در زیان خود داند) اظهار کرد (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش می آمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه می نمایند حاشا که از دولتخانه دولخواهی خبری داشته باشند - بشنقار شدن حضرت جهانبانی بدین می اندیشند - و سود دنیایی مرا در زیان دین می اندوزند - بلکه آشوب در ملک عاقبت انداخته سر شور افزایی دارند - چه معاد دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آمودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بدانند خرد والا و طاعت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را - و بالجمله بزرگی و بختیاری از طرز ماند و بود و نشیبت و خامت آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر دریابند - و بدست آرند) این پرورش یافته نظر ایزدی را باندنی توجه در بدیهه مبسوط - و هردانش و حکمت (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم آمد) این مظهر غرائب قدرت را بے تأمل و تفکر دمت میداد - حکمت بالغه ازین نور باصره سلطنت و خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت - و بر امتیاز دانیش این نور پرورد الهی ثناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکارم متفوعه محتجب و مخفی بوده همواره درین حصی معنوی و حرز الهی (۴) از وصیت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند .

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهود بر سر قبائل افغانان

که کمینگاه قتل میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهود موسم زمستان باخر رسید - و صولت مرما بانتهای پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدود در قبائل افغانان بحر میبرد) اکثر اُمرا برین شدند که اکنون میرزا را

قوت مقاومت و قدرت منازعت نموده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانپوران کاروان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و تفرقه از دور بینان بساط قرب مبروض میدارند که چون هوا رو باعثدال نهاده (اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل افغانان بقااحت و تاراج روند) هرائینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بدانندیش (که سرمایه فتنه و نهاد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می افتد - و هم بدیخ آشوب منافقان دیگر بر کشته می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رحمان داده بیدرته فتح و نصرت سوار نمود دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند - جمعی از بهادران متهور و تیغ گذاران جرار مثل محمدخان جلایر و سلطان محمد فوآق و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بدشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند - و دران شب هوا بقدر برودتی داشت و راه در بود - بجهت آسایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند - و محرگاه بدولت سوار شده منوجه گشتند •

چون قبائل جابجا پراکنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اندای این تردد ماهم علی قلی خان و بابا خزاری (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوی میرفتند) بدست ادایای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیله (که میرزا در آنجا بود) نشان داد - بابا گفت از ترسیده است - نمیدانند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پدشروان موثق دولت بدواهی آن قبیله رسیده بداخت و تاراج برداشتند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بند کردند - و در خیمه (که میرزا بخواب رفته بود) چندی از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی ست که در آینده آن خیمه می بودم - و دو کس دران خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصدا اتمام خود را بیرون انداخت

(۲) در [بعضی نسخه] موا (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخه [د] قزاق (۵) در [چند نسخه]

بگردند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علی قلی (۷) در [چند نسخه] خرازی (۸) نسخه [ط]

چون پرنو هیچ در پرده دري در آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک است - که میرزا را باز رابطه نظری بود - و میرزا بدر رفته بود - و چنده از افغانان ارایش (مثل شیخ یوسف کرانی^(۲) و ملک هنگی و چنده دیگر) بچنگ ایستادند - و خاک رسوایی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اعیان و اموال بدست ادیبای دولت افتاد - و بیشتر از آنکه رایات اقبال برسد فتحه چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجه هندوستان شد - و چون خاطر اشرف از تادیب اهل تهر و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت - و بعنایت ایزدی فتحه غریب (که مقدمه فتوحات تواند شد) میسر آمد [ازین سرزمین ظفر آئین در دستکام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند - و] چون یقین پیوست که میرزا بحالیکه (هزاره ناسپاسان حق ناشناس تواند بود) برآمده متوجه هندوستان شده است [حضرت جهانبانی از ان منزل بسعدت کوچ فرموده بدیباغ صفا (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایام شگوفه بود - و آغاز کوبه بهار و طراوت خیابان و لطافت جویدار دره گشای ضمائر) جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی اندرانی بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگونه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بتعاقب مختدرات تنقیص عصمت و مطهرات سرذرات عفت بحضور اقدس آورند - تا بوسیله مشاهده بدائع نوبهار و مطالعه عنائف گلزار بهر پرده شناخت نقشبند ازای محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتی حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب دامنهایی (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقی است) بجای آوردند - و بعد از بسط بساط انبساط و انراط شوق^(۳) صفای توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعت بدارالملک کابل نزول اجلال فرمودند •

توجه حضرت شاهنشاهی به غزنین - و آن سرزمین را

بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون (حضرت جهانبانی روز بروز لایحه ردد و کردانی از دامیه اقبال حضرت شاهنشاهی در افزونی می یافتند) درینولا (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام ربانی این تقاضا فرمود که آن فواره چمن خلعت را بظاهر روزه چند از خود جدائی تجویز فرمایند

(۲) نسخه [ح] کرانی (۳) نسخه [د] از خود تجویز دوری فرمایند •

تا هم عیارِ بزرگی^(۱) این گوهرِ والا گرفته آید - و هم فراخی حوصله سپهرِ دمعت معلوم همگان شود و هم در آداب فرمان‌روایی درزش بهم‌رسد - چه در هنگامِ مغرب و آنگاه در ایامِ جدایی هر که (هوشمندی را پیشرو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید - و بزرگی خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طبقِ نصفیت و معدلت بپزد - و با اتصال معنوی اکتفا فرموده از دوری صوری مایل خاطر نباشد) هرائیفه آن ذاتِ بدیع گوهرِ یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائل صفات مذکور از لوحه پیدشانی مضمون بل متیقن بود) در اوائل سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدوات و سعادت بغزنین فرستادند - آنکه خان و خواجه جلال‌الدین محمود و تمام ملازمانِ میرزا همدال درین یورش مسعود ملتزمِ رکابِ دولت اعتصام بودند - هر رشته سرانجام جمیع مهماتِ صوری برای رزینِ خواجه مقوض بود - مدت شش ماه بآگاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوائی صورت و معنی از نامیه انبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده (که در سن بزرگی از سائل خوردان جهان دیده پدید نیاید) از آن جوان بخت فرخنده طالع بظهور می‌آمد و پیوسته بذیت درخت از حق پرستی گرد دلها میکشند - و همواره در گرد آدری پراکنده دلان سلسله صورت توجه^(۲) می‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفه (که در شهرستان نجرود تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق و شناخت ایند کمر اجتهاد بر بسته راه فقر و فنا پیش گرفته‌اند و از راحت و آلم و مدح و ذم اهل عالم یکسو شده معامله خود را با یکتای بی‌همتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - در غزنین در آن زمان بابا بلاس^(۳) از مجذوبان حق شناس مستغرق بحر شهود و محو دایم استغراق بوده در کنج عزلت و زاویه خمول بسر میبرد - مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانه تقدیس پیشوائی صورت و معنی از سوانح پیدشانی مطالعه نموده بیادشاهی ظاهر و باطن تهنیفها میفرمود - و بشارتهای طول بقا و مزدهای علو مراتب میداد - و چون خاطر اندس از تعمیر و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بمقتقر جاه و جلال بدوات و سعادت مراجعت فرمودند - و حسب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته در کابل انتظام بخش مهمات بودند - و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده لمحله از روز شب بدطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و با وجود داد بخشی و دلجوئی شکسته دلان و سایر و بار سلطنت بملاحظه مزید شوق و انبساط بهیر و شکار نیز توجه میداشتند - روزی بعد از ظهر (که موضع دگشای کابل) بر سر شکار حواری شده بودند - بحسب تعدیر از اسب جدا شدند

(۲) نسخه [ط] این جوهر فرد بیک گرفته آید (۳) نسخه [ج] بلاس - و نسخه [و] دلاس

عنصر مقدس آنحضرت آزردهای تمام دریانت - از انجا (که هوشمندی قرین دولت و ارجمندی است) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عزراصدار فرمودند و بقدم میمنت آثار آن قدسی نژاد (که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند) عنصر قدسی آنحضرت را کمال محبت و عافیت کرامت شد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش - ونادیب
گردن کشان - ولوی عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن

میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح

در زمستان اواخر سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش رویه مصمم گشت که آنحدود به نسبت کابل قشاق امت - و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر ویدروزی اثر نیز مطوع ضمیر جهانگشای بود - و بجهت خجستگی و فرخندگی مورد متوحات غیبی سظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود ساختند بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائف افغانان مقمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اتران افتاد - و اول قبیله (که بداخت رفت) قبیله افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان برمریدی بود - و فتح شاه افغان (که از حق و ننانی گمان دانائی برخود کرده در اضلال گمراهان بود - و از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعه گذیر (که از جلال آباد متوجه موکب عالی بودند) و چار شد - جمیع اموال و اسباب او نصیب این دولتمدان گشت و خود زخمی گریخت - و در اثنای زد و گیر و تاخت و تاراج و کلاهی سلطان آدم گهر (که سر و مردار گروه گمهران بوده) عرضه داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پیرشان و سرگردان بایندود آمده امت - و مرا (که هوای دولتخواهی در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسربرد - اگر اینحدود مخیم مرادقات انبال گردد او را بشرف بماطبوس مشرف ساخته جهت تدارک جرائم گذشته ملازم عقبه دولت گردانم - و خود نیز لوازم بندگی بجای آرم *

پوشیده نماند که گمهران را طوائف بسیار امت - و در مابین آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کدنام از امرای غزنین (که بحاکم کابل نهضت داشت)

(۲) نسخه [د] و دیگر سوانح که دران ایام روی نمود (۳) نسخه [ح] زین العابدین *

آمده بزرگوار این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و بعد از ملک کلان پسر او جانشین پدر شد
و بعد از پدر او پسر نام کلانی آلوس خود یافت - و بعد از تبار ناظم قبیلۀ خود شد - و او را
بشیر خان افغان و ملیم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتصاب این دودمان
میدانست - چه در زمانه (که حضرت گیتی ستایی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند)
در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود - علی الخصوص در جنگ رانا مانکا
جانشانی فروده - و آرا دو پسر بود - سلطان مارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی
آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گهر متابعه بنفاق میکردند
✓ *العصه* مقارن ایلیچی سلطان آدم گهر جوگی خان (که از خدمتکاران نزدیک میرزا کامران بود)
زمین بوس داده عرضه داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهایی بے ته گذرانید - محرر این مجموعه
هوشمندی ابوالفضل (که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی ست) چون [همت در شرح
احوال و نشیخ اخبار دولت پدراى حضرت شاهنشاهی] بسته - و از جهت سیرایی تشنه لبایی
این داستان گرامی از آدم تا این دم (که عهد دلی عهد عالم است) از سلسله علیّه این دودمان
خلافت بطفیل می آرد [ذکر مجمله از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خودش
ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امور دران اندراج یابد)
اما برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن آرائی ست •

بر مسامع مستمعان این سوانح غیبی (که هر یک ازان واعظ مذکور قدس است) پوشیده نماند
که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی
خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرار بودن نداد
و از تباهی خرد (که نتیجۀ حق ناشناسی ست) بارجود چندین ادبارات (که هر یک هادی شاهراه سعادت
تواند بود) خود را بملازمت [پنجمین خدیو مهربان بسیار بخش نرماند - و درین هنگام (که بایسته
گرد نداشت و بشیمانی بر چهره احوال او نشست - و بوسیلۀ عجز و خجالت خود را بآمتان بوس
مشترف ساخته تدارک تقصیرات نمود) از بخت و ازگون متوجه هندوستان شد - که پیش ملیم خان
پسر شیر خان (که بفران نعمت ذاتی از بادۀ غلبت و مرحوش غرور آشفته دماغ بود)
رفقه کمک ادبار خود آورد - سبحان الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده

(۲) نسخه [ج ۵] هر نام - و نسخه [و] هر نام - و در [چند نسخه] هر نام (۳) نسخه [ط] محرر این
خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزل مکافات یافتن او (۵) نسخه [ح] از بادۀ غفلت
سرخوش غرور و آشفته دماغ بود •

که کار چنین دردمت بزرگوار تپاه سازد - و خوار بها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمدد گاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید - کوتاهی سخن آنکه اندیشه‌های نادرست میرزا را برین آورد و با معدود راه هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بداف خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبه بن از قصبات پنجاب بود - فرستاده میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم خان انجام مرام میرزا را از حوصله خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدرت بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه تعیین میکنم - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد امپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد - بعد از درازی سخن (که کوتاهی ازان لایق تر) چون میرزا بچهار گروهی بن رسید سلیم خان پسر خود آراز خان و مولانا عبداللّه سلطان پوری و جمعی از آمران را با استقبال فرستاد و بر روی (که لایق دشمنان و مگان درگاه نباشد) میرزای نعاقتبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت - همراهان میرزا بابا جوگک بود - و ملا شقایق و بابا معید قبیچاق و شاه بداف و عالم شاه و رحمان تلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد امپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوک و جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها نبرده به - (و چون کردار حق ناشامان و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیست - و عاقبت رخیم دارند) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجه اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداف را (که تحریض و ترغیب در آمدن کرده بود) سرزنش کرد.

و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت نمی بست) بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشه آنکه در یکی از قلاع حصینه هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشه گریختن بخود قرار داد - و جوگی خان را (که از معتمدان میرزا بود) پیش راجه بگهو (که در دوازده گروهی ماحه یواره بود) فرستاده در استخلاص و امتعانت زد - او فرستاده را بشایستگی پیش آمده پناه بمیرزا قرار داد - (روزی که سلیم خان از آب ماحه یواره گذشت) میرزا در جامه خواب خود یوسف آفتابچی را گذاشته

(۲) نسخه [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخه [ح] ملا شقایق (۵) نسخه [د ح] آنها - و نسخه [ه] ایشان (۶) نسخه [د] جوگی خان (۷) نسخه [۱] مکور - و در [بعضی نسخه] مکور (۸) در [بعضی نسخه] در خانه خواب خود •

ببابا سعید قرارداد که تا زمان دراز چیزی میخوانده باشی - تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی افکنده از طرف همراهی بدر رفته بماسن قرارداد شناسمت و راجه او را بآئین لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنید پیش راجه کلهو (که دران نواحی محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمووردان ساخت - و راجه جمو از دور اندیشیهایی زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او درآید - میرزا سرامیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمرامی افغانی (که اسب جلاب بود) بجانب کابل روان شد و باز دیشهای ناصواب سلطان آدم گهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کار ناساختنی از پیش برد - و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته بطائف الخیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرض داشت بدرگاه سغلی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نو میدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر برای گریز شتافته از راه احتیاط عرضه داشته (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هر چند میرزا تدبیرها انگیزت (که شاید گهران را در فتنه اندازی با خود متفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقرر نداشت - و نیز از حرمت این قوم و از واماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همت در همراهی این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولته را (که تائید ایزدی آرایش دهد - و حمایت الهی نگاهدانی نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشه تباہ (که در حق او نماید) خاسر و خایب گشته در نکال این فروماند - و هر چه آنرا سود خود اندیهد زیان بیند - و مصداق این حال احوال میرزا کامران است - چنانچه مجمل گذارش یافت •

و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت گهران مصمم شد - و خواجه جلال الدین خود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات موزی و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کمر عزیمت بر میان همت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شیر او ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بمحدود سند رسید قاضی حامد را (که قاضی اردوی ظفرقرین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

(۲) در [بعضی نسخه] کلوز (۳) نسخه [۵ د] اندوزی (۴) نسخه [ج ۵] مغروس (۵) در [بعضی نسخه]

بدخواه تیره رای خاسر و خایب گشته •

که پایه قدر او را بادراک بهاط بوس سر بلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواظ هوشمندانه (که زنگ خلاف و شقاق را از آئینه دل او بزدايد) خاطرنشان سازد - و بعد از آنکه رایات اقبال از آب صند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشه های زمیندارانه نامواب پیرامون خاطر او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده بیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز مخفی چند (که راهبر سعادت او بود) رساند - و مکنونات ضمائر ایشان را از چهره حال تفرس نموده حقیقت خبیات سرائر را معروض دارد - منعم خان رفته کارنامه دانش خود بظهور آورد - و بعد از انصون و انسا نه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواهی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجود چندین جرائم (که هر یک مستوجب عقوبت عظمی تواند بود) مشمول انواع التفات شد - جمیع امرای دولخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رمالیدند که اگر چه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معالی طیلسان عفو پوشد) اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بهزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهره سلامت عالمیان رفع شود - شایسته دورانیشی و در بینی آنست که آسایش ظاهری یکی را (که بدخواه باشد) بر آسایش چندین خلایق (که بشرف دولخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند - اگر (جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه ریشان نقش فامد ظالمی از نگارخانه عالم محو سازند) دیوار معدلات را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن صلاح هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختن این صورت بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طانتها طاق شده لایق بحال او و خلایق آنست که او را مسافر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند - و نامه اعمال او هیاه ترنگردد - چه مدتی مدید میگذرد که از آشوب این شوهر نفیس فتنه مرشد اموال خلایق در معرض نهب و غارت حادثات آمده - و عرض و فاموس عالمیان بباد فتنه رفته - و جان چندین مردم خاک بها گشته - و جوهر اخلاص (که زیور اعناق زمره خواص است) در غبار آشوب نابدید شد - اکنون صلاح و تمت امت که این چنین کسی را

از جنگال و بال این عقوبات خلاصی بخفیده خلایق را در ظلّ مصلحت آمایش بخشند. حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت موجب اصحاب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدع جهان آرای با وجود قدرت کامله چنین بشری را ابقا نماید - البته مبنی بر غرض و مصلحت است - و با این همه باریک بینی نصائح حضرت گیتی ستانی فردرس مکانی منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند - آمارا باز از انجا (که انواع خونریزی و فتنه انگیزی از آن متفکک بپایک دیده بودند) مکرر در ملتحمی خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استغنا کرده بهجالات مقتدیان مسجل و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعظم ملک و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس درآوردند - حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامه اعمال و محضر مکانات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم (که امروز بر قتل من مهر کرده اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده اند - حضرت را عرق مهربانی بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین بواعث و دواعی حکم بر خونریزی او فرمایند مدتی مدید سر بگریبان تأمل و تفکر داشتند - عافیه الامر بحسب مصلحت جمهور انام در حق او حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بحسب این کار عالی دوحهت باریکی و سید محمد پکنه و غلام علی شش انگشت مامور شدند - اینها بخیمه میرزا درآمدند - میرزا تصور کرد که بقصد کشتن می آیند - در ساعات مشیت کشیده درید - علی دوحهت گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین سید علی و جمعی دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید) بچشم خود مکافات آنرا به بینید - میرزا (که این سخن شنید) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کھیدند و هر دو چشم میرزا را (که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان فرمان بر جهت احتیاط بیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانگه جان بخشی دم نزد - و آنحضرت از عطوفت ذاتی رقتها فرموده بیشتر روان شدند - و بها سخنان بلند مهر افزای بر زبان محبت ترجمان گذراندند - و این قضیه در اواخر (۹۴۰) نهصد و شصت بهتوق آمد - و خواجه محمد مومن فرخودی تاریخ این قضیه را بیشتر یافته بود - و میرزا همان روز که پیش مذهب خان فرستاد که میخواهم که بهر زبان (که دانی) و بهر روش (که توانی) بیگ ملوک را برای خدمت من از حضرت التماس کنی - آنحضرت همان لحظه ملتحمی میرزا را مبدول داشته

روانگی خدمتش مانجند - و میرزا کمال توجه (که بار داشت)، دستهای او را گرفته
بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند *

* هر چند که چشم بر خست پرده کشیده است * بیناست بچشمی که بسم روی تو دیده است *

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانکه توجه اقدس را به تنبیه زمره بیراهه جانوهه (که سنگ راه
بودند) مصروف داشتند - و آن پیغمادگان گردنکش (گردن ارادت از قلاده اطاعت عاطل داشته
و بیهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بوبرانگی عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی
و چند دیگر بیایه شهادت سربلندی یافتند *

و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود)
مستمم گشت - و امرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بجهاد و زندان تشبیه داده در مذمت کشمیر
سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از اجتماع
طظنه نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان با تعداد
فرادران متوجه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده
اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد
که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای سردرها استحکام نمایند کار بجای
می انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشه این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما
دور شده اند) متوجه دارالملک کابل شده و بر اصل تهیه جنگ نموده قدم همت برکاب نصرت
در آورند - و بغیر روی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت بر آورند
آنحضرت بعد از اجتماع این سخنان اصلا گوش برنگذاشت و مصلحت بینی گذاردگان سخن نداشتند
حضرت شاهنشاهی را بجهت حرمت دارالملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند
و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - بعد آموزی
امرای سوداگر مزاج (که جز بر منفعت خود نظر نیندازند) اکثر ملازمان و پیاپیان امرا صاحبان
خود را گذاشته متوجه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص امرا دیگر کسی نماند
ازین حرکت غریب (که از راه اخلاص و انقیاد به دور بود) جمعیت آباد خاطر اشرف
مشوش گشت - و جمعی از معتمدان همتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند
و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تهاؤل بقرآن مجید جعند - قصه

(۲) نسخه [د] شبگیر کرده بودند - و در [بعضی نسخه] سنکر کرده بودند *

یوسف مدّعی برآمد - و از رخصت پانتهای سخن (که در ملازمی بودند) هر کدام در تمبیر آن سخن میگردند - و نامی داشتند - خواجه حسین مروری برضی رسانید که آنچه در باب کهمبر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصّه یوسف ازین هر دو معنی مطهره مت روشن.

چون بے اتفاقی همراهان بوضوح بیوسف بے اختیار نصیح عزیمت نموده بصوب کابل توجه مبذول داشتند - و چون کنار دریای هند مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر هجّاز نمود چون (درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخص ساختند شبی که رخصت میفرمودند از آنجا (که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوشنماست) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اول این بیت خواند :

• کلاه گوشت در پیش بر فلک حاید • که سایه همچو تو شاه نکند بر مراد •

و بعد از آن این بیت بر زبان میرزا رفت :

• بر جانم از تو هر چه رسد جای منت است • گر ناوک جفاست و گر خنجر استم •

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دریابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهان مردمی و مهربانی بودند) اینها منظور نداشته رفته نرمودند - و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار و الحقیقات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمزده ام کافعی این حالت از شما نصبت بمن بیشتر ازین شد - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازه گناه خود و مقدار مراحم خسروانی دریانت - و در مقام نیاز مندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید که درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروری و میر عبدالحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیکدامی خود دانستم در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بجل کردم اما بقرین مذمت که مرا استحقاق هلاک بود - جان بخشی کرده رخصت مفر هجّاز می نمایند بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر بجای می آورم - که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات نفرموده اند - و بعد از آن صفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده رویی و خوشخوئی

قبول نمودند - و میرزا را معمولی ضایع پادشاهانه ساخته و دایع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رقت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجه دولخانه شدند) میرزا بهای های بگریخت - روز دیگر حکم شد که هر که از مازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهایی همراهی نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوختی میزدند ترک آشنائی کردند - جمله کوه (که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب خان عالم یافته رخت هستی را صرب کار دلی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید) ایستاده بود - و درانوا سفرچی حضرت و منظور عوالم خورانی بود - حضرت جهانبانی فرمودند که جمله کوه همراه میرزا میرزی یا پیش ما میباشی - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداری بر لذات صوری مقدم شناخته بمرض رساند - که لایق بحال خود چنان می بینم که درین تاریک روزهای بینوائی و تیره شبهای تنهایی در خدمت میرزا باشم - آنحضرت (که محک آدم شناسی و میزان حقیقت منجی بودند) حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند - و باوجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته بود) حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبت که داشت از چند منزل برگشته بمقامت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای هند به تته رفت - و از آنجا بمقصد شتافت - و سه حج دریافت - و در یازدهم ماه ذی الحجه در منا سال (۹۶۳) نصد و شصت و چهار لیبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بهت •

چون سلسله مخزن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکثرین پدر مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیام نصرت شد] قلعه آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام این قلعه مقدمه فتح هندوستان است - و امرا (که مشتاق کابل بودند) نمیخواستند که بهیچ وجه در اینجا توقف واقع شود - حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعه معادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر حکم عالی مورچلها را بجمع امرا قصمت نمود - و بزودی صورت اتمام پذیرفت

سکندر خان اوزبک را بحراسه آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد از آن
 انغانان هجوم عظیم بران قلمه آوردند - سکندر خان داد مردانگی و قلمه داری داد - و انغانان
 سه پسر و پسریشان گشتند - و (چون اراذل مال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بفرستادند پادشاهی
 رونق تازه یافت - و مخدرات تنقی عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند)
 آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود امت - اما قضیه
 میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و باریکی دولت مذاخیر
 عطوفت شرف صدور یافت - و بعد از رشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکر قرب و قرابت بوده
 در مراسم یگانه (اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاروانان روان ساختند - و در همین
 ایام (که آنحضرت بمهمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته
 در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال
 بعد از گذشتن دودانگ بطالع قوس از حنجره معالی ماه جوجک بیگم فرزند گرامی متولد شد
 آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمفاخر^{۹۶۱}
 و بعضی ابوالفضایل^{۹۶۲} یافته بودند) مرد و کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادمانی و مسرت گشاده
 مراسم شکر ایزدی بجای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدمه دودمان عصمت خانیش بیگم
 عبیده جوجوق میرزای خوارزمی فرزند بوجود آمد - فام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودی
 آهنگ عالم قدس نمود *

* بود برق ز آسمان کرم * زان و مردنش بهم نزدیک *

توجه موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در علقوان زمستان این سال بجهت آنکه (جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام خان سخنان
 غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان
 تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلی قلی خان اندرابی تفویض فرمودند

(۲) نسخه [۵] و پیرشان (۳) در نسخه [ط] صورت مکتوب (که بعد از رشید خان تحریر یافته بود) بچشمه
 آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اطلاق نسخه مذکوره) بقیاع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد
 (۴) نسخه [ط] تخمینا دودانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیحه
 (۶) در [بعضی نسخه] تقدس *

و نور پرویز ایزدی قره‌المنین جلالت قرة الظہر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت
میرزا محمد سعادت ارزانی داشتند - و وگویی آنحضرت (که منتظم مهمات غزنین بودند) بلوازم مهمانداری
سرگرم خدمت شدند - و چون ریاست جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقه اقبال
مراجعت فرموده کابل را بقدم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند - بیرام خان (که خلعت
سعدتش طراز ارادت داشت) موکب گرامی پادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر
بجای آورد - و با دل مملو از اخلاص پا از سر ساخته ^(۴) فرسخی قندهار بموضع شور اندام بشرف
زمین بوس مر بلندی یافت - و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته اند از صدق پرتوه
نداشته - و در ساعت موعود قندهار از فرموکب عالی رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمنهای
دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان و کاب دولت شاه ابوالمعالی و منعم خان و خضرخواجه خان
و محبت علی خان میرخلیفه و اسمعیل دولدی و هیدر محمد آخته بیگی و جمعی دیگر بودند
و از اهل سعادت خواجه حسین مریدی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند
بیرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم نیاز پاشی دقیقه فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار
بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهت سرکار خاصه پادشاهی درکار بود همه را
بیرام خان سرانجام نموده هفت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل فوکران
خود فرودآورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مقروض ساخته بود - همیشه حضرت جهانبانی
دران چندگاه در تنزهات حسی و عقلی و ترفهات موزی و معنوی بوده التذاذ میگردنند - و همواره
بزم آرای خاطر بیفش و عشرت پیمای مواضع دلکش بوده زاریهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را
باتمام عقیدت می پیمودند - و فراخور حالات و مقامات اناضات و احتفافات رو میداد - از انجمله
مکرر بصحبت مولانا زین الدین محمود کمانگر (که از مبارزان مر شکن نفس اماره بود) میگردیدند
و کلمات قدیمی از طرفین مذکور میشد - و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله
و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازی (که برهالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدوم موکب عالی
با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سر بلند گشت - و از نیکو خدمتی بمنصب
اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین دار آمده بخدمت عالی

(۲) نسخه [ز] بدو فرسخی قندهار (۳) نسخه [ز] ملا زین الدین - و نسخه [ط] شیخ زین الدین
(۴) نسخه [دو] و اشارات بشارات (۵) نسخه [ح] مهمات مرادات (۶) نسخه [ج] قدوم
مبارک موکب عالی .

مشرب شد - ز بهر قرا (که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشیان گرامی
 از کرب ملازمش نمود - و عریضه مقیدت بنظر اقدس در آورده مشمول جلال التفات شد - و از برای
 مصالح مملکتی در نقاط خاطر در نواحی شوراندام طرح شکار تفرغه انگذند - و آن شکار دلخواه
 اربابای دولت آمد - و تفازل بصید مرادات گرفتند *

و از قضایای ناملایم (که در قندهار سائج شد) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست
 شاه ابوالمعالی - و محمله ازین مائه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرا بیگ میرشکار
 بیرخصت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدست باد
 تقرب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده) بدستبها
 کرد - و از آنها (که تعصب خنک اهل خروج دماغ عقیدت اوزا بریشان ساخته بود) مکرراً در مجلس
 حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رانضیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجه که
 داشتند این را مطابقه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شب آن بدست باد تعصب تصد
 آن بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقه خاص
 مجازی (که سائر عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تباہ کردار متقاعد ساخت *

و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیومت و بر جهانیان روشن شد (که بر جاده اطاعت
 و نیکو خدمتی ثابت قدم است) قندهار را (که مکذون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان
 مرحمت شود) ازان اندیشه اذان گردانیده به بیرام خان مستقیم داشتند - و زمین داور را از خواجه معظم
 تغییر فرموده بهادر خان برادر عالی قلی خان عنایت فرمودند - و چون خاطر جهالکشا از انتظام
 مهمات مملکتی فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدارالملک کابل نهضت عالی فرمودند
 و بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزرگترین وقته خود را بموکب والا رساند
 و دای بیگ و حاجی محمد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش
 فراهم می آوردند) قریب رکاب دولت ساختند - و نزدیک بعرضه غزنین حضرت شاهنشاهی
 نور پرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال احتماعال فرمودند - و نمودار قران السعدین انتظام یافت
 و محمد قلی خان برلاس و آنکه خان و جمعه دیگر بشرف کورنش استسماه یافتند - و در اواخر
 سال (۹۶۱) فهد و شصت و یک نضای دولت فزای کابل بقدم والای آن فرمانروای زمان

(۲) نسخه [ز] واقع شد (۳) نسخه [ح] بهقرار بیگ - و در [بهتر نسخه] بهقرا بیگ - و در

[بعضی نسخه] بهقرا بیگ *

و معادیت پیش ازین فرآستانی گرفت - در آن ایام مخم خان را با تالیقی حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برهم و عادت این نام بران بکن نهادند اما در معنی آن پیر را طفل وار بدانند آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند - مخم خان آداب شکر این عطیه عظمی بجای آورده جشن دلکش آراسته کرده و پیشکشهای لایق بظفر در آورده ادباف تفاخر و اعتبار خود را مرانجام داد - و درین حال الغ بیگ پسر هلهل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بظرف اعراف گذرانده باعث مزید انبساط شد - و آنحضرت پیغمته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند - در اثنای این اندیشه جهانگشا یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود - حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاعل گرفتیم - چه زبان زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاعل مثل آن تفاعلست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که دران سال (که از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه شده بودند) چون موکب منصور باند خود رحیم سنگی اتا نام درویش دران تصبه بصفای خمیر و خرق عادت اشتهار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده اند درویش سینه گوسفند را برسم حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربان بصاط عزت فرموده اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاعل گرفتیم - چه خراسان را سینه روی زمین گفته اند - و درم عید رمضان بود که بیرام خان بشرف ملازمت استعفاء یافت - و آنحضرت بهجت مزید انبساط و فرط عنایت که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشن دلکش تر از عید ترتیب فرمودند - و درین روز بهجت افروز (که عیار چابک حواری بادپیما و تیراندازان موشگاف میگرفتند) آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانه از نشاط آباد خود را ببقی انداختن مشغول دارند - و تیز دمپی و تیراندازی خود را بر ظاهر بیدان هویدا ساخته صورت پرمختای عالم جسمانی را بشاهره عقیدت خوانند دفعه اول بقی را (که کاردانان تجربه کار در زدن آن عاجز بودند) نشانه تبر توجه ساخته عقد گوی زرین را بحدنگ موشگاف دوختند - از تنوع این امر غریب از حاضران بارگاه عزت برآمد - امثال این امور در دیده ظاهر بین بدیع نماید اما آنان را (که با بخت بیدار بدیده معنی نمایشی اسرار

و در همین ایام انحصار (که اندیشه تحقیر هندوستان در خواطر ادیبان دولتی جلوه میداد) مراعات
 ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمصاحف
 هزار جمال رسید.

مجملی از حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رفته کلام بدینجا کشید ناگزیر هست واقعه نهیض آنست که برسم اجمال احوال هندوستان
 گذارش یابد - تا سخن رسای انجمن معلی را حالت منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوال
 هندوستان آنکه (چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول (۱۲۵۲) نهند و پنجاه و دو شهرخان پنجم سال
 و دو ماه و میزده روز بنفیس و تسلط حکومت با استقلال کرده بعدم خانه شتافت) بهر خرد او
 سلیم خان بعد از هشت روز باغی امرا ایهای پدر نهضت - هشت سال و در ماه و هشت روز نگهوی
 و باصفت می نمود - لکن اوقات در جنگ عادل خان برادر کلا و خواص خان پرداخت - او از غلامان
 شیرخان بود - و بایله طرازی و گریز و تصرف کردن اموال مردم و انداختنهای عالم را بادانی
 و اسافل دادن در خواطر کرده عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقامی خود
 (هر چند او باطل باشد) میبخت ندارد] ارباب خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانه با طبقه
 نیازبان (که ایالت پنجاب داشتند - و هر کرده آن مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت
 و این مردم مغلوب شده در شعبات جهال کشمیر در گوهلاک فرورفتند - و عطره از اوقات بفرار
 طبقه گمراهی مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمان این طبقه منتقله نبودند - و نیز دم
 از دولتخواهی این دودمان مقدس میزدند) کاره نداشت - و دستم بر ایشان نیافت - و بر بانی
 قلمه رقتی (که امای آن شیرخان نهاده بود) بتنام رساند - و در میان جهال سواکف مال بد
 بطور دزدانه و باطله اضراد انگاشته قلمه مانعوت بنیاد نهاد - و زمانه فراز از ایهای افغانه
 و بدستهای خود متروقم شده در قلمه گوالیار بهر میزد - اگرچه با رعیت متروک بهر تار میزد

اما مهاري را بقايت آورده ميداشت - و بتأخير بيست و دوم ذي القعدة (۹۴۰) نهصد و شصت
 بسبب سستی درجه (که در يک از اعضاء سفلي از انصباب ماده حادثه بود) رغبت هفتي
 بر بست - بر مقيت او فيروز خان نامي بصر او (که خود سال بود) جان نهيى شد - و بعد از
 چند روز مهارز خان (که خالوی اين فيروز خان بود) اين بيگناه را بزايه عدم فرستاده خود دم
 حکومت زد - و نام خود محمد عادل نهاد - او بصر نظام خان (که برادر خرد شير خان مذکور است)
 بود - از غرائب آنکه اين نظام را يک بصر و سه دختر بود - بصر بحکومت رشيد - و شوهر
 آن سه دختر بپايه ايلات رسیده اعتلا يافتند - يکي سليم خان مذکور بود - و ديگر سکندر سور
 و ديگر ابراهيم سور که احوال اين دو بر مرجم اجمال مذکور خواهد شد - و هيمنو ^(۱) که از بدگوني
 و بداندوشي و معايت [که در مزاج رؤسای جهان (که متفحص احوال جهانيان ميباشند)
 خوش مي آيد - بمرتبه که آن خوش آمدن عيوب بد نهايي و شرارت ذاتي را از نظردرين شان
 ميپوشد] از پايه ادنى بمدارج عليا رسیده بود ^(۲) و کالت اين ستم پيشه را (که پيوخته بلهو و لعب
 و تمتعات نفساني پرداخته از احوال عالميان غافل بود) پيش گزشت - و شورش در جهان
 پديد آمد - سخن بايد چنان گذاشته بجملي از احوال هيمنو مذکور بيان را شاداب کردن
 مناسب مي نمايد *

احوال هيمنو - اى جويى بدائع قدرت الهي نظرس در انداز - و عبرتي از احوال هيمنو برگير
 او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهر - و نه از ميرت نصيبت - همانا که ايند بچون
 او را بجهت کمال معنوي (که از ديده دري بالغ نظران روزگار پوشيده بود) بپايه بلند رسانيد
 يا بواسطه مزا داهن بدکاران روزگار بدکارتره را گماشت - بارسه آن بدقيانه کوتاه قد دراز اندیشه
 در ريواري (که از قصبات ميوات است) در زمرة بقالان فرومايه منسلک بود - و از روى نسب در جماعه
 دهمور (که نورترين طايفه بقالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس ^(۳) کوچها بهزاران بيمکي
 نمک شور فروخته - تا آنکه باطائف الحيل خود را در سلک بقالان مرکار سليم خان (که اندکي از احوال او
 گذارش يافت) درآورد - و بکارنامهاي گريزت رفته رفته ^(۴) بسليم خان خود را بيدگوني و کارداني
 روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت - پيوسته مردم را در بلا انداخته - بظاهر را نموده
 که براي صاحب خود درلخواهي ميکنم - و بباطن براي خود بازار اخذ و جرگرم ميداشت - و خانه

(۲) نسخه [ح ط] حکومت (۳) نسخه [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخه [ح] مي آمد (۵) نسخه

[ح] مي پوشيد (۶) نسخه [ج] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخه] رفته بسليم خان *

خود را از مالِ مظالم بصورتِ می آراهمی - ^(۲) حاشا حاشا برای آقای خود اسبابِ رِیال - و انجام میداد و بدستِ خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگانِ دینی را بهیارِ خطا می افتد - چه این گروه فراوان مشغله (چون جویای احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوالِ مخفیة مردم - و چه برای سزای بدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عهدی در باطنِ خود می کنند (که بوحیلۀ سخنانِ اینها قصدِ عرض و ناموسِ مردمِ نیک اندیشِ دولتخواه نشود) اما این طایفه ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای نایده خود بچرب زبانی قصدِ دولتخواهان می نمایند - و این طبقه علیه احیاناً بواسطه افزونیِ مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدامِ اساسِ دولتِ خود میکوشند .

و بالجملة این بد نهاد باندک فرصتی از کمالِ غلط نمائی در خاطرِ سلیم خان جای گرفت و در اکثرِ مهماتِ ملکی و مالی دخل پیدا کرد - و [چون پیمانۀ عمرِ سلیم خان پُرسد - و نوبتِ ربامتِ تبه کارانِ هندوستان بمبارز خان مذکور (که پسرِ عمِ سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بدخبر از کارِ جهان یانته جمیع کارخانه حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عظمی رسید - و از مبارز خان (که در انواه و الهده بعدلی استهوار دارد) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ خود گرفت - و از دوربینها که داشت خزائن شیر خان و سلیم خان و فیلیخانه آنها را بدست آورد و در پراگنده ساختنِ اندرخته های آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پستِ نظرت معامله ناهم ادرا پرستش نموده در رواجِ کار او سعی میکردند - روزی چند بخطابِ نسبتِ رائی سرِ نخوت برانراخت - و لختی اسمِ راجگی بر خود بسته بهمنامی راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی و کوتاه حوصلگی نام بزرگان بر خود بست - و از دُرُندیشی نام سلطنت بر عدلی ابقا نموده با مخالفان او محارباتِ عظیم کرد - و از جرأت و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامه های شگرف در مراسمِ پیکار ازو بظهور پیوست - و بشجاعت و کار - مرگردن زبان زدِ مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائے کشید که روی جرأت و جلالت بجانبِ موبکِ عالی حضرتِ شاهنشاهی آورد - و (چون ذاتِ مقدس معیارِ جمیع نیک ذاتان و بد نهادان امت) عیارِ این قلب گرفته آمد و بانوارِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجود او نورنشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و (چون از هزار یکم از احوالِ خسرانِ مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ تَمَمِّ احوالِ هندوستان می پردازد که چون مهماتِ خلق بمبارز خان مذکور قرار یافت کارِ هندوستان از آنچه بود بیشتر

(۲) نسخه [۵] دیب را (۳) در [بعضی نسخه] اینها را (۴) نسخه [ج] شمه از احوال .

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقه موافق داشتند - هیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را پدید کردند - اگر (این دو کس از ملازمان عذبه علیه انبیا حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معنی به پدر مقرر می‌شد - و اهتمام مردها به پسر او نامزد می‌بود) هر آینه مشمول مرحام خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانی (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتند - آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستد و ریاست عامه (که بچنین حرام نمکی بدست آید)^۱ دانایان کارشناس زیستن چنان را بر مراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می‌نماید *

و بالجمله چون سلیم خان بعدم خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکند و احمد خان سوز یزنگ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدعی فرمانروایی شد و خوبشتر را سکندر نام نهاد - و محمد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) سر بر ریاست عامه برافراخت - و ابراهیم خان سوز او هم بذهبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاول خان در الهند عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سری بلند کرد - و او بایش افغانه باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر ادبانشان فراهم آمده قصد دارالخلافه آگره کرد - و مبارز خان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر برویه بازی هیمو مبارز خان شرق رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشه بدر رفت - و پدر او غازی خان سوز (که بر ولایت بیانه تسلط داشت) بقلعه رفته متحصن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از هند تا دریای گنگ بتصرف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنه^۲ توجه رایات جهانگشای حضرت جهانپانی جنت آشنایی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - قاتار خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحرامت پنجاب تعین نمود - و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارز خان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چیرگنه^۳ بعد از چندین سرگذشت محاربه عظیم روی داد و قضا را محمد خان درگذشت - و خزائن شیر خان و سلیم خان بدست هیمو افتاد - او در متمدعات جسمانی و مهملذات نفسانی فرو رفت - و کارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان ادرا با ابراهیم

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخه [د] که طنطنه (۴) نسخه [ح] چهارگانه (۵) نسخه [ح]

دران جنگ کشته شد - و نسخه [ط] بمسالک نیستی در گذشت *

مذکور و ضایع ارباب خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و با وجود آنکه (حواری امپ
 نمیدانست - و همواره او را بر مندرق نیل بار کرده میبردند) بوسیله جرأت و جسارتی که داشت
 زرهایی مفت بدست افتاده را بے تحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشه
 اهل روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت او بجانب بهار
 و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را
 بحاطان جلال الدین ملقب بیمعنی ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت - و مبارزخان و هیمو
 قصد بنگاله داشته شطریه از اوقات بدین مخالفان خود اشتغال نمودند - و تقاضای این مواعین
 (که گمراهی گفتن نكند) در نهانخانه اجمال گذاشته بمقصد اصلی میبرد •

یورش جهانگشای حضرت جهانبانی جنت آشیانی بنسختیر هندوستان و فتح آن بمیان دولت روز افزون شاهنشاهی

بر ملتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقت هرج و مرج
 هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان (که اندک بر موز و ایما گذارش یافت) مکرر
 بسمع گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید] یورش هندوستان (که در مکهین ضمیر
 پیش این تصمیم یافته بود) پیش نهاد همت عالی ساخته جمیع مختارات تنقیص عصمت را
 در دارالملک کابل بحماییت ایزدی مهرده شاه ولی بکاول بیگی را انگه میرزا محمد حکیم ساخته
 در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمات صوبه کابل برای رزق منعم خان تفویض نموده
 در واسطه ذی الحجه (۹۶۱) نهمد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منظر (که حرکات افلاک
 بآن انتخاب نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک
 هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را (که عمر عنصری
 آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای درازده سال و هشت ماه بود - و قیل کامل آن بزرگ کونین
 از احاطه احصا افزون) مقدمه جیش فتوحات صوری و معنوی ساخته بادبای اقبال را
 بجولان درآوردند - و در روز توجه عالی بدیوان لسان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون
 (امر عظیم از پرد غیب و جلداب خفا جلو ظهور می نماید) مذاکرات بشارت (از انفس و آفاق)
 بهزار زبان بلند آوازه میگردد - از انجمله این شاه بیت قدسی عبارت بر مرصعه اولی (که مرئوس
 هیدشانی دولت تواند شد) عنوانی منثور فتح نمود •

• شعر •

• دولت از مرغ همایون طلب و سایه او • زانکه با زاغ و زغی شهر همت نمود •

اگرچه (خرد مندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را برداشت و نصرت حضرت جهانبانی بشارت شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند) اما دوربینان بارگاه دانش فکری این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژده سلطنت عظمای حضرت شاهنشاهی دریافته برادر انتظار طیران علوی این طایر قدیمی اقامت فرمودند - و حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقی عنایت الهی و استمهاک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با اندک از مردم (که بسه هزار نكشدند) بمعاضدت بسیاری از جنود غیبی (که در شمار محامدان عقول ننگند) نهضت فرمودند - بیرام خان بهجت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان یرق خود رخصت یافته بدار الاقبال کابل ماند - و حضرت جهانبانی از جلال آباد بآئین عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلج محرم سال (۹۶۲) نهصد و شصت و دو عرصه بکرام مضرب خیام اقبال شد - سکندر خان اوزبک (که خدمات پهنیده کرده بود) مورد جلائل عنایات گشت و در آن روز بمنصب خانی امتیاز یافت - و پنجم صفر این سال دریای سند (که به نیلاب مشهور است) مستقر رایت نصرت شد - و سه روز درین منزل خاطر گشا مقام بود - و درین مرحله عشرت آرا بیرام خان از کابل آمده سعادت بساط بوس دریافت - و در همان روز مبشران اقبال نوید دولت آوردند - که تاتارخان 'کشی' (که با لشکر گران بحراست قلعه رهناس متعین بود) باوجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه (بمجرت شنیدن طغنه ارتجاع رایت نصرت بحدود سند) پای ثبات از جای داده فرار اختیار کرده است - و آنحضرت نظر به نیکو خدمتیهایی قدیم و جدید بسلطان آدم گهر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند از آنجا که طالع بلند نداشت عذر زمیندارانه آورده عرضه داشت که با حکمدر عهده شده است و پسر مرا لشکری نام همراه خود برده - اگر من دولت زمین بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا بدم هلاکت است - اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن می نماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اول فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند - که خود سرے چنین را در میان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است - آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) فرمودند که از قدیم باز حمله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدداً خدمت شایسته (چنانچه سابقاً گذارش یافت) بظهور آورده - درینوقت تقدیم او را لایق دولت روز افزون نمیدانیم

(۲) در [بعضی نسخه] کشند (۳) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (۴) نسخه [ب] عشرت افزا (۵)

در [اکثر نسخه] کاسی .

خصوصاً که در ملائمت و معذرت میزند - و چون موکب عالی به طوت تمام دریای سند را عبور فرمود
انگاران (که در حدود رهناس جمع شده بودند) پیریشان شده هر کدام خود را بناحیه کشیدند
و موکب عالی بقایم اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائے دلگشا و سرزمین نشاط بخش
پیش می آمد - و بلاد و فریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و مصرت آسایش در می یافت •
و چون سخن باینجا رسید بیشتر از موانع اسامی بعضی از همراهان رگب نصرت اعتصام
(که بقرب منزلت و علو مرتبت اتصاف داشتند) نوشته میشود • بدرام خان - شاه ابوالمعالی
خضر خواجه خان - تردی بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک
میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علی قلی خان شیبانی - محمد قلی خان برلاس - خواجه معظم
علی قلی خان اندرابی - حیدر محمد آخته بیگی - بابوس بیگ - اسماعیل بیگ درلدی
میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان جابر - سلطان حسین خان - قندوق سلطان
محمد امین دیوانه - شاه قلی نارنجی - توک خان - کاکر علی خان - باقی بیگ یائیش بیگی
اهل خان بدخشی - بیگ محمد آخته بیگی - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه
خواجه عبد الباری - خواجه عبد الله - میر معین - میر غنی - شاه فخرالدین - میر محسن داعی
خواجه حسین سردی - میر عبد الحی - میر عبد الله قانونی - خنجر بیگ - عارف بیگ
خواجه عبد الصمد - میر سید علی - ملا عبد القادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم جرجانی
مولانا عبد الباقی - افضل خان میر بدخشی - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر بدخشی
فاهم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوات • خواجه ابوالقاسم • شهاب الدین احمد خان
معین خان فرخودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار •

و (چون موکب جهان آرای بخدک تصبیه سعادت پیوندد کانون رسید) شهاب الدین احمد خان
و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور مرسدانند - که رؤس مذکور و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند
و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جازدانی کرامت نمایند
و بدرام خان و تردی بیگ خان و سکندر خان و خضر خان هزاره و اسماعیل بیگ دولدی
و جمعی کثیر را بر سر مصدب خان پنجه بهیجه (که در فصبه هر هانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

(۲) نسخه [۵] دلکس (۳) نسخه [۷] نشاط انرا (۴) نسخه [۱ ب و ط] سیستانی (۵) نسخه [۵ ج و]
قندوق - و در [بعضی جا] میدون (۶) نسخه [ح] عبد الباقی (۷) در [بعضی نسخه] میر حسین - و در
[بعضی] میر حسن (۸) در [بعضی نسخه] داعی •

و خود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استعصاف یافته زان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند - و وضع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثانی این سال بلدة فاخره لاهور (که در معنی سواد اعظم هندوستان است) بقدرم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طیقات الام و اصناف خلایق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود (که عمره بر شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند •

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپالپور اندیشه های فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالي و علي قلی خان شیدانی و علي قلی خان اندرایی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکه های کارطلب را بآنصوب فرستادند - لشکر اقبال بمخالفتان رسیده معرکه محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جان نثار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زاده ابوالمعالي (که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار داشت) تنگ شده بود که علي قلی خان و یکه های مفسکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاری و جانفشانی کارنامه بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلبه را شکست داده بسیاری را از آن مجمع ادبار بخاک نیهستی برابر ساختند - و اوایل دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کمیاپ آمزین شدند - سامان سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجمل از احوال نصرت قرین عساکر اقبال (که بباشایه ی بیرام خان تعیین یافته بود) نوشتند قلم وقایع نگار گردد •

بر متفحصان سوانح تقدیر متخفی نماند که چون بیرام خان نزدیک هرگنه هرهانه رسید نصیب خان افغان اندک جنگی در خور حوصله خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند بیرام خان بواسطه ندره که از حضرت جهانبانی شنیده بود (که چون بتائید الهی فتح هندوستان میسر گردد بند واقع نشود - و بندهای خدا بزور در نیک اسیر می مردم در نیایند) خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد - و از حصول این چنین فتح (که مقدمه فتوحات باندازه تواند بود) تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفانس غنائم را مصحوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

(۲) نسخه [۵] بر شاهراه امیدان انتظار داشتند (۳) نسخه [د] جان مپار - و نسخه [و] جان باز (۴)

در [بعضی نسخه] شایان سخن (۵) نسخه [د] نگاشته (۶) نسخه [ا ح] معتمدان ساخته پیش •

جهانبانی فرستاد . و شکرانۀ این نعمت گوارا بجای آورده از آنجا روانۀ پیش شد . چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند . و بواسطۀ منازعۀ (که در میان لشکر نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیص خود را با نقد جان همراه بدر بردند . و آنده از آن مرگذشت آنست که تردی بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانان گریخته خود را برساند بپیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد . تردی بیگ خان بجهت این معنی بالتو خان را پیش بیرام خان فرستاد . که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند . بالتو خان آمده پیغام گذاری نمود خواجۀ معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامی چند داد . بالتو خان نیز جوابهای سخت گفت خواجۀ شمشیر انداخت که بدست بالتو خان رسید . چون این خبر بمسئع علیہ پیوست منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را حواله بتقریر افضل خان نمودند . او رفته شرافت کلمات و نصائح هوش امزای پادشاهی را باسرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد . و بیرام خان در جالندهر طرح انعامت انداخت . و هر کدام را برگزینای نواحی جدا ساخته جایجا تعیین نمود . سکندر خان چون بماجھیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد . و سهرورد را بتصرف خود در آورد . و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد . درین اثنا تبار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی گذر از لشکر افغان از دقایی رسیده آمدند . سکندر خان در سهرورد بود . صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد . بیرام خان این معنی را مناسب دولت خیال کرده بر آشفت . که بایستۀ پای ثبات و مردنگی را محکم ساخته در حرارت سهرورد اهتمام میدموه و ما را خبر میکرد .

و بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعصاب بتفدراک اقبال ابد پیوند پادشاهی نموده از جالندهر پیشتر روان شدند . چون بحدرد ماجھیواره اتقاق نزول افتاد تردی محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب متلج نمیدیدند . که چون مریح باران نزدیک رهیده لایق دولت آنست که گذرها را استتکام داده توقف نمایم . چون شدت باران سپری شود و هوا رو بامتدال نهاد . از آب بگذریم . بپیرام خان و جمعی از دوربیدان عودۀ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده از آن جانب گفتمند . آخر بهعی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشابوری و ولی بیگ و هیدر ولی بیگ شلملو بیرام خان از آب عبور نمود . تردی بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

(۲) در [بعض نسخہ] رسید . و نسخہ [۵] معروض داشتند (۳) [بودن خود را (۴)

گذشتند - و معاشر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بپیرام خان احساس یافت
و سرداری برانفار بخضر خان هزاره مقرر شد - و بزرگی برانفار بتودی بیک خان قرار گرفت
و سکندر خان با جمعی از تیز دستانان چنان نثار بهر اوی معین شد - از آنجا (که نیت شهر بار جهان
بر آکین عدالت و مایه مرضیات الهی مقصور بود) کار متمدنانه درگاه والا روز بروز در نتج و نصرت
افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکر فرادان از روزه
مصارعت رحیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم
قایم شد - دانش پیشهای دور بین لشکر فتح نزدیک بجزیره جای جنگ را بخود قرار داده
بای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمنهای کارگشا درین نبرد مرد آزمایی کار پردازها کردند
تا آنکه شب در آمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند *

و از اتفاقات حصه (که مقدمه فتح شد) این بود که دران نواحی ده واقع بود بغایت بزرگ
از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی
هزاران چراغ در رهگذر درامت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الهی بوسیله سعی
اهل خلاف شد - و هرگاه لمعه اقبال درخشید آنچه (اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند)
مرماید زبان آن گروه (گرد) - القصه ازین روشنائی (که طلوع نصرت بود) دلاوران ظفر پیشه
بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخندنگهای دلدوز جانستن بودند - و مخالفان
از حال معاشر نیروزی مند غافل بوده مشقت در تاریکی می انداختند - تا آنکه قریب سه پاس
از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم
روی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نفائس غنائم با عرائض اخلاص روانه
درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهند رفته طرح انصاف انداختند
و علی قلی شیبانی را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی بیشتر فرستادند *

و از عجایب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان بالشر گران واستعداد تمام بخدوک ماچیهواره بمصاحبه
جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مصافحت بصیار است - تا رسیدن ما دران لشکر
هرچه اراده ازلی رفته باشد بظهور می آید - پس همان بهتر که پناه بعقبه کبریا برد و بدریوز
فتح و نصرت از عطاخانه الهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان
موکب عالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم فراوان

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود - سجده شکر فتح غیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند .

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار با استعداد تمام متوجه موکب عالی گشت . بگرام خان از وفور عقل و شجاعت در سپهرند ثبات پای و زبده لوازم قلعه داری و ضوابط هوشیاری به تقدیم رسانید - و عرائض متوالی بدرگاه والا ارمال داشته امتدای توجه نمود - چون دران هنگام عنبر مقدس آن یگانه آفاق از عارضه قولنج آزاده بود بجای خود آن چمن آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست) تعین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب مال مذکور بود که مواد عرصه سپهرند بموکب پادشاهی نور پذیر شد - و امرای اخلاص پدشه بمعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند بازنده روز امرای شجاعت آنین در مقابل چندین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع ایات جهانتاب شد - و در باغی که نزدیک شهر بود مراپرده اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و دیگره باسم والی حضرت شاهنشاهی بمعادت پذیر شد - و دیگره را به شاه ابوالمعالي و دیگره را به بگرام خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای می آوردند - و بهادران جان نثار جانفشانیها می نمودند و همواره از طریق مردان نبرد آزمای بهجام تیغ شربت و اطمین می کشیدند - و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که فدائیان جانمپار را با احترام و تعظیم بمردم ایشان برده می سپردند کونه بیژان احباب بدن کثرت عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای نا صواب خدوک دلهای ماده میشدند - و دور بیژان معتب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات پائینی خلایق میگشتند - علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان می بخشیدند .

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهی منیر من را نقاب خود داشته در پرده آرائی می بودند) اما ایند جهان آرا چون میخواهد (که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے اختیار امور بدیهه (که هر یک شاهدی است عدل بر علو امتداد و سمو فطرت) بعالم ظهور می شتابد - و از جمله خوارق عادات [که دران ایام از حضرت شاهنشاهی (که باطن فیض مواظبتش مظهر امرار الهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی است) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر برآمده نظیر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تملشا میفرمودند - لشکر بآ آن عظمت را (که شکست آن در اندیشه کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بصاط عزت (که بدور بینی امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الهی خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند) ازیں نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی گشادند - آری امثال این امور بر عادت پرستان عالم صورت بعید می نماید - اما حق پرستان معنی بین (که سوا پیشانی روزگار روشن دارند) این معنی و صد مثل این از چندی بزرگ صورت و معنی دور نمی انگارند *

و درین ایام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده استماع ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرمائید - و اهل هند را پیش آن یگانه روزگار آرایش میداد - چون طالع اهل هند درجه قوت یافته ظهور معادات داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می آمد - و ادل بار (که آنحضرت را بشکار چینه میل شد - و چینه شکاری در نظیر اقدس درآمد) اینجا بود - که دلی بیگ پدر خان جهان چینه (که در جنگ ماچهیواره از افغانان بدست آورده بود - و فتح باز نام داشت) پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد - و دور بینان کردان (که نزدیک بصاط عزت بودند) ازیں پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بے اندازه پی بردند - و نگاهبان آن چینه دوندو نام شخص بود که از میمنه قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح خان نامور شد - و امروز (که این شکر نعامه والا بخامه اخلاص شمامه ذره هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بینی و پیش بینی (۴) نسخه [۵] الهی
(۵) نسخه [۶] فتح بار (۶) نسخه [۷] روز - و نسخه [۸] کوندو

در ملازمت حضرت شاهنشاهی در میان تراوقن خاصه سعادت امگیناز دارد - و آنحضرت (که پیوسته خود را در ملاپس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مخفی میساختند) از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند - اما لوازم خورشیدی و شمائمشکی را در حجاب نتوان داشت - آنروز (که بخت مرا بدانش آموزی و دولتمندی میکشید - و سعادت ملازمت برده رو شفا کمال این برگزیده الهی میساخت) چه سجدهای شکر بجای می آوردم - و ازین دولت ملازمت چه کامیابیداشتم - تا بمراتب صوری و معنوی سربلندگشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواهش نضول پاک ساختم - اکنون (که نوبت شکرگذاری رسید - و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم - هم چراغ بینش در راه تاریک روان نهاده آید) بے تکلف ازین (که در خدمتم - و معامله داد و ستد در میان است) آورده ام - کاشکی آشنای صوری نبودم - و در ملک ملازمان ظاهر منسلک نگشتم تا هرچه گفتم و نوشتم ظاهر بینان کور باطن این کس را از گزوه خوشامدگویان ندانستند^(۱) و از محرومی صوری^(۲) من جهانیان بی بمقصود برده کامروا گشتند - سبحان الله میاس نامهای باستانی [که در باب ارباب تجرد (که عشر عشیر کمال این خدیو زمان ندارند - بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراخته چیز نداشته باشند) رقم پذیرفته است] جهانیان معامله ناهم بواسطه آنکه (در میان داد و ستد نیست) مدح نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق می فهمند و امروز (که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود) من بی پرده مزاج زمانه را بار نامهمیدگی مردم بر دوش خاطر باید کشید - اما چون نظر من اول بران افتاد (که اندک از بسیار از شکر لازم بجای آرم) ازین بار مردم آزار آورده خاطر نیمتم - و چرا باشم و حال آنکه بنیت درصت خود کامروا شده مشعل دار شبگیر گرم روان گشته ام - و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند - اکنون ازین ماجرا (که آخر شدنی نیست) باز آمده بمرسخن (که بودم) میروم •

مجملاً قریب چهل روز حضرت جهانبانی کار فرمائی محاربه را (چنانچه آئین اقبال باشد) بتقدیم میرسانیدند - و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکه نبرد دلهای مخلصان را اعتضاد می بخشیدند - تا آنکه بتاریخ دهم شهر شعبان سال مذکور (که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهی بود) خواجه معظم و آنکه خان و جمعی کثیر رفته کارزار کردند - و از آن طرف

(۲) در [بعضی نسخه] نداشتند (۳) در [چند نسخه] صوری ظامری من •

کالپهار برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد - هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) اما (چون امری از پردی تقدیر بظهور آمدنی بود) رفته رفته نایب نبرد در اشتغال افزود - و آتش بیکار بلندی گرفت - افواج نصرت قرین از اطراف درآمدند بعد از شرائط حزم مردانه ایستادند - و نقش مصاف دلخواه نشست •

- دو گوه آهنین از جای جنبید • زمین گفتی ز مرنا پای جنبید •
- دو لشکر رو بر رو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •
- تراک تیر و چاکاچاک شمشیر • دریده مغز پدل و زهره شیر •

و باین اقبال ابد اتصال حضرت شاهنشاهی فتح عظیم روی داد - و الهجای فراوان بدست اولیای دولت درآمد - و جمعی کثیر از مخالفان تدبیر بعالم نیستی شتافتند - سکندر با جمعی خود را بدامنۀ کوه پنجاب کشید - یکی از دلوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصی قصد او دارد) برگشت - هرچند دمت بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکه جان بیرون برد - آری کار بدستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - و حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا (که باد مرغان است) هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند - و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان برداری سلطان خرد کار بر مراد میسازد اول نیت در مدت بهم میرسد - ثانیاً کوشش در کار قرین حال او میشود - ثالثاً با وجود ظهور کارهای شایسته نسبت آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر را جز دادار دادگر نمی شناسد - خلاصه مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی از باب صورت و اهرار مراتب مساعداری بر شکر معنوی اکتفا فرموده بسپاس ظاهری پرداخته سجدهات نیاز ایزدی بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتح هندوستان شد) فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامه بود - چنانچه سابقاً محبت گذارش یافت] اما هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کار نبود - فی الواقع ازین گونه فتح (که باندک که با چنین غنیمت بخشیه بود والا از درگاه کبریای الهی) در زمان باستانی کمتر نهان داده اند - مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعث هلاکت گروه انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود) از مقدمات اقبال اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

(۲) در [اکثر نسخه] چو کوه آهنین (۳) نسخه [ب] کشید - خواجه مسافری خود را (۴) نسخه [ج]

و کارگذارها جز دادۀ دادگر نمی شناسد •

ادبار ارباب خلاف توان دانست - اما ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مملکه نجات توانستند داد) از قسم اهل و امهال آن گریه بخت برگشته توان شمرد .

چون بنانید ایزدی اینچنین موهبت کبری بظهور آمد آنحضرت بر سر آمد و دهش نشسته انداز کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از فدائیان جان نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزن ریز خدمت فروشان سخن در میان آوردند - که این فتخنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدس رساند - شاه ابوالمعالی (که سر مست باد غفلت بود) از بیفکری اراده آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیدرام خان (که در آمدن هندوستان را بسعی خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و امتیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار این آرزو داشت که فتخنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و در بین کار آگاه معنی (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرورد الهی میدانستند) گوش هوش و چشم نظارگی باز داشته تماشا می نمودند - و معامله همان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این نور حقه خلافت لعل ظهور بخشید) از توجه حضرت شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربانی بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهی معلون فرموده مسرت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند .

و از وقایع عجیده (که در آن ایام سعادت فرجام سانج شد) گرفتن خواجه معظم است و مجمل ازین سرگذشت آنکه نوشته چند بخط خواجه برآمد - که از کونه اندیشی و تباد خردی بسکندر سخنان نالایق نوشته اظهار درلتخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این درلتخواهی پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتهها بنظر اندس درآین - تا بمن پیشتر التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند - حضرت او را مقید فرموده بمیر قالی سپردند - و بعد از سامان و مرانجام مهمات مهرند از راه همامانه پدار السلطنه دهلی متوجه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را باجمعه از ملازمان درگاه (مثل محمد قلی خان برلاس - و اسمعیل بیگ دولابی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعه کثیر)

بلاهور تعیین فرمودند - که اگر مکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دشت اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبه پنجاب به مشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزی چند دران سرزمین دلمش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت مکندر خان اوزبک رسید که بنوفیق سبحانی بدارالسلطنه دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاروده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمصلد نشینی آن خدیو زمان مریند گردد - باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور در سلیم گدھے (که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد •

و درین روز در انانی راه حضرت شاهنشاهی نور پرورد اقبال فروغ باصره خلافت نیله گارے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر عکار مقصود اعلیٰ نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدلهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استغناج می نمودند) امروز کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله گاو باره را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوان میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجدهای شکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان عقبه خلافت بمناسب عالی و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواهی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد - و تفاؤل گیران کار آگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بپیرام خان را سرکار مهرزد و دیگر برگذهای متفرقه عنایت شد و تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند - و مکندر خان را باگره - و علی قلی خان را بهنبل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافت آگره واقع است) تعیین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهی و برکت انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلایق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعه دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بهر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کسروانی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته
مهرآرای خلعت بودند *

و از موافق (که دران ایام موجب مزید مرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولی انگه بود
از دارالاقبال کابل - که خبر علامتی مختدرات تنقی عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرض اقدس
معروض داشت - و مرده مسرت بخش رسانید - که از خدر مطهر ماه جوهریک بیگم ایزد
همتی بخش فرزند گرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور
شکر ایزدی بجای آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند
و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولی را بدرگانی این عطیة غیبی خطاب سلطانی
کرامت فرموده با تحف و هدایا روانه کابل ساختند - و بمناشیر توجه و التفات معادت
اختصاص دادند *

و از وقایع (که دران ایام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک امرای معتبر افغانان
انظام داشت - و مجمل ازین قضیه آنست که چون انگه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت
متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهارشنبه بیست و پنجم رمضان
در درکوهی حصار نزول معادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمد رهنکی
و بجلی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیامخانی با جمعی از افغانان از حصار برآمده
هرسه پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اربابای دولت قریب
چهار صد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بدانید الهی فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف
در میدان بقتل رسیدند - و رستم خان گریخته قلعه حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیعت و مهرورز
بمحاصره آن پرداختند - چون کار برو دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها
قریب هفتصد کس مستحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او
با جمعی گذیر آمده بدولت آندانبوس مرسلند شد - و بعد از چندگاه حکم معالی شرف نغان یافت که او را
جایگیر مناسب نمایند - اما بهرط آنکه فرزندان خود را در بگرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت
مملوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن هاده مرد کوته اندیش ازین شرط دولت
(که سرمایه استحکام عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معنی بر پیشگاه
خاطر مقدس پادشاهی پرتو انداخت او را مقید ساخته به بیگ محمد ایشک آقا سپردند *

(۲) نصیحه [ح] چهرچک (۳) در [بعضی نصیحه] مصحوب میر لطیف - و نصیحه [ح] مصحوب ملی قلی
میر لطف الله (۴) نصیحه (ح) فرزند خود را (۵) در [بعضی نصیحه] پیک محمد *

و از وقایع (که هوان نزدیکی بظهور آمد) قصیده قنبر دیوانه است - و اندک از گفتگوی
 بمبار او آنست که او از آحاد الناس بلکه از مجاهدیل اردوی اقبال بود - و قنبر (که رباب نصرت
 بعد از فتح مهرند بجانب دهلی نهضت فرمود) این قنبر جمعی از اوباش را گرد خود فراهم آورده
 فرصت بناخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آورده - و بمردم داده - و از روی گریز
 پیوسته عرائض نیاز بدرگاه نوخته - و از نواحی مهرند تلخته تلخته منبل را در تصرف درآورد
 و خود در منبل نشسته پسر خوانده خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببدان فرستاد
 در انحدرد رای حسین جلوانی (که از اعظم امرای افغانان بود) بے جنگ ویران شد - و قنبر از آنجا
 خود را بکانت کوله رسانید - و آن نواحی را نهیب و غارت کرد - و در انحدرد با رکن خان (که از رؤسای
 افغانان بود) جنگ بے تزکانه کرده شکست یافت - و از آنجا ببدان آمد - و هر چند (که این دیوانه عاقل
 پیوسته عرائض فرستاده - و اظهار بندگی و نیکو خدمتی کرده) اما فعل او با قول او موافقتی
 نداشت - با از اندازه گلیم دراز کرده مردم را از خود منصب خانی و ملطانی داده - و علم و نقاره
 بخشیده - تنها مستحق دنیا نداشت - خودای جنون نیز ضمیمه حالت او بود - بارها از دیوانگی
 یا دیوانه ساختگی و ابله طرازی خانه خود را بتاراج داده بود - و همواره از حرکات نامنتظم
 (که شرکت بمجانین داشته باشد) بظهور آمده - چون مکرر این معنی بمجامع عز و جلال رسید
 فرمان قضا جریان علی قلی خان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه معالی فرستد - و اگر سر از اطاعت
 پیشد تنبیه نماید - و در همین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببدان آمده بود)
 علی قلی خان از مهمات میرت^(۲) فارغ شده بمنبل رفت - و بعد از فراغ مهمات آنجا ببدان آمد
 هر چند علی قلی خان کس بطلب او نرستاد پیش او نرفت - و گفت چنانچه تو بنده پادشاهی
 من هم از غاشیه داران این موکیم - و این ولایت بزور شمشیر گرفته ام - آخر الامر علی قلی خان بچنگ
 پیش آمد - چون او دران نزدیکی شکست یافته بود در قلعه بدان متحصن شد - و هر ضه داشت
 بدرگاه معالی فرستاد - چون احوال او بعرض مقدس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند
 که او را بمنمال عنایات پادشاهی ساخته بآستانبوس مرافراز مازند - بیشتر از آنکه قاسم ببدان آید
 و این مرد نجات رماند (علی قلی خان او را کشته بود - و مجملی از آن هرگز گذشت آنکه چون قنبر
 قلعه را محاصره کرد - و محاصره امتداد یافت - و کار نمی گشود) علی قلی خان محمدی بیگ ترکمان

(۲) نسخه [د] ببدان - و در [بعضی نسخه] ببدان (۳) نسخه [ح] مرث - و مهرت نام موضعی است

مولی مهرته که شهر کلان است ۱۲ من بعضی الحرافی *

و مَغِیَاثُ الدِّینِ را پیشِ او فرستاد - او این فرستاده را مقید ساخت - ایشان جمع کثیر را پنهانی با خود متفق ساختند - و بفروغ و فصوص مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند - علی قلی خان سرِ او را بدرگاهِ معلی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطنِ عدالت‌مآثر پادشاهی گران آمد - و فرمان عذاب‌آمیز بعلی قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که به‌لزمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد از آنکه بدست انتاد چراغ حکم کشت و آنحضرت مکرراً بمقربانِ بباطِ عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بیند - اگر از حواد پیدایی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود او را نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم .

و از سوانح (که درینوا بظهور آمد) ناپاسی میرزا ملیحان است - و شرح این بطری اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان (که اندراب و اشکش در جایگیر او بود) بحکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا ملیحان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر تردی بیگ خان بود) نمود - اولاً از راه گریز درآمد - که به‌ندیم‌نگ پرداز می‌مقیم خان را بخود کشت چون آن صورت نه‌بخت میرزا پردۀ آزر برداشته بمحاصرۀ اندراب قیام نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کفان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد .

و از واقعات (که در ان ایام پدید آمد) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم را که سر سردری میخواست - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را به‌بیانه فرمودند غازی خان (که حاکم آنحدود بود) تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانۀ متحصن شد و بهود و ایمانی (که از حیدر محمد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشیر باعتدالی او را بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیه حضرت جهانپانی رسید مستحسین خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون (در دردمت بود و اوایل درآمد هندوستان) سیاحت ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواست بست - و الحقیق تا سپری شدن او این جهان را همان‌طور (که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب‌الدین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدرامت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بده اوقات گرامی را صرف مریضات الهی می‌فرمودند .

نهیست رایات جهانگاب حضرت شاهنشاهی بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت جهانبانی جنت آشیانی

درین اثنا (که خاطر جهانگشای حضرت جهانبانی بداد و دهش نظام آرامی ممالک هندوستان بود) خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالی رسیدن گرفت - که از باد ناگوار دنیا بد مستی کرده در آزار خلایق می‌کوشد - و بر ممالک خلاف حکم پادشاهی ملوک می‌نماید چون حضرت جهانبانی را باو توجه خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بیلمان فرود می‌آوردند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت - و نیز یقین پیوست که این سید زاده بدصفت فرحت خان حاکم لاهور را بحکم تغیر داده کس خود را بجای او مقرر ساخته است - و در خزینة پادشاهی دست درازی میکند - بخاطر اتدس حضرت جهانبانی (که آئینة صواب نمای ملک و ملکوت بود) بالهام ربانی چنان مصمم شد که پنجاب (که از اعظم صوبهای هندوستان است) بمیان حراست و حکومت حضرت شاهنشاهی و برکات رفت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالی را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نیز چون درین نزدیکی مخدرات تنقی عصمت را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهی بودن مناسب دولت است هرچند لشکر اقبال آن مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی نام کمک مذکور ماخانه اوائل مال (۹۴۳) نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود (که جلوس اورنگ هفت اقلیم را زبید - و سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید) حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد الهی را بآئین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بپیرام خان را بصورت اتالیق آنحضرت ساختند و بمعنی تربیت آن اعتضاد دولت بمیان توجهات حضرت شاهنشاهی حواله شد - و جمعی کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکب نصرت اعتضاد آنحضرت اختصاص گرفته رخصت یافتند .

چون موکب تدسی آن نور پرورد الهی بمهرند رسید ملازمان عتبه اقبال (که در چهار فیروزه بودند) سعادت ملازمت دریافته محتر پیرای خاطر شدند - و دران منزل سعادت ورود استاد عزیز ^(۳) سیستانی (که بوسیله حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومی خانی شرف اختصاص یافته بود - و در نفوس آتشبازی و بندوق اندازی قریب نداشت) دولت ملازمت حضرت شاهنشاهی دریافت - و آغاز بندوق الدازی آنحضرت ازینجا شد - و در اندک فرصت (چنانچه

در هر فن و هر صنعت استاد یکفزه اند (استاد این فن بدیع نیز گشتند - و کارنامه‌های
 غریب (که دفترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها از آن مظهر کمالات
 بظهور آمد - و از جامعیت این ذات قدسی منش چه گویم و چه نویسم که بی عایبه تکلف
 هر شخصی [که در هر فن از فنون اقسام دانشوری (چه از حکمت پروران بالغ نظر - و چه از صنایع پردازان
 صاحب هنر - چه در امور کلی - و چه در اشیای جزوی) سالها مال پیش استادان دانا
 درزش آن روش کرده باشد] چون بشری ملازمت این دقیقه یاب نکته دانی همه رس میرسد
 خود را از دیدن فنونی دانش گم کرده در مقام حیرت می آید - و بخاطرش میگردد که همانا اوقات
 آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چندی مهارت عظمی که را نتواند بود
 موهبتیست خداداد - و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متلوعه در یک مجلس
 میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمی آید - حکما و علما و فضلا و عنفوان دیگر را
 که حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانی صحبت دارند - این دریافست بلند و این
 حوصله فراخ در قوت بهری نگنجد - بلکه طاقت ملکی برنقابد - ایزد تعالی این گوهر والا را
 بجهت انتظام مالمیان دیرگاه دارد •

ذکر تئمه احوال سعادت منوال حضرت جهانبانی جنت آسمانی - و شرح

بعضی از جلائل مختصرات و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات پنجاب بنهضت موبک جهانگشای حضرت شاهنشاهی صورت داپذیر
 یافت) حضرت جهانبانی پیوسته در دارالملک دهلی عشرت آرای باطن اقدس بوده
 در نظم مهمات ملکی اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر
 توجه عالی داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تخت ماخذه در نظام هندوستان
 کوشش میفرمائیم - دهلی و آگره و جونپور و مندر و لاهور و قنوج و بعضی محال دیگر که صلاح افتد
 و هر جا لشکر به سرداری یکی از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که
 آن نواهی محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار حوار در رکاب معالی نگاه نمیداریم
 و میفرمودند که مندلیهای صریح از طلا و نقره میفرمائیم که بپاژند که در بار عام شاهزادهای کامگار
 و مردی (که در بساط قرب بمزید علایت صرافراز اند) بموجب حکم عالی نشسته شرف امتیاز
 یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالی فطرت دنیا (که بدولتصرای اخلاص

فرستاده در بازار سوداگری در مانند سود و زیان اند (بدان مال تنها سود نهد . و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد .

و خاطر نیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقائق مذیعه توجه داشته - از آنجمله دران وقت (که حضرت گیتی منانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجه فرموده حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمات در کابل گذاشته بودند) روزی آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند - در آنای راه مولانا روح الله را (که بشریف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می اندازد که از همه کس (که درین راه پیش آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساس دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند - بعد از طی اندک مسافتی مردی در صحن کهنوت پیدا شد چون از پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگری (که بر درازگویی هیزم بار کرده بطرف میبرد) پیش آمد - چون از اممش سوال کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [اگر نام شخصی دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائب اتفاقات حسنه خواهد بود - و گوئی مراد از افعی سعادت طلوع خواهد کرد و همان سعادت مردی (که گارس چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمان رکاب سعادت ازان کرامت علیا در تعجب و تحیر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجاسید که این صاحب اقبال سعادت فال بمعاذت اربی بمراتب ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید .

و (چون این مژده غیبی از قوت بفعل آمد - و گلشن امید از جویدار سعادت سرسبز و تازه گشت) اساس انتظام مهم دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیع ملازمان عذبته اقبال بلکه تمام متوطنان ممالک محروسه را بجهت تقسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و امرا و دُزرا و کانت سپاهیان را اهل دولت گفتند - چه پیدا ست که بی مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسر نیست - و حکما و علما و مدور و مادان و مشائخ و نُصاة و شعرا و سایر نُصلا و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند - زیرا که اکرام این سعادت مندان و مصاحبت با این فرقه شریفه سبب استعما بمعاذت ابدی ست - و آریاب پیونات و اصحاب

همین صوری و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهاده - که این مراد همپور عالمیان است - و همچنین
 بقسمت ایام هفته پرداخته بیک از اهالی دولتی و سعادت و مراد منسوب ساخته - برین موجب
 که روز شنبه و پنجشنبه بادل سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجه عالی با ناظران منظم
 علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز بادل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل
 و زحل مرتب مشایخ و خاندان الهی قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بهشتی - و آن کوکب
 علما و سایر طبقات اعراف است - و روز یکشنبه و سه شنبه بادل دولت و سرانجام مهام پادشاهی
 و انتظام امور جهانانی اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه
 تعلق بنیر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائی از پرتو تربیت اوست - و سه شنبه تعلق بر مرتب دارد
 و مرتب مرتب میاه است - و روز در شنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند - و در آن دو روز بعضی از ندما
 و خواص و جمعی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیت
 این دو روز آنکه در شنبه تعلق بقمر دارد - و چهارشنبه بعطارد - و هر دو را با امور بیوتات
 مناسبت خاص است - و روز جمعه بر طبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام
 از فیض عام پادشاهی بهره ور میگشتند •

و از مختصراتی (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکم آنکه (چون سرپر خلافت
 مقرر سلطنت میشد - و آنحضرت سرپر آرای فرمانده گشته بزم دیوانی می آراستند) باواز نقاره
 طوائف مردم را آگاهی می بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخواستند توپچیان بصدای بندوق
 خلایق را آگاه میکردانیدند - و در آن روز کرکیراتچیان چند دشت خلعت و خزانچیان چند بداره زر
 نزدیک بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیر نکند - و چند کس از ملازمان
 شجاعت پدیده جوشن در برانگنده مسلح بنزدیک بارگاه می ایستادند •

دیگر از جمله اختراعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلقاً (که کنایه است از سهم السعاده
 و سهم الدوله و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یک (از ارکان دولت و غیر آن) تعلق میگردید
 مهمات آن سرکار بجهت اتمام او مرانجام می پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب
 هر یک از آن مهام در تمشیت اموریکه متعلق بآن مهم است بر وجه کوشش نماید (که معقول
 رضای الهی و مستوجب دولتخواهی باشد) منظور ملائمت بوده بر مصدق اختیار ثابت و پایدار ماند
 و هرگاه (از شراب جاه بدمصمت شده جاده امتدال گذارد - یا بواسطه فرضی نظایر دولتخواهی برهیده

همه بر جمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر اوبه نائب مراد نارحمیده رقم عزل بر مصیفة حال او کشفیده
 بجزای لایق رسانیده آید - و مهر خوانده میرمویخ در قانون هماپونی تصریح کرده که در زمان
 ملازمت من مهم الصعاده من حیث المنقال بعمده اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلی
 تملق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بعیط مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب
 درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمام و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظائف
 و امور غلات بجانب او همه اختصاص پذیرفته بود - و مهم الدولة بعمده السلاطه
 امیر هندو بیگ تملق داشت - و رتق و رفق و محبت و گشاد مهمام اعظم امرا و اکابر رزرا و تمامی
 منصوبان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان
 درگاه مقروض بار بود - و سهم مراد و امور بیوتات بامیر ریعی استقرار داشت - و او (چنانچه باید)
 بنمشیست مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر
 و عظمت می پرداخت •

و از جمله مخترعات آنحضرت تقسیم تیر امت بدوازده قسم - و هر کدام از طبقات انام را بیک
 از تیر معین ساختن - و اندازه مراتب طوائف خلایق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم
 (که موافق نهایت عیار طاعت) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب
 باقربا و اخوان و زمره از سلاطین نژادان که ملازم عقبه دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات
 و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزمره از مقریان و انکیچیان صاحب منصب
 تیر هفتم بسایر انکیچیان - تیر ششم متعلق بصرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکه جوانان بهادر
 تیر چهارم بتکوبلداران - تیر سیوم بچوالتان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پدشگان - تیر اول بدربانان
 و پاسبانان و امثال این مردم •

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات مرکز سلطنت را بعمده عناصر اربعه چهار بخش
 ساخته بودند - آتشی و هوایی و آبی و خاکی - و جهت تمشیست مهمات هر یک ازین چهار مرکز
 وزیر مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر امور بیکه افروختن
 آتش را دران دخل باشد مرکز آتشی میگفتند - و بوزارت آن مرکز خواجه عبدالملک قرار یافته بود
 و مهمات مرکب اوراق خانه و بار و چرخانه و امطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و غترخانه را

(۴) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخه [د] درس علم (۴) در [حاشیه] انکیچی بمعنی سردار
 برشته - و در [بعضی نسخه] انکیچان چه در [بعضی] انکیچان (۵) در [چند نسخه] بعمده السلاطه

سرکار هوآئی می ناصیدند - و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف الله داده بودند - و سامان شربتخانه و شربتخانه و جریان انهار و مهماتی که بآب منصوب باشد سرکار آبی میخواندند - و وزارت آن سرکار خواجه حسن تعیین یافته بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بصرکار خاکی موسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال الدین میرزا بیگ منصوب بود و در هر یک از سرکارهای مذکوره یکی از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر ناصرقلی میرسرکار آتشی بود - و همواره جامه مرغ می پوشید *

و از جمله اختراعاتی (که دران زمان ترتیب یافت) یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ درمیان آب چون مرتب ساخته در هر یک ازان کشتیها چهار طاقه مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبی مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقه در محاذی بیکدیگر وقوع یافت - و درمیان هر دو کشتی ازان چهار کشتی طاقه دیگر از حدی قوت بفعل آمد چنانچه درمیان کشتیها حوض منظم نمودار شد *

و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود - که حیرت افزای عقل نادره کوان بود - و در سال (۹۳۹) نهصد و سی و نه (که حضرت از فیروزآباد دهلی با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی انجمنیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره گشتند) هم چنین بازارسه آراسته بر روی آب چون روان بود - هرکس هر متاعی که میخواست دران بازار می یافت - و برین قیاس باغبانان پادشاهی بموجب فرمان باینه بر روی آب ترتیب داده بودند و از مستخرعات آنحضرت جسر روان بود *

از جمله بدائع مستخرعه آنحضرت قصر روان است - و آن قصری بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادان نجار اجزای آنرا بر وجهی بیکدیگر وصل کرده بودند که هرکرا چشم بران می تابد می پنداشت که تمامی او یکپاره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کسوره که میخواستند نقل میکردند - و نردبان طبقه اعلای آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند مبسط میشد - و هرگاه اراده می نمودند منقبض میگشت *

و از جمله مستخرعات عالیّه آن قدمی فطرت تاج بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال هاشیه (که برگرد تاج میگردد) مشتمل بود بر دو فرجه نمایان - هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظه آنکه (رقم در هفت هفتاد و هفت است) موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون فصل الفلک اگره نزول فرمودند - و بنظر اقدس حضرت گیتی هتالی فردوس مکتبی درآوردند (آنحضرت بغایت پسندیدند)

و از جمله مخترعات شریفه آنحضرت خرگاه بود که بعد از بردج مهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجه مشتمل بر پنج پرده که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاه دیگر مانند فلک الافلاک (که محیط فلک ثوابت است) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبرامت این خرگاه نیز از بلجره معرا بود *

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بمطابق نشاط بوده - و آن بمطابق مستدیر مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر - دایره اول (که منصوب بود بفلاک اطلس) سفید رنگ و تاج شده بود و درم کبود - و سیوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم (که محل برجیس است) صندلی - و پنجم (که متعلق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانه نیر اعظم است) زرین - و هفتم (که منزل ناهید است) مینر روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - زیرا که مزاج عطارد متزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته اند - و رنگ سوسنی از دیگر الوان متمزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایره نهم (که منزل قمر است) سفید است - و بعد از دایره قمر کره نار و هوا بترتیب مرتب گشته - پس کره خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایره زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلانت میشدند - و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعه سیاره را در دایره (که بازی آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً آمرای هندی را در دایره زحل - و سادات و علما را در دایره مشتری - و مردم (که در دوائر می نشستند) بانداختن قرعه (که در هر جانبش صورت شخصی بر وجه غیر مکرر مصور بود) مامور میگشتند - و از دمت هر کس هر صورت که بر می آمد بهمان صورت دران دایره متمثل میگشت - مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می برآمد می ایستاد - و اگر نشسته می برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه می نمود و باعث مزید انبساط میشد *

و از شرائع اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منصوب بکوکب آنروز است - که مرتب از سفید - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می پوشیدند - که منصوب به نیر اعظم است - و در روز درخشنده لباس سبز که منصوب بقمر است - و برین قیاس *

و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواه را با کتفه مخاطبه میشد یک نوبت

چوب بر طبل میزد. و اگر نظم او از عدم وصولِ طبل بود در نوبت آن کار میگرد. و اگر مال و جهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آورد. و اگر با کم دعوی خون داغتم چهار نوبت مدای طبل را بلند گردانید. *

آثار طبع مخترع این حدیو قدسی نشان بدائع آفرین بسیار است. و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریانت جواهر گرانمایه آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکفون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود در آید. *

پرتوانداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضامین خبرت گزین پوشیده نماید که در آن نزدیکی (که حضرت شاهنشاهی نونهال چمن آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی ذکر سفر ملک مقدس میگذشت. و برخلاف عادت پسندیده خویش [که این معنی را (که منافی عالم انتظام است) مکرر داشته مذکور مجلس عالی نمیشد] درینولا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتوانداخته بود. از انجمله روزی تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتی مدانی فردوس مکانی میفرمودند - که حضرت فردوس مکانی در محفل انحر خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در می آید مرا میل مردن میشود. و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیدار می آید که چه خوش میگفت. و در همان نزدیکی (که متوجه ملک بقا میشوند) بعضی از مستعدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات محوری غیب دست داده بود. و ملهم غیبی این ربای بر زبان داد. *

رباعی. * یا رب بکمال لطف خالصم گردان. واقف بحقائق خواصم گردان

از عقل جفاکار دل انکار شدم. دیوانه خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میروخت. و تغییر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد. و در آن نزدیکی (که دهلی مخیم مرادفات جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلالت یعنی حضرت شاهنشاهی شب بخواب دیدند که شخصی کاکل مشکین مقدس

آنحضرت را می بردارد - چون بیدار میشوند واقعه و یا بمقام آنکه والدۀ ادهم خان در میان می آرند. ایشان جمعی از معبران کلدان را طلبداشته امتفصار تعبیر مینمایند - و چون از حضرت جهانبانی میپرسند جواب میدهند که بلای از هر ایشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهنگی از قضیه ناگزیر خود خبر داده تسلی میدهند - و همواره دران ایام سخنان میفرمودند که بوی انتقال ازین عالم فانی (که همه را گذاشتنیست) بمقام دوربینان آسمانه عزت میرسد - و جان مخلصان ازین شرحه شرحه میگشت - از آنجمله در طاقِ رواق (که آنحضرت میبودند) بخط خویش این مطلع شیخ آذری را نوشته بودند •

• شنیده‌ام که برین طایر زرانود امت • خط که عاقبت کار جمله محمود امت •
و در قرب انتقال انبوت کم میکردند - تا آنکه بجمعی از محوسان درگاه فرمودند که ملاحظه کنیم تا بچند روز دیگر چنان شود که بدر سه شب رسد - خوراک هفت روز جدا فرموده در کاغذ پیچیده ببندهای خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت که انبوت خوردن ما همین امت •

و در روزی (که اول منزل مفر ملک تقدس و تجرد بود) چار شب مانده بود که طلبداشته بگلاب میل فرمودند - آخر روز جمعه ربیع الاول (۹۴۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه و بیگ ملوک و جمعی دیگر از مفر حجاز آمده بودند - و چندی خان و بعضی مردم از گجرات بخدمت رحیمه عرض هرگزشت میکردند - و پهلوان درخت میرزور مولانا احد باعرائض منعم خان از کابل رسیده بودند - آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه (که درین نزدیکی ترتیب یافته بود) برآمده مردم را (که در مسجد جامع مجتمع بودند) بمعادت کورنش مشرف ساختند - و تا خیل وقت از احوال مکه معظمه و گجرات و کابل می پرسیدند - و بعد ازان جمعی از ریاضی دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنه طلوع زهره بود - میخواهند که ملاحظه فرمایند - و نیت حق طوبت آن بود که چون زهره طالع شود و ساعت معصود گردد مجلس عالی داشته جمعی را بمناصب علیه امتیاز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند که بمعادت فرود آیند - چون بزینۀ دوم رسیده‌اند مقری مسکین نام اذان بیهنگام بنیاد کرد - حضرت بمقتضای ادب بتعظیم اذان همانجا اراده نشستن فرموده اند - چون درجات زینۀ نیز بود و سنگهای لغزنده داشت در هین نشستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید - و عصای اشرف لغزید - و از پای درآمد بهرآمدند و شقیقه یمنی آزدگی تمام یافت - چنانچه قطره چند خون از گوش راست برآمد - از آنجا که

ضمیر غیب‌دادان داشتند بجهت تسلی و نظام عالم در حاکمیت منتهور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چوایی بهش آن نور پرورد اقبال فرمودند .

و از غرائب اشراقات ضمیر آنکه در اراحت همین روز ببعضی از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیک از بزرگان زمان آئینه عظیم رعد - و همانا که ازین جهان درگذرد - و در تلخوهای (که در حضور اقدس بودند) در اخفای این واقعه هایل کوشیده در فرماندهی خبر بجا نشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام (که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند) سعی نمودند - و تا هفده روز بونور عقل این واقعه چنانکه از راه عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبران عتبه خلافت خضرخواجه خان و علی قلی خان و لطیف میرزا و خضرخان هزاره و قوندوق خان و قنبرعلی بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلک دُرّزای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه همین مروری و میر عبدالحی و پیشرو خان و مهترخان و بعد از چند روز تردی بیگ خان (که نقش امیرالامرائی بر لوح خاطر می نگاشت) و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیستم و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامی و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تلافی نمودند - و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جارید رسانیدند - هم کار فرمانایان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کامروا شدند و هم کار گذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند - میر عبدالحی صدر این بیت خوانده اند .

• بیت •

اگر نوروز عالم رفت برباد • گل صد برگ مروری را بقا باد

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ثانی را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن اگر گله را بیافزاید شود اگرچه بیک طریق رحم خط مساعدت آن نمی نماید - و در ایام اخفای این امر جانکاه یکبار ملا بیگسی را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمن آنحضرت بود) برآورده و بجانب دریا بمردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطرار به کوفتی که داشتند بقدر اطمینان یافتند .

و چون این غایله مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوب قوی (که لازمه این هنگام است) برخاست - اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تحکین خواطر و اطمینان

(۲) نسخه [ب] لطیف خان (۳) نسخه [ز] درهم خورده را (۴) نسخه [د] ملا بنگشی را (۵) در بعضی نسخه [اولیای دولت]

بواطن کثیر سعی بر میان همت بکنند - و آنچه درین وقت تفرقه انزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبر این انکار و جمع این افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و عقد دولت ابد قرین این دردمان مالی چون انتظام و انقیاد نیابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهی خلف صدق مملکت شرف سرپر خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذات بدیع الکمال رفیع القبال (که هم نظام بعضی صورت و هم کامیاب معنی بود) کجا در دایره وهم و عقل درزین می گنجید که چذین زود ازین جهان گذران صفر اختیار فرماید - اما چون وقت آن رسید (که جهان آمرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگی ترتیب دهد - که در بسیاری از قرون سابقه نبوده) لاجرم قصد اظهار کامل میاری بزرگ نهاده (که اکمل افراد جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوع این قضیه ناگزیر اگرچه در چشم ظاهر بیدان دست آویز سوگواری و ماتم داری مت اما در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینه سور و سرور تواند بود - چه از وجود باجود این گوهر والای مملکت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولت صوری و معنوی رواج یافت - و (چون عقل والای این خدیو جهان بنقطه کمال رسید - و احباب فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت - و قریه دولت عظمی بنام این خداوند جهان آمد) باوجود ابوالبابی معنوی چون طراز فرزندی داشت اگر (فرمانروای زمان را بواسطه درست بینی و نیک طوبیتی در قید حیات صوری داغند) بواسطه تبعیت اشرف (که در آئین خردمندی لازم است) هرائینه این بزرگ زمانه را تبعیت این نور پرورد فرض عین بود - و (چون خلعت پدیری خلعتیست گرمی از یزدی بچگون که تابعیت ابدا را شایسته نیست - و برخوردار فرزندان جز در بندگی آبا و فرمانبرداری ایشان سرنوشت قلم تحریر نشده) ناچار مقدمه این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتی این جهان را بدود نماید - و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت (که در دارالسلطنه دهلی مجتمع شده بودند) بجهت جمعیت دلهای پریان منقرق شده هر کدام بجای و مقام خود شتافتند - و تردی بیگ خان (که باتفاق این مردم بجهت سرانجام مهم این بلاد در دهلی اقامت داشت) اسباب و ادوات مملکت و دارائی مصحوب غلام علی شش انگشت و جمع دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عهودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کاسران را نیز روانه ملزمت ساخت •

(۲) در [چند نسخه] میگذرد (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخه [ج ۵ و] ساله (۵) نسخه [ج ح و ط] بیست •

موتامد دولت انزای حضرت شاهنشاهی از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجمله از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اندازی راه اتکه خان و سایر ملازمان عذبه دولت از حصار فیروزه آمده شرف و کاب بوس دریافتند چنانچه ایمان بآن رفت . . و چون موکب اقبال بپهرند رسید جمع از ملازمان پادشاهی (که بمک شاه ابوالمعالي تعیین شده بودند - مثل محمد قلی خان پلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود - و فرغت خان - و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر نیمور شربچی) چون از محبت بدستگاه نا هموار این جوان بے اعتدال به تنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بے رخصت رسانیدند . و بصحابت ملازمت عثمانیه کامیاب عنایت گشتند - پیش از نزول عساکر منصوره هکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید . . و میر بدصحت (که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شنانت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند) بے اختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانبانی در مجلس نعلی خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و از آنجا (که میر تنک شراب مصعب جرعه دلیدا شده بود) بعد از آنکه (رخصت یافته بمنزل خود رخت) پیغام فرستاد که نصبت من بحضرت جهانبانی معلوم همگنان است - علی الخصوص بخاطر گرامی باشد که در تفرقه جوی شاهی با حضرت جهانبانی در یکجا در یکطرف خوردنی خوردیم - و شما حاضر بودید . . بشما الوش دادند - پس نظر باین نصبت چون بخانه شما آمدم تکیه نهی برای من چرا جدا انداختند - و دمقارخوان برای چه علیحدہ برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن دانش و مروت بودند) به بیخوردی او تقسم فرموده بحاجی محمد سیستانی (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورا سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبتی (که حضرت جهانبانی را بشما بود) مرا نصبت - عجب که در میان

این در نصبت تفرقه نکرده گله کرده آید - مبر انفعال عظیم کشید - و آنحضرت متوجه کوه شدند تا امتیصال مکندر (که در مانکوت و آنحدود می بود) نمایند .

چون بنواحی هرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدے تیزرو رسید - و بیرام خان را از قضیه اندادن حضرت جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت - که روزی چند دران خطه دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر هدیح چولی رمید - و فرمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیه ناگزیر بمسامع اجال رسید از اجتماع این قضیه جانگاہ گریه و زاری (که لازم عالم محبت و در سندان ری سب) از آنحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتمگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطه خیال بشری بیرون باشد - و بیرام خان و اتکه خان و ماهم لنگه بمقدمات دلویز تسلی میدادند - چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایه تسلی میدادند باهت مزید اندوه میشد - و این برگزیده معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل نگرانی و توجه مبذول میدارد - و از فوت هر کس (که راجع از اخلاص و عقیدت و هتمندی دارد) چگونه متعسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمان سالغ موجب خرمندی و خوشحالی اهل غفلت میشد) بر ذات مقدس چنین حالت رود - تا اهل عالم (که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف و حیلۀ اهدای جمهور انام شود - و این اهدا ذریعۀ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد - و اگر نه این معنی بود در وصعت آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشته که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رانده - آخر بتائید عقل دور اندیش خود بهامن مبر خرامیده در تصدقات و تبرعات (که بمسافران عالم بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیهها و تاریخها گفتند - از انجمله خواجه حسین مردی ترکیب بندی در مرثیه آن غفران قباب ترتیب داد - و این چهل بیت از انصت .

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی است • صبح اجل بمطلعِ عمرت دیدنی است
چون کل نفس ذائقۀ الموت حکم شد • میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی است
این نام زندگی که نهادند مر ترا • نام ترا بطرف ممات کشیدنی است
غره مشو باین گل و بستان زندگی • باد خزان درین گل و بستان دیدنی است

بآئین تفکیح و طرز اختصار بمبارات تازه (که خامنه آورد بمشعربان قالب انشا نموده) انتظام یافته و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولتی ذره هوا مرشد ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بعد از رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از اصل حوائج متمیز سازند گنایه گردد انتخابی لبالب از مغز دانش *

• جام میه صاخم از خون خویش • نی خم سرکه که کند مینه ریش •
• همت بهر نکته دقائق بهر • تاش نسجد نشاند کمه •

اگرچه [نظر بمخاطبان رسمی آنچه] تا حال از مرگذشت بزرگان گذارش یافت (طفیلی دانانده سخن سرا بودم) اما حقیقت شناسان انجمن تقدس نیکو دانند که درون محمدرضا نامی (یزدی از آغاز تا انجام) (که هرگز چشم مرصاد) یک حرف بطفیل نیارده ام - بیا پرده چند (که نقاب جمال مقدس شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیتم وجه همت بوده است هاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حمن امت که چندین تنوع ظهور دارد - و باطن یکتا همت در گرد آن حمن جهان افروز روشنی پذیرامت •

• داند از آنجا که سخندان می ست • کین چه نمودار سخن رانی ست •

مرا که دل بجای گرواست کجا خاطر بگوین گراید - تا بدالیف تاریخ چه رسد - چنانچه در شمشیر در یک میان در نیاید - و در مقصود در یکدل ننگد - برانگنده خاطران هرجائی را قیاس مکن که این بیدلان خاک مرشد را دل کجاست تا قیاس را مزد - لیکن من مهیب بین را از فراخی حوصله در مظهر مقدس حضرت شاهنشاهی حق را جلوه خاص نمودند - و این رمیده ملک اسباب را بکنند ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهی و درات منشی مبدعان قضا (که ابواب سعادت را از نیکداتی اینکس سرانجام میدادند) جمال جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهر این ملل علیه نمودار گردانیدند - تا عشق حقیقی آن یگانه درگاه الهی بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت - هم هنگام سخنوری گرم شد - و هم گلشن نکته پیرانی شاداب گشت - و هم فتور در یکمدالی این بادیه پیمای حقیقت نرفت - هم مراتب جمال معشوق حقیقی پایه ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت •

اکثون آنچه آنرا مجازبان رسمی احتیاطی میدانستند چربی شد - و نوبت سخن بآنچه

(۲) در [لغت] باسمه چی بمعنی مصر و نقاش آمده (۳) نسخه [ح] تا که نسجد (۴) نسخه [ط]

چشم بد مرصاد (۵) در [بعضی نسخه] درگروان (۶) نسخه [ح] چه نبرد از چه سخن •

(هر دو طایفه مقصود حقیقی شمامند) در رسید - آمید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم •

• نظم •

• کلام که سرش زبانِ غیب است • گنجینه گشای کانِ غیب است •

• زانکس که نگه کند به تمکین • انصاف طلب کند نه تحسین •

• این نامه سزای آفرین باد •

• انشاء الله که اینچنین باد •

(۲) نسخه [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخه [ط] که هیچچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• شمسی •

ع ۱۸۷۷

ع ۱۸۷۷

آمت بفضلہ جل اعطاء - ولا خدمت

• دیگر •

ع ۱۸۷۷

• ع • شکر حسد صد که باخر رسید طبع

• دیگر ظاهراً و باطناً •

ع ۱۸۷۷

ماه می یک هزار هشتاد و هفت سی و دو

• قمری •

ه ۱۲۹۴

اتم الجزر بخیر

• دیگر •

ه ۱۲۹۴

• ع • از لطف بی نیاز باخر رسید جز (۱)

• دیگر ظاهراً و باطناً •

ه ۱۲۹۴

در جمادی الاول سنه یک هزار و دصد و نود و چار هجری

INDEX
OF
NAMES OF PERSONS
AND
GEOGRAPHICAL NAMES
OCCURRING IN THE
AKBAR NÁMAH.

VOL. I.

BY
ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY
MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA :
PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.
1878.

